This is a reproduction of a book from the McGill University Library collection.

Title: ʻAyn al-davā' taẕkirat al-kaḥḥālīn
Author: Shams al-Dīn Muḥammad ibn al-Ḥasan al-Kaḥḥāl
Publisher, year: 1102 [1690]

The pages were digitized as they were. The original book may have contained pages with poor print. Marks, notations, and other marginalia present in the original volume may also appear. For wider or heavier books, a slight curvature to the text on the inside of pages may be noticeable.

ISBN of reproduction: 978-1-77096-135-7

This reproduction is intended for personal use only, and may not be reproduced, re-published, or re-distributed commercially. For further information on permission regarding the use of this reproduction contact McGill University Library.

McGill University Library
www.mcgill.ca/library

61028

617.7

B354

Date Due

الدكتور ماكس مايرهوف

From the famous Meyerhof Library

Cairo. Egypt.

See notes on first (Arabic last) page

by Prof. della Vida

Vatican Library —

MS.

Acc. no. 389/31

3693023

DR. CASEY WOOD
AMERICAN EXPRESS CO.
ROME, ITALY

Persian MS. on Ophthal-
mology, unknown
Author Bārūd. Unicum.
£10.0.0
Purchased for 10 £. E., badly worm eaten
during the war.
Dr. A. Chrzenhof
Cairo

H. 24.

Persisch

Persische med. Hs.

1) Augenheilkunde (Cairo ed. Lucas) des Sinnes ad. Dīn
Muh. Bārūd. Mit Abb.

2) Abh. über Kopftraumbeiten

3) über Fieber u. Gifte.

D. S. 500.

Dr. M. MEYERHOF
MÉDECIN-OCULISTE
SHARIA BAB EL SHARKY
en face du Jardin de l'Ezbékieh
au dessus du Bazar Oriental
Consultations: 9—11 h. a.m.
Dimanche, 11—12 a.m.

الدكتور ماكس مايرهوف
حكيم العيون
بشارع الباب الشرقي
بجوار جنينة الازبكيه
فوق البازار اورينتال
عياده من ٩ الى ١١
يوم الاحد من ١١ الى ١٢

Le Caire, le 190

53

~~Arif~~ Lil

1) عين الدوا
رساله اتابكيه

Schams ed-Dīn
Abū 'Abd Allāh ibn el-Hasan
el-Kahhāl, el-
maʿrūf بباورد
as-Bārizī

Ophthalmologie

كتاب عين الدواء جشم

1012 5. Hedrichia (~~4690~~)

CASEY A. WOOD
Ophthalmic Collection
McGill Medical Library

256/p

LIBRARY
MEDICAL FACULTY
McGILL
UNIVERSITY

ح ط ی ک ل م
۸ ۹۰ ۱۰ ۲۰ ۳۰ ۴۰
ن س ع ف ص
۵۰ ۶۰ ۷۰ ۸۰ ۹۰
ق ر ش ت ث
۱۰۰ ۲۰۰ ۳۰۰ ۴۰۰ ۵۰۰
خ ذ ض ظ غ
۶۰۰ ۷۰۰ ۸۰۰ ۹۰۰ هزار
عین الدوا
ملک الحکم و ملکة الورد
سعد بن ابی نور

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

سپاس و ستایش باری تعالی را که ایجاد ما را بیافرید بی الیتی بکمال حکمت و قوت و قدرت
چنانکه شاید و زمین را در بیست ایند و چند بناها و الوانها در پیدا کرد
و گیاه از خار و میوهاء رنگارنگ از چوب خشک و از برگ تر خرد و دیبا و از قطره
باران لؤلؤ رخشان برافرید و بر درختان آدمی چندین هزار گونه الوان
نگار کرد کنجی بداد و نهان بر همه خلقان ازان قبل از بهر معرفت دل خلق اشکار
کرد و اسمان بالای وی بیافرید و بنور کواکب منور گردانید و چرخ و فلک را
گردان کرد و بنیاد این بر دوازده برج و هفت کوکب نهاد و هجده هزار عالم
در پیدا کرد و ادمرا برگزید و با قامت الفی دل بینا و زبان گویا ارزانی داشت
چنانکه میفرماید لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم و این هجده هزار عالم
در پیدا کرد و صورتی خوبتر و زیباتر بنگاشت و عقلی بدین شریفی در و نهاد
چنانکه فرموده است اول ما خلق الله عقل و راه بهشت و دوزخ بنمود و بپیغامبری
فرستاد نماینده راسته و داد حجت و امر و نهی و رسالت داد صد هزاران
هزار درود و تحیت بر همه پیغمبران باد خاصه بر پیغمبر ما محمد مصطفی صلعم سرور
همهٔ انبیا الامین الذی وعد و وفا ارایش دین و دنیا و ملک و دولت گواهی
دهم و اقرار آوردم برسالت وی و امدن جبرئیل علیه السلام

این رساله اثابکیه
بسم الله الرحمن الرحیم
این رساله که اینست موسوم
برساله اثابکیه و این را بر
کفتار نهاده امد من اینست
را اول در بیان حمد
شم و تشریح آن و ذکر
فات و رطوبات و غیر

ودنیا بحری است بی پایان وره گذر هر خلق بر آن همرآنه بی زورق نتوان رفت
واین زورق بی آلت نتوان ساخت والت ان دوازده درخت است ودو بند تا
اورا استوار داره واستادی که انرا ساخته کند اگر خواهی بسلامت بدر افتی
خود را درین زورق افکن تا کذر توانی کرد واین دوازده درخت امامان بحق اند
علیهم السلام مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکب فیها نجا ومن تخلف
عنها غرق واین دو بند خواجه هر دو عالم است محمد مصطفی سرور همه انبیاء
وما ارسلناک الا رحمة للعالمین ودیگر سیده نساء العالمین واستاد این معبود
بحق ونکارنده نقشها وروزی دهنده جمله جانوران کر یفعل الله ما یشاء

مصنف این فصول ومقرر این اصول بنده ضعیف شمس الدین
محمد بن الحسن الکحال المعروف بباورد محتاج برحمت ایزدی میکوید خواستم که نخست
شمه از حال خویش باز کویم چون حق تعالی ما را بیافرید از قطرة آب چنانکه میفرماید
الم یک نطفة من منی یمنی خلق الانسان بضعیفا از کرم خود بجائی رسانید که
عزموده است ولقد کرمنا بنی آدم وحملناهم فی البر والبحر ورزقناهم
من الطیبات وفضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا چون در بیک وبند
زمانه نکاه کردم عالم کون وفساد دیدم واجب بود بر من شناختن صانع این
کون وفساد ومعلوم است که شناختن این صانع بی چون باهلیتی تمام بتوان دانست
واورا استظهاری تمام میبایست وبدر ما جمال الدین حسن المعروف بباورد
کرد وانش پر نور باد استطاعت این نداشت اما بقدر استظهار خود تربیتی فرمود
وبدر ما دران وقت بتجارة مشغول بود ما را نیز هوس تجارت برخاست ترک
تحصیل رفت مدت سه سال بعد از سه سال در خویشتن اندیشه کرد السفر قطعة
من العذاب ترک تجارت کرد وباز تحصیل رفت استظهار تمام نبود باری تعالی
دیکر باره ما را الهام داد که علمی به از علم طب نیست از بهر آن که کفته اند العلم علمان
علم الابدان وعلم الادیان ما بچشم قناعت کردیم که چشم عضوی شریف است
همچون دیده بانی که بلندی کیرد وحق تعالی از حواس ظاهر عضوی شریفتر ازین
نیافریده است اکر فریدی هم چشم بودی اما چون شریف یافتیم از حق عز وعلا

یاری خواستیم تا ما را ببخشش کند اگر [illegible] تمام نداشتیم که جملهٔ عضوها را شروع
گنیم وحق تعالی ما را ای نصیب نگرداند اگرچه هر انکس که یک عضو تمام و کمال و
جها بطبایع بداند جملهٔ تن را تصرف تواند کرد واستاد ما مولانا امام سعید کا
شمس الملة والدین جمال الاسلام والمسلمین ملک الافاضل والاطبا شرف الحاج
والحرمین واستاد مولانا قطب عالم شفاء الارواح بقراط الزمان اوحد الدین
الرازی فرمود که شما بدین یک عضو قانع باشی که اگر این عضو را بتمام و کمال
بدانی به باشد تر اگر همه تن زیرا که ان کاری بزرگ است وقت باشد که بطول ما
ان نرسی ما این مصلحت دیدیم قول استاد مسموع داشتن و برین کار کردن تا مدتی
برآمد بعد ازان استاد ما رحمة الله علیه ما را اجازت داد بدین علم چون مدت بیست
سال در گذشت وافتاب عمر باخر رسید حق تعالی ما را فرزندی بخشیده بود شانزده
این علم ما بنز دل خوش شدیم که بعد از وفات ما یاد کاری ماند ناگاه فرمان حق
در رسید که اندیشه تو همه با پشت ما باین گنیم که ما را مراد است خود اندیشه
ما هم باد بود اری چه شاید کرد با قضاء حق مدتی با ان اندوه بسر بردیم عاقبت
بانک بر نفس زدیم که مرده بجز صابری نخواهد بعد ازان گفتیم که ما را باد کاری
باید پس از وفاه نا بود که بزرگی پند ما را ترحمی فرستند با انکه جمعی اطفال وعورات
دامن گیر شده بودند واین ضعیف را از نهایت کمال منع کرده وتا این غایت هرگز
مرتبی چنانک در زمان ماضی دیگر حکما واهل این صناعت را بوده نیافته مدتی
مدید بقناعت بار و نکار خویش ساخته وغم حال وکار خویش ساخته بقلیل
وکثیر بر نفس خود نهاده وهیچ ممدی وهیچ معاونی نداشته الا فضل حق سبحانه
وتعالی ونیز می اندیشید که مبادا که این تصنیف موجب طعن طاعنان وملامت
بد کویان کردد که لا یزال المرء فی سعة من عقله ما لم یقل کلمة او یصنف مختصرا
الا اعتماد بر کرم ناظران این کتاب کرد ونیز بر فضل ربانی وحق تعالی این نصیب
ما کرداند اگرچه از رای وتدبیر خود هیچ ننهادیم الا از قول پست ویک فاضل
وحکیم وطبیب ومقدم که تجربه کرده بودند زیرا که همه بزرکان وصاحب تصنیف
بودند وچند استاد وقت را دیدیم وتفحص کردیم داروهائی که ایشان آزموده

بودند وحکماء قدیم و ما نیز بقدر وسع آنرا مورد یم و هر حکیمی و فاضلی که بود بسیار
تصنیفها کرده اند در علم تازی و پارسی مطول و مختصر و بطبایع نزدیکتر
و زودتر ادراک همی توان کرد و احکامش نیکوتر و درست تر فاما فهم
ایشان بر لفظها و عبارتها ایشان نمی رسد زیرا که هر حکیمی صفت چشم و
مداوای چشم اندکی گفته بود و هر یکی چیزی بگذاشته ما هم جمع کردیم اندرین
کتاب تصنیفی مختصر بیرون آوردیم و عبارتی سهل تر و ادراک نزدیک تر
تا ان جماعت را رغبت زیادت تر شود بخواندن و حاصل کردن این علم و زودتر
تر معلوم کردد و اگر نیز کسی را هوس این علم نباشد از برای خود بداند که علم طب
شریف است و حد طب انست که حالهای تن مردم و درستی و بیماری او دانی
تا چون تن درست باشد تن درستی بر و نگاه دارد و چون بیمار کردد
او را با حال سلامت آرد و همه خلق محتاج اند بدین و همه وقت کحال و طبیب
حاضر نباشد و حق از و راضی باشد که چون در این کتاب در یابد سوگند میدهم
بهفت اسمان و زمین و دوازده ستارکان و هفت کواکب و صد و بیست
و چهار هزار پیغمبران و بحق خواجهٔ کاینات و رحمت عالمیان و شفاعت خواه
کناه کاران روز محشر و بحق وصی رسول رب العالمین و پیشوای مومنان
و متقیان علی ابن ابی طالب علیه الصلوة والسلام و بحق آن وقت که فرمان
حق در رسید که جانرا تسلیم کن که امانت و شفقت بجای آر جنان کر از خدای
و خلق شرمسار نباشی ار هر چه کاری بد روی با خلق ایچنان کن که
با تو کنند بپسندی ان شاالله کر چنان ساخته شود که هم فضلا و حکما بپسندند
و اکر این ضعیف را سهوی یا غلطی افتاده باشد خداوندان از سر کرم عذر ما
بپذیرند از خداوندان خداوندی اید و از بنده کناه صفت آفرینش سپاس
باری تعالی را که این جهان بیافرید بجمال و کمال و باراسته کردانید چنانکه حرفی
در وی ها نکرد و هر چه خواست کرد و هر چه خواهد کند و کس مانع ان نباشد و
بر افعال او واقف نه و از عدم بسیار خلق از جن و انس از ناطق و غیر ناطق بدید
کرد و آدم را در قرآن مجید یاد کرد وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ فِیْ اَحْسَنِ تَقْوِیْمٍ

برنگوتر صورتی وجای دیگر گفت وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ مِنْ سُلٰلَةٍ مِنْ طِيْنٍ بیافریدیم
از گلی پوسیده ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِيْ قَرَارٍ مَكِيْنٍ او را نطفه کردانیدم اندر
تاریکی استوار ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً بازخون کردانیدم فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ
مُضْغَةً خون را گوشت کردانیدم فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا انرا استخوان کردانیدم
فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا وانرا بپوشانیدم بگوشت ثُمَّ اَنْشَاْنَاهُ خَلْقًا اٰخَرَ فَتَبَارَكَ
اللّٰهُ اَحْسَنُ الْخَالِقِيْنَ هرچیزکه در عالم آفریده ایم در نهایی ایشان هست تا بدانی
کرا ایزد تعالی خواست وبخبر آمده است مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ شناختن
تن خویش شناختن حق است وافریدگار شناسد کرا زقطرهٔ آب چنین صورتی
بدید کرده است وآخر عمر خاکی پوسیده می باید کرد درین میان شناخت حق باید تا
کرا زنجامی آید وبکجا میرود وهم چنین همه جانوران حق تعالی بمعرفت والهام
بشناسند کرا ایشانرا افریدگاری هست وباقی است وهرچه در عالم فانی ومنقطع
شود الا حق سبحانه وتعالی وچیز دیگر می گویید علم دو است یکی علم تن ویکی علم
دین اول تن گفت از بهر آنک پی تن درستی هیچ طاعت وفرائض بجای نتوان آورد
وبرهیچ بیماری امر ونهی نیست وبهیچ طاعتی مشغول نتوان شد ونخستین رسول
کرا زخلق بخلائق امد طبیب بود تا زهر از پازهر پدید است ومردم را بیدار کردند
از چیزهائی که هلاک ایشان دران باشد تا شکر باری تعالی بگزارند وبعالم
اند رصناعتی نیست بهتر از علم طب زیرا که صلاح نفس خویش وازان خلقان
دران باشد دانستن افزونیش مردم حق تعالی مردم را بیافرید برمثال شهری که اورا
دوازده دروازه باشد ودو رود بزرگ از هر دو جانب وهر رودی صد وهشتاد
جوی از وی آب بردارند ودویست وچهل وهشت مادیان وپانصد ویست
مزرعه واین دوازده دروازی دو چشم است ودو گوش ودو سوراخ بینی
ویکی دهن ودو پستان ویکی ناف ودو فرج واین پانصد ویست مزرعه
بپوندست ان دویست چهل وهشت مادیان استخوان تنست وبنیاد اند
رعی هفت اندام وسیصد وشصت پارهٔ پی راست کرد ودرمیان گوشت
پنهان کرد وپانصد وهشتاد قطرهٔ خون بیافرید هر قطرهٔ مثقالی واز فساد

این خون شش هزار چشمه موی بیافرید و از فساد موی پوست را بیافرید و همچنان
چهار باد از چهار جانب اندر جنوب و شمال و صبا و دبور اند و مر مردم را این چهار باد
از چهار جانب اندر جنوب ساخته اند و همچنان که این بها بر چهار گونه اند باری تعا
مردم بوقت بهار آفرید که شب و روز با هم دیگر راست بودند و آفتاب بدرجهٔ
نخستین بود از چهار وقت بهار گرم و تر باشد و تابستان گرم و خشک باشد و
خزان سرد و خشک باشد و زمستان سرد و تر باشد و زندگانی گرم و نرم و
مرگ گرم و خشک چون بهار باشد شادی همه نبات باشد و همه جانوران حرکت
کنند و خوها و اخلاطها اندر رگها بجنبند و تنک کردند و بخاستن جانوران
بدان وقت بوده است و بدین سبب طبیبان دارو خوردن و رگ زدن اغلب در وقت
بهار فرمایند و آن چهار باد که گفتیم جنوب گرم و تر و شمال سرد و خشک و صبا
گرم و خشک و دبور سرد و تر و جنوب دست راست قبله و شمال حب قبله و صبا
از سوی مشرق و دبور از جانب مغرب و کودک چون از شکم مادر بیرون اید شاهی
وی باد جنوب را باشد تا بالغ شدن و طبعش گرم و تر است چون بالغ شود پادشاهی
وی صبا را باشد و طبعش گرم خشک باشد و ازان وقت پادشاهی وی باد شمال
را باشد تا پیر گشتن و طبعش سرد و خشک است و از پیری تا اخر عمر پادشاهی وی
باد دبور باشد و این چهار آب که گفتیم از و آب شور بچشم اندر است زیرا که
چشم پیه پاره ئی است و اگر نه ازین شوری بودی آفتاب نتوانستی دیدن و
تاریک شدی و آب تلخ بکوش اندر است از بهر انک تا مگس و جمنده نرود و گر نه
از بهر این تلخی بودی مگس پلیدی کردی و جمنده شدی و مغز را تباه کردی و مردم
هلاک شدی و آب خوش اندر دهن است اگر نه ان آب خوش بودی مردم مزهٔ
طعام و شراب نداشتی و تلخ از شیرین و شور از ترش نداستی و آب کنده
بر پشت اندر است ایزد تعالی بدان سبب فریضه کرده است جنابت شستن
والله اعلم بسم الله الرحمن الرحیم

بخش اول شروع کنیم در چشم و از باری تعالی یاری خواهیم صفت چشم
بدان که جای چشم چه باشد و فعلش چیست جالینوس صیفر ماید باری تعا چشم را بیافرید

دریابنده و پیشه مرکب از هفت پرده و دو رطوبت و رطوبتی دیگر که حکما انرا
جلیدی خوانند و درمیان این هفت پرده دو رطوبت استوار کرد بر بن مثال

طبقه هفتم سپید ملتحمه خوانند وخشک است یکی زجاجی ودیگری بیضی جلیدی در پیش روی بینائی

چشم است وانرا وطبقش سه رد دو رطوبت است واین رطوبت این دو رطوبت برطوبه جلیدی

دارد و دیگران از بهر خدمت وی اند یا نفعی بوی میرسانند یا مضرتی ازوی
باز دارند واوچون نقطه درمیان این هفت پرده وسه رطوبت تولد شان
از دماغست بشرکت پی نورانی و شرح این بجای خود گفته شود واین تمام ترین
حد چشم است زیرا که هر چیز که باشد انرا دو حد باشد یکی عرضی و دیگری جوهری
واین حد جوهری است چشم را منفعت چشم و فعلش بدان که منفعت چشم است که
آفتها از تن باز دارد و تن را بدان نماید که خواهد باری تعالی چشم را بالاء همه تن
افزید چون دیدبانی تا تن را نگاه دارد و فعلش است که هر چیز که باشد انرا بیند
و هیئت آن بداند و همه رنگها دریابد چشم بر مثال چشمه است که آب ازو برآید و
شهرستانی بر و نهاده باشند تا مردم ازو تمتعها برمیدارند چشم برآدمی همین صفت است
واگر نه بسا شوره زمین که افتاده است و از انجا هیچ نفعی نمیرسد بل که مضرت بخش
دو مراند در یاد کردن طبع چشم طبع چشم گرم است و مزاجش تر ست گرمی از بهر آنست
که شریانها و رگها بسیارند و پیوسته است و حرارت بدو می رساند ازین جهت
استان برمیتوانند داشتن و از هر سو فکریدن و تری مزاج چشم است که تولد پی نورانی
از دماغست باشد که سردی بر مزاج غلبه کند اما طبع اصلی گرم است علامت مزاج
گرم استانی حرکت و بزدیکی رگها و بزنک سرخ و چون دست بر نهند گرم علامت
شود دی دشخوار ی حرکت و باریکی رگها که بند و پیوسته است و چون دست بر نهند

سرد علامت تری بسیاری رطوبت و نزدیکی چشم دست بر نهد نرم علامت خشکی
رمص کم کند و اگر کند رمصی خشک باشد دست بر نهد سخت و اما رنگ چشم دلیل بر
مزاج باشد زیرا که چشم ازرق میل بسردی دارد و کرمی اندک و خشکی بسیار و تری
اندک و چشم ازرق بشب بهتر بیند که هوا سرد و تر شود دلیل مردمان سرد سیر
چشمشان ازرق باشد چون سقلابیان و رومیان و نیز دانک چشم ازرق مزاجش
سرد ست دلیل بر ان که چشم پیران ازرق میشود چون سردی بر مزاج ایشان غلبه
کند و چشم سیاه کرمی و تری بیشتر از دیگر چشمها باشد و ازین سبب بخارها و علت
آب بدیدی اید و هر چشمی که سیاهی او سیاه تر باشد مزاجش کرم تر و نیز تر باشد
دلیل بر چشم زنگیان و حبشیان آن زیرا که هوا و مسکن ایشان کرم است و مزاجشان
کرم و اما چشم سقلاب بهتر و خوبتر از همه چشمها باشد زیرا که طبعشان معتدلست
و امتها بدین چشم کمتر رسد چون علت آب و امتشار و بر طبیب واجب باشد که مزاج
نکاح دارد تا از اعتدال بیرون نشود و بطبیب بیمار کوش دارد تا با مزاج اصلی
برد از برای ان که سلامت در مزاج اصلی است بخش سیم از کتاب شفاء العین
جالینوس فرماید که چشم ازرق و سیاه بهوا بقاوت بکند و اما مختلف اند
زیرا که صورت از ماده تولد کند و ماده از غذا با دیدید و غذا طوبت
بنائی و بعضی حیوانی بعضی کرم و خشک و بعضی سرد و تر و بعضی در رطوبتها
با دیدید چشم ازرق باشد باشد یا سیاه از نا معتدلی مزاج و اما سیاهی چشم
از هفت سبب باشد یا نور بینائی کمتر باشد یا روحی که نور بینائی در روست
سیاه بام باشد یا رطوبت جلیدی که نور بینائی در روست کوچک تر باشد
یا از طبقه اول دور تر باشد یا رطوبت بیضی بسیار باشد یا این رطوبت بیضی
بسیاه فام باشد یا طبقه عنبی سیاه تر باشد مانند انکور زیرا که رنگ انکور مختلف
است و ازرقی چشم از هفت وجه باشد برخلاف این سیاهی نور بینائی بیشتر
باشد یا روحی که نور بینائی در روست روشن تر باشد یا نوری که در رطوبت
جلیدی است بسیار تر یا بطبقه اول نزدیکتر یا رطوبت بیضی کوچک
تر یا روشن یا طبقه عنبی شفاف تر و حکما ازین نوع گفته اند ما نیز اگر

شرح ان دهیم کتاب دراز کردد وخواننده را ملال خیزد اما این وصف کرده
شد در چشم سیاه واذرق با یکدیکر باز شوند چشم شهلا باشد **دلیل** کر چشم
شهلا روح بینائی بیشتر باشد وروشنائی بهتر ومعتدل باشد وباسلامت
تر وبخارها وعلت آب کمتر وریحهای صعب کرانزاد وانبا شد والله اعلم بالصواب
بخش چهارم از این کتاب **شفاء العین در رطوبة جلیدی** کر حق تعالی انرا چکونه افریده است
از بهر آن اول شروع برطوبة جلیدی کردیم کر نور بینائی در وست واین دیکر طبقها
ورطوبتها از جهت وی اند **بقراط حکیم** فرماید کر رطوبت جلیدی صافی وروشن
وسپید وهیئت او کرد واندکی پهن وجای وی اندر میان هفت طبقه ودو رطوبت
هم چون چراغ دانی کرد میان قندیل نهند اما صافی این رطوبت جلیدی وروشنی
از است تا هر رنکها بپذیرد نه بینی کر هر چیز کر انصافی وروشن باشد رنکها زود
تر پذیرد هم چون ابکینه وبلور وکردی این رطوبت جلیدی حق تعالی از بهر آن افرید
ودر میان این هفت طبقه است کرد تا افت بد ومکتر رسد وافت هم شکلی زود تر
رسد کر بشکل کرد باری تعالی فلک را کرد افریده است تا افتی تبد ونرسد وپهنی رطوبت جلیدی

ازان است تا هیئتها تمام دریابد وغذا این جلیدی از رطوبت
زجاجی است ودر این جلیدی هیچ رکی نیست وغذا بترشح می کشد
از زجاجی اما بعضی کفته اند بچه **دلیل** نور بینائی در جلیدی
است **دلیل** بران کر می بینم کر آب در چشم آید بینائی باطل شود واین آب رطوبت
جلیدی را میپوشاند چون کحالان اب بکشایند بینائی باز آید وما نیز این اب کشودیم
وبینائی باز آمد بفضل حق تعالی در دیدهٔ حسنا باد کر بر در قزوین است حسن نام برادر
رئیس حسنا باد اکر روشنائی بعنیة یا بقرنیه یا بملتحمه یا برطوبت بیضی بودی چون
اب در آمدی روشنائی باطل نشدی **دلیل** بران کر اب در می آید این طبقها بدیدند
ودیکر طبقها ورطوبت زجاجی در زیر رطوبت جلیدی اند از اینجا معلوم شد کر نور
در جلیدی است **بخش پنجم** از این کتاب **شفاء العین در رطوبة زجاجی** کر حق تعالی
او را چکونه افریده است ومنفعتش چیست **علی بن عیسی الکحال** فرماید کر رطوبت
زجاجی پس رطوبت جلیدی است یک نیمه رطوبت جلیدی را کرفته برین مثال

وهمچون ابکینه کداخته ورنکش سپید است سیاه بام وطبعش میل
بکرمی دارد وچند منفعت درین رطوبت است اوّل رکهاء بسیار وشریانها بجاشم
بپوسته اند وحرارت میرسانند انرا دفع میکند تا مضرّتی برطوبت جلیدی نرسد
دوم غذا برطوبت جلیدی میرساند سیم رطوبت جلیدی را یاری بروشنائی
چهارم رطوبت جلیدی رانکه میدارد از طبقهٔ شبکی تا زیادتی نرسد زیراکه
طبقهٔ شبکی همچون دامی است چون نزدیک وی رسی اندکی نشست کردی وروشنائی
بقصان آمدی بخش ششم از بن کتاب شفاء العین در رطوبت بیضی کرباری تعالی
اورا چکانه افریده است بدان که رطوبت بیضی پیش رطوبت جلیدی یک نیمه بالا
کرفته برین مثال
درین رطوبت چند منفعت است اوّل بروشنائی
از رطوبت جلیدی میستانند وبیرون میفرستد دوم انکه رطوبت جلیدی را نکاه
دارد تا حرارت طبیعی اورا خشک نکرداند سیم طبقهٔ عنبی را تری میرساند تا خشک نشود
وهمچنین هوا را نکاه میدارد تا از سرما وکرما از یادتی برطوبت جلیدی نرسانند
وسخت نشود چهارم انکه طبقهٔ عنبی در اندرون زبری دارد تری بدو میرساند تا خشک
وزبری ان زیانی نکند برطوبت جلیدی جالینوس نیز میفرماید کرنک این رطوبت بیضی
سپید است مانند سپیدهٔ تخم مرغ وکروهی فرمودند کهٔ غذاء این رطوبت از طبقهٔ
عنبی است وما انرا مسموع نداشتیم زیراکه تری بدو میرساند بخش هفتم ازین
کتاب شفاء العین شروع کنیم در طبقات چشم اوّل در طبقهٔ صلب کهٔ حق تعالی
اورا چکانه قرنی برطوبت بدانک بخست عصبی کهٔ از مغز بیرون اید تا سکرهٔ چشم
رسد وبر دایل کرهٔ چشم کهٔ بود کردان دو وریدهٔ بوشش مغز اند چون از اندرون کاسهٔ
سر بیرون اید وسکرهٔ چشم رسند وان وریدهٔ سطبر از وی جدا شود وسوی سکرهٔ
چشم اید وازانجا طبقهٔ صلب بدید آید وطبع این طبقه سرد وخشک است ورنکش
سپید ومانند است کهٔ بر سر شانهٔ کوسفند باشد وانرا عضروف کویند
برین مثال
استخوان
دایم الحرکة است تا افتاده نباشد چون کوشت وپوست وطبقه ورطوبات نکرداد
ومنفعتش انست کهٔ چشم را نکاهدارد تا از
کرفته نشود وازبهران چنین افریده است کهٔ

بخش هشتم اندرین کتاب شفاء العین در طبقهٔ مشیمی بدانک طبقهٔ مشیمی همچون
غشائی است از بهر آنک گرد طبقهٔ شبکه درآمده است واین را ازان
سبب مشیمی خوانند و تولد این طبقه ازان وره تنک است که از مخ سر
بیرون میاید و شرح این در طبقه صلب گفته شد و درین طبقهٔ مشیمی سه منفعت است
اول طبقهٔ شبکی را غذا میرساند دوم آفتی که از طبقهٔ صلب بدو رسد باز دارد یا مضرتی
بر شبکی نرسد سیم آنکه خونی بدو رسد صافی و تنک گرداند و بر طبقهٔ شبکی
رساند چون بطبقهٔ شبکی رسد لطیف و صافی کند و بر طوبت زجاجی رساند
و زجاجی صافی ترکند و بر طوبهٔ جلیدی رساند و هریک ازین طبقها غذا ازین
خون صافی بردارند و غذا این طبقهٔ مشیمی ازان رگهاست که اندروست
و اما طبع این طبقه مشیمی میل بگرمی و تری بیشتر دارد و الله اعلم بخش نهم
ازین کتاب سفاء العین در طبقهٔ شبکی و آفریدن باری تعالی چون آفریدن
است بدانک طبقهٔ شبکی مرکب است از دو چیز برهم بافته هم چون دام یکی از پی نورانی
دویم از وره تنک که ازان طبقهٔ مشیمی پدید آمده است اما پدید آمدن این طبقه
از کناره پی نورانی است و این پی چون بر طوبهٔ زجاجی رسد انجا که از طوبهٔ زجاجی
است ازان بوشش کرد روی است رگهاء چند باریک بیابند و چون بدین پی رسند
باوی بیامیزد و این طبقه شبکی ازین پی است و ازین پردها که یاد کردیم و این طبقه
شبکی که در طوبهٔ زجاجی درآمده است بر بن مثال

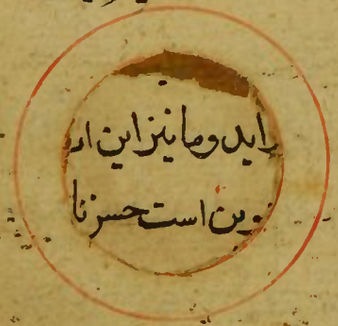

و درین طبقه شبکی دو فاید است یکی غذا
بر طوبهٔ زجاجی میرساند دویم بر بوشانی طوبهٔ
جلیدی باوی میدهد بواسطهٔ طوبهٔ زجاجی
زیرا که نزدیکست بوی و غذاء این طبقه از طبقهٔ مشیمی است بخش دهم از ین کتاب
شفاء العین در طبقهٔ عنکبوتی بدانک طبقهٔ عنکبوتی پیش طوبت بیضی است
و نیمه از گرفته و این طبقه عنکبوتی حاجزست میان طوبهٔ جلیدی و طوبت بیضی
و این طبقه لطیف است از بهر آنکه نور بصر را حجاب نکند و ابتداء این طبقه از
طبقهٔ شبکی است و رنگش سپید است و شفاف چون آینه چون در چشم نگری

صورت اندرین طبقه پدید آید وطبع این طبقه سرد وخشک است واین طبقه چند
منفعت دارد یکی انکه میان رطوبت جلیدی ومیان رطوبت بیضی است تا در یکدیگر
نیامیزند ورطوبت بیضی هم طبقه عنکبوتی نگه میدارد تا رطوبت جلیدی را
مضرتی نرسد برین مثال چون غذاء رطوبت جلیدی
بسیار شود وغلبه کند ان بسیاری ازوی بستاند
واین طبقه عنکبوتی را غذا از رطوبت جلیدی است

بخش یازدهم از این کتاب شفاء العین در طبقه عنبی بدانکه طبقه عنبی
در پیش عنکبوتی است وروی او نرم است تا جلیدی را زیانی نکند واین طبقه
عنبی دو تواست روی بیرون نرمست وصقال دارد واندرون پرزها
دارد برمثال انک در اندرون اشکنبه کوسفند باشد برین مثال
واین طبقه عنبی چند منفعت دارد یکی انکه چشم را آب رسد
وابرا بگشایند آب بدان پرزها در نشیند دوم انکه رطوبت
بیضی تنک نرشود یا زیادت نرشود پرزهاء عنبی ان را جمع دارد ونگذارد کز هیئت
خویش بگردد وان روی بیرونی نرمست وصقال دارد تا زیانی بطبقه قرنی نرسد
وغذاء این طبقه عنبی از مشیمی است وچند منفعت دیگر دارد یکی انکه غذا را
بطبقه قرنی میرساند زیرا کز اندر طبقه قرنی هیچ رگی نیست کز غذا بدو رساند
از تنکی وصافی کز هست دوم میان جلیدی وطبقه قرنی چون حجابی تا زیانی
از طبقه قرنی برطوبت جلیدی نرسد سیم روح بینائی نگاهدارد تا پراگنده
نشود ودلیل کز هر کز سوراخ طبقه عنبی فراختر شود نور پراگنده نشود چهارم
رطوبت بیضی را نگاه میدارد تا از طبقه عنکبوتی برنیاید وبازی طبقه عنکبوتی
سیدهد وطبع این طبقه عنبی میل بگرمی وتری دارد واندرون این طبقه سوراخها است
برمثال التی کز رزابان باریک کنند اندرون سوراخ فراخ وبیرون کوچک وبرگی
کز رطوبت جلیدی بتابد دران سوراخ اندرون نشیند وبر تدریج بر بیرون
می اید چون سوراخ اندرون عنبی باهم کسلد از خمی کز بر سر آید یا کز استفراغ
یا از درد سری یا از انی کز مرگ ناگاه بر سر ریزند یا از آب سرد کسستن سوراخ

ازین باشد چون سوراخ کسسته شود نور پراکنده شود بخش دوازدهم ازین
کتاب شفاء العین در طبقه قرنی بدانکه طبقه قرنی پنج طبقه عنبی است و ابتداء این
طبقه از طبقه صلب است روی بیرونی توان دید و سخت است و صافی شفاف
برسیان سر و تراشیده اما صافی و شفافی از انست تا نور چشم حجاب نباشد و
سخت از انست تا جمله اجزاء چشم را نگاه دارد و این طبقه چهار پوست است در روی
یکدیگر نهاده برین مثال

وهر پوستی طبعی دیگر دارد
پوست اول سرد و خشک
و پوست زیرین میل بگرمی
دارد و خشکی و این دو پوست
که درمیان اند معتدل اند
و غذاء این طبقه قرنی از
طبقه عنبی است و منفعت
این قرنی از انست که رطوبت جلیدی بپوشاند و آفتها از و باز دارد و از بهر آن
جل تعالی این طبقه قرنی را چهار نوکرد که اگر نو اول را آفتی رسد آن دیگر
بسلامت باشد و اگر دو سیم را آفتی رسد دیگران بسلامت باشند بخش سیزدهم
از کتاب شفاء العین در طبقه ملتحمه بدانکه طبقه ملتحمه سخت است و سطبر از گوشت
سفید و چرب و با عضلهائی که حرکت چشم بدان است آمیخته و بنماک برین
مثال

واغاز رستن این طبقه ملتحمه از شاخهاء
باریک
است که هم ازان غشاء صلب رستست
و آن
غشا سخت است زیرا که استخوان سر ست و غذا پیش
از طبقه صلب است و گروهی فرمودند که غذاء این طبقه ملتحمه هم از انجاست که
رسته است و منفعت این طبقه ملتحمه هم انست که چشم را نگاهدارد و هم اجزاء
چشم را بپوشیده است و بر طبقه قرنی استوار شده و گوشت پذیرفته بدین سبب
او را طبقه ملتحمه گویند و طبعش سرد و خشک است اینست که یاد کرده امد شرح طبقها
هفت کاندر سر رطوبتها چشم بجملگی بخش چهاردهم از کتاب شفاء العین
در عضلهای چشم که چند اند بدانکه عضلهاء چشم نه اند یکی دنبال چشم است
و چشم را بخود میکشد و دویم اندر گوشه چشم است که سوی بینی است و حرکت
بخویشتن میکند سیم اندر بالاء چشم است و چشم را بخود میکشد چهارم

اندرزیر چشم است وچشم را بجنبانیدن میکشد و دو کرد بر کرد چشم درامده اند وچشم را
چپ وراست وزیر وبالا میکردانند وسه دیگر غصب مجوف را گرفته اند وسخت
میدارند تا فراخ نشود ونور بینائی پراکنده نشود برین مثال واندرین
عضلها فایده

دیگر است
هم چشم را گرفته
میدارند وحرکت
ازان روح است
اندونگاه
این عضلها
کرد پیمان

نهی از دماغ بچشم میرساند وانجا دو بهره میشود بهری روشنائی بچشم
میرساند وبهری قوت حرکت بعضلها می رساند وشرح این پی کفته شود وطبع این
عضلها معتدلست ولیکن میل بسردی دارد زیرا که عضله همچون پی است
واندرین عضلها خلاف بسیار است خواجه بوعلی سینا رحمة الله علیه فرماید
که عضلها چشم شش اند سه انند که خاصه چشم اند ویکی انست که عصب مجوف را
نگاه میدارد ودو بیرون چشم اند را مدن اند وجالینوس فرماید که عضلهای چشم
دوازده اند عضلهٔ بلک چشم پنج سه انند که بلک را بردارند ودو فرود خوابانند
ویکی عضله عصب مجوف را نگاه میدارد تا بیرون نخیزد وشش عضلها اند
که حرکت چشم بدیشان است جمله دوازده اند واما علی بن عیسی کحال در تذکره
اورده است که عضله چشم نه اند واو فرمود که از قول بقراط وچند حکماء دیگر
میکونیم ما بدین اقتصار کردیم بخش پانزدهم از کتاب شفاء العین در پی نورانی
که چکونه بدید می آید بدانکه پی نورانی از نیمهٔ پیشین دماغ بدید میاید واز عصب
مجوف خوانند چون بدید می اید اندر میان کاسهٔ سر همی کردد واین دو پی اند که
خدای سبحانه وتعالی هریکی را از برای چشمی افریده است وچون بنزدیک سوراخ
بینی رسند هر دو بیکدیکر میپیوندند چنانکه هر دو سوراخشان یکی میشود
وبعضی کفته اند که بویائی درین پی است انجا که بهم میرسد وکروهی دیکر کفته اند
که بویائی در دماغست وقول انها که کفته اند که بویائی در عصب مجوف است
درست تراست بدلیل که اکر کوسفند کندی یا بوی تیز بدماغ رسد در حال چشم

آب بریزد و کحالان گفته اند رک سبلی پیشتر از بوی ناخوش پدید میاید پس ازینجا
معلوم شد کہ از پی نورانی است کہ پی نورانی بچشم پیوسته است پس این هر دو پی
از یکدیگر جدا شوند از پیش ان کہ بهم پیوسته باشد و اندر کتاب یونانی بزین

از قوت بینائی چیزی نگاهد و این بیهانرماند و لطیف و همچنین میشوند یا بطوبت
بعاجی شوند و انجا بارکهاء چند پیوسته شوند تا چون شبکی شوند و از بهر
اینست کہ این طبقه را شبکی خوانند و شرح این طبقه کرده شد و این دو پی
نورانی کہ درتن اند اند و بزرگتر از همه پی اند دلیل کہ این هر دو پی
سوراخ بینی سوراخشان یکی میشود کہ اگر خواهد کہ چیزی باستقصا بیند
پس یکی چشم برهم نهد تا بدان دیگر بهتر تواند دید نه بینی کہ تین تراش
چون تیر راست کند یکی چشم برهم نهد تا راست تواند دید دلیل دیگر
اگر سوراخشان یکی بودی یکی را دو دیدی و هر چیز چنانکه بودی
ندیدی و اما منفعتی دیگر کہ سوراخشان یکی است تا اگر یکی چشم خلل
پذیرد روشنائی همچنان باشد و در روشنائی هیچ نقصان نباشد
و طبعشان سرد و تر است همچون طبع دماغ و پیدا شدن آن پی
کہ چشم را جنباند ازان بوشش است کہ بر دماغ است و میاید تا بدین
عضله اید کہ یاد کرده شد و قوت و حرکت بدیشان رساند چنانکه
پیش ازین گفته آمد این دو عصب مجوف کہ حق سبحانه و تعالی
در تن مردم آفریده است اینست کہ وصفش کرده شد بجملگی پس

ازین شروع کنیم که روح نفسانی از کجاست **بخش شانزدهم از کتاب**
شفاء العلیل در روح نفسانی بدانک روح نفسانی از کجاست و اغاز
چگونه است و پیدائی چگونه بود اما باید دانستن که هرگه که طعام در
معده گوارنده شود بمیانجی جگر بخاری از انجا برخیزد پس طبیعت آن
بخار را صافی کند و اندر جگر بدارد و ان روح طبیعی بود پس دیگر باره
انچه صافی تر بود ازین روح طبیعی برگیرد و بدل رساند و ان روح
حیوانی بود پس دل انچه صافی تر بود ازین روح حیوانی برداند و
بمیانجی هوا که از شش بدل میرسد بدماغ رسانند بدان هر دو رگ و چون
بدماغ رسد انجا جمع شود و ازین جمع جسمی پدید آید چون پوشش
سطبر که شبکی خوانند اما فایده پوشش سطبر انست که غذا بدماغ
میرساند و روح نیز اندر [illegible] پوشش بخش میکرد تا لطیف تر شود بدین
پوشش پس بدان پوشش دیگر اید که اندر زیر انست و همچنین در انجا
میکرد تا لطیف و صافی شود پس از انجا نزدیکتر اید و ساعتی انجا
باشد تا صافی تر شود و ثفلی که دران باشد طبیعت بینی فرستد پس
انچه بازماند صافی و لطیف ان را روح نفسانی کویند **و ازین سبب**
جالینوس فرموده است که نفس متابع مزاج تن است و پس اندران
بی میان نمی باید تا بچشم رسد و روشنائی چشم بدان بود و طبیعت
هرانگاه که خواهد که ماده را صافی و لطیف کند اندران درنگی کند و
ازین جهات ان را که روح نفسانی محتاج ان بود که صافی و لطیف شود
اندرین همه ره کذر میباید رفت تا صافی شود اما بدان که بدین روح
چگونه چیزی پیوند است که این روح از دماغ بدین پی بمیان نمی آید
و بدان سوراخ عصبی برون اید و کردان چیز در اید که خواهد و پس دیگر
باره بامیان چشم شود انجا که رطوبت جلیدی است و انچه دیده باشد
انجا قرار کیرد و روشنائی چشم و دیدن چیزها بدین صفت است که یاد کردیم
آمد والله اعلم بالصواب

کرده شد کز ان بخار ازجگر بدل
وجگر وششش وبخاری
ثبات یابد از دل بخاری بر بخیزد
کز ازدل بر پی نورانی
وبر پی نورانی میآید وز پی
میآید بدین صفت
نورانی میرساند برطوبت جلیدی
میرساند والله اعلم بالصواب

بخش هفدهم از کتاب شفاء العین در بیماری چشم که بداز کار باید کرد در وحل ان بداستن تا بروی آسان بود

در همه بیماریهاء چشم واین بیماری از سه کونه بود یا بسیط بود یا مرکب یا ان بود کز سبب بیرونی بدید آید چون ضربتی وبیز ان سه کونه بود یا بیماری بود که بینائی زیان رسد یا بالت حرکت وبیز باید کرنا فا بود بر بیماری مفرد وبر بیماری مرکب وبباید داستن که شفاء بیمار بداروهائی بود که ضد بیماری بود ودر بسیی نگاهداشتن هم بداروهائی باشد که موافق ان باشد بل که بقوت تر بود زیرا که چون بقوت تر باشد ان بیخ را زفع تواند کرد واز ین سبب جالینوس فرماید هر داروئی که طبعش موافق چشم باشد ان را زیان دارد وان داروکه طبعش مخالف چشم بود او را سود دارد وهمچنین باید که علامت بیماری بشناسد که از کرمی است یا سردی یا تری یا خشکی وانچ مرکب بود از ین همه کونه وان بیماری که با ماده بود یا بی ماده وهمچنین نگاه کند اندر چشم بیمار بری ماده وکمی ماده وبرخی چشم وخون بسیار کرده رکها باشد وکمی آن وبلک بالای وزیرین وبداند که ان بیماری از کدام خلطست

وباید کرد انا بود بر حال درستی و عادة درستی بر سه گونه بود یکی انکه درستی اندران باشد
وان چشم است با همه اندامها و دیگر انکه درستی با ان باشد وان داروها است باید که داروها
چشم نیکو بداند و قوت و فعلشان تا هر داروئی بدان رنج کرشاید بکار برد و بداند که دارو
هفت گونه بود اوّل داروئی باشد کرکشادگی را ببندد دویم داروئی کربستگی را بگشاید
سیّم داروئی کر چشم را بزداید و روشن کند چهارم داروئی کر رنج را نابدید کند
پنجم داروئی باشد خشک کننده ششم داروئی باشد کر پخته کرداند هفتم داروئی
باشد کر درد ساکن کند اما داروهائی کر منفذهاء کشاده را ببندد دو نوعست یکی
خشکست و از زمین خیزد و بعضی تراست و نرم انچر زمینی است تریهای فروغ را کمتر
کند و چشمی را کر اشک کرم همی ریزد سود دارد خاصه اکر در چشم ریشی یا بثره باشد لکن
بکار داشتن ان پس از استفراغ باید و پس ازان کر مدد مادها از چشم باز داشته
و تن و دماغ پاک کرده از بهر انک اکر از تن مددی بد رهمی ابد یا اکراند طبقهای
چشم ماده بسیار باشد ماده را از تحلیل باز دارد و درد فزاید و بم باشد کر طبقه را
بسوزند و بخورد و این داروها قلیمیا است و تریتا معسول و اسفیداج و طین
شامی و نشاسته و انزاکر اند طبقه قرنیه قرحه باشد اکر بحکم ضرورت استفراغ
ناکرده این داروها بکار دارد روا باشد نوع دوّم کر نرم و رنج و تراست بعضی شوینده
تراست و بعضی نرم کننده تر و بعضی پراکنده تر و تحلیل کننده تر و حاجت بدین نوع از بهر
چهار معنی است یکی انکه هیچ یک ازین نوع سوزاننده نیست دویم انکه گاه باشد کر خاصیت
افتد کر دارو اندر چشم دیر بماند و سیلان نکند داروها لرج چون کتیرا و صمغ و نشاسته
با داروهاء دیگر بیامیزد تا بصحبت این دارو اندر چشم دیر بماند و منفعت ان یافته
شود سیّم انکه داروها چشم بعضی سنگهاست و زمینی است و درشتست و چشم
عضوی حساس و نرم و نازکست طاقت ملاقات داروهای زمینی ندارد خاصه
کر دردمند باشد ازین نوع داروهاء نرم باوی بیامیزد تا ملاقات ان داروهاء
چشم را رنجاند چهارم انکه گاه باشد کر چیزی نرم و لطیف حاجت اید تا درشتی را
کر از ماده کرم و تیز تولد کرده باشد زائل کند و چشم را بشوید و تیزی و کرندکی خلط
بداروی باز دارد چون شیر زنان و رنج لطیف و رقیق است از پیه خایه مرغ شیر

شونده ترست وشبیه خایه مرغ تیزی ماده را بازدارنده تر وبرمکننده ترست وآب
حلبه نیز برمروشنیده است لکن برانده است ومیل بگرمی دارد گرم ومعتدلست
در داروهای حبس دوم کر منفذهای بسته بگشاید هم دوعست نوع نخستین چون
ورج است وداجینی وفرفیون وحلتیت وسکبینج انجا بکار آید کر از پس طبقر قرنیه
بتره یا ماده غلیظ باشد وقوت داروهای برانده بدان نمیرسد واثر نمیکند ازین
نوع داروها باداروهای برانده وتحلیل کننده بیامیزند تا منفذها را بگشاید وقوت
دیگر داروها بموضع افت رساند نوع دوم چون زهره جانوران است وآب بادیان
وعیران از داروهای کر سخت گرم باشد واز وی درشتی تولد نکند این نوع دوم
آب را کر بچشم فرود آید باز دارد وداروهای حبس سیم دوعست یک نوع انست
کر وسخ واثر قروح را باز داید چون قلمیا وکندر وصبر ومانند آن نوع دوم داروها
است کر سبل وجرب وظفره ومانندان پاک کند چون نوشادر وقلقطار وتوتیا
مس ومس سرخته از بهر انکه این همه سوزانده است وباید دانست از داروها
نوع نخستین قلمیا اندر کرمی وسردی معتدلست واندر زدودن کمتر از دیگرها
است بدین سبب کوشت رویانده است وداروهای حبس چهارم کر کند معفر است
یک نوعست سوزانده است ودرشتست چون زنیخ وزنگار وظفره صلب یا
تجرب مزمن را وخشکر بیشه را باز داید داروهای حبس پنجم قابض است دو نوعست
قوت قبض بعضی معتدل ترست وقوت بعضی قوی ترست انج معتدل ترست
کل سرخ است وعصاره او وعصاره لحیه الثیس وسنبل وزعفران ومامیثا و
ساذج هندی این نوع انجا بکار آید کر از چشم دردمند آب کمتر آید ونوع دوم
اقاقیاست وعصاره عوزه وعصاره سماق وماز وخام وقشار الکند وکلنار
ومانندان منفعت این نوع اندر چشمهای دردمند کمتر از مضرت باشد انجا بکار
اید کر خواهند کر اجزاء چشم درست قوی ترشود وقوت بصر تیز تر وآب دویدن
باز ایستد داروهای حبس ششم برانده است تحلیل کننده چون آب حلبه وخضر
هندی وباوزد وانزروت واکلیل الملک وجند بیدستر وکندر وزعفران
ومرا مانا قوت تحلیل مر از همه قوی ترست وزعفران با قبض کر دروی است برانده و

کنده است وکند همچنین برانده وکرم کنده است این داروها اند علاج بشوه
وقرحه واماس چشم بکار اید وانجا که رطوبتهاء غلیظ دارد یرا بکار از پس طبقهٔ قرنیه
مانده باشد تحلیل کند **داروهاء جنس هفتم** حذر کنده است چون لفاح وافیون
این جنس کمتر بکار شاید داشت از بهر انکه قوت بصر را ضعیف کند وباشد که بتمام
کند وچون بضرورت صعب وانجا که دردی عظیم باشد ونرسد که طبقها را بخورد بکار
شاید داشت وازین گونها داروها بسیار ست وان داروها تمام در آخر کتاب بشرح
کرده شود میباید که وقت بیمار شناسد از ابتداء علت وان وقت که زیادتی کرد تا وقت
بغایت رسیدن وان وقت که نقصان کرد ومی باید که حد اول وزیادتی واخر بداند
وحد اول انست که بیماری بدید آید وزیادت میشود وحد زیادتی انست که هر روز
رنج زیادت تر میشود وقوت میکرد وقوت بیمار کمتر میشود وحد اخر انست که بغایت
رسیده باشد وبیمار قرار گرفته بدان حال که باشد بتر نرود وحد نقصان انست که
رنج کمتر میشود وطبیعت دفع رنج میکند واما می باید **دیگر** سخت از اول باشد هم
از بیرونی باشد چون دود وگرد وحرارت افتاب وهم اندرونی چون فضلهٔ بجنبد
وبطبقهٔ ملتحمه رسد واماس کند واین هم از سه نوع بدید آید یا ضعیفی چشم باشد
از فضلهٔ بسیار که در تن باشد قوت کند وبر سر چشم آید یا از قوت رگها باشد که
از دماغ بچشم پیوسته است وفرق از نوع اول واز نوع دوم انست که چون دود وگرد
از چشم باز دارد چشم قرار گیرد **نوع دوم** چون گرد ودود باز داری چشم قرار گیرد
وهمچنان با درد باشد پس معلوم شد که سبب این علت اندرونی است **علاج** باید
که رگ زند وشربت خورد بدین صفت بنفشه گاوزبان هر یک سه درم عناب و
سپستان هر یک ده عدد اصل السوس تخم کاشنی هر یک یک درم جمله بجوشاند وبنابذ
بر نهد نافع آید بعد از سه روز اگر ماده بقوت باشد وسرخی چشم ودرد زایل نشود
اطریفل دو درم ایارج فیقرا یک درم بهم بسرشند وقت صبحی تناول فرماید وبعد
ماش آب خورد بروغن شیره ودر روز اول ودوم وسیم شیر زنان در چشم دوشد یا
سپیده خایهٔ مرغ وبعد از سه روز اگر حدت یا آبله نشست داروی زرد باید
کشیدن واین داروی زرد بصفرا نوی [illegible] باذ زرد

ملکرد دردسخت کند باشد کراندکی داروی دردنشان وزکند یا زرده تخم مرغ واکر درد
سر باشد یا زکامی دارد نشاید کشیدن نه زرد و نه دردنشان الا بشربت و داروی اسهال
درخورد قوت وسال وچون دردسر و زکام ساکن شود داروی کشیدن اغاز کند
وچون درد قرار کرفت شیاف بر یوما و ذرور ملکا یا کشیدن وچون رنج تاخیر رسید داروی
اغیر واکر بدارد و شربتها کر فرمود دیر زایل نشود حجامت کند و یکبار دیکر شربت و داروی
اسهال خورد درخورد قوت وسال پیمازنوع سیم از اول و دوم سخت تر باشد و دردناک
تر نواماس ملتحمه بیشتر و ملتحمه رقت باشد کرچنان اماس کند کرسیاهی را بپوشاند
و سلک چشم نیز اماس کند و سرخ باشد و رکها بسیار تر و این علت نزان بیرون
باشد بل کر مادهٔ اندرونی باشد خونی و علامت خون چشم سرخ باشد و رکها
سطبر و اشک بسیار ریزد و بلیدی بسیار کند علاج رک باید زد و شراب بنفشه خوردن
و بغذا ماش آب خوردن بشیرهٔ خشخاش و مغز بادام واکر داروی اسهال حاجت باشد
قرص بنفشه دهد واکر دردسری یا بخاری نباشد شیاف سفید بشیر زنان حل کند
و در کشد واکر درد زایل نشود یک بار یاد و بار داروی دردنشان در کشد و
چون رنج در کیت افتد ذرور ملکا یا شیاف بر یوما یا شیاف ابیض کند و طلی
بر پشت چشم مالد صفت طلی اماس وحرارتی کر از خون باشد و درد را زایل کند صبر
شیاف مامیثا و حضض و زعفران و افیون و اقاقیا و طین ارمنی و صندل سرخ از
هریکی راست راست همه را بساید و شیاف کند و بوقت حاجت باب عنب الثعلب طلی
کند صفت ضمادی کر اماس و حرارت و درد را بنشاند عدس پوست کنده و صندل
سرخ و کل سرخ و اندکی کافور همه را با آب کاشنی ضماد کند صفت ضماد دیکر کر اماس
و شرناق را سود دارد کل سرخ و پوست انار شیرین و عدس پوست کنده هر سه را اندک
آب به پزند و بکوبند و بروغن کاو چرب کنند و ضماد کنند صفت ضمادی کر درد
چشم خلنده را بنشاند و رطوبتهاء کرم صفراوی بنشاند برک کاشنی اندر آب پزند
و برک نیلوفر و بنفشه باوی بیامیزند و بکوبند و بروغن کل چرب کنند و ضماد
کنند نوعی دیکر از صفرا باشد علامت ان باشد کر درد سخت کند و آب بسیار
ریزد و اندرون چشم سرخ باشد چنانکر با زردی زند ولیکن اماس از خونی کمتر باشد

وبنیز یا صفراوی اندکی در دسر باشد علاج شربت خورد گل سرخ نیلوفر کاوزبان بنفشه
هریک سه درم بنج کاشنی دو درم الوسیاه پانزده عدد پوست هلیله زرد دو درم عناب
ده عدد جمله بخوشاند و بپالاید و پانزده درم ترنجبین بر نهاده نافع بود و دیگ قیقال
زند و از شراب خوردن و جماع کردن بر هیز کند و بغذا مرق رماش خورد و روزی زیرباج
و اگر صفرا زیادت باشد اول بامداد قدری سراب خشخاش یا نیلوفر یا سکنگبین
خورد و بروز نخسپد و از انگور و انار شیرین بر هیز کند و اگر ارزوی میوه کند بیرا یا
امرود خورد و از سیر و پیاز و طعامهاء سرد و خشک چون ماست و دوغ بر هیز کند و
آب سرد بسیار نخورد و در هم در دچشمی شکم سیر نباید و نه گرسنه و قت بیراهن بسته نشاید
و از فی کردن بر هیز کند و مسکن وی تاریک باید نگاه بافتاب و سپیدی نکند الا بسیا
و از رق یا سبز و اگر تابستان باشد نگاه ببرگ بید یا ببرگ مورد کند و چون خواب کند
بر پشت باز خسپد و شیاف سپید بشیر زنان کشد یا داروی درد نشان چندان
که چشم قرار گیرد یک نوبت یا دو نوبت بیش نکشد زنهار که داروی درد نشان و داروی
که حذر کنده است بسیار نکشد و ما بسیار دیدیم که چشم کور شد از بسیاری کشیدن
داروی درد نشان و چون چشم قرار گرفت ذرور زرد کشد و شیاف بریوما و هر
دردی که باخر رسد کرما به سود دارد صفت شیاف بریوما کرما به را از چشم باز
دارد ضربا بنزاساکن کند و مزاج چشم باعتدال باز آرد و اندریکروز چشم را درست کند
شیاف ما میثا و انزروت هریک هشت درم زعفران دو درم کیرا یکدرم افیون
نیم درم همه را بکوبد و ببیزد و با آب باران سرشند و شیاف کند وقت حاجت بسپید
خایهٔ مرغ بساید و بکار برد نسخهٔ دیگر برگ گل تر پانزده درم زعفران هشت درم
افیون سنبل هندی هریک دو درم صمغ عربی هشت درم با آب باران سرشند
و شیاف کند نسخهٔ دیگر مرا صفهانی مغسول و قلمیاء زرد از هریک هشت درم
مس سوخته مغسول چهار درم صبر دو درم مر و اقاقیا هریک دوازده درم افیون
یک درم کوفته و بیخته بسپیدهٔ خایهٔ مرغ سرشند و شیاف کند و بوقت حاجت
بشیر زنان حل کنند صفت شیاف دیگر کرخوم و اماس کمتر شود قلمیاء سیم و سفیداج
و صبر از هریک ده درم گل سپید تازه بیست درم نشاسته سی درم افیون ده درم

کتیرا بیست درم صمغ عربی چهل درم باب باران بسرشد و بکار دارند صفت زردی
اصفر سنبل هندی کل سرخ صبر از هر یک بیست درم تخم فنک یکدرم زعفران چهار
درم و نیم عصاره ماميثا بیست درم انزروت شصت درم افیون دو درم کتیرا
و نشاسته هر یک ده درم انرا کرد راسبا در دو صعب بوده باشد این شیاف بسیار باید
کشید و انرا کرد در صعب نبوده باشد یکبار یا دو بار کشیدی نوعی دیگر از بلغم باشد
درد سخت تر از صفراوی کند و اماس بیشتر و خلیدن بیشتر و آب بسیار تر و بلیدی
بسیار تر از صفراوی باشد علاج شربت خورد برن کل سنامکی لبلاب از هر یکی سه درم
پوست هلیله زرد دو درم بیخ بادیان بیخ کاشنی هر یک درم اصل السوس تخم بادیان
هر یک یکدرم بجوشانند و بپالایند و زده درم شکر بر نهاده نافع اید و بداروی اسهال
حب شبیار دهند یا حب قوقایا دو درم اطریفل و یکدرم ایارج فیقرا و بداروی
کشیدن شیاف بر یوما با داروی زرد بر پشت چشم طلا کند کرد درد صفراوی
آورده ایرو بشب زرده تخم مرغ پخته و بروغن گل حل کرده بر نهادن سود دارد نوعی
دیگر از سودا باشد چشم سیاه بام باشد و در کوا فتاده و اندک خشکی کند درد سخت تر
تر اند کردن و اماس کمتر از صفراوی و بلغمی بود علاج بنفشه کاوزبان نیلوفر هر یک
سه درم افسنتین ده درم عناب و پستان ده عدد تخم کاشنی یکدرم جمله بجوشانند
و بپالایند و پست درم ترنجبین بران نهند و پنج درم روغن بادام در سرش ریزند
نافع اید در آخر زمد و یکروز ما به معتدل بکار داشتن و داروی زرد بر تخم مرغ حل
کرده کشیدن و شیاف بر یوما بگلاب حل کرده نافع اید و این چهار ماده کرد رد
چشم از ش با دید آید از خون و صفرا و بلغم و سودا کرد یاد کرده مشد و قت باشد
کرماده مرکب باشد با هم دیگر امیخته چون خون و صفرا چون یا خون سودا
یا صفرا و سودا علامت هر خلطی کرغالب تر باشد بدواء ان مشغول شود مثلا خون
و صفرا اگر خون زیادت تر باشد از صفراوی چشم را سرخی بیشتر باشد کرد زردی
علاج خون باید کرد هر چیز کرد فع خون کند از صفرا نیز کند یا خون و بلغم باشد اگر
بلغم زیادت باشد چشم سپید باشد کرد با سرخی زند دفع بلغم کند چون دفع بلغم کند
تسکین خون نیز باشد یا صفرا و سودا باشد اگر صفرا زیادت باشد چشم زرد باشد کرد با سیاهی

زند دفع صفرا کند چون دفع صفرا کند سودا نیز زایل شود یا از خون و سودا باشد اگر
سودا غالب باشد چشم سیاه بام باشد که با سرخی زند دفع سودا کند چون دفع سودا کرد
تسکین خون نیز باشد و غرض این سخن نه است اگر چشم صفراوی باشد و تو دفع خون
کنی تا صفرا زایل شود غرض بیا است که ماده مرکب باشد چون دفع خون کنی صفرا زایل
شود زیرا که مرکب است و صفرا یکی است از خون و این چهار نوع هم بدین صفت باشد
و این نیک باید دانست و فهم این نیکو حل کردن زیرا که تمامت رنج از این چهار ماده تا
می آید یا ساده یا مرکب و علامتشان یاد کرده شد و قانون چشم اینست تا معلوم باشد
علاج هم از انواع درد کرم است که تخست سپیدهٔ خایهٔ مرغ اندر چکاند از بهر آنکه درد
نشاندست تا تیزی ماده را باز دارد و بسوزاند و شیر زنان هم درد نشاندست و لیکن اندرو
قوتی بر دانیده است و لعاب دانهٔ بشیر بن و لعاب اسپغول و آب صمغ هر را دماغ آب
و هم درد نشان و شیاف ابیض بشیر سوده اند و ابتدا و درد ها سود دارد صفت اسفیداج
ارزیز هشت درم ضمغ عربی چهار درم افیون و کثیرا از هر یک یک درم کوفته و بیخته بسپیدهٔ
خایهٔ مرغ سرشته شیاف کند صفت ذرورے کرا زیر شیاف ابیض بکار دارند پوست
خایهٔ مرغ بگیرند و اندر آب نمک بشویند و پوستهاء تنک ازوی دور کنند
خوش بشویند تا شوری ازوی بشود و بگرباس پاره اندر کنند بدست نیک بمالند تا پوستهاء
تنک ازوی تمام برود و در سایه خشک کنند و بسایند تا چون غباری شود و بکار دارند
و تدبیری دیگر که مادهٔ از چشم باز دارد صواب است که پس از آن که تن از خلطها پاک
کرده باشند پوسته چند دانه توتیاء پرورده بر کوشه چشم نهاده دارند صفت
پرورده توتیا بگیرند توتیای کرمانی سبک و بکوبند و بیزند بعد از آن اندر ها و ن
آب خوش همی مالند مدت ده روز و هر روز از آب زاله بر یزند و آب پاره میکنند بعد
از ده روز خشک کنند و بکار دارند و باید که پیش از استفراغ بکار دارند و زنها
اندر مدت تزاید بیماری هیچ زودی یابد فرکاندروغن روت باشد بکار نشاید
داشت و از این سبب سه روز هیچ داروی بچشم باید رسانید زیرا که اگر اغاز ترحه
باشد و بوی از دروت بدو رسد چشم کور شود و خیانتی عظیم کرده باشد و حمد کند
تا خداوند درد بروز نخسپد با بست اندر خواب شود و مادهٔ درد چشم اندر خواب نخته

کرده و انرا اگر بشب خواب نباشد درد و رنج زیادت یابد از بهر انکه بروز بسبب گرمی
هوا و روز بخارهای دخانی ازش بتحلیل خرج میشود و بشب بسبب خشکی هوا و شب
مسام بسته شود و بخار تحلیل نکند و اندر تن بماند و بر سر و چشم برآید و رنج نماید بدین
سبب استفراغهای سرد و تر چون بنفشه و نیلوفر و کاسنی و شاهترا کرالفاح و افیون
و مانندان سازند میباید تا بشب خواب آید و چون تن از ماده پاک کرده باشی
درد از فرو آمدن بچشم باز نایستد ضمادی باید ساخت از بنفشه و نیلوفر و گل بر چشم نهادن
و طلاهای کرپیش ازین یاد کرده آمد ست بر پیشانی و صدغها مالیدن و اب سرد بچشم نشاندن
رسانیدن زیرا که ماده را خام کند و تحلیل نپذیرد و هرگاه که ماده از فرو آمدن باز ایستد
چیزهای قابض و محلل بکار باید داشت چون شیاف انیض از زوتی صفت اسفیداج
ارزیز هشت درم اقاقیا زوت پرورده و کثیرا و افیون از هر یک یک درم صمغ عربی چهار درم با اب
باران بسرشند و شیاف کنند و ازین ذرور ملکایا صفت انزروت پرورده و
نشاسته و نبات مصری و صمغ عربی از هر یکی راست راست همه را بسایند و بکار دارند
نوعی دیگر انزروت پرورده ده درم نبات مصری سه درم نشاسته یک درم کف دریا
نیم درم این نسخه قوی تر است صفت ذرور نیمانیم نیک باشد کودکانرا و اخر دردها
ذرور ملکایا نا ذرور اصفر صغیر نیم درم صفت ذرور اصفر صغیر انزروت پرورده
شیاف ماهیشاد و دو درم اصفر کبیر سه درم نشاسته چهار درم همه را بهم بکوبند و بکار دارند
صفت ذرور اصفر کبیر انزروت پرورده هشت درم شیاف ماهیشاد و دو درم افیون نشاسته
تخم کل از هر یک نیم درم زعفران سه درم مرد انکی نیم جمله هشت دارو ست اندر اخر علت
بکار دارند و بهترین طریق اندر بکار داشتن ذرور آنست که ذرور بهر دو گوشه چشم
رسانند انرا که ازین اسهال و پرهیز صادق و تدبیرهای صواب درد و رنج بر حال خویش
باشد و سرخی و آب ریختن بر حال خویش نشان ان باشد که ماده اندر طبقهای چشم گرفته
است توتیا و اسفیداج و نشاسته کشیدن و طلی کردن و رطوبتهای بد را پراکنده کردن و انرا
کراماسی مانده باشد اقاقیا و مرّ و زعفران و مس سوخته و صبر طلی کردن تا ماده از چشم
باز میاید و باقی آماس را تحلیل میکند و هرگه که اب ریختن و برهم گرفتن پلک و رمص
خشک زائل شود نشان ان باشد که ماده پخته شد و درد اندر آخر افتاد شیاف

احمر این کشیدن سود دارد و کرما به معتدل چند کرت شیاف احمر کشیده باشد
و درد هنوز باقی باشد احمر حاد کشته پس از همه دارو ی اعنبر و از اکر با این همه تدبیرها
رو نکارد دراز بهن دو درد تمامی نشود باید دانست که بلک چشم کرد ارد علاج کرد باید
کرد و چون بخراشی اگر محتاج باشد یکبار دیگر دارو ی اسهال فرماید والله اعلم
این مادها کرو صفش کرده شد چون بلغم و سودا و خون و صفرا و مادهاء مرکب

صفت درد چشم کر از خون باشد بر بن مثال صفت درد چشمی کر از سودا باشد بر بن مثال

باید کر رک زند و جلاب سکنجبین خورد باید کر اب باقلی و نخود یکجا پخته و روغن
صفت درد چشمی کر از صفرا باشد بر بن مثال صفت درد چشمی کر از بلغم باشد بر بن مثال

باید کر رک زند و پخته هلیله با سنجد و آلو اول طبع مجیب کی بشربتهاء و بدارو ها اسهال
صفت درد چشمی کر خون و صفرا باشد صفت درد چشمی کر خون و سودا باشد

ابتدا برک زدن کند و نزدماغ از خلط اول رک زند باندازهٔ قوت و شربته
صفت درد چشمی کر صفرا و سودا باشد صفت درد چشمی کر خون و بلغم باشد

اگر صفرا غالب باشد اندکی خون بردارد ابتدا بفصد قیفال کند و داروهای نرم

اگرچه این چهار ماده ساده و مرکب صفتشان کردیم اما صورت حال برکشیدیم تا سهل تر
باشد بعد ازان چشم را باب حلبه و اکلیل الملک و بابونه میباید شستن و اسفنجی بدان
تر کردن و بر کحل کرم کرده بر پشت چشم میباید نهادن صفت کراند اخرد رد چشم
بکار باید داشت اکلیل الملک ده درم زعفران دو درم کشنیز پنج درم زرده خایه
مرغ یکعدد و نیم نان میده کراند در میخته اغشته باشند پنج درم همه را بکوبند چون مرهم
کنند و بکار دارند و ازاکه هنوز زردی مانده باشد اندکی پوست خشخاش با این ضماد
بیامیزند و اما طلیها که در اول درد بکار دارند تا ماده را از چشم باز دارند صمغ عربی و زعفران
و صبر و شیاف مامیثا و حضض باید ساخت و بر پیشانی طلی کردن و ازاکه ماده کرم
باشد طلی از عصاره حرفه و عصاره بر و پست جوز و اسبغول و اب عنب الثعلب و سپیده
خایه مرغ باید ساخت و ازاکه ماده سخت کرم نباشد و طلی از کراسیا و مرو کندر و زعفران
و سپیده خایه مرغ باید ساخت و ازاکه ماده سخت سرد باشد طلی از جند بیدستر و از
زعفران و زفت و راتینج باید ساخت و تریاک بزرک طلی کردن سخت نافع است و
همیشه چشم از بلیدی پاک باید کرد خاصه اکر بلیدی بادهای خشک باشد و کوچک
و نباید کریزه ان بچشم در شود کر چشم را رنجه دارد و طریق پاک کردن ازینان باشد کر
پاره پنبه نرم بر سر باید کر علاج چنان کنند کر شایسته بیمار باشد اندر ابتداء بیماری
و علاج ان کنند کر خلیل کنند پس ازان و حال دیکر کر میان این هر دو است علاج ان کنند
کر بین هر دو مانند بود اندر هر وقتی ازین وقتها چهار کونه کر ما یاد کردیم سه مرتب است
اول و اخر و میان علاج کنند چنان کر میباید کرد اندر هر مرتبتی و میباید کر بداند کر داروهای
چشم چند نوع اند بعضی نباتی و بعضی معدنی و بهری از حیوان ازانچ نباتی است چون صمغ
عربی و حلتیت و سکبینج و قرفیون و مانند این و بعضی عصارات است چون مامیثا
و قاقیا و بهری از درخت است چون ساذج و مازو و بهری چوبست چون سلیخه و اسارون
و عود بلسان ازانچ معدنی است شادنج است و توتیا و نوشادر و مانند این ازانچ از حیوان
است بهری رطوبت است کر از پستان بدید میاید چون شیر و زهرها و سپیده خایه و پاره
از اندام ایشان چون سرو و جند بیدستر و شرح این داروها کر کرده شود بجای خود و
هر انکس کر خواهد کر این داروها ترکیب کند و بداند کر چکونه بکوبید و بسرشد و در کدام فصل

بهتر باشد اما انچه معدنی است چون شادنج و توتیای و روی سوخته و سرمه بیابیکر
اول بشوید و بکوبد و به بیزد و بکرباسی باریک و سخت و این کوفته را در کرباسی باریک و در
کاسهٔ کند و بقدری اب هم چون خمیر بسرشند و آب زیادت میکند تا چون کاسه پر شود
و آن آب در کاسه دیگر کند و میخبانند تا داروی که خورد باشد با اب بکاسه دیگر رود و آب
زیادت میکند و انچه خورد باشد برود و انچه درشت باشد درین کاسه بماند یکبار دیگر
بساید و هم برین ترتیب بشوردو این دیگر کاسه سه هفت زمانی تا روی اندرین آب کاسه
نشیند و ابرا از سر دارو بتدریج میریزد تا تمام بریزد و داروی را سر بپوشاند و اندر
سایه خشک کند و انچه سنگ است از معدنها چون سواد السند و قلیمیاء زرد و نقره و راج
باید که در کورهٔ نو کند و در میان اتش کند یکشبانروز بعد ازان برکیرند و از کوزه بیرون
کنند و بشورند و بس بکوبند و بسایند و بیزند و باب بشورند و اما صد فها چون شنج و حلزون
و انچه بدین ماند هم باید سوختن و بس بشستن و بکوفتن و باب بپرورد بدین ترتیب
که گفته امد و اسفیداج چند بار باید شستن و بکوفتن و باید دیگر بشستن هم بران ترتیب
که گفته امد سنبل بناخن براخورد کند و اندرهاون بساید اشنه را نیز هم بمقراض
خرد باید کردن و بدست مالیدن تا پوست سیاه ازوی برود و پس ازان اندرهاون
کردن و بسودن و قدری اب بر وی ریختن و نیک بسودن اما زنگار را خرد کند و در
کرباس باریک کند و در اب شوید و ان اب بنهد تا زنگار اندرین کاسه نشیند و اب
ازوی بتدریج بریزد و زنگار سر بپوشاند و اندر سایه خشک کند و شستن زنگار بدین
صفت باشد اما زنگار را استعمال نباید کردن مگر با اسفیداج بسیار زیرا که چشم را بیزند
خاصه چشم کودکان و زنان و شافها اندر بهار باید امیختن تا نیک تر باشد و ذرور را
اندر اخر بهار باید سودن تا بهتر باشد اما انچه باب غوره و باب را زیانج بپرورد تا باید
کرها را بستاند و صافی کند با افتاب چند روز و پس این داروها چون اشق و سکبینج
باید که باب تر کند تا بگدازد و پس اندرهاون کند و با داروهاء دیگر بسرشد اما صمغ
عربی و کثیرا پارهٔ اب درش کند تا بگدازد و پس اندر رکو پاره کند و صافی کند
و داروها اندر و بسرشد و چون شافها اسفیداج خواهد کردن صمغ عربی و کثیرا
درهاون کند و بکوبد و بساید و این دیگر داروها بدین بیامیزد اما افیون پاره پاره سنگ

بماند و بر سر آتش نرم نهد تا گرم شود پس افیون را پاره پاره کند و بر سر آن مس نهد تا نیک
گرم شود و چون داروی خواهد آمیختن باید که طبع هر داروی نیک بشناسد تا داند که
ان داروچند باید هر انگه که این داروی مفرد داروئی نیک بود چون تو تیای هندی و مانند
این باید که بسیار ترک بیامیزد و چون داروئی بود که منفعتش اندک بود چون صمغ عربی
و مانندان باید که از ان پاره هم بدان بیامیزد و داروهای مفرد کار مکتر فرماید از جهت
چند چیز داروی مرکب بیامیزد بهری از جهت ان علت که این داروها را جهت آن علت
آمیخته باشند چون سکبنج و خلیطث که باشافه مرارات بیامیزد زیرا که اینها را فعلی
قوی است اندر تحلیل آب و بهری از جهت آن که تا داروها را بقوت کند چون آب
دار نانج که باشافه مرارات بیامیزند و بهری از جهت آن تا داروها را بزودی بطبقهای
چشم رساند چون مشک که اندر داروها کنند و بهری از جهت انکه تا داروها اندر
داروی چشم کند از سبب مرکبی و بهری از جهت آن تا قوت داروی نگاهدارد چون
افیون و بهری از جهت انکه تا تیزی مکر کند چون اسفیداج که با زنگار بیامیزند و باید
که داروها آن گزینند که نیک بود و پاره که غشی درش کرده باشند و پس داروها جدا
جدا بکوبد و بیزند و پس چنان برکشند که اندر نسخهٔ داروی یاد کنم و پس یا یکدیگر
بیامیزد و باید که نخست برکشد و پس بکوبد که ان غلطی بزرگ است زیرا که داروها
بهری آنست که بسیار باید کوفتن چون معدنیات و بهری انست که چون بیشتر از ان
کوفتی که باید کوفتن طبعش بگردد و ان چون نشاسته است چون این داروها یک
یک کوفته باشی پس برکشد و اندرهاون کند و ساعتی نیک بساید تا بیکدیگر آمیخته
شود و اگر داروی که از باشافه باید کردن آب کم مایه اندر ش کنند و با یکدیگر بسرشند
و باشافه کنند و اندر سایه بخوشانند زیرا که افتاب قوت داروبرد و چون چشم را علاج
کنی بداروی تیز پس باید که میل داروی تیز اندر چشم کنی و صبر کنی تا سوزش ناید
و چون سوزش داروکمتر شود پس میل داروی نرم اندر چشم کنی تا منفعتش
بیشتر بود و باید که میل گرد بدان دارو در چشم میکنی سطبر بود و نرم و نباید که چشم
کسی را بداروی تیز علاج کنی و اندر سرشش خلطی باشد زیرا که افتی آورد پس نخست
علاج سر باید کردن باستفراغ و پس علاج چشم و چون داروی اندر چشم بیمار

خواهی کردن باید که چشم راست را بانگشت مهتر از دست چپ و بانگشت خداخوان از دست
راست بگرداند و میل بانگشت مهتر و ابتداء دارد و باول چشم کند از آن سوی که بینی است
و بدان سو آورد کرد بنال چشم است و پس انگشت خداخوان باخویشتن کشد و انگشت
مهین را از دست چپ بر پشت چشم بمالد و بر یکدیگر نهد و چشم چپ را بانگشت کهین
از دست راست و انگشت مهین از دست چپ بگرداند و میل از اول چشم آورد و انگشت
مهین را بر پشت چشم بمالد و بر یکدیگر نهد و هر انگه که خواهی که حفن را باز کردانی پس مژه
چشم را بانگشت مهین و انگشت خداخوان از دست چپ بگیرد و باریکی بخویشتن کشد و میل
بر پشت چشم بمالد و پس باریکی قوت بر پشت چشم کند و بانگشتان دیگر کی مژه داری
حفن را باز کردانی و بساکن انچه خواهی بکن خواهی بر ند خواهی در مال و پس زمان جای
خویش بروجون حفن را باز کردانی نباید کرد دست از وی باز داری تا بمر او خود باز گردد
گران زیانی بزرگ آورد پس باید که همچنان که باز کردانیده باشی همچنو با جای خویش برگ
وچون استعمال داروی خواهی کردن باید کرد اول و دنبال چشم و میل از میان چشم
دور دارد وی راند را سیب چشم هم چنین باید کردن که میل بمیان چشم نرسد تا چشم
ریش نکند وچون علاج سفیده کنی باید که میل دارو برداری و بر سپید بمالی نیک
و از میان چشم بپرهیزانی و هر علتی را که درد ش سخت بود علاجش بدارو مکن چون
اسیب سخت و آبله و انچه بدین ماند و هر علتی را که کهن باشد و درد نکند پس علاجش بدارو
تیز باید کردن وچون کژ و ناخنه و سبل و مانند این و هر انگه که دو علت با یکدیگر باشد
از نخست علاج آن باید کردن که درد ش سخت تر باشد تا ساکن شود و پس علاج آن دیگر
کردن اما درد سخت و اماس چشم از رطوبت چشم باشد تا از امتلاء جایها چشم تا از گرد
آمدن رطوبتهاء غلیظ یا از بادهاء که درش افتد پس هر انگه که از تیزی رطوبت باشد
بیمار را استفراغ باید کردن تا مادت بزیر افتد و چشم را باب و سپیذه خایه می باید
شستن وچون علت باخر رسد که ما به سود دارد و زیرا و هر انگه که از امتلاء جایها
باشد بیمار را استفراغ باید کردن و رگ زدن و چشم را باب کرم شستن پس باید
که چشمها را علاج کند بداروها که تحلیل کند و اب ستبلیله بقطره اندر چشم میکند
و هر انگه که از گرد آمدن رطوبتهاء غلیظ بود نخست دارو اندر چشم کند که آن مادت

لطیف کند و پس استفراغ کند و هر انکه کرکرا مدن بادها باشد پس کرما وه سود دارد
وان داروها کند که تحلیل کند و باشد نیز کراندر رکهاء چشم خونی غلیظ بسیار کرده
پی انکه اندر تن بیمار امتلا باشد و ازین درد سخت خیزد باید که بیمار را آب شیث
فرماید تا بقوت و تیزی ان بکشاید و بهتر شود و حقنه همچنین سود دارد مر هر دردی
راکه اندر سر باشد و باید که شقیقه را سخت ببندد و علاج درد سر کند بداروها و طلاها
و استفراغ کند تا ساکن شود و پس حقنه را کار فرماید و هر انکه کرد رد از مادتی باشد
کربدان نگاه باید کردن یا از سر خاسته باشد خاصه و اکر از هم تن می نباید پس استفراغ
باید کرد ن سر را بغرغره و مانند ان و هر انکه کر مادت کرا زیس سر اید پس از بیرون
تحف استخوان سر طلاها خشک بر انجا باید کردن چون عوسج یعنی اشترخوار و علیق
کیاهی است و اکر مادت باز اسپند از اندرون استخوان به بیرون و علامتش عطسه است
و خارش بسیار پس بیمار را استفراغ باید کردن و ورک زدن تا مادت بریده شود
و بیمار بیارامد و از بیماری چشم بهری است که استفراغ اندران بکار نباید چون
نشانها کر اندر چشم بود از سپیدی و مانند ان پس اندرون بکار نباید اینست
یاد کردن از چیزها کر بکار باید اندر علاج چشم والله اعلم بالصواب **بخش هجدهم**
از کتاب عین الدرا در تاثیر چشم بر طبیب واجب باشد بدانستن و بر بن کار
کردن چون بیمار را بینی و او را استفراغی باید کردن یا رک زدن اول بدانی کران
بیماری از کدام خلط است و مزاج تن و رنک روی و سال بیمار و کار و حال و وقت
هواء بیمار و مزاج شهر و عادت بیمار و قوتش اکر سبب بیماری روی از امتلا باشد و
استفراغ باید کرد اکر امتلا نباشد زنهار استفراغ نباید کرد و اکر امتلا بسیار باشد
استفراغ بسیار کند اندر خورد ماده و اکر امتلا کمتر باشد استفراغ کمتر زنهار حال بیمار
ببینی اکر لاغر باشد نباید کر اسهال کند مکر ضرورت باشد در خورد قوت بیمار
و اکر فربه باشد اسهال باید کرد و اما سال بیمار اکر کودک باشد یا پیر نباید کر استفراغ
کند الا بچیزهاء لطیف چون ترنجبین و شیر خشت و فلوس در خورد ایشان
اما وقت فصلها بداند اکر تابستان باشد و کرما کرم و اکر زمستان باشد و سرما سرد
پس نباید کر داروهاء قوی کار فرماید کر خطری بزرک پدید آید الا بداروی نرم و لطیف

واگر فصل بهار یا پائیز و طبع هوا معتدل پس اسهال باید کرد در خورد قوت بیمار و اما مزاج
شهرها گوش دارد چون خبیث و زنگبار یا سرما سخت باشد چون شهر سقلاب پس اسهال
نباید کرد مگر بموافقت ان شهر و اگر مزاج شهر معتدل باشد استفراغ اندر خورد بیمار
باید و همچنین عادت بیمار بباید دانستن کرد او خورده باشد یا نه اگر داروی تخورده
باشد داروی نرم و لطیف باید دادن و قوت بیمار بباید و در خورد قوت استفراغ
فرماید و طبع بیمار بداند که سخت باشد یا نه بوقت دارو خوردن اگر سخت باشد دارو ها
نرم و لطیف طبع را نرم کند پس استفراغ کند و همچنین کار و صنعت او بداند در خورد
صنعت او اسهال فرماید همچون آهنگر یا بنا یا برزیگر یا عصار و عذاء ایشان و تنعم شان
در خوردان اسهال فرماید و همچنین شهرها شان بداند باید که مردم گرمسیر بهواء
سرد سیر مداوا کند و سرد سیر بهواء گرمسیر زیرا که مزاج مردم با شهر ایشان موافق بود
الأصل لا یخطی و همچنین علاج برخلاف بیماری باید کردن اگر بیماری دریائیها
و آلت زیرین باشد علاج از بالا باید کرد و اگر بیماری دریالا باشد علاج از زیر زیر باید
کردن و اگر رنج در چشم راست باشد فصد از دست چپ باید کردن و جذب ماده
بدان جانب کشیدن و اگر بیماری در چشم چپ بود فصد از دست راست باید کردن
و ماده بدان جانب کشیدن و باید که هر عضوی با هم دیگر مشترک باشد همچنان
کرمیان بستان و رحم و چشم چپ و راست و این قانونها بنگرید بداند و کوش دارد
اندر هر حالی که استفراغ کنی چون باید کردن اندر هر وقتی بحث نوزدهم از کتاب
عین الدواد در رنجی که در بلک چشم آید و حکما رنج بلک چشم بر بیست و نه بحث نهاده
اند اول شروع کنیم در رنجی که در بلک چشم اید و علاجش بدانکه رنجی که در بلک چشم اید چهار
نوع باشد و ان هر چهار یاد کنیم و علاجش چون بلک چشم قوی باشد میباید که بلک
را باز کرداني اگر مانده خشخاش بود سیاه بام بینی از اندرون بلک بر بن مثال
صفت کر اول چون باز کردانی

بدین صفت باشد

بدانکه کران کرخشکست وچشم راسرخ دارد وبلک رادشخوار بتواند کرد ودر افتاب نتواند
نگرستن ومدام تر باشد واین علت مازیرا درد چشم کاذکر می باشد وعلاج ناصواب
بادید اید واگر این کرد سر باشد اول علاج درد کند پس باسر علاج کرود علاج کراول
باید کرد ک قیفال زند وشراب بنفشه خورد در پوست هلیله تر ود وبعد اماش آب
خورد بروغن شیره وشربتها وسفوفها فرماید بدین صفت وکرما بر معتدل بکار
دارد واندر وقت بیمار واگر دردی با این نباشد شیاف سرخ بر بلک بمالد صفت
شیاف سرخ شادنج شسته شش درم صمغ عربی پنج درم روی سوخته شسته سه
درم زاج سوخته شسته دو درم افیون مصری نیم درم صبر سقوطری نیم درم زنجار
بالوده دو درم ونیم زعفران ومر صافی ازهر یکی دانکی نیم جمله ده دارو ست جدا جدا
بکوبند وبیزند وبشراب کهن بسرشند واگر بدین شیاف نهتر نشود بشیاف
سبز ورشنائی باید مالیدن وبر عقب هر دارو ئی کر تیزی در وی باشد ذرود
عنبر باید کشید واین نوع کر بشکر نباید زد بدین کر خطری بزرک دارد بدید آید الا
بشیاف سرخ ویزم شیاف سرخ ویزم شادنج شسته ده درم روی سوخته هشت
درم رسد ومروارید ناسفته وساج هندی ازهر یکی چهار درم صمغ عربی وکشیرا
ومر صافی ازهر یکی دو درم زرنیخ سیاوشان وزعفران ازهر یکی یک درم جمله ده
دارو اندیک یک بکوبند وبیزند وبشیاف کنند بشراب کهن وشیاف سبز هم
بکار دارند وباید کر بلک چشم را باز کردانی واین شافها را درمالی بساکن وبعضی گفته اند
بلک چشم را باز کردانی وماز وگوفته وپخته برش براکنی وزمان نیک ببندی شفا
یابد وهمچنین ماز وقرنفل کوفته برش براکنی شفا یابد واین علت معاودت
نکند ومی باید کر بلک چشم را باهستکی باز کردانی وباهستکی بجای خویش بری
واز پس شافها مالیدن میلی چند از اعنبر کشیدن روا باشد صفت ذرود
اعنبر توتیای کرمانی پرورده وشنج سوخته وپرورده ازهر یکی ده درم نبات
مصری پنج درم جمله بکوبند وبسایند وبکار برند وبیمار پرهیز کند از غذاء
ناموافق اما نوع دوم از نوع اول درشت تر باشد ودانها بزرک تر وآب
بسیار تر دیزد وبلک چشم قوی باشد وافتاب بتواند دیدن

علاج رگ زدن وحجامت کردن وشربتها خوردن وبرعقب داروها اسهال خوردن
بقوت تر از نوع اول وداروهاء تیز کشیدن چون باسلیق وشیاف سرخ وشیاف
سبز وبرود حصرم واگر باین جرب اندک باشد شیاف بربومادر کشند وشیاف
کندری واگر دردی درین میان باشد آید علاج ان درد بداروهاء لطیف کند
که اندرد چشم یاد کرده شود پس باسر علاج کرشود واگر کهن رفته باشد از ابله یا از درد
چشمی می باید که بلک چشم را باز کردانی وبشکر آسفید بخراشی وبعد ازان که بخراشیده
باشد قدری آب زیره ونمک درزیدنیم کرم وبعد ازان زرده خایه وروغن گل
باهلیلج بیامیزد وبرپشت چشم نهد وببندد وبادیگر روز اگر باد رد افتد رگ زند
وشربتها خورد واسهال فرماید چنانکه یاد کرده شد واگر دردی نباشد واما هی نکند
هم زرده تخم مرغ درکند وبعد از سه روز شیاف سرخ نرم وشیاف سبز اندکی کشد
وبرعقب داروی اغبر واگر اندک دردی باشد داروی زرد یا داروی درد نشان
که یاد کرده است درکشد وپس شافها کار دارد چون صحت یافته باشد کرما بر معتدل
بکار دارد وبعد از کرما بر اگر دردی وسرخی نباشد داروی باسلیق وداروی
روشنائی کار فرماید وبرعقب داروا غبر صفت شیاف سبز زنگار یالوده سه درم
قلیمیا سیم واشق وصمغ عربی واسفیداج از هریک دو درم جمله پنج دارواست
بکوبند وبیزند وباب سداب شیاف کنند وبکار دارند اما نوع سیم سخت تر از نوع
اول ودوم باشد وچون بلک چشم باز کردانی مانند پوست انجیر باشد سیاه بام
واما سش بیشتر وآب ریختن زیادت تر واندرون چشم سرخ تر از اول ودوم و
افتاب نتواند دیدن واگر بیند عطسه برافتد وکحالان این کرا انجیری گویند
از غذای ناموافق وصفراء تیز وسوداوی باشد که درد چشم باد بدآید وداروها مخالف
کرده باشد ویا ابله درچشم باشد واورا بداروهاء خنک علاج کرده باشند وبا ماده
کرد رسرود ماغ باشد همروزه چشم اب زیزد این کرتولد کند نخست رگ زنان قتفال

ورك بپاشاني وياحجامت برپس قفا وشربتها خورد وپس ازشربت داروي اسهال
فرمايد ودرهمه دواء كرباسليقون وشياف سبز وشياف سرخ بايد مالیدن واگر دردي
باديد آيد درميانه بشياف بربوما وشياف بيض هم مالیدن كشيدن وداروي كه
كه درد را بنشاند چون درد زايل شود پس علاج كركند واگر بدين شافها بهتر نشود
دست كاري بايد ودست كاري چنان باشد كه ريك را باهستكي بازكردانيدن وبشكر
سفيد خراشي چنانكه نظر را زياني نرسد پس باب زيره ونمك بسوزيد وزرده خايه
ودروغن كل درچشم ريزد واگر اماسي يا دردي بديد آيد شربت فرمايد وابا يج
باطريفل بصفت ايارج فيقرا سنبل خوش بوي اسارون باريك سليخه بومصطكي
رومي زعفران جاستي دارچيني تبك حب البلسان كزبره عود البلسان
پوست كرده هريك يكدرم جمله كوفته وبيخته بابيست درم صبر سقوطري آميخته
كارفرمايد وقت حاجت يك درم ايارج واطريفل يكمثقال بهم سرشند وحب
سازد بعدازان شربت خورد اول شب تناول فرمايد واگر دربلك چشم دردي
باشد يك سرميل ازشادنج بربلك مالد وشياف سرخ مالیدن وبرعقب داروي
اغبر وكرما به معتدل بكارداشتن وغذاء لطيف درخورد سال وعمر وهوا وقوت
داروشربت كارفرمايد نوع چهارم زيادت تر ازهمه كونه باشد كه ياد كرده
آمد ودرشتي بلك بيشتر وبلك سطبرتر وآب ريختن بيشتر وچشم دردمند
تر وافتاب نتوان ديد ونه روشنائي چراغ خاصه چون كهن باشد وكنارهاي مژه
خورده شود ومژه بريزد وازماده باشد غليظ وصفراوي باسودا آميخته برين مثال

علاج نخست رك زدن وشربتها داروها استفراغ وعرغره بايارج فيقرا
وحب قوقايا وصبر ودنديدن بسكر چنانكه ياد كرده آمد وشافها مالیدن و
ذرورها كشيدن چون ذرود زرد وزرور اغبر واگر بادي يا دردسر باشد عرغره

کردن بتریاك اربعه وهرسه وشب جبّ شبیار دادن وایارج فیقرا واطریفل بهم
امیخته دادن صفت حبّ صبر صبر یك درم بفشه یکدرم تربدنیم درم رب السوس
دانکی محموده نیم دانك مقل دانکی جمله خرد کند وباب بادیان بسرشد و
جبّ سازد هریك چند بخوردی وقت صبحی تناول فرماید بخش بیستم از کتاب
عین الدّوا در اماسیدن کناره بلك چشم وبن بتازی شعیره گویند
اماسی دراز باشد که بر کنارهٔ بلك چشم آید بر ستنگاه موی ماند جو واز بلك کوته
باشد وانجا بایستد وسخت گردد وسبب از فضلهٔ غلیظ باشد وسوداوی که
از اغذیهٔ ناموافق وطعام بر سر طعام خوردن وریاضت ناکردن علاج بداند
اگر جای رنج گرم باشد ونرم دست بر نهادن طلی کند بشیاف مامیثا وکل ارمنی
باب کاسنی واگر جای علت گرم نباشد واماس گرم نباشد واماس سخت بزرك
باشد برین مثاله

باب گرم بنوشند وموم سفید گرم کردن ومیل اندرش زدن وبر اماس مالیدن یا دانکی
بوره ویکدرم بیرند باهم بسرشند وبر جای اماس کنند وسکبنج بسرکه حل کرده طلی
کنند با انجیر وبیرند اندر شراب بجوشانند وان آب درش مالند وباصبر سقوطری
باب بمالند وبر اماس کند واگر بدین دارو بهتر نشود پس نیشتر بشکافند ونیك
بفشارد تا خون تمام بیاید بخش بیست ویکم از کتاب عین الدّوا در هم دوختن
بلك چشم وقت باشد که یکی گوشه چشم بگیرد وقت باشد که هر دو گوشه چشم
بگیرد وباشد که هر دو بلك از کنار تا کنار بگیرد برین مثاله

واین رنج از دو نوع باشد یکی آن باشد که در دست کاری تقصیر کرده باشد و آنچه
واجب باشد بجای نیاورده چون سبل و ناخنه و یکی دیگر در چشم فرجه بود باشد
یا بر بلک و مدتی دراز علاج آن کرده باشد و چشم برهم نهاده هر آئینه موضع جراحت
برهم گرفته باشد **علاج** این دست کاری باشد آنجا که برهم نگرفته باشد میل در کند
و بردارد بمدارا و آنجا که دوسیده باشد بشکافند بسر ناخن برآیا بآلتی که ناخنه
بردارند و اگر بلک بر طبقه ملتحمه رسته باشد یا بر طبقه قرنیه آهسته بلک را بردارد
و جای دوسیده بشکافد بآلتی که آنرا مهمت خوانند یا بسر ناخن برا شکافد باهستگی
زیرا وقت باشد که طبقه قرنی شکافته شود و از انجا آلت چشم برآید و چشم را تباه کند
و بس آب زیره و نمک اندر چشم ریزد و زرده تخم مرغ و روغن گل بر پشت چشم نهد
و چشم را ببندد تا روز دیگر باز گشاید و احتیاط کند تا دیگر باره بدوسیده باشد
اگر دوسیده باشد بمدارا بردارد و روغن گل و زرده خایه در ریزد و روز سیم قدری
دزد و ملکا یا کندش یا شیافی آبار یا شیافی که جراحت را شاید یا ذرود زد و اگر کنارها
بلک تمام گرفته باشد بدو صنارهٔ بلک را بردارد و بآلتی که ناسور را شکافند شکافته
کند و آب زیره و نمک در ریزد و زرده خایه و روغن گل بر پشت چشم نهد و بلیتهٔ
سازد از پنبهٔ و بمرهم اسفیداج باز گرداند و در میان بلک نهد تا دیگر باره برا
نروید **صفت مرهم اسفید** موم سفید صافی یک درم روغن گل حها درم با روغن مورد
موم را بروغن حل کند و چندان اسفیداج اندر و کند که برتابد و در نسختی
دیگر دانکی افیون آورده است و سپیدهٔ خایهٔ مرغ یک درم **بخش بیست دوم**
از کتاب عین الدوا در کوتاهی بلک چشم اگر خفته باشد و اگر
بیدار بلک برهم نتواند نهاد چنانکه سپیدهٔ چشم بدید باشد و از ابتاری شتره
گویند و بعضی این رنج را خرگوشی گویند زیرا که خرگوش در خواب چشم برهم نتهد
و این رنج از رنج گونه باشد یکی مادهٔ بلک چشم وان مادرزادی باشد و از اعلاج
نیست زیرا که طبیعی است نوع دوم از بریدن بلک و باز دوختن نه چنان که
واجب است **علاج** از اینجا باید شکافتن و بلک را باجای خود بردن و باز دوختن
و هم اسفیداج بر نهادن و این استادی جلد باید در این صنعت تا چنان بدوزد

کر بلک بهم رسند نوع سیم فضله باین عضلهاء بلک چشم رسیده باشد و ازاد رهم
کشد زیرا که سه عضله اند که برداشتن چشم و فرو رفتن او بایندن بدیشان است چنانکه
چنانکه در تشریح عضلها یاد کرده آمد چون ازین عضلها یکی برهم چکیده شود
بلک کوتاه شود علاج کرمابه بکار داشتن و سر بخار آب گرم داشتن و روغن مالیدن
و موم و روغن یا بنفشه و یا خطمی بر پشت چشم نهادن و باب حلبه شستن و شاهد
که خشکی غلبه کرده باشد بر بن عضلها از اطلیهاء نرم باید مالیدن چون شیاف
مامیثا و قاقیا نوع چهارم از دشبه یا از کوشت افروفی دشبه را هم بدان
طریق بردارند که برد و تخجر را بردارند و یاد کرده شود و اما کوشت فروفی
را بداروها تیز چون شیاف زنگاری و مانند آن بردارند و اگر بدارو کم نشود
کوشت فروفی بصنارها بگیرند بمدار زیرا که کوشتی سست باشد و او را با خن
برابر دارند و با آب زیره و نمک بشویند و زردهٔ خایه و روغن گل بر نهند پس داروها
تیز بکار دارد چون باسلیق و روشنائی نوع پنجم خشکی عضلها باشد و از اطلیها
نرم باید نهادن چون زردهٔ خایه و موم و روغن مالیدن والله اعلم

بخش بیست و سیم از کتاب عین الله و اندر سطبری که به بلک چشم
رسد اما ستبری بلک چشم از یک کونه باشد از خلطی غلیظ و ماده سودا وی
و بخارهای غلیظ به بلک بالائن رسد و بلک بالائن ستبر شود والله اعلم با صواب

چنانکه هر که او را بیند گوید که کرد دارد و چون بلک را باز کردانی پاک و هیچ اثر
که بروی نباشد و پیشتر ستبری بلک از طعام خوردن بشب خیزد علاج

باید کرد شب طعام نخورد وطبع نرم کند شربتها لطیف وغذاهاء موافق خورد اندک
وشیاف ماميثا وزعفران بطی بر پشت چشم میکند وضمادها از کلیل الملک وبابونه
وخطمی ونبفشه خرد کرده وبشیر دختران حل کرده وشیاف سرخ ونرم کشیدن
وداروی روشنائی دراندرون چشم ومروشیاف ماميثا بگلاب حل کردن
وبر پشت چشم مالیدن نافع اید بخش بیست چهارم از کتاب عین الدواد در حسا
بلک چشم سخت شود چنانکه بمراد خود برنتواند کردن چنانکه از خواب برخیزد
تا زمانی نیک چشم را نماند برنتواند کردن والله اعلم بالصواب برین مثال

واگر خواهد که بلک را باز گرداند بدشخواری نتواند گردانیدن از سختی بلک واندر
کوشهاء چشم هروقتی بلیدی خشک بدید آید وسبب این علت خلطی باشد غلیظ
وخشک کردن طعامهاء سرد وخشک خوردن عدس وکوشتکاو وبروچیزی
که از آرد سازند وترب ودوغ واخبر بدین ماند ونیز باشد که این علت اندر اجزاء
چشم پدید آید از علاج ناصواب علاج نخست غذاهاء موافق باید فرمودن
وگرما بروسر بخار آب گرم داشتن وچشم بآب گرم شستن وشیاف احمرلین
کشیدن ودوغن بادام بر سر نهادن بخش بیست وپنجم از کتاب
عین الدواد در اماس بلک چشم از سه گونه باشد یکی از گرمی باشد
که بلک رسد علاج رک قیفال باید زد وشربتها خنک فرماید وغذاها سبک
خورد وماميثا وصندل وگل ارمنی بآب کاسنی طلی میکند بر بلک چشم نوع دوم
از خلطی بلغمی باشد که بلک چشم رسد پرهیز باید کردن از طعامها غلیظ
ونفاخ وشربت خورد بدین صفت بنفشه سه درم بوست هلیله زرد
دو درم تخم بادیان یک درم اصل السوس یک درم جمله بجوشانند ده درم
ترنجبین بر نهند صاف کرده بازخورد وبر عقب دو درم اطریفل وبارهٔ صین

باقی

باب طلی میکند بر پشت چشم و پلک چشم را باب کرم می شوزد و سرکه باب میا میزد و بدان
میشوید نوع سیم ضعیفی باشد که بالت چشم رسد و از اقوت دهد بچیزها
نرم و کرم و زرده خایه بروغن گل حل کرده بر پشت چشم نهادن و شیاف طلی بر بن مثال

بخش بیست و ششم از کتاب عین الدواد در آبله کرد در پلک چشم آید
آبله کوچک ان یک گونه و اغازش خارشی باشد که در پلک افتد و خداوند علت
می خارد و اسایش میباید و هر کس که بیند پندارد که پشهٔ یا مگسی کزیده است بر بن مثال

و رنگش سرخ باشد و سبب این رنج اماسی بود که از خلط صفراوی بود باید
آید یا از هر دو گونه علاج رگ قیفال زنند و پس استفراغ کنند بدین
شربت پوست هلیله زرد سه درم سنا مکی سه درم اصل السوس
یکدرم آلوسیاه ده عدد خرما هندی پنج درم کشمش شش درم بجوشانند
و بالایند و بیست درم ترنجبین بر نهاده نافع بود و شادنج شسته
کشیدن و ذرور اغبر و طلی که از شیاف ما میتا و کل ارمنی کرده باشند
باب عنب الثعلب طلی کنند و بغذا مزور ماش یا مزور نارد انک چیزی
دیگر نخورد صفت شیاف طلی صبر ما میتا کل ارمنی از هر یک یکدرم
حضض نیم درم باب کاسنی شیاف سازد و بکار برد نافع اید بخش بیست
و هفتم از کتاب عین الدواد در بادی غلیظ کرد میان پلک چشم اید
و بعضی حکما ان را کمنه گویند و چون از خواب برخیزد پندارد که خاکی یا ریگی
در چشم است و چشم را زمانی بمالد تا بر تواند کرد بر بن مثال

علاج شربتهاء لطیف فرماید وغذاء موافق وکرما به معتدل وهرشب کف پای
وکف دست بموم روغن بیمالد واز کرما ودود وافتاب نگاهدارد وشیاف
طرخماطیقان در چشم میکشد صفت ان بگیرند شادنج شسته دوازده درم
قلقطار سوخته پنج درم زنگار صافی پالوده پنج درم ضمغ عربی کزیده ده درم
مس سوخته چهار درم افیون مصري وزعفران کاستی از هریك یکدرم
کوفته وبیخته بیبند کهن تاب واز یانج بسر شد وشیاف کنند نیك باشد کمنه
وسلاق وکروباد سبل وسستی بلك وشیاف حلوقی نسایند وبطلی
بر بلك کنند باشیاف سیاه بخش بست وهشتم از کتاب عین الدوا
کدر کند مرکدر بلك چشم آید واین علت را ثولول نیز گویند وسبب این علت
خلطی سرد وسوداوي باشد از غذاء ناموافق وطعامهاء غلیظ وطعامی
کر بر سر طعام خورد پی وقت والله اعلم بالصواب

علاج

اول تن را پاك کنند بشربتها وداروها کر درخوردان خلط کر صفراوی باشد
ودوغن زیت وروغنهاء کرم ونرم در علت مالیدن وشو نیز بگویند
وبپیزند وبسر کر طلی بر کدر مرکنند واکر بدین بهتر نشود بناخن برابیزند
ویکدم بگذارند تا تمام خون برود وپس ازان خون را بسته کنند بداروی
بدین صفت کر یاد کنم بگیرند خون سیاوشان یکدرم زاج دو درم خرد کنند
وبپیزند وبدین خون را ببندند وبشك کوسفند کر کهن شده باشد
اندر دیوارها بکلاب بمالند بر کدر مرکنند وذرود را غربال کنند روز بمالند

نافع بود بخش بست و نهم از کتاب عین الدّوا در بَرَد برد ماده غلیظ
باشد که اندر میان پلک چشم گرد آید و بفشرد مانند تکرک و یا چون ژاله و این علت
بیشتر بر ظاهر پلک چشم افتد بر بن مثال

علاج طلی باید کردن اشق و قنه بسرکه کهن حل کنند یا اشق و روغن گل با بیرد تا حلیت
بسرکه و اگر شوخ خانه مکس انگبین و عنزروت و علک البطم هر سه باهم بسرشند و بر موضع
رنج نهند و اگر موم زرد و روغن گل و علک البطم با شوخ خانه مکس انگبین بسرکه حل
کنند و بطلی بر پشت چشم کنند و طلی از یاسوس بکار دارد و اگر بدین بهتر شود پلک
چشم را بپهنا بشکافند و بَرَد را بسر انگشت فوت کنند تا بیرون اید و اگر شکاف
بزرگ باشد یکی بند بر نهند و ذرور را صبر بر کنند و اگر بَرَد در اندرون پلک چشم باشد
پلک را باز کردانند و بپهنا بشکافند بَرَد بر دارند و باب زیره و نمک بشویند نافع آید
انشاء الله تعالی و حد بخش سی ام از کتاب عین الدّوا در تجر مانند عدسی اندر میان
پلک چشم پدید آید از فضلهٔ غلیظ سودا وی بود مانند اما سی کوچک بر بن مثال

وسبب این فضله نرمی و لطافت پلک چشم است لطافت و انچه لطیف تر است
از ماده خرج میشود و انچه غلیظ تر است بماند علاج رگ زند از ان جانب که رنج
باشد و استفراغ کند با یارج فیقرا و حب قوقایا و نیز حب اصطمخیقون و عرض
ازین دارو خوردن اول انست که طلیها کند و یا دست کاری یا ماده دیگر روی
بدان جانب نهد پس مدت سر روز آب گرم میشود و اسفنج یا ب گرم کردن بر
نهادن تا ماده نرم شود و پس مرهم دیاخلیون بر نهادن اگر رنج زایل نشود پس

بلك چشم را باز كرداند و بسر نيشتر بشكافد و قوت بسر انگشت بر بلك كند تا ماده
بيرون آيد و گاه باشد كه ماده غليظ بيرون ايد يا دير و آب زيره و نمك نيم كرم
بخورد و كناره جراحت بريند و بپهلوي نيشتر باز دوزند و بر هم نروند و ماده تمام
پاك شود بخش سي و يكم از كتاب عين الدرواد در قوي شدن كناره بلك
چشم و اين علت سلاق نيز گويند و چون كهن شود مزه هم ريزد

و نيز اين رنج در گوشه چشم افتد كه از سوي بيني است و باشد كه در گوشه چشم افتد
كه از سوي گوش است و اين رنج از خلطي باشد غليظ گرم شده و سوخته و طبع بوبره
گرفته علاج ضمادها بر نهند از اين نوع شحم انار ترش بگلاب بخته و عدس پوست
كنده با شحم انار ترش و گل سرخ بگلاب بخته و بر لك كاسني و برك خرفه و بسپيدهٔ
خايهٔ مرغ سرشته و بر روغن گل آلوده بر پشت چشم نهاده و بامداد بگرمابهٔ معتدل
شسته و اين اگر سلاق كهن شده باشد حجامت بر ساق و رگ پيشاني زدن
و هر وقت در گرماوه شدن و اول آب سماق در چكانيدن و اگر حرارتي نباشد
شياف احمر و بزودي حصرم و شياف دينج كشيدن نافع بود انشاء الله تعالى
بخش سي و دويم از كتاب عين الدرواد در بيه كردن بلك چشم اين و نيز سرناق
گويند اين علت را و اين بيه در بلك بالاتر پديد آيد و علامت او آنست
كه بلك چشم قوي شود و چشم دشخوار بر تواند كرد و پيوسته چشم سنگين باشد

بدين مثال ـــــــــ ه

و اين علت كودكان را و كساني را كه مزاج ايشان ميل برطوبت كند زيرا كه بلك چشم

ايشان

ایشان نازل باشد وچون انکشت مهین خداخوان وانکشت مهین هردو بر پشت
چشم نهی واندك فرقی بر وکنی پیه درمیان انکشتان بدید آید وپیه اندرین وقت
چون سلعه باشد وخداوند این علت اشك بسیار ریزد وعطسه بسیار آرد افتاب
ودروشنائی چراغ نتواند دیدن ترك زدن وحجامت کردن وغذاء
موافق بکار داشتن وذرور واغبر کشیدن وطلی مالیدن بر پشت چشم بدین صفت
صبر یکدرم شیاف مامیثا دودرم قلیمیا یکدرم نیم سبدنیم کارمریك درم زعفران
نیم درم کل ارمنی یکدرم جمله خرد کند وبیزند وباب مورد سرشند وشیاف کنند وقت
حاجت بکار دارند واگر بدین بهتر نشود دستکاری باید کردن واین دستکاری
ازبیخ وحظر خالی نباشد وباحتیاط تمام باید شکافت زیرا که اگر کم شکافی پیه برنیاید
واگر بسیار شکافی عصر وف پلك بریده شود پس چون دستکاری خواهی کردن بیمار
راپشت بدیوار بازهلی ویکی را فرمائی تا سر او محکم بگیرد وانکشت چپ خداخون
ومیانین بر پشت پلك چشم نهد وبمدارا قوت میکند تا پیه ازین مژه بنزدیك ابرو برود
ودرمیان انکشتان نگاهدارد وقوت بر چشم کند چنانکه پیه ازمیان انکشتان
برآید ویکی را فرماید تا انکشت مهین برسر او نهد برابر انکشتان برامده باشد شکافد
چنانکه فراخی دورك وپیه ازانجا برآید وگرباس پاره بردارد وپیه بدو انکشت
بگیرد وبمدارا میکشد ازهرسوی تا تمام کشیده شود چون کشیده شد زخمها
برهم نهد وقدری کاغذ باندازهٔ زخم تر کند باب دهن وبرسر زخم نهد واگر پیه
گسسته شود قدری نمك سوده درمالد بانج ان بخورد یا رنجی ازش بادید نیاید
واگر پس ازان آماسی کند شیاف مامیثا باب کاشنی یا باب کل باید سودن وطلی
کرد بر کرد چشم مالیدن چنانکه ان آب بزخم نرسد واگر دردی بادید آید بذرور
ملبکا یا بذرور زرد دفع ان درد کند وشیاف طلی کرد درد چشم اورده است
میمالد باب کاسنی واگر درد سری بادید اید وشربتی خورد بدین صفت
برك کل سنا میکی کاوزبان ازهریك سه درم خرماهندی پنج درم کشنیز خشك
یکدرم عناب وسپستان هریك ده عدد تخم کاشنی یکدرم جمله بجوشانند وبیالاید
ویکی نبات بر نهند نافع اید بعد اماش آب خورد بروغن شیره وبعد ازسه روز

وقت صبحی این دارو خورد اطریفل دو درم ایارج فیقرا یکدرم تربد سوده دو دانك
محمودهٔ انطاکی نیم دانك بفشه سوده دو دانك جمله بهم بسرشند وحب سازند
هر یك چند نخودی نافع اید وچاشت کاه شربتی نیم کرم خورد ونیم روز خمص آب
خورد بشرحهٔ کوشت تازه نافع بود انشا الله بخش سی وسیم در خاریدن بلك
چشم از کتاب عین الدوا بدانکه خارش بلك چشم از یك کونه نبود
وعلامتش ان بود که بلك سرخ کردد وآب بسیار ریزد وباشد که از سبب
خارش بلك ریش کردد وچند انکه برآید برین مثال

واین علت از رطوبت صفراوی باشد وطبع بوده کرفته مادهٔ سوزد که بر بلك چشم
رسیده باشد از خلط غلیظ وخوردن طعام بشب علاج غذا باید کرد اینرا
وغذاهاء لطیف خوردن وکرماوه بکار داشتن وبروغن بفشه سر و
کف پای ودست مالیدن وتوتیای پرورده باب غوره میکشد وطلی کند بر بلك
چشم ازین نوع برك کاسنی بخته وقدری روغن کل مالیده بشب بر پشت چشم
مینهد وزرده خایه بخته بروغن کل حل کرده بر بلك چشم نهادن واین علت را
می ستردباب که عدس در وی شانیده باشد وهر وقتی ذرور اغبر میکشند تا نافع بود
انشا الله بخش سی وچهارم از کتاب عین الدوا در اماسی که در بلك چشم افتد
وغام ویرا دمل کویند واین از یك کونه نبود واماسی سخت بود که در بلك اید برین
مثال

وتولد این علت از طعامهاء ترش وغلیظ وبیزار زنان شب باشد اول رك زند

وغذا لطیف خورد و بلک چشم را باب کرم میشود و بمرهم روغن مما لد و بشیاف احمر
[illegible] درون چشم میکشد و اگر اماسی بزرگ باشد مرهم دیاخلیون می نهد تا نرم
شود و بعد ازان بشکافد و بکذارد تا خون تمام برود پس بدرود و دود و زرد
ملکا یا شکاف را نیک کند و اگر دردسری یا بادی پدید آید شربت دهد بدین صفت
کل سرخ کاو زبان لبلاب از هریک سه درم تخم بادیان اصل السوس از هریک یکدرم
عناب و سپستان از هریک ده عدد جوشانیده و بالوده و یکی نبات بر نهاده نافع اید
و هر بدو شب دو درم اطریفل خورد و بر عقب سه درم کلشکر بهتر شود **بخش سی**
و پنجم از کتاب عین الدّوا در کوشت پاره سرخ کرا ز بلک برایند مانند
توتیا و رنکش میل بسیاهی دارد و این علت بیشتر در بلک زیرین آید و
بر بلک بالا نیز آید و برآمدن این از خونی بود غلیظ و سوخته **بر بن مثالک**

علاج شربتهائی فرماید نرم و کرم و داروی اسهال و تن ازین خلط پاک کند
بعضی بخون کرفتن و بعضی بداروی اسهال خوردن یا مادّه ضعیف شود
زیرا کر این علت دیکر پاره تولد کند اکر تن از خلط پاک نکند و چون بداند کر مادّه
پاک شد این کوشت افزونی را بکلبتین بکیرد و آهسته بکشد و بناخن بر بر
دارد و اب زیره و نمک در کند و زرده خایه با روغن کل آمیخته بر نهد روا باشد
کر اندکی علت مانده بود قدری خمیر در چشم نهد و بداروی تیز ان پنج و بر اسوزاند
چون بداند کر تمام نیک شد جایکاه وی سیاه باشد مدتی شیر تازه میشود
تا بار نیک آید **بخش سی و ششم از کتاب عین الدّوا در پنج اما سی باشد کر**
بر بلک بالا نین رسد وقت باشد کر بهر دو بلک رسد و این علت از دو نوع
باشد و بدید آید پیشتر کودکان و مردمان نازک را افتد **اما نوع اوّل**
از خلطی خونی باشد و بلک سرخ کردد و سنکین چنانکر بر نتواند داشت

وقت باشد چنان آماس کند که باز کردن و ماندن نتواند و چشم را بپوشاند برین مثال

علاج رک زند و شربت خورد بدین صفت بنفشه کاو زبان لبلاب از هر یک سه درم عناب و سپستان از هر یک ده عدد تخم کاسنی یک درم بجوشاند و بالایند و بیاشامد درم نرنجبین بر نهد نافع اید و بغذا ماش آب خورد بروغن شیرین هر روز یکبار بعد از سه چهار روز که شربت خورده باشد قرص بنفشه خورد و اگر کودک باشد حجامت کند و شراب بنفشه دهد و اگر شیر خواره باشد دایه رک زند و غذا لطیف خورد و روز اول و دویم و سیم زرده تخم مرغ پخته بروغن گل حل کرده بر پشت چشم نهادن و شیر دختران در چشم دوشیدن روز چهارم رانیدانک زعفران و نیدانک افیون خرد کنند با زرده خایه مرغ پخته بیامیزد و بر پشت چشم نهد و البته مدت سه چهار روز نباید که هیچ ذروری بچشم رسد تا معلوم شود که در اندرون چشم قرحه یا آبله یا ریشی هست یا نه چون معلوم شود که قرحه یا آبله یا ریش نیست ذرور ملکا یا کسنه و ذرور زرد یا ذرور کوچک یا ذرور بزرک و اگر عیاذ بالله قرحه یا ریش یا آبله باشد ذرور انک بر اندرود انکی استیغول در قدری شیر دختران بجوشاند و اندکی بعد ری کتان در چشم می چکاند و اگر درد سخت کند شیاف ابیض بشیر دختران کشد و یکبار دیگر رک زند و شربتها خورد و استفراغها کند و غرض ازین که سه روز داروی نباید کشیدن انست تا معلوم شود که قرحه در چشم خواهد بود یا نه زیرا که اگر قرحه خواهد بودن نباید که هیچ ذروری بچشم رسد که اثر روت در وی باشد و هر وقتی اندرمیان ذرور اغبر میکند و شیاف طلی میکند که اندر درد چشم یاد کرده شود و اگر این شرط کوش ندارد و ذرور بچشم رساند خطری بزرک کرده باشد و خیانتی عظیم و طلیها ازین نوع نهد آرد جود و درم و عدس دو دو

گل سرخ دو درم باب گل بیزد چون حل شود بر زخم فاده کند و قدری روغن گل در ماند و بر پشت
چشم نهند **و نوع دوم** خونی باشد با صفرا میخته و رنگش میل بزردی دارد و
آب کمتر از اول ریزد و اندک خارش کند باید که رک زند و غذاء لطیف خورد و
ذرورد رکستد و مرهمی از آرد جو و گل سرخ و پوست انار و نیم دانک زعفران
بخته کند و بر پشت چشم نهد و هر وقتی بلک چشم باز میکرداند و قدری شادنج
درش میمالد **صفت ذرورد زرد** کرسود دارد و ورد نیخ را انزروت پرورده
ده درم شاف میشا دو درم ذرورد بزرگ سه درم نشاسته چهار درم بکوبند
و بیزند و بکار دارند چون چشم گشاده باشد و معلوم شود که ریش است یا نه ذرورد
کرسود دارد و ورد نیخ را انزروت پرورده دو درم چشم پوست کرده نیم درم یا
یکدیگر بکوبند و بیزند و اندر چشم کشند و ذرورد اعبر هر وقتی میکشند نافع بود
بخش سی و هفتم از کتاب عین الدواء در علة اما علة بثرهای کوبنده
باشد و سوزان که بر بلک چشم جهد و نود ریش کردد و پهن باز میشود و
رنگش سرخ باشد برین مثال

و این علت از صفراء سوخته باید آید و مژها همه بریزد و این ریخ باشد که
موی ابرو نیز بریزد **علاج** شاف ما میشا باب کاسنی بطی بر پشت چشم کردن
هر انکه که این علت بمژه رسد مژه ریزان کیرد شربت خورد بدین صفت بنفشه
کاو زبان پوست هلیله زرد هریک دو درم خرما هندی چهار درم کل سرخ
و تخم کاسنی هریک یکدرم عناب و سپستان هریک ده عدد اصل السوس
یکدرم جوشانیده و بالوده و بانزده درم تر تجبین بر نهاده نافع اید چون
دو سه شربت خورده باشد چی خورد **بدین صفت** ایارج نیم دانک تربد پوست
هلیله زرد و حب النیل هریک دو دانک افسنتین و مقل و کتیرا هریک دانکی

محمود ده ریوند هریك ستتو کوفته وپخته کند وجب سازد باب بادیان نیم
شب تناول فرماید وبرود آب غوره ومامیثا وزعفران وحضض مکی وطلی
بر بلك چشم کند نافع بود انشا الله **بخش سی وهشتم از کتاب**
عین الدواد در سعفهم چون سوسه باشد در بلك افتد واز جایگاه مژه بدید آید واز
مژه بهری بریزد واز رنك خود بگردد واین علت از خلطی بلغمی کند بدن
باشد وباشد کر از سوداء کند بده باشد ورنگش سیاه بام باشد وباشد کر هردو
علت غلیظ باشد وکند بده وبخارشان بر بلك چشم رسد وطبعشان انجا بدارد
واین علت ازش بدید آید

علاج استفراغ کند بداروهای ازین نوع نیلوفر وکاوزبان ولبلاب هریك
سه درم عناب ده عدد خرمای هندی وکشمش هریك پنج درم تخم بادیان
اصل السوس هریك یکدرم جوشانیده وپالوده نباتی بر نهاده نافع اید وبغذا
ماش آب خورد بشرحه کوشت شیشك وبعد ازان کر سه روز شربت خورده
باشد حبی خورد بدین صفت شیاف سرخ وشیاف دیبج میکشد وبر عقب
ذرور اعین وساق ارزن سوزانیده بار وغن طلی کردن چون کهن کردد همچنان
کر کردند تدبیر وداروی روشنائی کشد نافع اید **بخش سی ونهم از کتاب**
عین الدواد در ریش کشتن بلك چشم واین اندوسبب بود یکی از ضربتی
یا از چوبی یا از کاردی کر بر بلك اید وبلك را ببرد ویا ریخی کرم کر اندر بلك
چشم افتد ودیش کردد وغور کند وبلك را شکافته کند **بر بن مثالب**

علاج انکه از زخم باشد و بلک دریده شده باشد بلک را باز دوزند و کوش دارند
تا دیگر دره نشکافد و از کرد و خاک و روغن نگاه دارد تا غور نکند و اگر اندکی پوست
بلک رفته باشد بداروی علاج کند که کوشت روياند چون مرهم اسفیداج پس
داروی خشک بر ش کند چون اثر روت و صبر و خورده کند و خون سیاوشان
و داروی که پوست ببندد و کوشته باز دیدآید و اگر دردی باز دیدآید باز درد
سری علاج بداروی استفراغ و شربتها و رک زدن و چون بیمار ارام کیرد علاج
ریش کند و کوش آرند تا کوشت افزونی باز دیده نیاید که شته تولد کند و اگر این علت
از کرمی باشد رک زند و بداروی خنک علاج کند پس علاج ریش کند بخش چهلم
از کتاب عین الدوا در سلعه بدانکه سلعه همچون تخمها باشد که در بلک چشم
ایدو اماسی کرد بود و بلیدی ازش ایدو اندر میان بلک چشم باز دیدایدو این را
غشای باشد و از چند نوع باشد یکی انکه اندر میان او کوشتی سخت باز دیدایدو این را
لحمی کویند و باشد که اندر میانش همچون انکبین و این را سقدی کویند و نیز همچون
آرد اله و این را عصابدی خوانند و علامت کوشت سخت بلک سطبر و فراخ تر و عصابدی
نرم تر از لحمی باشد و سقدی از این هر دو نرم تر باشد و الله اعلم بالصواب

علاج تن از خلط بد پاک باید کردن پس بدستکاری علاج این کردن و دستکاری
چنان باشد که بلک را بهنا بشکافند چنانکه نیشتر بپوست سلعه نرسند و جهد کنند
تا سلعه درست بیرون اید با پوست و اگر چیزی بماند این را بروغن و داروی تیز
پوشانیدن تا تمام بیرون اید و اگر پوست سلعه دریده شود رطوبتی ازش بدر اید
و علاج ان دشخوار باشد و سلعه بخش چهل و یکم از کتاب باردکر
عین الدوا در سپیدی تولد کند بلک چشم و شرح آن اما سستی بلک چشم چنان
بود که بلک چشم فرو آویزد و بر بالا نشود و مژها همچ کشوند و اندرون چشم برنجانند

وایں علت از رطوبتی بسیار کہ بر مزاج بلک چشم قوت کند چنانکہ قوت کند بر مزاج
بلک چشم **علاج** برهیز کند از غذای سرد و تر چون شیر و طلی ازین

نوع شیاف مامیثا و زعفران و مرباب مورد بطلی بر بلک چشم کنند اگر بدین طلی
بهتر نشود بباید بریدن و باز بدوختن چنانکہ اندر موی افزونی یاد کرده اید
صفت طلی کہ سود دارد سستی بلک چشم را صبر یکدرم اقاقیا ده درم افیون و
مامیثا هر یک چهار دانک و اگر دست بر نهاده گرم باشد این دارو باب کاسنی طلی کنند
و اگر معتدل باشد باب مورد می باید کہ تریاکم کند و بدارو ها مسهل عرعره و عطسه
آوردن بدارویی کہ یاد کرده امد ست و دارو های قابض بر پشت چشم طلی کردن
نافع بود **بخش چهل و دوم از کتاب عین الدوا در ستبری بلک**
ستبر گشتن بلک چشم از سستی باشد و باشد نیز کہ از بس بیماری سخت بود **بر بین مثال**

بلک چشم گرم بود دست بر نهادن قدری صندل و پارهٔ مرداسنگ باب گل طلی کنند
یا از گرمی بهتر شود چون گرمی کمتر شود پاره پنبه باب گرم و آب نمک تر میکنند و بلک
چشم را بدان میشویند و ورد بنج نیز هم سود دارد و این طلی بکار دارد **علاج** شیاف
سبز کہ سبزی بلک چشم را و طرفه را و خونی کہ بر طبقه ملتحمه اید و زنبق سرخ دو درم
وان سنگی کہ در میان بلیله باشد و نمک اندرانی و مرداسنگ از هر یکی یکدرم
بکویند و بیزند باب کشنیز تر بسرشند و شیاف کنند و بوقت حاجت شیافی باب
مالند و بر بلک چشم طلی کنند **بخش چهل و سیم از کتاب عین الدوا در موی افزونی**

بدانك موي افزوني انجاكر مژه رسته است از اندرون بلك نزديك مژه مويهاء تازه

واندرون چشم را خراب كند واب ريختن كيرد وافتاب نتواند ديدن وچشم
سرخ دارد وپيه وسبل ازش باد بدآيد واثر رياضي بر سر لعبت باد بدآيد يعني سپيد
واكر علاج نكند چشم را كور كند بسا چشمها كه از يكي موي كور شده است ومانيز هم
ديديم واين علت از ماده غليظ تولد كند از كند يه ولزج كه باد بدآيد زيرا كه اكر
سوزنده وصفراوي بودي موي را تباه كردي وبريزانيدي علاج تن ودماغ
پاك كند بشربتها وداروهاء اسهال بدين صفت برطبق كل سناء مكي كاوزبان لبلاب
هريك سه درم تخم بادريان وكاشني واصل السوس هريك يكدرم عناب سپستان
هريك ده عدد خرماهندي وكشمش هريك پنج درم جوشانيده وده درم شكر بريهاده
نافع بود وبعذا حمص آب خورد بشرحه كوشت شيشك وبعد ازان كه ماده پخته باشد
داروي خوردن بدين صفت اياريج يكدرم تربد غاريقون عصاره قاقت عصاره
افسنتين پوست هليله زرد حب النيل هريك دو دانك انيسون شحم الحنظل كثيرا
مقل محموده هريك دانكي خرد كند چنانكه رسمست ونيم شب تناول فرمايد وبقدر
سال وبقوت بيمار وهوا مي كاهاند ومي افزايد ومصطكي وقرنفل مي خايد وباطريفل
هريد وشب ميخورد ودو درم باهليله كابلي وجوز بوا در دهان كيرد وعنبر ميسويد
وغرغره ميكند باياريج فيقرا وباب كامروتر ياك اربعه تا دماغ پاك شود واين علت
اكر اول بكيرند باين شربتها وداروها كه ياد كرده امد ست حاجت دست كاري نباشد
وچون كهن كشت وموي قوت كرفت دست كاري بايد ودر تذكره كحالي ودر
ذخيره از چند نوع دست كاري مي بايد كرد نوع اول داروي ماليدن چون
باسليقون وروشنائي وشياف سبز تا ان رطوبتها كه سبب علت است تحليل
صفت شياف دينج كه بدين علت مخصوص است وسلاق را وسوختن چشم را

زرنب کهن را و موی افزونی را و سنبل را سود دارد ستاند صمغ عربی و کثیرا
و قلیمیا و سپیده ارزیز و مرصافی و صبر و زنگار و زنجبار سرخ و قلقطار سوخته
و مس سوخته و دار فلفل و فلفل سیاه و فلفل سفید و شادنج عدسی و نشاستر و سکر العشر
و توتیا مس سوخته از هر یکی دو درم انزروت سه درم دم الاخوین و اقاقیا هر یک
یک درم مرتک توتیا و حصص و سنبل خوش بوی و مازو سوخته از هر یکی یک درم عدد دارو
بیست و پنج است همه را نرم بسایند و یک درم بیرزد باب سذاب و برسنی تر نخ حل کنند
و داروها بدان سرشند و شیاف کنند و در سایه خشک کنند و بوقت حاجت بکار
دارند صفت دیگر اندرین علت موی افزونی و کمنه و سلاق و سنبل را و
سوختن چشم را باید دارد بگیرد زنگار پالوده شش درم صمغ عربی و اشق از هر یکی چهار درم
قلیمیا زرواقیون از هر یکی دو درم بیرزد یک درم باب سذاب سرشند و شیاف
کنند نوع دوم موی را برکنند بمقاش و آن سوراخ که موی برکنده باشد بنوشادر
داغ کنند دیگر بر نیاید و خون برنج سبز مالیدن و خون مکس سیاه و زهره هدهد مالیدن
و اگر خون مکس سیاه یا خون برنج سبز مالیدن یا خاکستر ماز بیرون طلی کنند علاجی قوی
است و خون خار پشت یا زهره خار پشت یا زهره کرکس مالیدن نافع است و زهره خار
پشت و زهره کرکس راست راست و دو چندان جند بیدستر خرد کنند و بخون
کبوتر شیاف کنند و باب دهان بمالند و بدین موی کنند کر برکنده باشند و یک درم کوشش
دارند و دیوجر کرشمینه را خراب کنند و سم خر سوخته و نوشادر هر سه بسر کرحل کنند
و طلی کنند سود دارد و کف دریا بلعاب اسبغول سرشند و طلی کنند و خواجه ابو
علی سینا میفرماید کر خون برنج پیش من درست نیست نوع سیم موی افزونی بر موی
طبیعی دو سایند و این ان وقت توان کرد کر این موی یکی باد و باشد و این موی افزونی
بردارد و بر موی طبیعی دو ساند بصمغ عربی یا بکثیرا یا بمصطکی یا ببشکیجر کر زنان
برنج مالند و ازین صمغها کر گفته امد یکی حل کنند و آن موی افزونی کر بر موی طبیعی
نهاده باشند بر و مالند و یک درم نگاهدارند تا بگیرد و بندش سخت شود و این یک
نوبت باد و نوبت یا سه روز بکار دارند نوع چهارم داغ کردن هم یکی باد و یا سه
و آلت داغ کردن سوزنی باشد زرین برین مثال ـ بلبل را بسر انگشت بگیرد و بدین دارد

وقدري پنبه بر كند در چشم نهد يا قدري خمير تا حرارت داغ باندرون چشم نرسد
وسوزن گرم كند وموي مژه را بر كند وبموضع موي را داغ بر نهد وچون داغ كرده
باشد قدري سپيدهٔ خايه مرغ وروغن گل برجاي داغ مالد وتا اين داغ درست
نشود موي ديگر نبايد كند **نوع پنجم** سوزني باريك بردارد وموي سر بگيرد ودوتا
كند ودر سوزن كند چنانكه از سر حلقه باشد وموي ديگر درين حلقه كند از براي
احتياط وبلك چشم را بسر انگشت بگيرد وسر سوزن برين موي افزوني نهد زندرون
بلك وبيرون بلك نرآرد برابر موي طبعي وآهسته ميكشد تا حلقه بسر موي رسد
واين موي درين حلقه كند كه در سوزن است بسر ميل وبكشد تا موي بالا شود واگر
موي افزوني بالا نيايد وان حلقه بجهد با اين موي ديگر حلقه را باز پس آورد
وچون بدر برده باشد بر موي طبعي دوشاند بمصطكي يا بر انزروت يا بصبر تا
ديگر باره بان جايگاه نشود وچون بيك بار اين موي افزوني بدان گوشه اندر بالا
نشود گوشه را بار ديگر جايگاه بايد آوردن بدان موي كه درش كرده باشد بايد گران موي را
بميل باز جايگاه كند پس اگر ان موي گسسته شود يا گوشه سوزن را جايگاهي ديگر
فرو برد زيرا كه ان جايگاه فراخ شود وچون فراخ شود موي را نبندارد **نوع ششم**
نبايد بريدن واين بريدن تشهير كنند بدين نوع بيمار را پيش خويش بنشاند بديوار
بازهلد ويكي را بگويد تا سر او بگيرد واحتياط بكند كه خندد ميايد بريد سه كلبتين
بگيرد واندكي بكشد واز دنبهٔ چشم بريدن گيرد يا بگوشهٔ چشم وچون بريده باشد بندي
برميان زند اگر تنك باشد بدوزد واگر نه قدري پوست ببرد وبايد كه پوست بالا
راست برين مژه دوزد اول بند برميان نهد وگره كند بعد ازان ازين سوي واز ان
سوي بند ميكند وگره ميزند با ريسمان خام يا انجاه كه تمام سود واحتياط كند يا عضله
كه چشم بردارد نبرد كه اگر بريده شود بلك فرود آويزد ودر تذكره كحالي آورده اند كه
در تخته چوب تراشيده بستانند باندازهٔ بلك چشم وپوست بردارند ونشان
كنند ودرميان ان تخته نهند وسخت ببندند چنانكه غذا بدو نرسد چون چند روزي
برآيد اين پوست خشك شود وبيفتد وبلك كوتاه رود وموي بريزد وهم در تذكره
كحالي آورده است بعضي از دست كاري ترسند ونام دست كاري نتوانند شنيدن

علاج بداروي تيز كنند داروي تيز برس ميل كنند و بر پشت چشم مالند هم چندان كه
خواهند بريدن ساعتي بگذارند و پس دیگر باره داروي اندرش مالند تا انگاه كه پوست
سياه كردد و خشك ريشه بندد پس داروي ازش بشويند و موم روغن اندرش مالند
تا ان پوست سوخته بيفتد چون پوست بيفتد مرهم اسفيداج برش مينهند تا
بهتر كردد و اكر پس ازان بلك سست شود داروهاء خشك برش كنند و اكر
خشك شود داروهاء نرم برش كنند تا بهتر شود و ما اين روا نداشتيم زيرا
كه سخت باخطرست **صفت داروي تيز** اهلك دو درم سنك قليا يكدرم بوره
دو درم توشادر دو درم صابون دو درم باب خاكستر نى يا بول كودكان خرد
برشند و بكار برند و باشد نيز كه از مژه ريزيدن موي باشكونه كردد و چشم را
رنجه ميدارد و ان موي را سبك ببري و داروي درش مالي يا داغ برش نهادن
سود دارد و من اين صنعت نكرده ام الا اين ديكر علها كرده ام بهر شش نوع
و حق تعالى شفا بخشيدن است و اكر كودك باشد داروها اسهال نبايد دادن الا
بدنيست كاري كه مصلحت داند و اكر قوت دست كاري ندارد بداروهاي كه سهل تر
باشد رنج را زايل كردانيد **نخش چهل و چهارم از كتاب عين الدوا**
در ريزيدن مژه ريزيدن مژه از دو نوع باشد اكرچه مژه ريزد اما بلك بر حال خود
باشد و قوي نكردد يا بريزيدن مژه بلك چشم قوى شود و باشد كه ريش كردد

و اين علت از رطوبتي باشد تيز و كرم يا خلطي لزج كه ازش داء الثعلب تولد كند
يا خشكي كه اندر بلك چشم پديد آيد **علاج** نخست تن از خلطي كه غالب باشد پاك
كند بشربتها و داروها چون اطريفل و حب شبيار و حب قوقايا اسهال كردن
و نيز داروي قى و طليهاء تيز بر بلك چشم كردن پس سنك ارمنى هم چون سرمه
كند و ميل اندر چشم كشد هر خلطي غليظ به بلك چشم رسيده باشد سركين موش

با انگبین طلی کنند و بر چشم کند و سرکین بز و خاکستر نی از هر یکی یکدرم بکوبند و بسایند همچون
سرمه و در چشم کشند تا مژه بر و یابند و بلک را بنک کند و اگر سه درم استخوان قصب سوخته
و دو درم نبات چون سرمه کند و در چشم میکند با یکدرم سرمه و یکدرم قلقطار و
یکدرم زاج انج سوختنی باشد بسوزانند و یکدرم اسفیداج و چهار درم زعفران و سه
درم سنبل هندی با یکدیگر بسایند هم چون سرمه در چشم میکند وقت باشد کرد اید الغلب
به بلک چشم رسد و مژه را بر بزاند سرکین موش بسوزانند و با انگبین بسرشند و طلی
کنند و اگر بلک ریش شود سرکین موش و زنبیخ سرخ و جعده از هر یک دو درم جمله
خرد کنند و با روغن سوسن بسرشند و اگر پیه خرگوش یابند پیه را بکدازند و این
دارو ها بدو روغن بسرشند و بطلی بر بلک چشم کنند سرمه کرا قوطی امیخته است
مژه را بر و یاند و اب از چشم باز دارد و در سئ چشم نگاه دارد قلیمیاء را زبکوبند و با انگبین
بسرشند و اندر کوزه نو کنند و اندر میان اتش نیز نهند تا بسوزد ان کوزه از میان
اتش بر گیرند و آن دودی کر از قلیمیا بر کوزه نشسته باشد بگیرند و بسوزند و بر
سنگی پاکیزه بسایند و یکدرم از ان بستانند و نیم درم لاجورد با یکدیگر بسایند
و بکار برند وقت باشد کر ازین علت سلاق با دید آید و بلک چشم قوی شود
و این شیاف بسایند و بطلا بر من نهند وقت باشد کر این خلط کر به بلک رسد
و مژه را بر بزاند با ابرو من بر سید و ابرو را بر بزاند و سبید کند موی ابرو را
و ما علاج ان یاد کنیم زیر اکر موی ابرو یا ری روشنائی چشم سید هد و اما ریزیدن
ابرو علاج انست کر پارهٔ روغن بنفشه یا بیه بط چرب کنند بر ان زنند سوخته
و با نکشت بسایند نیک تا رنک بگرداند پس اندر ابرو مالند تا ابرو بر و یاند و نیک
شود و اما سپیدی مژه از خلطی بلغمی پدید اید شربتی خورد بدین صفت
بوک کل کاو زبان لبلاب هر یک سه درم تخم بادیان اصل السوس هر یک یکدرم
پوست هلیله زرد دو درم عناب آلوسیاه هر یک ده عدد بجوشانند و بپالایند
و ده درم شکر بر نهند و با نوشند و حبی خورد بدین صفت ابارج یکدرم ترید
دو دانک پوست هلیله کابلی نیم درم تخم الحنظل دانکی کشیرا دانکی مقل دانکی
محمود ده سنتوخ جمله خرد کنند و با اب بادیان بسرشند و حب سازند وقت حاجت

بکار دارد و هر سه چهار روز بنا شستا دو درم اطریفل کوچک با سه درم
کلنکبین خورد و پرهیز کند از طعامها چون شیر و گوشت کاو و انچه بدین
ماند پس بستاند برگ شقایق و اندر روغن بجوشاند و مژه را بدان روغن
بیندایید تا سیاه شود بخش چهل و پنجم از کتاب

عین الدوا در موی که کز کرده و اندر چشم افتد برین مثال

و این علت از درد چشم پدید اید و علاج ناصواب و اب بسیار اید و خارش کند
و چشم سرخ گردد و اگر این علت را کوش ندارند سبل از ش تولد کند زیرا که
هر گه که پلک را بجنبانند مویها گزند نظر افتد رکها برخیزند چنانکه در موی افزونی
یاد کرده شد بباید دوشانید موی کج بر موی طبیعی و داروی تین اندر جایگاه
موی مالیدن و پنبه افعی بر جایگاه موی افزونی مالیدن و جالینوس گوید
که صدف کوچک سوخته بباید کرفتن و بکوفتن و با قطران بیامیختن و موی کج
بر باید کردن و این دارو در جایگاهش و مالیدن تا دیگر باره بر نیاید
و هر چنین کرد در علت موی افزونی گفته شد همان کند صفت دارو کرمژه را
راست کند کاغذ سوخته و صدف سوخته و عقیق یمنی و حضض مکی از هر یک
دانگی نیم نوشادر نیم دانک و کافور جوی جمله خرد کند و بشراب بسرشد و
شافها کند و بوقت حاجت باب انکور بسایند و اندر چشم کشد
بخش چهل و ششم از کتاب عین الدوا در شلک و شپش کرد در پلک چشم
افتد و قفام نیز گویند و این از جراحتی خیزد در طوبتی که نه طبیعی بود و طبیعت
او را بپلک فرستد و این از طعامهاء غلیظ و نفاخ و از ریاضت ناکرده و بکرمابه
کرفته از ش رطوبتی غلیظ پدید اید و طبیعت نتواند دفع کرد این رنج از ش
تولد کند و هر گه که ماده بسیار نباشد قفام بزرگ نباشد و سرخ تر از شپش و با پهنا
او خرد و باریک چنانک نشاید دید و اگر ماده کمتر بود شپش خرد تر و کوچک

تر باشد

علاج استفراغ کند اندر خورد بیمار و قوت وسال بحب ایارج و یا بحب صبر
و یا بحب قوقایا و همچنین غرغره کند یا دماغ از ماده پاک شود و مژه را با آب کرم
و یا با آب چغندر و نمک میشوید یا با آب مویز و پاره عاقرقرحا چند انگر خواهی در آب
بجوشاند و چشم را بدان میشوید و غذاهاء موافق خوردن و کرما به معتدل بکار داشتن
و بوره و مویز با یکدیگر بساید و بطلی بر ش کند بخش چهل و هفتم از کتاب
عین الدوا در غرب اما سیی کوچک بود اندر گوشه چشم انجا که بینی
است پدید اید در میان سوراخی که از چشم ببینی است و در گوشه چشم که از سوی بینی است
گوشتکی نرمست که ازا کند مر چشم گویند و این گوشت نرم همچون سدیی که از چشم
ببینی نهاده اند یا اپی کرد چشم اید بار مصی بند بیخ این گند مر سوراخ بر بینی میرساند
و هر که که این گوشت نرم ریش کردد ادویهاء تیز یا از دست کاری چون
رگ سبل و ناخنه و گوشت بریده اب ریختن باد پدید آید و راه گذر بینی بتباه
کند و ریش کردد و نیز بناسور کند چون روزگار برآید و علاج نکنند

ریم کند بینی درش باد پدید اید وقت باشد که از بینی ریم کند بین فرو آید و گاه باشد
که در پوست بلک کشاید و عصر و قت بلک را بتباه کند و سوراخ باستخوان بینی
رسد و استخوان را بتباه کند و گوشه چشم بزرک شود چون انگشت بر طی ریم
بیرون اید و در سخوار علاج پذیرد و نوعی دیگر است از غرب و ان است که
سوراخ بر دن نکند و باد رد باشد و پوسته چشم را رنجیدن دارد و بلک چشم اما س

کرفتن اندرون چشم سرخ و باد رد بود درک زند و داروی اسهال خون رد و تن و
دماغ پاک کند با بارچ فیقرا و اطریفل در قوت بماند و سال و هوا و ما میثا و زعفران
و صدف سوخته بسایند و بطلی بر ش کنند و ماش بخایند و بر غرب نهند خاصیتی
نیکو دارد و سرکین کبوتر بچه با خورده کند بیامیزند و بر ش کنند اما این داروها
پیش از ان باید کرد کر دیش کرد د و چون سر کرد و بدید آید سوراخ روی جوزی کهن
باید کرفتن اندر سوراخ غرب کرد با قدری مولارد و قدری مرو با هم دیکر بکوبند
و درین سوراخ نهند یا پلته کنند و بر نکار باز کردانند و درین سوراخ نهند
پس فرماید که بهترین داروهای اینست زیرا که غرب را پاک کند داروئی
که سود دارد غرب را پیش از ان کر دیش کرد د بکیرد حلزون و بسوزاند و پاره
مرو صبر بکوبد و بر ش نهد و باید دانست که این اماه که در کوشه چشم پدید اید وقت
باشد که از بیرون پدید باشد وقت باشد که پدید نباشد پس ان که پدید نباشد
استخوان را تباه کند و باشد که بینی هم را خورد بجملکی تباه کند علاجش اینست که بشکافی
چنانکه استخوان پدید اید و کوشت پوسیده ازش بر آوری چنانکه استخوان پدید آید
و استخوان را بخراشی چون استخوان را میخراشی اکر نرم باشد چنانکه آهن ازش میخرد پس
استخوان درست باشد بخراشیدن پس استخوان د نباشد و چون استخوان
تباه شود علاجش بداغ باید کرد داغی باید سر او کرد و اندر اتش نهادن تا سرخ کرد د
و پس بران تباه شده نهند و دمی بدارند تا کرد بر کرد داغ برجوشد پس داغ بر کیرند
و استخوان را بسنبزند و دیکر باره داغ بر نهند دو سه کرت تا استخوان تباه شده
پاک کرد د و انچه پوسیده باشد بسوزد و باید که خمیر بر چشم نهاده باشد تا کر باس پاره
تر کرده تا حرارت داغ بچشم نرسد پس بمرهم اسفیداج علاج کنند و بعضی حکما کفته
اند که بجای داغ علاجش بداروی تیز کنی و اما در تذکره کحالی اورده است که
علاج داغ بهست و بعضی طبیبان فرموده اند که غرب را باید سفتن و این چنان
باشد که التی سازند چون درفشی ستبر سر تیز غرب را بدان سوراخ کنند سر درفش
بر سوراخ غرب نهی و اندک اندک قوت بر ش میکنی و میکردانی اندک اندک
تا خون از بینی بر آید ان وقت که خون بیاید سفته باشد درفشی باریک تر بردار

وپنبه کهنه برش بچی وبرهم زنکار باز کرد انی واندرون سوراخ بنهی که سفته باشی
وهر بار تازه میکنی تا هم ریم بخورد وپاک کردد وهر روز پلیته
بن کنی تا سوراخ
فراخ میشود چون پلیته بیرون اری باهستکی وقت باشد کرباره استخوان با
پلیدی بیاید ونباید که پیش از انکه پلیدی پاک شده باشد کوشت بروید زیرا که
دیکرباره سفتن باید ودشخوار باشد علاجش بخش چهل وهفتم از کتاب
عین الدوا در کوشت فزونی که در کوشه چشم کرا زسوی بینی است
پدید اید مانند عذد برین مثال

انجا که سوراخ از چشم بینی میشود وان کوشتک بزمرکاب را بینی میرساند فضلهٔ
اندرو باز پدید آید وازحال طبیعی بکردد وبزرکتر شود علاج استفراغ کند بداروها
اسهال ودرخورد ماده بسیاری وکمی علاج ان بداروهاء تیز کند چون زنکار
وکوکرد وعلاج ناخنه ونباید که این کوشت افزونی بکلی بسوزاند وببرد که دمعه
آرد وتولدش ازان بود واما هرچه افزون بتر ازکندنه تا شد ببرد وانچه طبیعی باشد
بکذارد تا علاج بصواب کرده باشد وعلتی دیکر ازش تولد نکند انشاالله تعالی
بخش چهل ونهم از کتاب عین الدوا در امدن اب از کوشه چشم
کرا زسوی بینی است واما این علت از کمی ان باشد که کندنه خوانند ودر کوشهٔ
چشم انجا که بینی است چون ان کوشت کم شود اب کرد چشم باز نتوان داشت

وباشد که علت غرب باد پدید اید وکمی این کوشت از چند نوع باد پدید اید از سبل یا از ناخنه

نرخ ان کرصواب باشد یابداروی تیز این کوشت بجلکی بسوزانیده باشد و نیز
از چشم پاک کردن بدسنا رجه درشت و یا ابله در چشم امده باشد و ریز بسیار
کرده و این علت از ش بدید امده باشد چون کوشت نرم چیز نمانده باشد
علاج بداروی کند کرکوشت بروباید داروئی کراز زعفران و مامیثا وصبر
کرده باشند وشب یمانی و نبید و همچنین سماق خرده کند رکوشت روباید
واسفنجی بشراب تر کرده بر نهادن سود دارد بخش پنجاهم از کتاب
عین الدواء درد چشم اکرچه هر رنجی کر در چشم اید از ان درد چشم
کویند و امین از چند نوع باشد اما درد چشم ان باشد کر سپیدهٔ چشم اماس کند
و درد کند و قت باشد کر این درد از بادی یا اندودی یا از کردی کر بچشم رسد
از بیرون و این سهل تر باشد هر کر کر از باد و دود و کرد باز دارد قرار کیرد و درد
ساکن شود و این را داروی نشاید کرد الا شیر زنان در ش دوشیدن با فندق
کلاب و اسایش دادن باطلی خشک بر پشت چشم مالیدن بهری ایشست کر
نشاید سر روز دارو بچشم رساند تا رنج معلوم شود بعد از سه روز بکر ما بر
رفتن اکر چشم سرخ باشد اندکی خون بردارد این درد سهل باشد زیرا کر از
افت بیرونی باد پدید اید چون افت بیرونی باز دارد قرار کیرد نوعی

ایدکرا ثرا ناخنه کویند کوشتی باشد سپید وسخت مانند ناخن ازسبب انکر
درچشم است وپیوسته تر باشد ازان سبب نرم است کرا زکوشه چشم رویدکراز
سوی بینی است وبر روی طبقه ملتحمه می اید تا بکنار سیاهی وپهن باز میشود وچون
بکناره سیاهی رسد انجا بایستد مدتی وباشد کربکدرد تا سر لعبت وبینائی باطل کند
وباشد کرانهردو کوشه چشم رویدتا سرشان بهم رسند وبینائی باطل کند و
چشم را از حرکات باز دارد ومدام چشم آب ریزد وسرخ باشد

واکر زردی بادبن آید ومدت دراز کردد زیرا کرهوا روی کرد درد اسود دارد
ناخنه را زیان دارد ودارویی کرناخنه را سود دارد درد را زیان دارد وتولد
این ناخنه از بوی تاخوش چون سیر وبیاز وکندنبل ومانند این باشد وانکشت
نسیار بر کوشه چشم مالیدن زیرا کرکهاء چشم سرخ شوند وغلیظ شوند ورک
ناخنه ازش تولد کند علاج بدارو هاي باید کرد نیز مفرد ومرکب هرانکر که

ناخنه سفید باشد وتنك ودران زودی پدید آمده باشد داروی کشد چون آروی
سوخته ونوشادر وقلقند بیس ونمك اندانی وزهره خوك وزهره بزوهر وقتی روغن
بنبه داندبقطره اندرچشم اندازد وداروی روشنائی کشیدن چون شیاف قیصر
وباسلیقون صفت شیاف قیصرکه سود دارد ناخنه وکوشت افزونی راسنگ
شسته دوازده درم قلقندار سوخته وزنگار ازهریکی دودرم صمغ عربی وروی
سوخته ازهریکی شش درم بکوبند وبیزند وباب باران برشند وشیاف کنند بوقت
حاجت بکاردارند صفت داروی روشنائی که سود دارد ناخنه راودل سبل
وخیرکی چشم رابکیرد سنگ مغسول وروی سوخته قلیمیا سیم ونمك هندی وبوره
ارمنی وزنگار ودار فلفل ازهریك چهاردرم فلفل سفید وفلفل سیاه وکف دریا
ازهریك هشت درم صبر سقوطری وقرنفل هریك چهاردرم زنجبیل بلیلج هریك
دودرم زعفران نوشادر ازهریك یکدرم معده داروا ست بکوبند وبیزند وبکاربرند
نخست خداوند ناخنه رابکرمابه برند تاناخنه نرم شود وپس داروی درش مالند تا
زود بکداز دوچون روزنگار برآید وناخنه کهن کردد علاجش جزدست کاری نباشد
اکرچند سال دارو کشد واجب است که نخست استفراغ فرماید وشربتها وداروها
اسهال درخورد خلطی که ظاهر باشد وغذا موافق دهد وبیمار را پیش خویش نخواند و
کسی را فرماید تاسر اومحکم نکاه دارد ودیکر را فرماید تاپلك چشم را نکاهدارد بدوقلاب
کرانرا جفن کیر کویند وقلابی بردارد ودرناخنه اوکند ونخوشتن کشد ویکی دیکر
ازان سوی ویکی دیکر ازین سوی چنانکه سرچهار قلاب درش اندازد واکردوشیده
باشد بالتی کرانرا مهت کویند بزیرش اندر باید کردن وبرداشتن واکر سخت اندر
دوشیده باشد پس کنارهاش بناخن برابباید بریدن بمدار اچندانی که مهت اندر
زیرش توانی کردن وبمدار برداشتن واکر نه طبقه ملتحمه با ناخنه شکافته شود
پس باید که مهت سخت بمدار ازیرش اندر کند وبدان سوی کشد که اول چشم
است وپس بناخن برابر چنانکه ازناخنه هیچ بقیتی نماند واکر بقیتی بماند دیکر
باره بازدوبد ولیکن چنان باید کرد که ان کوشت که بران جایکاه باشد ازکوشه
چشم است کرانرا کند مرخوانند نبرد که علت آب ریختن بادید وفرق میان ناخنه

والان کوشد چشم است کرسخ است وناخنه سفید وان نرم وان سخت وچون میبری
ابتدا بدنبال چشم کنی باخطائی نیاید پس چون بریده باشی قطره روغن کل در اندازد
وبرعقبش آب زیره ونمک در ریزد وزرده تخم مرغ با روغن کل برپشت چشم نهد
باید کرچشم را می جنباند ازهرسوی تا مربلک نه وسد ویکشبانروز خسید پس دیگر
روز قطره روغن کل بازرده خایه اندر کشد ودوم وسیم وچهارم ذرور ملکایا
کشد اکر بادی یادردسری باشد باد ان مشغول شود وبعد ازان داروی
روشنائی کشد وبرعقب اعنبر واکر بقیتی ازرنک ناخنه مانده باشد بداروئی
تیز دفع ان بکند وشرط احتیاط است کرقلاب اندر چشم بکرداند بروی ملتحمه
هرکی کر در قلاب افتد ببرد انرا ونترسد کرطبقه ملتحمه سخت است اندر قلاب
نیفتد وجالینوس فرماید کربخ سوسن را بسایند وبرسر میل برناخنه نهد بکذارد
صفت باسلیقون کررنک ناخنه وضعیفی چشم را وانشار را وفرود آمدن
آب را وخارش واماس بلک را سود دارد زنجبیل وما میران وفلفل ودارفلفل از
هریکی دو درم زعفران ومروارید ناسفته ازهریکی یکدرم هلیله زرد وکابل وصبر
ازهریکی دو درم نمک اندرانی وهندی ونمک سرخ ازهریکی دو درم شادنج عدسی
معسول وکف دریا وتوتیاء هندی حجر بصری کحل اصفهانی مرقشیثا ذهبی قلیمیا
سیم وزرا زهریک پنج درم سادج هندی سه درم عدد دارو ها بنست ویک است
بخش پنجاه ودویم از کتاب عین الدّوا در علت رک سبل
رکهای چشم باشند برخاسته ومادهٔ خون بدانجا ریخته ورکهاء چشم سطبر کشته و
بروی ملتحمه سرخ کشته مانند عنکبوت چون بلک چشم فروکشی از روی ملتحمه برخیزد
واشک بسیار ریزد وقت باشد کرطبقه قرنی بپوشاند وچشم را تاریکی کند وافتاب
نتواند دید وپیوسته چشم را رنج دارد وخارش کند وهرکس کرنظر بوی کند کرشراب
خورده است یا نبک

ورك سبل از دو نوع باشد يكي بيرون طبقه ملتحمه رگها برخواسته باشند مانند عنكبوت
و بيرون تپنده سرخ و روي بيمار سرخ باشد و روشنائي چراغ و آفتاب نتواند ديد و سبب
اين علت از مادهٔ افزوني باشد كه بدماغ رسيده باشد وقت باشد كه از درد چشم
باديد آيد و علاج ناصواب كرده باشد اين رگهاي غليظ بر روي ملتحمه بماند و سبل
گردد و از كرگهن تيز باديد ايد و اين سبل بيشتر مردماني را باشد كه سرد مزاج باشند
و بهواء سرد پرورده و بزمستان بيز باشد علاج رك زدن از صدغها و يا از پيشاني
و يا از هر دو گوشهٔ چشم كه ناظرين گويند و طلي معتدل بر بلك چشم ميكنند و داروي
از اين نوع بيني باز او كند تا دماغ پاك شود صفت داروي كه بيني باز او كند سود
دارد با دسبل يا دسده كه اندر بيني بود و هر بادي كه اندر چشم و بيني بود بكيرد كند
بكدرم مرصافي دو دانك حصض دانكي نيم زعفران دانكي نيم صبر سقوطري چهار دانك
بكوبند و بيزند و با مرزنكوش تر بسرشند و حبها كنند هر يك چند عدسي و بر روغن
بنفشه ميسايند و بيني باز مي افكنند و اگر علت قوي تر باشد مرزنكوش با شير دختران
و بر روغن بنفشه بيا ميزند و بقطرهٔ در دماغ اندازند صفت داروي ديگر كه بيني
باز افكنند با عطسه آورد دماغ پاك كند از باد سبل و ديگر علت بكند كندس و
خردل و برك كل خشك از هر يكي قدري بكوبند و بيزند و با بيني افكنند و مرزنكوش
مي بويند و عزعزه كنند با برج فيقرا و غذاء موافق و لطيف دهند و از چيزهاء غليظ
كه بخار بر سر و دماغ آرد نخورند چون باقلي و عدس و ماكول و موز و دوشاب و بر روغن
بچشم نرسانند و اگر درد سري باشد بنيرتها كه باد كرده شد بدهند و داروي اسهال
فرمايند بقدر بيمار و داروي كشيدن سود دارد چون شياف سبز و دبرج و با سليقون
و روشنائي و بر عقب هر داروي تيز ذرور اغبر كنند و بكرما به معتدل شدن و عنبر
بويندن و دود دش بچشم گرفتن و از كندها پرهيز كردن و اگر درين ميماند درد چشم با
ديد آيد درد را زايل كند پس با سبرك ر درين اگر داروي تيز بدر چشم رسد
ابله كند وقت باشد كه از علاج بسيار كردن كرباديد ايد در بلك چشم كرباريد
داشتن و ما چند كس را ديديم كه از اين نوع رك سبل داشتند سرجهار با بلك چشم را
بخراشيد بيم رك زايل شد نوع دويم باشد كه باندرون رسد رگهاي كه در طبقه ملتحمه

باشد وعلامتش ان باشد كه چون در چشم نگري مانند ابري سرخ كه بر روي ملتحم
ايستاده باشد واشك ريزد وعطسه آرد بسيار خاصه چون روشنائي چراغ بيند
وروشنائي افتاب علاج رگ زنند وشربت وداروا سهال دماغ راوتن را پاك
كنند چون حب ايارج يا حب فوقا يا حب ذهب وعرعزه كردن با بابونج فيقرا وتريا ك
اربعه وبوبهاء خوش بكار دارد واز خوردنيهاء غليظ پرهيز كند چون رشته وتمام
وسير وپياز ونان تازه وماست وباقلي وعدس وبرنج وگوشت گاو وپنير چون پاك
كرده باشد از خلط كرما به بكار دارد وعنبر بوئيدن وداروهاي تيز چون باسليقون
وروشنائي وشياف سبز وداروكه خاكستر كون باشد نيك باشد كه وسبل را وامدن
آبرا بگيرند ما ميران چيني نيم درم توتيا ي كرماني پرورده وشيح سوخته وسرمه
اصفهاني وتوتيا مس يكده درم بكوبند وبيزند وبكار برند وبرودهندي همچنين
سود دارد سبل را صفت برودهندي كه سود دارد سبل را وتاريكي چشم را بادي
كه اندر بلك افتد بگيرند توتيا مس ودوي سوخته وزنكار صافي ازهر يكي هشت درم
بوده ارمني وصبر سقوطري ونمك اندراني ازهر يك چهار درم فلفل وزنجبيل وزاج
مصري سوخته ازهر يكي يكدرم دودا بگينه وسقال سوخته ازهر يك يكدرم بكوبند
وبيزند وبكار دارند واگر با سبل درد چشمي يا ديد آيد كرما البته داروي سرد
اندر چشم ننشايد كرد الا اندك بيرشربت كند وداروي مسهل وزرده خايه مرغ با روغن
گل حل كرده بشب بر پشت چشم مي نهد واگر درد سخت كند داروي زرد ميكند با زرده
تخم مرغ وهر وقتي دندرا غبر اندراول ودنبال چشم ميهد وبرعقب دارو زرداندك
شادنج معسول درميكند چون درد بنشيند باسر علاج رود ازان سبل وچون
سبل كهن شود واز علاج كردن ملال خيزد بهتر ان بود كه بدست كاري دفعش كند
وچون دست كاري خواهد كردن مدت يك هفته تن ودماغ بشربت وداروي
اسهال پاك كند چون بداند كه تن ودماغ پاك شد كرما به معتدل فرمايد بعد
ازان بيمار را پيش خويش بخوابانيدن ويكي را فرمايد تا سرش نگاهدارد وبلك
چشم را ازهم بگشايد بقلابي كه انراحفن گويند وبدست شخصي دهد دانا وزيرك
وفرمايد تا محرك نگاه ميدارد وقلابي بردارد بدست راست ودر گوشه چشم

کرازسوی بینی است درسبل افکند انجا کرمیان سیاهی وبیاض است چنانکه درمیان ملتحمه
افتد وجهد کند تا بیشتر ک سبل باسر قلاب کیرد وقلاب بدست چپ نگاه میدارد ویکی
دیکر بستاند ودرپیش قلاب اندازد از بالاء چشم وهمچنین می اندازد تا کوشه چشم
کرازسوی کوش است وقلابها بدست چپ نگاه میدارد وناخن برابر دارد واز کوشه
چشم کرازسوی کوش است رکی ببرد ومیل اندران زیر کند وباهستکی بدان کوشه برد
کرازسوی بینی است تاسبل از روی ملتحمه برداشته شود بعد ازان بریدن اغاز کند
ازان سوی سبل کربابیاض چشم است میبرد یابکوشه چشم رسد کرازسوی بینی است
چون ان سوی بریده باشد ازین سوی دیکر کرباسیاهی است اهسته ببرد تابکوشه
چشم رسد کرازسوی بینی است وچندیک موی سبل باکنارهٔ سیاهی کذارد زنهار
نکذارد کرازکنارهٔ سیاهی چیزی بریده شود کراکر بریده شود رطوبتهاء چشم همه
ازانجا بیالاید وچشم کور شود وچون بریده باشی ازبالا قلابها همچنان برسر بینی
اندازد وبرهمان نوع کرسبل بالا بریده باشد ازیرینین ببرد ازدنب چشم یابکوشه
چشم کرازسوی بینی است چون بکوشهٔ چشم رسیدی قلابها بردارد وتمام ببرد
وکوشت کوشه چشم کوش دارد تاباسبل بریده نشود اکر بریده شود تولد
کند چون بریده باشد قلابها ازپیش چشم بردارد تا بیماراندکی اسایش دهد چون
اسایش داده باشد یکبار دیکر قلاب در پیش چشم اویزد واحتیاط اندرون
چشم بکند چنانکه قلابی اندرش بکردانی اکر بقیتی مانده باشد باسر قلاب افتدان
نیز ببرد وهمچنین احتیاط کند هرکی کرد قلاب اویزد ببرد ونترسد کرطبقه ملتحمه
سخت است قلاب اندرونیا ویزد چون فارغ شده باشد ازبریدن قطره روغن
کل درچکاند پس باب زیره ونمک بسوزد وبعد ازان زرده تخم مرغ باروغن کل
حل کرده وبرپشت چشم میهد ونکذارد کریک شبانروز نخسپد وچشم را از
هرسوی میجنباند واکر درد مزی یابد چشمی اغاز کند رک زند ویک روز
بکذارد چشم رابردارد وقدری روغن کل درش ریزد ومیل کرد برکرد چشم
بردارد تابیاض برطبقه ملتحمه بدوسیده باشد واکرد وشیده باشد بشکافد و
باب زیره ونمک بسوزد وزرده خایه وروغن کل برپشت چشم نهد مدت سه روز

درین نوع برود و روز چهارم ذرور ملکایا اندرکند روز پنجم شیاف ایارج
بگلاب بمالد و اندر کند مدت یکهفته بعد از یکهفته داروهاء تین کار فرمایند
چون باسلیقون و روشنائی و شیاف دبرج و اکر درین میاند درد چشم بدید آید
درد چشم را زایل کند بعد ازان باسهرك سبل رود و بعد ازهر روز یکبار ماش
آب خورد بروغن شیره یك تا نان زیادت و هر سه روز زیباج خود دهم بروغن
شیره مدت چهل روز برین بشرد چون از سبل بریدن پانزده روز برآمده
باشد و دردسری یا درد چشمی نباشد بکرماوه رود و بعد ازان هر یك هفته
میرود و بکرما به و چون چهل روز برآمده باشد گوشت بخورد و غذا بتدریج می
افزاید تا تمام باصحت آید بخش پنجاه و سیم از کتاب عین الدوا
ذرور قر اما سها سخت باشد کوچك کرد در کناره سپیده چشم باید دید انجا که
سیاهی است وقت باشد که از گوشهٔ چشم بدید آید انجا که سوی بینی است
و نیز باشد که در گوشهٔ چشم بدید آید که از سوی گوش است وقت باشد که
انجا بدید آید که زین بلك چشم است و چون در چشم نکری اما کوچك بینی
عقب یکدیگر کرد بر کرد سیاهی مانند مروارید کرد در سپیدان باشد

و این علت از گرمی بادید اید که چشم رسد وقت باشد که از اخر درد چشم
بادید اید و چشم را سرخ دارد و نیز باشد که سپید بود برهیزکند از طعام غلیظ
و اکر تن و دماغ پاك نباشد پاك کند بداروی اسهال در خورد ماده
از وی ذرور قرنوی کشد و شیاف سپید باذرود قرنوی و ذرور ملکایا
و داروی کلکون کر بوعلی سینا ساخته است صفت بکیر پوست
خایه شسته چنانکه پیش ازین یاد کردیم ده درم شادنج مغسل دو درم
بکوبد و بکار برد و اکر مدت دراز کرد شیاف سرخ و داروی تیز کند نافع بود

بخش

بخش پنجاه وچهارم از کتاب عین الدوا در اماس ملتحمه بدانکه اماس
ملتحمه از چهار نوع باشد نوع اول ناگاه بادی در ملتحمه پدید آید و بر جهد چنانکه
پشه یا مگسی بگزد پیشتر اندرتابستان بود و رنگش همچون رنگ بلغم بود

علاج طعامهاء لطیف خورد و طلیها بر بالای چشم نهد و نشاید کرد او مرکشد
مدت سه روز و بویهای خوش بکار دارد و این نوع سه چهار روز زایل شود حاجت
داروی نباشد نوع دوم فضلهٔ بلغمی بود کرد رچشم ریخته شود و رنگش قام تر از
بلغم بود و چشم سنگین تر ازان باشد کرانکشت بر نهی زمانی نشان انگشت بماند نوع سیم
اماس نرم تر از نوع دوم باشد و این را چون دست بر نهی زود تر ازان باجای خود رود
علاج دویم و سیم یکی است باید کرا ستفراغ کند شربتها و داروها
در خورد قوت ماده و سال بیمار داروی کشد کرماده را تحلیل کند و طلیها و ضمادها
کرانند رعلاج در دچشم یاد کرده شد کر در ماده بلغم بکار دارد اند رین علت هیچ داروی
خشک نباید کشید الا داروی کر تحلیل ماده کند چون شیاف سرخ و نرم و اکر اندکی
درد باشد شیاف بربوما کشد و کرمابه بکار داشتن و ضمادی ازین نوع سازند و
بر پشت چشم نهند پوست نارنج و بنفشه و نیلوفر و همچنین چشم را باب نیم کرم
میباید شست و هر وقتی قدری صبر باب حل کند و ان آب را در چشم کشد یا اماس
بگذارد نوع چهارم مادهٔ غلیظ باشد از جنس سیم و تولد ازان سرطان هم ازین
ماده باشد و پیشتر این کونه چهارم بر بالای رسد و نیز با بروی رسد و علاجش انست
کر اماس سخت باشد در ملتحمه و درد سخت نباشد و رنگش با رنگ تی موافق بود
و پیشتر این علت در آخر درد چشم پدید آید چون کهن کردد و باشد نیز کر از
پس سرمجه پدید آید کرد رتن امده باشد و کودکان و زنان را بسیار باشد و نیز از
بیماری طبقهٔ ملتحمه و چون از بیماری طبقهٔ ملتحمه باشد اب بسیار ریزد و از بیماری

بلك اب نرير دواب از بيني نايد واين ماده غليظ وسوداوي باشد علاج انذكي
خون بردارد وشربتي خورد بدين صفت برگ كل كاو زبان سنا مكي از هريك سه
درم تخم بادبان تخم كاشني از هريك يكدرم پوست هليله زرد وافسنتين از هريك
دو درم عناب وسپستان وآلوسياه هريك ده عدد اصل السوس يكدرم بجوشاند
وده درم ترنجبين بر نهد صافي كرده نافع بود وچون شربتها خورده باشد وماده پخته
شده حب قوقايا فرمايد كه پيش ازين يادكرده شد صفت شياف حلوتي كه سود
دارد كروخارش وبادي كه اندر طبقه ملتحمه وپلك باشد روي سوخته سه درم
افاقيا دو درم كثيرا وصمغ عربي وسنبل هندي وزعفران جاسي از هريك يكدرم
بكوبند وبسرشند وشياف كنند وبكار برند صفت شياف اسود كه سود دارد بادي
كه در پلك چشم افتد روي سوخته يكدرم ونيم زعفران نيم درم سبد ومرواريد از هريك
يكدرم افيون يكدرم ونيم اقاقيا پنج درم شياف ماميثا نيم درم بكوبند وبيزند و
بشياف كنند وبكار برند بخش پنجاه وپنجم از كتاب عين الدواء در سخت
شدن طبقه ملتحمه بدان سبب چشم دشخوار توان كشادن وان سختي تمامت
بطبقه ملتحمه نرسد ونيز باشد كه به پلك نيز برسد وچون از خواب بيدار شود چشم دشخوار
تواند جنبانيدن وقت باشد كه اندر گوشه چشم بليدي خشك پديد آيد برين گونه

وسبب اين علت خلطي خشك وغليظ باشد علاج اول طبع نرم بايد كرد وشراب
بنفشه ودارويي اسهال وقرص بنفشه وپوسته كرما به بكار داشتن وسر بيخار
آب گرم داشتن وپوسته آب گرم اندر چشم چكانيدن وخرقه پاره باب گرم تر
كردن وبر پشت چشم نهادن وپرهيز كردن از طعامها سرد وخشك وروغن
بنفشه وروغنهاي نرم بر سر كردن كه خشكي ببرد ونافوكف پاوكف دست بمو
روغن ماليدن كه از روغن بنفشه كرده باشند وبرود آب عوزه اندر چشم كشيدن

بخش پنجاه و ششم از کتاب عین الدوا در خاریدن ملتحمه

بدانکه خاریدن ملتحمه آن باشد که خارش کند و آب بسیار ریزد وقت باشد از پس خاریدن بلکهاء چشم سرخ گردد و از سرخی ریش کردد برین مثاله

ماده خارش بلغمی شود بود بطبع بوره که بطبقه ملتحمه رسد و خارش پدید کند **علاج** بیمار پرهیز کند از طعامهای غلیظ و بدکوار چون تماح و رشته و باقلی و عدس و کوشت کاو و بز الا سرخ کوشت شیشک و حمص آب چرب و کرما به معتدل بکار داشتن و داروهاء تیز بکار بردن و شیاف سرخ و دبنج و داروی روشنائی و با سلیقون **صفت** با سلیقون بلیل و دار بلیل و زنجبیل و هلیله زرد و هلیله سیاه از هریک پنج درم صبر یکدرم و نیم کف دریاشش درم شنکرف پنج درم سلیخه و قرنفل هریک چهار درم نوشادر یکدرم بکوبند و ببیزند و بکار دارند و جمله یازده داروست

بخش پنجاه و هفتم از کتاب عین الدوا در آب ریختن و پیوسته بی مراد آب ریزد

و این از چند نوع باشد **نوعی** از اندرون رکهاء کاسه سر آید و از رکهای که در بلک چشم است علامات است که آب پیوسته ریزد و عطسه بسیار آید برین مثاله

علاج اول تن را پاک کند از خلطی که ظاهر باشد و دماغ را بغرغره پاک کند و عطسه آرد بداروی که پیش ازین یاد کردیم ببینی باز اوکند تا دماغ را باعتدال باز آورد و ببوی خوش قوت دادن و هر سه چهار روز سر تراشیدن و بر پیش سر

حجامت کردن نوعی دیگر کرازرکهای بیرون کاسه سر آید علامات است کرر کها
قوی باشد و رکهاء صدغ برهم نشسته علاج ضمادهای نهند کرمادها باخیتك
کند چون غبار اسپناوکند رسوخته وسوده وخاك اورا وابی کرازخار بکشند وآب
حظمی برپس سر طلی کردن وطلیهاء قابض سود دارد نوعی دیکر ازضعیفی
عضلها باشد وعلامات است کرچشم برآمده باشد وآب پیوسته ریزد ویلکها
دشخوار برتوان داشت علاج داروهای کند قوت دهنده وتحلیل کننده
چون باسلیقون وبرودحصرم ورو وشنائی وشیاف احمرلیّن نوعی دیکر لازم
باشد واین هم ازدونوع باشد یکی مادرزادی باشد وازاعلاج بنست نوعی دیکر
آنست کردست کاری باید کرد چون سبل وتاخنه یادکرده شد وکوشت کوشهٔ
چشم باان برداشته اکرکوشت چشم باان برداشته اکرکوشت کوشهٔ چشم پیشتر
برداشته باشند علاج نیست وانزاکرکوشت اندك برداشته باشند علاج به
دردکند وصبر ودودکند وشیاف مامیثا وبداروهاء مفرد مرکب هرچیز کرکوشت
رویاند سود دارد نوعی دیکر ازکرمی مزاج چشم باشد علامت است کررکهای که
بچشم پیوسته اند فراخ شوند وسرخ کردند وجنبانیدن سبك باشد وابش کرم باشد
چنانکه روی بسوزاند همچنان کرکسی بکرید وآب کریه کرم باشد زیراکه رطوبتها
بکداند اندودی کرازدل برخیزد وآب حده اید سرد باشد زیراکه رطوبتها بکداند
اندودی بخنده بسته شود وعلامت ان کررکها بچشم پیوسته باشد است کر
رکها کرچشم پیوسته باشد نیك شوند وسرخی کمتر وجنبانیدن چشم باهستکی
وطبقه ملتحمه سفید باشد وابش سرد وغلیظ چون دست برنهند سرد صفت
داروی کرسود دارد آمدن اب راهلیله رادرمیان خمیر نهند واندر تنور
بندند تابسوزد پس ازانجا بردارند واستخوانش بیرون کنند ویکدرم ازان پوست
بادانکی زعفران بسایند وهمچون سرمه درکشند باپاره توتیای معدنی بستانند
واندرمیان حرما باتش تیز بسوزانند وتوتیا ازمیان حرما بیرون کنند وچند
کرت باب بشویند ده درم ازان توتیا بایکدرم قاقله بکوبند وبیزند وبکار
دارند صفت داروی کراب ریختن راسود دارد توتیا تنك هشت درم

سرمه یکدرم فلفل یازده دانک شادنج یکدرم و نیم بکوبند و باده درم آب هلیله
زرد بیامیزند و بکار برند و اگر مرهمی از ادویه قلی بکنند و بر پیشانی طلی کنند سود
دارد سرویکاو کوهی اگر زیر چشم درد کند سود دارد صفت دارویی که سود
دارد مدن آب از چشم استخوان هلیله کابلی سوخته یکدرم آمله و مازو از هریک
نیم درم بکوبند و بیامیزند و بکار دارند و اگر توتیا بسایند و باب مورد و یا باب هلیله
زرد پرورده کنند و خشک کنند و بسایند سود دارد صفت دارویی که سود دارد
ریختن آب را شادنج معسول و توتیای پرورده و مرقشیثا ذهبی از هریک یکدرم
سبد و مروارید ناسفته از هریکی نیم درم شیاف ماهیثا و صبر سقوطری از هریکی
دانگی نیم بکوبند و بیامیزند چون غباری و بکار دارند صفت دارویی که ریختن
آب کرا از سردی بود سود دارد فلفل و نمک هندی از هریک یکدرم فلفل دو دانگ
کف دریا نیم درم سرصد پنج درم کوفته پخته سرمه اندر چشم کشیده و بر رو آب
غوره و اسلیقون را دارویی روشنائی و شیاف دینج و سرمه اصفهانی آب
ریختن را سود دارد صفت کحل اصفرار زعفران یک مثقال کافور
ریاحی نیم دانگ چون غبار سوده و بکار برده ریختن آب را سود دارد
صفت دارویی که مزاج چشم را سود دارد توتیا دو درم سبد هلیله زرد و صبر
هریک چهار درم بلبل سیاه نیم درم دارو بلبل یکدرم بکوبند و بکار دارند بحث
پنجاه و هشتم از کتاب عین الدواد در خون آمدن از طبقه ملتحمه
و این از سه نوع باشد نوع اول از چوبی یا از سنگی که بر چشم آید و طبقه ملتحمه را
بشکافد و خون بیاید نوعی دیگر باشد ضربت برآید اما نترکاند و خون از جایگاهی
دیگر بیاید نوعی دیگر از قی کردن بسیار وقت باشد که طبقه ملتحمه بترکد
و یا قوتی برچیزی کند چون کمان و مانند این بر این مثال

علاج درحال رک قیفال زند وخون کبوتر بچه کرم اندرچشم ریزد وشیر دختران
اکر سرخی چشم وآماس وخون آمدن هم چنان باشد پس سپیده خایه اندرچشم کند
باکل ارمنی وپاره کندر باشیر دختران بیامیزد واندرچشم میکنند وزرده تخم
مرغ بپزند وبروغن کل حل کنند وبشب برپشت چشم نهند اکرخون زحمت دهد
خون راجرقه پاک کند وشادنج معسول واندکی کافور بوی کند وبپندد واکر
خون برنیامده باشد توتیا پرورده درچشم کند واکراماس دیر بنشیند آب نمک
اندرانی اندرچشم کنند تااماس بنشیند پس پاره صعتر وزوفاء خشک باب
بجوشانده وبدان آب چشم رامیشوید اکرباقی اماس مانده باشد پس آب ترب بقطره
اندرچشم میچکاند ومرهم ازپوست ترب ومویز وسرکین کبوتر سازد وبرچشم
نهد تااماس راکم کند واکرطبقه ملتحمه دریده باشد باب نمک وزیره بشوید واکر
زرنیخ سرخ باب بساید وساعتی بکذارد تااب صافی شود وان بقطره اندرچشم
میچکاند وهمچنین اکرسرکین کاو وکنه راندرزیرچشم درد کند سود دارد
وخون بازکیرد واین شافرسود دارد امدن خون ازطبقه ملتحمه شادنج شسته
سه درم زوی سوخته دو درم سبد ومروارید ناسفته هریک یکدرم ونیم
اسفیداج یکدرم فوفل چهاردانک ونیم زرنیخ زرد وخون سیاوشان وزعفران
وکهربا ازهریکی نیم درم صمغ عربی وکشیرا هریک دو درم ونیم جمله داروها
دوازده است بکوبند وبیزند وبخون فروج بشیاف کنند وقت حاجت
بشیر دختران بمالند بخش نجاه ونهم ازکتاب عین الدواد رچیزی کردرچشم
افتد چون دود وکرد وباچیزی کرهمچون کرپشه پاره کاه یاریک

علاج شیر دختران درچشم مید وسندواب سرد اندرچشم میکنند تاپاک شود
واکرپره یاچیزی درشت اندرچشم نشسته باشد وبدیدار نباشد بازچشم راباز کنند

زیر و بالا و احتیاط تمام بکند و ان احتیاط چنان باشد که پارهٔ پنبه بر سر میل بپیچد و اندر
چشم بگرداند اگر چیزی درشت باشد و اندر نظر نشسته باشد یکدو نوبت شیر زنان
از دو چشمان در چشم دوشد پس بمدار ابر دارد چنانکه پرده طبقه دریده نشود و اگر گوی
در سر لعبت افتد شیاف اب ارکشند صفت قلیمیاء زرد و اسفیداج ار زیز و مس سوخته
و سرمه اصفهانی و صمغ عربی و کثیرا اسفید و اب ار سوخته از هر یک هشت درم مرصاصی
و افیون مصری هر یکی یکدرم کوفته و باب باران شیاف کرده بخش سیصد و هشتم از کتاب
عین الدوا در قرحه بملتحمه چشم رسد و این قرحه دیر شفی
باشد بزرگ و غور بسیار بگیرد و این را تازی دبیله خوانند و اگر زود بعلاج ان
مشغول نشوی در بگندد و رطوبتهاء چشم تمام بیالاید برین مثال

علاج باید که هرچند زودتر مشغول شود اول رگ زند و داروهاء و شربتهاء
و داروی کرا رفرماید و ماده هرچند زودتر بشیب کشد و داروی کشد که ماده را
باز دارد چون شیاف سفید افیونی و شیاف اب ار و همچنین توتیای پرورده و زرد
و زرور ملکا یا که قرحه کرده باشد سود دارد و چون کهن گشته باشد این شیاف سود دارد
بگیرند اسفیداج ار زیز هشت درم افیون انزروت پرورده و کثیرا از هر یک یکدرم کندر
نیم درم بکوبند و بیزند و باب باران شیاف سازند و بکار برند و زرده خایه بر پشت چشم میهند بخت
و علاج این علت چنان کند که علاج ریشی که اندر طبقه قرنی پدید آید چنانکه ان جای
دیگر یاد کنم بخش شصت و یکم از کتاب عین الدوا در تفرق الاتصال یعنی بپیوندد
طبقه ملتحمه از هم بشوند از سبب چوبی یا کاردی یا سنگی یا گرد چشم

علاج در حال وساعت رگ زند رگ قیفال وزن را از مادهٔ خلط پاک کند هرچند
زود تر مادہ را کسسته کند از چشم و فرو کشد بزیر و غافل نباشد زیرا کہ رطوبتهاء چشم را
زیان دارد و باشد کہ انرا بیالاید و چشم خشک شود و از داروی کشیدن اگر خون آمدن
بقوت باشد یکدرم شادنج و نیم دانک کافور باهم دیگر بیامیزد و اندکی اندر چشم کشد
و چشم را سخت ببندد و اگر خون کم آید توتیای پرورده بکار دارد و زردهٔ خایهٔ
پخته بروغن گل حل کرده بر پشت چشم نهادن سود دارد و اگر خون بسیار باشد و
پاره بایستد دفع ان بتوتیا نکنند و اگر بتوتیا باز نایستند قدری اب زیره و نمک
اندر کنند بچکانند بخش شصت و دوم از کتاب عین الدنیا در نوشته
کہ از ملتحمہ برآید از کوشه کہ از سوی بینی است علاج
ان و این کوشتی است سست باشد کہ رنگش سخت سرخ نباشد و رگهاید و
پیوسته چنانکہ اندر رگ ناخنه باشد برین مثال ه

این علت از خونی غلیظ باشد و سوخته کہ انجا بایستد و نوشه از ان تولد کند
علاج رگ زند و استفراغ کند بشربت و داروها در خورد مادہ پس قلابی اندر ان
باید افکندن و بمدار انجوشیدن کرفتن و بمدار را ببریدن و بگذارد کہ از سر قلاب بجهد زیرا کہ
کوشتی سست است چون بریده باشد اب زیره نمک بستود و زردهٔ خایهٔ مرغ با
روغن گل بر پشت چشم نهند و باشد کہ کوشتی افزونی از طبقهٔ ملتحمہ برآید از پس کشتنی
کہ بدید امده باشد یا پس کشادن اب یا از سبب دستکاری چون سبل و ناخنه
یا از سبب پروّنی علاج همچنانکہ نوشه بردارد او را این بردارد و علاج هردو
همچون علاج ناخنه و سبل کند بخش شصت و سیم در رنج طبقه قرنیه ریشهائی
کہ در طبقه قرنی اید و این ریشها از هفت نوع باشد چهار از بیرون طبقه
قرنیه و سه در اندرون طبقه قرنیه و ان چهار نوع کہ بیرون طبقه قرنی بدید آید

اول نقطه بزرك باشد چون دودي و نوع دوم مانند ابري و اين از نوع اول
زيرتر باشد و علامت ان برسياهي نقطه بديد آيد بزرگتر از نوع اول و بريك روش
تر نوع سيم برسياهي نقطه بديد آيد بزرگتر از نوع اول و دويم نزديك بسپيدي
و برابر او برسپيدي مانند ابري سرخ بديد آيد و بيشتر اين بركناره سياهي بديد آيد
و اخر برسياهي باشد سپيد باشد و اخر برسپيدي باشد ابري باشد سرخ باشد نگاه
در چشم كني مانند ابري پيني بركنار سپيدي و برابر او برسياهي مانند ابلهٔ سفيد
نوع چهارم مانند ابري پيني بر روي قرني پراكنده شده و سه نوع ديگر
كه در اندرون طبقهٔ قرني بديد آيد نوع اول مانند نقطه كوچك پيني سپيد كه
اندركوي افتاده باشد و رنكش صافي باشد و بليدي خشك كند نوع دوم فراختر
از نقطهٔ اول باشد و دردناك تر و رنكش تاريكتر و پيرو نزديكتر نوع سيم بزرگتر
و سرخ ناك تر و بليدي بيشتر و اگر مدت او دراز كرد در طوبت چشم بيالايد و چشم كور شود
و مادهٔ اين ريشها هم گرم و تيز و سوزان باشد و هم رويها با درد و ضربان باشد و
دم بدم هيجون نيشتر بزير طبقهٔ قرني برند هر ريشي كه غور بسيار تر دارد اندازه بيله كويند علاج
و پيله چنانكه در بيله ملتحمه بديد كرده است و ياد كرده شد برين مثال

علاج چون از ين نوعها كه ياد كرده شد نوعي با وبديد آيد ترك قيفال بزند و اسهال

کند در خورد قوت وسال وهر یك هفته از رك قیفال قدری خون بر میدارد ص
شربتهاء ازین نوع خورد بنفشه سه درم کاوزبان کل سرخ هریك سه درم عناب
سپستان الوسیاه هریك ده عدد خرما هندی پنج درم کشمش شش درم تخم کاشنی
یکدرم اصل السوس نیم درم جمله جوشانیده وبالوده وده درم خیارچنبر وبیست
درم نرنجبین صافی کرده نافع اید وبعذا مزورماش خورد بروغن بادام یا شاهین
وبعد از سه روز حب بنفشه فرماید ودر خورد قوت وسال بیمار ومدت سه روز
ظلی بر پشت چشم بنهد ونه داروی حذر کننده کشد تا ماده تمام فعل خود بکند زیرا که
اگر ماده تمام فعل خود نکرده باشد وداروی حذر کننده بدش رسد چون شیاف
ابیض وداروی درد نشان ماده آن آنجا بایستد ودرد کند وطبقها را بخورد
ومدت دراز کردد زیرا که این ماده تیز است وسوزنده اولیتر است که مدت سه روز
بگذارند بعد ازان داروی کشیدن اغاز کند چون شیاف ابیض وشیر زنان دوشیدن
وسپیده خایه مرغ ودرش چکانیدن بالعاب بردانه وبرزقطونا وعلاجی که درد را از چشم
اورده است باید کرد وبیمار را دست وپای مالیدن وحجامت کردن برساق واگر
ریش اندر چشم راست باشد بر پهلو چپ خسپید واگر اندر چشم چپ باشد بر پهلوء
راست خسپند واگر فصد کرده باشد وداروی استفراغ خورده ودرد وضربان
ساکن نشده باشد یکبار دیگر رك زند وداروی استفراغ خورد وقوت بیمار نگاهدارد
وطبیخ وروغن واطراف برغاله دادن تا قوت بیمار ضعیف نشود زیرا که چون
ضعیف شود علاج دشوار بزیرد واندر اول علت درد سخت باشد شیر
دختران سود دارد زیرا که تحلیل کننده است وعلامات ریشهاء چشم انست که چون
درد چشم نکری بر ظاهر طبقه قرنیه مانند ابری تاریك بینی بر سر قرنیه استاده
دلیل انست که ریش خواهد بود زنهار نباید کرد در اول داروی بچشم رسانند که از زود
اندروی باشد الا شیر دختران وشیاف ابیض بشیر دختران حل کرده بعد ازان
سه روز واگر ریش دیر سر کند قدری آب شنبلیله وبا اکلیل الملك اندر چشم میتابند
کردنا ریش ازش بیالاید وصافی شود پس طبیعت انرا بر ویاند ودرست شود صفت
شیافی که سود دارد آوردن ریم وپاك کردن ودرد چشم را صمغ عربی وکثیرا ونشاسته

هریك دو درم اسفیداج پنج درم افیون و قلیمیاء سیم هریك یکدرم بکوبند و با آب
باران سیاف کنند و اگر زیرکرازش برآید سطبر بود سیاف انرزوتی سود دارد
که یاد کرده شد و چون از زیر پاك شود سیاف آبار میکنند تا ان کوکریم ازش برآمده
باشد هموار شود چون هموار شد سپید کرد اثری برانجا بدید اید سیاف سرخ و زرد
کنند و ذرور اغبر و پس ازان سیاف سبز و اگر نشان ریش بماند بداروی که نشانرا
زایل کند بخش شصت و هفتم از عین الدوا در ابله بطبقه قرنیه و شرح
آن و این ابله از رطوبتی باد بدید آید که اندر طبقهای قرنی کرد اید و این طبقه قرنی
چهار پوست است بر روی همدیگر چنانکه شرحشان یاد کرده شد و این ابله رنگشان
بیکدیگر نماند از دو نوع یکی از کردیدن جایگاه که رطوبت اندرش کرد اید و نیز
از کردیدن جایگاه است که چون ابله در پوست اولین بدید آید زود نیك شود
و اسان تر از همه ابلها باشد و علاماتش انست که رنگش سیاه و صافی باشد و
سیاهیش از انست که بیماری باز ندارد و از نور بینائی دورتر است و اندر زیر
پوست نخستین است و پوست نخستین تنك است و دیدنش اسان چون اندر
زیر پوست دویم و سیم بینی دیر علاج پذیرد و دشخوار باشد مداوا کردن و با
مخاطره باشد و درد سخت کند و رنگش سپید باشد و سبب سپیدی انست
که روشنائی باز دارد از انکه سیاهی طبقه قرنیه رسد و اگر ابله در پوست دویم
پدید آید رنگش همان بود اول و سیم امّا از جهت کردیدن رطوبت از دو کونه
باشد یکی از کمی و پستی آب یا از سطبری و تنکی رطوبت و هر انکه رطوبت بسیار باشد
و تیز بود پس درد سخت کند و خطری بزرك است و چون رطوبت اندك باشد
و سطبر درد کمتر بود و خطرش نباشد و باشد نیز که رطوبت سپید یا سیاه
یا سطبر یا تنك یا شور یا خوش باشد و ابله چون در پوست دوم پدید آید از
نور بینائی دورتر باشد اسان تر بود و ازش نباید ترسیدن و چون نزدیکی
بینائی باشد چون بهتر کردد اندر جایکاهش سپیده پدید آید و بینائی
باطل کند و چون اندر زیر پوست سیم و چهارم پدید آید علاجش
دشخوار بود و اگر نزدیك بینائی باشد ازش نباید ترسیدن برین مثال

علاج نخست بباید دانست کہ فرق ابلہ و ریش ابلہ چون نطفہ سفید بود اوّل رگ
قیفال زند و شربت و داروی اسہال در خورد قوّت بیمار و از طعامہا بد بگریز
کند و شیاف ابیض و اباربہم بمالند کشد و چون از درد ساکن شد شیاف کہ اندر قوت
آندروی باشد در کشد و چون علت باخر رسد شیاف کند در کشد چون بہتر شود شیاف
سرخ و نرم تا علت را تحلیل کند و چون چشم درست شدہ باشد و سرخی رفتہ داروی
روشنائی کشد و شیاف دینج صفت شیافی کہ سپیدہ از چشم ببرد کہ از پس ابلہ
ماندہ باشد و نشان را بودہ سرخ و توتیا و قلیمیا و سرطان بحری و شیخ سوختہ و
مانو سوختہ بکوبند و ببیزند و نیم دانک سنبل اندرش کنند باردیگر بسایند و بکار
دارند و اگر در چشم سرخی باشد یا دردی ذرور اغبر کشند با ان سرخی برود
و اگر یکدرم پوست خایہ شستہ و یکدرم نبات مصری بکوبند و ببیزند سپیدہ
از چشم ببرد بخش شصت و ہشتم از کتاب عین الدوا در سپیدہ
کہ در چشم اید بدانکہ سپیدہ کہ بر روی قرنیہ افتد از دو نوع باشد یکی بر ظاہر باشد
و یکی در باطن انچہ بر ظاہر افتد نشان خوانند و اثر نیز گویند و در خبرہ خوارزم
شاہی سخاب آوردہ است دوم در باطن قرنیہ سپیدہ گویند و این سطبر باشد و سست
دو قرحہ و آبلہ باشد و باشد نیز کہ از پس درد صعب باشد کہ سفید بر روی طبقہ
پیدا شود و نیز باشد کہ چشم بجوشد و داروی تیز اندر کشند اثر بادید آید و باشد کہ درد
چشمی کہ از ہوا بادید آمدہ باشد باز آبلہ بر روی قرنیہ پیدا شود و اللہ اعلم بالصواب

و باید کہ فرق کند میان نشان و آبلہ و ظاہر و باطن علاج نیباید کہ بداند کہ سبب ہیچ

ازچیست چون بدانسته باشد استفراغ اندرین ابله بنامید مکروقتی که کری بچشم رسد
ازتیزی دارو کشیدن انجارك باید زدن وعلاج این علت بداروی باید کردن
که جلا دهد چون داروی روشنائی وشیاف دینج ودراول ریخ شیاف ابیض
وشیاف ابار بکلاب مالید وکشیدن وهرانکه کرسپیده تنك باشد آب شقایق
درچشم کشید وباعصاره قطوربون باعسل مصفی کشیدن سود دارد واگرسپید
تنك باشد باسطبرد درچشم دارو کند چون روی سوخته وقطران وبوره آنرا
وبوشادر بیکانی ونمك اندرانی وکف دریا وخرچنك بحری این سپید وا
ونشانرا سود دارد وهمچنین سپیده چشم وابله واثری که برروی قرنیه افتد
خرچنك بحری سوار السمندکف دریا بعرالضب پوست خایه اشتر مرغ توتیای حجری
ازهریك دودرم واندرسنحه دیگر بگیرند اسفیداج ارزیز وتوتیال مس وزاج شامی و
مروارید ناسفته وعقیق سوخته وروی سوخته وقلمیاء زدوتوتیای هندی
وسفال ستروشادنج عدسی وتوتیای کرمانی وتوتیای محمودی ومس سوخته از
هریك درمسکی واندرسنحه دیگر دوبهرنمك اندرانی ودودرم بوره نیم درم
مرقشیثا وشیرطرج ودودرم کف ابگینه بکوبند وبیزند ودودانك مس اندرش
کنند ودیگر باره نیك بسایند وبکار برند چون سرمه صفت شیافی کرسودداد
سپیده چشم را بگیرند سرکین برسنك وعاقرقرحا وانزروت وزنکار وکف ابگینه
وقلمیاء زدازهریکی نیم درم بکوبند وبیزند وبانکبین برشند وبکار برند صفت
داروی کرسپیده را ونشان ابله را زایل کند انزروت وبوره ارمنی ونمك اندرانی
ازهریك دودرم ونیم درشیطرج یکدرم بکوبند وبانکبین برشند وبکار برند و
خداوند این رنج بکماوه میشود تا علاج زود پذیرد صفت شیافی کرسپیده را
ببرد سرکین سوسمار سه درم زنکار یکدرم سبدسه درم اشنه نیم درم پوست خایه
اشتر مرغ سوخته ده درم توتیای هندی دودانك ونیم مثك دوحبه عدد داروها
ده است سرکین برسنك بانکبین شرسته ازموده است صفت داروی که
سپیده را رنگین کند وتاریك نماید مازو وافاقیا هریك یکدرم قلقند نیم درم همه را
بآب شقایق النعمان برشند وسیراب کنند وخشك کنند اندرسایه ودیگر باره بکوبند

وبازهم باب شقایق النعمان سرشند چند کرت واندر چشم میکنند وشیر خر تازه کر
هنوز گرم باشد اندر چکانیدن سپید چشم وارزقی راسود دارد وشیر مکندم تر
اندر کنند چشم راسیاه کند وعصارهٔ عنب الثعلب وعصارهٔ پوست جوز تر وعصارهٔ
پوست انار شیرین اندر کشند چشم راسیاه کند وارزقی زایل کند وبندق راسوزند
وبا روغن زیت بسایند وبر سر کودک ارزق چشم بمالند وانجا کر جایگاه مغز است ارزقی
زایل شود واین داروی آزموده است واب حنظل بمیل اندر چشم ارزق کشند سیاه
گردد وزعفران اندرین علت سود دارد صفت سرمه کر چشم راسیاه کند وسپیدی
کر ازرینی باد اید بپوشند بگیرند سرمه اصفهانی صافی سه درم مروارید یکدرم
ناسفته مشک وکافور هریك دانکی سیاهی کر از روغن زیت بگیرند دو درم زعفران
یکدرم بکار دارند بخش سی وشصتم وتهم از کتاب عین الدواء در سرطان کر
در طبقه قرنی بدید آید واین سرطان چون خرچنگی باشد کر در قعر قرنی
بادید آید وهمچون کوشت پارهٔ سرخ از قعر بر روی قرنی افتد ورگهای چشم سرخ باشد
وقوی ودردش سخت باشد وبیمار بی قرار گردد وقت باشد کر ازبی قراری درد
درد سر بادید آید وارزوی طعام نکند واکر طعام کرم خورد درد زیادت شود و
داروی نیز نشاید کشیدن کر ریخ را زیادت کند ونیز وقت باشد کر این رنك سرطان
از طبقهٔ ملتحمه بادید اید وطبقه قرنی را بگیرد براین مثال

واین ریخ دشخوار زایل شود زیرا کر هر ریخ کر باشد داروی بقوت تر از ریخ باید
تا ریخ زایل تواند کرد واز بهر اینست کر ریخ جزام وسرطان علاج دشخوار پذیرد
زیرا کر هیچ داروی بقوت تر ازین ریخ نیست واین ریخ از خلطی سودا وی بادید
شود اکر بیمار حرکتی کند ریخ ودرد سر زیادت شود علاج صواب اندرین علت
انست کر جهد کند تا انج بادرد باشد ساکن کند وانچه بی درد باشد هم بران بماند

نخست تن پاك بايد كردن از خلط سوداوي وبغذا شير تازه خوردن هر اول بامداد
وگوشت بزه وبزغاله وانچه بدين ماند واعتدال مزاج برنگاه دارد ونيز آب پنير بايد خورد
يا داروي خورد بدين صفت افتيموني يكدرم سنا مكي چهار درم كاوزبان پنج درم
تربد نيم درم بسفايج يكدرم سورنجان نيم درم تخم كاشني تخم كشوث تخم خيار
پوست كنده هريك دو درم هليله كابلي چهار درم خرنوب شامي ونمك هريك نيم درم رب السوس
يكدرم منطوريون دانكي اسطوخودوس سنك ارمني وقرنفل ومصطكي هريك يكدرم
بكوبند وبيزند وشربت ازين پنج درم اندر آب پنير باز خورد وهر بدوروز يك بار
درسنكي هليله كابلي پانزده درم سنك شكر سفيد بخورد واين دارو اندر چشم كشد
صفت بكبرد توتيا وشادنج ونشاسته ازهريكي يكدرم شياف مامثا وكل مختوم
ازهريكي نيم درم مرواريد ناسفته دودانك بكوبند وبيزند وبرمثال سرمه در چشم
كشند وسپيذه خايه مرغ بازرده خايه باكلاب هم اميخته بشب بر پشت چشم نهد
بخش هفتادم از كتاب عين الدواء در كمه يعني غروي كه در طبقه
قرني پديد آيد واين دو نوع باشد يا از درد سر پديد آيد يا از ماده فضله
كه طبيعت ازاد فع كند وانجا بماند واين علت ازش بادپديد آيد چو طبيب نگاه كند
ماند ناخنه در زير طبقه قرني بيند وبعضي بهتر يا بسيارتر وجايگاه بزرك كبود
وسياهي يا پنهان كند واسباب اين از سه كونه است اول انكه ريش پاك ناشده از غرور
جراحت بسته شود يا شرناكرده ساكن شود وغور اندروي بماند سيم بسبب دردسر
ماده انجا بديد يا ماده دردي كه از تري پديد آمد باشد قدري بماند وبرنرشود
علاج اين ماند علاج بزه وريش است ميبايد كرتن ودماغ پاك كند بداروي كه
درخوران ماده باشد چون قرص بنفشه وابارج فيقرا وحب قوقايا وحب شبيار وهر بسه
شب دو درم پوست هليله زرد يك درم بنفشه وقت خفتن تناول كند وبخسپد
چون ماده از تن ودماغ پاك شده باشد قدري آب حلبه اندر چكاند وپس ازان
شياف كندر كشيدن بشير درختان صفت شياف كندر وانزروت اشق هريك
پنج درم كندر ده درم زعفران دو درم همه را خرد كند وبحرير بيزد جدا جدا وباب حلبه
تر شند وشياف كند صفت داروي معسل كه اندرين علت نكارد ارتد زعفران

ومروصبر از هر یکی یکدرم شراب سه درم عسل شش درم نخست زعفران اندر شراب
حل کنند پس صبر و مر واريد با ان بیامیزد پس بعسل سرشند و در شیشهٔ ابگینه کنند و
بامداد و شبانگاه در کشند شیاف احمر لین اندرین علت سودمند است صفت
شیاف لورد در چشم سخت را و ریش بزرك را و مورسرخ را و مدهاء کهن را
و بیرون خاستن چشم را و ریمی که اندر پس طبقه قرنی مانده باشد زایل کند و ماده را
از چشم باز دارد برك گل سرخ تازه پانزده درم فلیمیاء سیم محرق مغسول پنج درم
و زعفران پنج دانك و نیم سنبل هندي دانکی سنتوم صافي نیم کار و بیخ دانك صمغ
عربي پنج درم افیون نیم درم سرمه سوی و نیم حبه زنگار دانکی سنتوم را بکوبند و با آب
باران سرشند و شیاف کنند اگر بدین علاج بهتر نشود علاج طرفه کنند و اگر بدین نیز
کار بر نیاید داروها که اندر علاج اب فرو آمدن یاد کرده اید بکار دارند و اگر بدین
نیز زایل نشود قدح کنند همچنان آب را و ریم را بدان راه که آلت قدح در برده باشند
بیرون آرند پس جراحت یا علاج کنند اما اگرچه ما در روزگار خویش این عمل نکردیم
و از استادان ندیدیم و از استادان زمانه ندیدیم ولیکن در ذخیرهٔ خوارزم شاهی
یافتیم جالینوس حکیم فرماید اندر روزگار خویش کحالی را دیدیم که خداوند این
علت پیش خود بنشاند اندر سر او بهر دو دست بگرفت و بجنبانید سخت ما دیدیم
که ریم فرو دامد از ان موضع انجا که اب را کرچشم فرو آید بدارند و بماند ما این صنعت
نکردیم الا بداروي نخبش هفتاد و یکم از کتاب عین الذواد در ترشدن
طبقه قرنیه سبب ترشدن طبقه قرنیه مادهٔ غلیظ باشد که طبقهٔ قرنی را
بردارد و علامتش انست که بر روي طبقهٔ قرني همچون دودي یا ابري تن
استاده باشد و بدین علت حبشم خیزی کند برین مثال

علاج بن راود ماغ را از خلط غلیظ پاك کند بحب قوقایا و حب شبیار و حب ایارج

صفت حب قرنفل با افسنتین دانکی ابارج دو دانک مصطکی دو دانک شحم الحنظل
دانکی غاریقون دانکی ترنجبین دانکی مقل دانکی سقمونیا نیم دانک حمله کوفته و بیخته کنند
وحب سازند بعد از انکه پرهیز کرده باشد بخورد و شیاف مراراة و شیاف دینج
و داروی روشنائی و داروی با سلیقون کشیدن و از طعامهای غلیظ پرهیز
کردن نافع بود بخش هفتاد و دوم از کتاب عین الدوا در خشکی
طبقه قرنیه بدانکه این علت از دو وجه بدید آید یکی ماده اصلی کمتر شود و
هر چه بخش وی باشد اندك اندك از وی سترده و عوض آن بدو نرسد
وطبقه بدان سبب درهم کشیده شود دوم انکه رطوبت بیضیه کمتر شود و طبقه
درهم کشد و بشناختن هر دو آنست که آنچه بسبب کمتر شدن رطوبت بیضیه باشد
مردمك چشم تنك ترشود علاج بگرماوه رفتن و شیر زنان بر سر نهاده و روغن
گل بنفشه و روغن نیلوفر و مانندان ببینی در چکانیدن و طعامهاء لطیف
خوش گوارا شامیدن و انکه بسبب کمتر شدن مادهٔ اصلی باشد مردمك چشم
بر حال خویش بماند و این علت بیران را باشد

علاج هر دو رنج دشخوار است و اما اصل آنست که تدبیرهاء تری فزاینده کنند
وگرما به معتدل بکار دارد و خداوند علت را بگویند تا سر بآب خوش فرو برد و چشم
در میان اب بر میدارد و بر هم مینهد بدارا اگر بنفشه و نیلوفر و بر سیاوشان و
برك خطمی در ان پخته باشند و صافی کرده چون در ان آب چشم باز کند سود مند
تر است و ازموده و روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن بادام و شیر زنان
ببینی اندر چکانند و بر فرق سر نهند و کشك چو و بنفشه و نیلوفر و برك خطمی
اندر اب بپزند و بدان اب سر بشویند در گرما به معتدل و سپیدهٔ خایه مرغ و
شیر زنان اندر چشم میچکانند و بردانند شیر زنان متحرشا ند و در کنان پاره

میکند و در چشم میچکاند برز قطونا نیز شاید شیاف ابیض بلعاب بزدانه حل کنند
زود رکشد و شراب بنفشه میخورد بدین صفت بنفشه پنج درم عناب پانزده عدد تخم
بادیان یکدرم در صد و پنجاه درم اب بپزند و بیالایند و یکی نبات بر نهاده باز
خورد نافع بود بخش هفتاد و سیم از کتاب عین الدواد در کردیدن رنك
طبقه قرنیه اما کردیدن رنك طبقه ازدو رنج باشد یکی بسیاری ماده کردد
رسد دوم چکونکی ماده یعنی کردیدن رنك ماده اما انچه بسیاری ماده
باشد چیزها کربیند چون دودی یا چون ابری یا چو مدچی

علاج این در بخش طبقه قرنیه یاد کرده شد و اما چکونکی ماده اکر ماده خونین
باشد چیزهاء سرخ بیند و اکر صفراوی بود بیند زرد و اکر بلغمی بود سپید
و اکر سوداوی بود سیاه یا م علاج این نوع علاج طرفه ویر قاست تن و دماغ
از ماده کر غالب باشد پاك باید کرد بشربتی کر خوردان ماده باشد چون سکنجبین
و آب کاشنی و باید کر غذا موافق خورد و بنفشه و بابونه و کل سرخ و نیلوفر در آب
بجوشاند و سر بخاران دارد و سرکه و کلاب بهم امیخته جوشانیده سود دارد
بخارش بخش هفتاد و چهارم از کتاب عین الدواد در بیرون
امدن طبقه قرنی و انرا در زخیره نتو میخوانند و باشد کر بادی یا ضربتی
بدو رسد طبقه قرنی برداشته شود اندیکر اجزا و هیچون پیژه
مینماید و میان هردو فرق انست کر برامدن طبقه قرنیه کرانرا نتو میخوانند
سخت باشد و اکر میل برو بمالی فرو نشیند و با درد و اب ریختن باشد
و لونش سرخی باشد کر با سپیدی زند علاج دماغ پاك باید کرد با پاچ فیقرا
و حب قرقایا و اطریفل کوچك و طعامها لطیف خوردن و چشم خوش بستن بر ماده
نرم و نوشیاب مورد و عوزه و شادنج عدسی کشیدن و اکر با درد باشد شیاف

ابیض باشیر زنان حل کرده کشیدن و یا ذرور زرد و بسیار باشد که این رنج بقرحه
کند و بگشاید آزرد سر یا چوبی یا بادی و یا سنگی که بر سراید و طبقهٔ قرنیه را از هم جدا
کند صواب ان باشد که هر چند زود تر دفع ان رنج کند و بعلاج ان مشغول شوند از انهر
انکه در افت از و پدید آید یکی انکه رطوبتهاء چشم بالا و چشم کور شود دوم علت
مورسرخ ازش تولد کند

علاج صواب ان باشد که چیزهاء قابض بر نهند چون سرمه یا کشنیز خشک
ببیند و مدام بسته دارد و تن و دماغ پاک کند اول رگ زدن و یا یارج فیقرا خوردن
یا اطریفل کوچک و حب قوقایا و هر بد و شب سفوفی از دو درم پوست هلیله زرد
و یک درم بنفشه و پنج درم شکر وقت خفتن بخورد و بخسپند اگر باد رد باشد
شیاف ابیض و داروی زرد کشیدن و اگر درد نباشد نوتیاء پرورده و شادنج
معسول و داروی اکسیرین نافع بود بخش هفتاد و پنجم از کتاب
عین الدواد در فراخی لعبتک چشم کرانرا انشار گویند چون این لعبتک
فراخ شود البته نور چشم پراکنده شود و بینائی باطل گردد و این علت از پنج سبب
سبب پدید آید یکی چون چوبی که بر سراید یا از بالای سر سنگین بزیر افتد
و یا ناگاه سر بر چیزی اید و این علت را علاج نباشد دویم درد سر سخت باشد
مدام البته ان مادّه از دماغ فرود اید و با طبقات چشم بیامیزد و لعبت را فراخ کند
سیم رطوبت بیضیه از انچه باشد بیشتر شود و با طبقه عنبیّه بیامیزد
و لعبت فراخ کند و نشان این رنج انست که کر سنگی و ریاضت و نیم روز بهتر باشد
و بامداد و شبانگاه بتر و در کرمابه و آب بر سر نهادن بتر باشد چهارم از
خشکی پدید اید رطوبت بیضیه کم کند و بدان علت رطوبتی که در طبقهٔ
عنبیه باشد پراکنده شود لاجرم چون رطوبت بیضیه کم گردد هر آینه خشک شود

ولعبت فراخ زیرا که می بینم که پوستی کرتر باشد و از اسوراخ کند چون خشک شود
گنارها سوراخ باز کردند و بدین سبب سوراخ فراخ کردد والعلم عند الله

وعلامت وي انست که در کرما و ریاضت و کرسنکی بتر باشد و کرما بها و طعامها
تری فزاینده سودمند باشد و نکاه در چشم کنی سیاهی کوچك نماید **پنجم** اما یی
که در طبقه عنبیه افتد علامت وي انست که با درد و ضربان باشد و هر وقت تاب
و درد سر باشد و این علامات بترست می باید که این علامت بشرط بدارد و علاج
بصواب کند **علاج** انچه از چوب یا از جائی بیفتاده باشد اکرچه علاج دشخوار
باشد اما رك فیفال زند و بر پس سرحجامت کردن و رك کوشه چشم زند و بر رك
شقیقه صندل طلی کردن و چشم بکلاب شستن یا باب سرکه و نیلوفر آب بید
تر کردن و بر پشت چشم نهادن و اکر حرارتی باقی ماند ارد با قلی با شراب
انکوري تر کند و بر پشت چشم نهد و اکر حرارتی باقی ماند ارد با قلی پی پوست
وارد جو باب بید یا باب هر یك خرد تر کند و طلی کنند و قدري سپشم پاکیزه
بر رده خایه و روغن کل و قدري شراب انکوري بر نهادن سود دارد و دران
که از جای بیفتد یا صنربتی با دید آید در حال خون کبوتر بچه چکانیدن سودمند است
و دوز سیم شیر زنان علاج دارد درد سخت که از کرمی باشد و این رنج با
دید آید که انتشار کویند همین علاج کند و رك کوشه چشم زند و بر پس سرحجامت
کند و داروي کشیدن که حرارت ماده نرم کند انچه از پس درد سر باشد اول
درد سر را زایل کند چون درد سر زایل شد شیاف مرارات کشیدن و هر وقتی
روغن بلسان در کشیدن و علاج اب فرو دامدن کردن **صفت** شیاف
مرارات زهره کلنك زهره حداهد یك دو مثقال زعفران یکدرم بلبل
صد و هفتاد عدد درب السوس پنج مثقال و چهار دانك اشق دو مثقال همرا

بکوبند وباب بادیان بسایند وبانکبین وکف سر ... سته برسرشند نسخه دیگر بلیل سفید
وزهره ربع هریک دو درم زعفران نیم درم خربق سفید نیم درم همه را باب بادیان بسایند
وخشک کنند وباز بسایند وخشک کنند وبکار دارند نسخه دیگر زهره بز در وقت
یک مثقال زهره کلنک دو مثقال سرکین سوسمار یک مثقال ونیم نطرون نیم مثقال
بلیل دو مثقال زعفران یک مثقال اشق نیم مثقال خربق سفید نیم مثقال باب بادیان
بسایند وبانکبین کف کرفته برسرشند نسخه دیگر زهره کرکس یکدرم سرکین
سقنقور یکدرونیم نطرون نیم درم همه را باب بادیان بسایند وبانکبین برسرشند
وانرا کر انتشار بود بسیاری رطوبة بیضیه باشد رک کوشه چشم زدن ورک
هردو شقیقه سوختن سود دارد واستفراغ کردن بایارج وحب قوقایا وحب
شبیار واطریفل کوچک صواب باشد وشیاف مرارات کشیدن وهمان علاج
کراب فرود آید کنند سود دارد وآب دریا وآب شور کردن وبرسر ریختن خاصه
اکر باسرکه بیامیزند علاج نیک باشد وبرقفا حجامت کردن مادّه را بپس بازکشد
صفت شیاف مرارات کرانتشار را وآب فرود آمدن را سود دارد زهره
کلنک زهره باز زهره سوط زهره کبک زهره کرک زهره بز کوهی زهره عقاب
زهره کرکس زهره باشق زهره کور زهر کبوتر بچه زهره دّاج زهره شیر
زهره لقلق زهره خوک زهره روباه زهره آهو زهره خرکوش زهره کوزن
از هریکی دو درم زهره آدمی دانکی فرفیون شحم الحنظل سکبنج از هریکی دو درم سکبنج
باب بادیان حل کنند وداروها بدان برسرشند وشیاف سازند وانرا کر سبب انتشار
وخشکی کرما به وتدبیرهای تری فزاینده کردن سود دارد وشیر زنان برسر دوشیدن
وروغن بنفشه وروغن نیلوفر وروغن کدو ومانند این به بینی در چکانیدن سود
دارد شیاف بیض باد اروی قرنوی بکلاب حل کرده کشیدن سود دارد وبرک
بید وسنکوفه یا قلی از هریک یکدرم بکلاب طلی کنند بخش هفتاد وششم از کتاب
عین الدوا در خشک شدن لعبتک واسباب این رنج شش
چیز است اوّل مادّه افزونی بطبقه عنبیّه رسد وانرا سست کند دوم مادّه
بیضیه کرشود ونشان انست که چشم کوچکتر از انکه باشد وصاحب این رنج هرچیز

کربند دشخوار تواند دید سیم مادهٔ سرد و خشک بطبقهٔ عنبیه رسد روشنائی
کم شود چهارم مادهٔ کرم این علت از پس بیماری کرم برسام پدید آید پنجم
اما سی بچشم رسد و بر بیفشارد ششم خشکی محض غلبه کند بطبقهٔ عنبیه
وعلامات خشکی انست که هر چیز که بیند ازان بزرگ تر و تیز تر باشد حق تعالی
بصنع خویش لعبتک تنک افریده است وان طبیعی است و کحالان این را پسند
کردند زیرا که نور چشم مجتمع باشد هر آینه که نور بصر مجتمع باشد روشنائی زیادت
بود می باید که این بیماریها را و مزاج مادّه را بتمام و کمال بداند و بعلاج ان مشغول
شود و هیچ خیانتی حاصل نشود

علاج از اکر سبب تنکی لعبت غلبهٔ خشکی باشد علاج او تدبیرهاء تری باشد
چون شیر زنان بر سر دوشیدن و روغنهاء تری کنده در بینی نیز چکانیدن و
کوش را همچنین و آب خرفه و آب بید و اب کوک و لعاب اسبغول اندر شیر
دختران حل کردن و در چشم چکانیدن و غذاهاء چرب و نرم خوردن و سر و تا ماند
یکزمان تا ماده را نرم کند و کاه کاه چیزی کرم خوردن و طلی کردن هم از بهر نرمی مادّه
و کرما به و سرداب معتدل فرو بردن و چشم باز کردن و اکر غلبه رطوبت باشد شکم
راندن بحب قوقایا و حب ایارج داروها نرم و کرم در آب پختن و بر سر بیختن و این شیاف
کشیدن صفت شیاف اشق یکدرم زعفران یکدرم زنکار یکدرم اخلاط زعفران
چهار درم باب باران شیاف کنند و بکار دارند و اندر نسختی دیکر حاوشیر یکدرم آورده
اند صفت اخلاط زعفران شیاف تامیثا و زعفران و کل سرخ و صبر و صبر قشیثا و نشاسته
و صمغ عربی از هر یک یکدرم همرا بکوبند و ببیزند و بکار دارند صفت داروی معسل
اشق دو مثقال زنکار چهار مثقال سرکین سوسمار سه مثقال زعفران دو مثقال
صمغ عربی یک مثقال همرا بکوبند و با نکبین سرشند صفت معسلی دیکر بلسان اشق
مر یک دو درم روغن بلسان یکدرم زعفران یکدرم اندر اب باران حل کنند و روغن با

با او بیامیزند و یا نگبین سرشند و اگر از کی مادّه بیضی باشد و خشکی بر طبقهٔ عنبیه غلبه
کرده باشد ازا علاج نباشد ولیکن علاج خشکی باید کرد چنانکه گفته شد و اگر از مادّه
سرد و خشک باشد ازا علاج نباشد و اگر گرمی باشد بدارو های سرد و تر علاج باید کرد
و شیاف سپید با قدری دارو زرد حل کرده بشیر زنان در کشیدن **بخش هفتاد و**
هفتم از کتاب عین الدّوا در طبقهٔ عنبیه چون طبقهٔ قرنیه شکافته
شود از چوبی یا از سنگی یا از ریشی طبقهٔ عنبیه از انجا برآید در کتاب ذخیره این را نتو
کویند و این از چهار نوع است **نوع اوّل** همچون سر مورچه باشد چنانچه هر که بیند پندارد
ابله است و فرق میان هر دو است که بدانی که رنگ چشم درست چگونه بود مثلاً ازرق
یا سیاه این که از طبقهٔ قرنی برآمده است اگر هم رنگ چشم است ابله باشد و اگر هم رنگ چشم
نیست و گرد بر گرد طبقهٔ قرنیه خطی بینی که هم رنگ قرنیه باشد و اندکی کج رفته باشد
بدان که طبقهٔ عنبیه است و از انجا بیرون امده است که ازا نتو کویند **نوع دوم** بزرگتر
باشد همچون سر مکس **نوع سیم** همچون دانهٔ انکور باشد **نوع چهارم** بلندتر
از دانهٔ انکور باشد و چون روزکار دراز کرد کنارهٔ قرنیه بر نتو عنبیه روید چون
سر میخی که از اصیقل داده باشند و گرد و میان او اندکی برامده و بلک او را نتوان
پوشانیدن

علاج باید که رگ قیفال زنند و اگر باد در سر باشد دفع درد سر کند با باج و حبّ
شبیار و شن بهاء که مادّه از دماغ فرو کشد و شیاف ابیض و شیاف اباریهم مالیدن
بکلاب یا بشیر دختران یا دارویی زرد و مدام بکرباس بسته داشتن و هر چند
علاج کند ازبهران که مدت دراز شود کنارهٔ علّت قوی کردد و علاج نپذیرد و شادنج
عدسی پرورده کشیدن باب برگ زیتون یا عصارهٔ الراعی و توتیای پرورده
باب برگ زیتون یا باب برگ مورد **نوع سیم و چهارم** تخته سازند از مس باندازهٔ
چشم و ذرع او پنج درم یا شش درم و بر پشت چشم نهند و سخت ببندند یا از کرباس

سخت کیسه دوزند باندازه چشم و بر سر مه کند و بر چشم بندد و از داروی کشیدن شیاف
ابار و داروی زرد و زرود و مردی صفت زرود و مردی اسفیداج ازین دو درم
و چهار دانک قلیمیاء سیم دو درم و دو دانک صمغ عربی یک درم و دو دانک انزروت نیم
درم مس سوخته دو دانک و دو حبه شادنج معمول چهار دانک افیون دو دانک همه را
بکوبند و بکار دارند صفت اکسیر این کاندرین علت سودمند است اسفیداج ازین
هشت درم قلیمیاء سیم و صمغ عربی از هر یکی چهار دانک مس سوخته و شاسته و افیون
هر یک دو درم همه را بکوبند و بلعاب اسبغول بسرشند و خشک کنند و بسایند و بکار
دارند و هر علاجی که در بخش علاج قرحه و آبله یاد کرده است بکار دارند و بسیار باشد
که نوع سیم و چهارم خون بگشاید مداواة ان بشادنج و کل مختوم کنند و انرا کرخواهند
که بزرگی ان پدید نباشد در ذخیرهٔ اورده است که سوزنی در زیر او کشند و رشته
کرد او اندر ارند و اندکی بکشند و ان افزونی بیرند و بدرود شادنج یا سرمه جراحت
پر کنند و بر پشت چشم زرده تخم مرغ نهند با روغن حل بخش هفتاد و هشتم
از کتاب عین الدواد در طبقه عنبیه چون طبقه عنبیه رسد
و طبقه دریده شود و این آفت از دو نوع بود یا از اندکی باشد و اگر علاج شود ان
کرد و اگر بسیار باشد و از طبقه بیرون آید و روشنائی کم کند و انچ بکند در طوق
بیضیه از و بیرون آید و چهار افت از وی پدید آید اول رطوبت بیضیه
بیرون شود از میان عنبیه و جلیدیه و عنبیه بر سر جلیدیه نشیند رطوبت کرمانی
ایشان است پراکنده شود افتی بزرگ پدید اید و افت دویم نوری که در دماغ است
که اندر عصب مجوف بچشم همی اید انجا جمع نشود و زود از لعبتک بیرون آید و
و پراکنده شود و افت سیم انکه روشنائی بیرونی بجلیدی سخت نزدیک
شود و نوری که در دماغ است قوت او باطل شود آفت چهارم رطوبت جلیدی
خشک شود از اندکی رطوبت بیضی و این علت از دو نوع باشد یا از بسیاری ماده باشد تیز و سوزانی
که بلعبتک رسد و در زها از هم جدا کند یا از ماده غلیظ و عفن که اندر انجا پدید آید و
مقام کند

علاج تن ودماغ پاك كند بجب قوقايا وابارج فيقرا ورك زدن وشربتها وسفوفها
خوردن ازين صفت پوست بيخ بادبان پوست بيخ كاشني از هريك دو درم سنا
برك كل وكاوزبان لبلاب هريك سه درم پوست هليلهٔ زرد وعناب وسپستان هريك
ده عدد تخم بادبان وكاشني واصل السوس از هريك يكدرم پست درم ترنجبين بر نهاذ
باز خورد وغذاهاء لطيف خورد وسفوفي خورد بدين صفت پوست هليلهٔ زرد
دو درم بنفشه ده درم شكر پنج درم باهم خورد كند واول شب تناول كند وداروها
كه در بخش نوزدهم ياد كرده شد در كشد چون شياف ابارو ابيض وداروي اكسير
وزرد بخش هفتاد ونهم از كتاب عين الدواد راب كر بخشم فرو ايد
واين آب از جمله مادهٔ غليظ ورطوبتي عفن كه بتدريج جمع شده باشد بر سر طبقهٔ عنبيه
در زير طبقهٔ قرنيه چون اين رطوبت غليظ بر سر طبقهٔ عنبيه كرد ايد ونوري كه از پي نور
جليدي مي پيوندد وجليدي به بيرون ميفرستد به لعبتك عنبيه چون اين مادهٔ غليظ
حجاب كرد ميان جليد بيرون وميان سوراخ بيروني روشنائي باطل كرد واما جالينوس
فرمايد كه اين علت رطوبتي بيضيه است كه غليظ شود ونه ان مي خواهد كه گوهر بيضيه بجملگي
غليظ شود بسبب بيروني كه بدو رسد منزده شود اما ان هم مي خواهد كه از رطوبت
غليظ وغريب مدد يابد وان رطوبت بتدريج بيرون آيد از لعبتك عنبيه ودر پس
قرنيه كرد ايد وانجا بماند وحال اين رطوبت از دو وجه بيرون نباشد اگر مزاج سرد باشد
منزده شود واگر حرارتي ضعيف باشد كره بندد وبهر دو حال مانع روشنائي شوند
وباطل كنند اما سبب منزدن اين رطوبت اندر مقام خود دو نوع باشد يكي انكه
رطوبت خود سرد وغليظ بود دوم انكه از مقام خويش بيرون شده باشد وبيرون
نزديك امده واز گرمي اندروني دور افتاده باشد سبب كره گرفتن بسياري
رطوبت وضعيفي حرارت است همچنان كاسهٔ اش كه بشب در خانهٔ گرم ننهند
بامداد ان اش كره گرفته باشد واسباب اين علت شش چيز است اول في گردن
بسيار دوم زخمي يا از جائي بيفتادن وسر بر چيزي امدن سيم سرماء
سخت وسردي مزاج وياكسي كه در برف ودمه گرفتار شده باشد يا ناگاه اب سرد
بر سر ريزد چهارم ضعيفي روح باصره چنانكه پيرانرا ويا كساني كه بيماري

دراز کشیده باشد پنجم دردسر سخت وعلاجش نکنند بروزکار این علت بادید آید
ششم از طعامهاء غلیظ خوردن طعام برسر طعام خوردن وپی وقت چیزی
خوردن وبرش خفتن واین علت بیشتر مردم سیاه چشم را افتد ازبهر انکه چشم سیاه
رطوبت پاک تر باشد ودلیل بر انکه رطوبت میان طبقه عنبیّه وقرنیه است کجون
طبیب اندر چشم بیمار نگاه کند اب را بیند برروی طبقه عنبیّه ایستاده باشد همچون
نقطه سپید اندر زیر قرنیه پدید باشد وچون آن آب کما لان بکشایند طبقه عنبیه
نبینند بسلامت ودلیلی دیگر اکر درمیان طبقه عنبیّه بودی وان آلت که آب را
بدان کشایند بدانجا رسیدی رطوبت بیضی حرکت کردی وبدان راه بیرون آمدی
وازین سبب است که سوزان آلت را که آب کشایند کرد کرده اند تا مضرتی بطبقه
عنبیّه وقرنیه نرسد واکر نه ازبهر این معنی بودی وسوزان آلت که اب را کشایند تیز
کرد اندی تا اسان تر بودی اب کشادن وکوهر عنبیّه خود نرم است ولغزنده وبهر
ان نرمست که هر چیز که بدو رسد جای بدان چیز بان کذارد واندر شود وازبهر
ان لغزنده است که آلتی که بدان اب کشایند بدو رسد بلغزد سؤال اکر پرسند
چون جای آب میان قرنیه وعنبیه است آب چکونه درمیان عنبیّه پنهان توان کرد
جواب کوئیم چون آلت آب کشا اندرمیان طبقه شود اندکی قوت برنیم عنبیه
کند سوراخ کشیده شود واب بسوراخ فرونشود ودرشتی عنبیّه درخود کشد وجای
کند وچون آلت اب کشا را بیرون ارند اب انجا بماند ولعبنک چشم بسلامت باشد
ودیکر کجا لان کفته اند آب اندر درشتی عنبیّه پنهان نمی شود لیکن انجا که مادّه
کمنه پنهان میشود پنهان شود ونزدیک حکما این درست نیست ازبهر انکه
یا بعضی از وغلیظ شود یا جملکی او اکر بعضی از وغلیظ کردد درحال پنهان نتوان کرد
واکر پنهان کردد چون بادیکر اجزا پیوسته است اعتماد نشاید کردن زیرا که دیکر بار
تولد کند واکر این نیز بتقدیر کرده شود که اندر درشتی عنبیّه پنهان بماند وباز تولد
نکند شك نیست بقیه بدان سبب که از مقدار طبیعی کمتر شود ومضرتها کرمانع
نقصان او باشند تولد کند واکر جملکی او غلیظ کردد جملکی بکشودن زایل نتوان
کرد ونشاید کرد علاج الابدا روی این کرباد کرده اند قول متقدمان است

ودلیلها کرانگیخته اند اما استاد احمد فرخ رحمه الله در کتاب خویش همی گوید که اب یا میان
طبقه عنبیه وعنکبوتیه باشد یا میان قرنیه وعنبیه بینائی باطل کند واندر میان حدقه
نیز که بدید آید کبود فام باشد چون ابری از علاج نیست نه بکشودن ونه بداروی
کشیدن واگر میان قرنیه وعنبیه باشد اگر سخت غلیظ وفسرده باشد چون کج یا
چون ج از اینها علاج نیست نه بکشودن ونه بداروی واگر در پی نورانی باشد علاج
است بفرماید تا یکی چشم سخت برهم نهد ویکی بازکشاید اگر لعبتک از انکه باشد فراخ شده
باشد واندر لعبتک هیچ بتر کی بدید نباشد واگر باشد اندکی نماید از اب سیاه گویند وبعضی
از انچه استاد احمد فرخ میگوید اندر سخن متقدمان همی اید یعنی انچه میگوید که مقام اب یا میان
طبقه قرنیه وعنبیه باشد یا در میان عنبیه وعنکبوتیه یا اندر پی نورانی وشک نیست
که این از خود نگفتست لکن ما انچه در کتبها یافتیم چون ذخیره ودیگر کتبها ودلیلها که
انگیخته بودند واز استادان وقت همین یافتیم اگرچه در روزگار ما کسی نبود که دلش درین
بند باشد وحاکمانی که این طلب کنند بجز نادان وزنان ولوریان وغرض ایشان که در ین
زمانه اندانست که مثل دارو در چشم کنند یا اندک تسلی حاصل شود نه ان طلب کنند که غایت
چه خواهد بود وعلم ان حاصل است یا نه همچنان که در ما تقدم علم طب کرده اند سخنها
تا بدانند که علم حاصل است یا نه اگرچه ما نیز بغوران نرسیده ایم وصد چون ما اما بقدر
وسع خویش طلب کردیم واستادانی که یافتیم تفحص کردیم وچون استادی نیافتیم
که این علم بکمال داشت ما نیز بدین قدر قناعت کردیم واما انچه استاد احمد فرماید
اندر سخن متقدمان انست که اندر علامتها اب کشودن که نبک اندیا نه بیمار را بغرماید
تا ان چشم که اب خواهد کشودن برهم نهد ودیگری بازکند ودست برش بمالند وبعد از ان چشم
بازکند ونگاه کند که لعبتک چشم فراخ شده باشد پس بدان که ماده در پی نورانی است
چون این معنی در سخن متقدمان یافته میشود بدان میماند که مقصود ازین پیشتری گفته اند
که موضع اب جز میان عنبیه وقرنیه نیست اینرا شاید کشودن وشک نیست که ابها
در میان عنبیه وعنکبوتیه نباشد زیرا که آلت اب کشاد در میان طبقه عنبیه وعنکبوتیه
نتوان برد نه بر پی نورانی وکحال زیرک ودانا باید تا از شناختن این حال واقف
شود وبباید دانست که مادها اندرکمی وبیشی واندر قوام ورنگ مختلف باشد

بعضی بسیار تر و بعضی کمتر و بعضی قوی تر و بعضی تنک تر و بعضی تیره تر اما اختلاف
ان در کمی و بیشی است که بعضی را بسیار باشد و تمام بعبتک چشم بگیرد و بینائی
باطل کند و بعضی را یک نیمه بگیرد و اندک باشد و باقی صافی بماند چون نگاه کند ان نیمه
که بسته هیچ نبیند و ان نیمه که گشاده باشد ببیند و نیز باشد که ان ماده در میان بعبتک
بسته شود و گرد بر گرد او گشوده و روشن هر چیز که بیند میانگاه او تاریک بیند
اختلاف اندر قوام چنان باشد که بعضی را ماده رقیق و صافی باشد افتاب را و چیزها
روشن را بپوشد و از دیدن ان باز ندارد و بعضی را غلیظ و تیره باشد از دیدن افتاب
و غیران باز دارد بسیار باشد و از غلیظی بدان حد رسد که نام اب از وی برخیزد و
اختلاف که اندر لون افتد چنان باشد که بعضی بلون هوا باشد و بعضی بلون ابگینه
و بعضی سبید مروارید نام و بعضی برنگ بیج و بعضی برنگ نخ و انرا بردی گویند و بعضی
اسمان گون و بعضی ازرق و بعضی بپروزه و بعضی سبز و بعضی زرد و بعضی اغبر لون
و بعضی سیاه و بعضی برنگ سیماب و بعضی سرخ و بعضی همچون منع و اندین پانزده
لون که یاد کردیم سه لون توان کشودن یکی که برنگ هوا باشد و یکی برنگ سیماب و
سیم همرنگ مروارید

بدانکه فرود امدن اب علامتش ان باشد که نخست چیزها بچشم فرود اید خرد کشته
یا چون مگس یا چون موی یا چون تخمهاء دود و غنی چون برق و چراغدان این همه
نشان اب فرود امدن باشد باید که بتدارک ان مشغول باشی هر چند زود تر و بکار
سر سری و بازی نداری کزین رنج اب خیزد چون اب محکم گشت بینائی باطل شود و علاج
این نتوان کرد مگر بدست کاری از صد یکی راست نیاید و ان نیز که راست آید
پایانی ندارد و این همه از جهت ان گفته شد تا اول احتیاط کنی و سر سری نداری
و بسیار چشمها را این خیال پیش اید که نه اب باشد و فرق میان انکه اب باشد یا نه از هفت
گونه چیز بتوان دانست اول انک علت اب بتدریج میفزاید و بینائی تاریک میشود

تاریک بار فرود آید و بینائی باطل کند و مدت این تا شش ماه پیش نباشد چون از شش ماه بگذشت
چشم سلامت باشد اغلب آن که ازان مکتر کرده دوم آنکه بر سند که این خیالها اندر هر دو
چشم پیش آید یا اندر یکی اگر اندر هر دو چشم همی آید بلوف و کوچکی و بزرگی میفزاید و میکاهد
یکسانست یا نه اگر میفزاید و میکاهد بخار معده است علامت آب نیست بدارک بباید
کرد بداروها که معده و سر و دماغ پاک کند و اگر میفزاید و نمیکاهد و همیشه بر یک حکم است
و نخست اندر یک چشم بود و پس اندر هر دو بدید آید بباید دانست که علامت آبست
سیم آنکه نگاه کند تاریک لعبتک بینه است یا نه و بداند که هر دو یکسانست یا نه اگر هر دو
یکسانست علامت آب نیست و اگر یکی تیره است و یکی صافی علامت آبست چهارم
پس از آنکه چهار ماه بر بیند کردن چشم هیچ تیرگی چون دودی یا چون گردی بر سر لعبتک
بدید باشد نشان آبست و اگر لعبتک روشن و صافی باشد بخار معده است پنجم
بپرسند بری معده چیزها پیش چشم می آید یا نه و چون معده سبک تر شود
آن وقت نیز می آید یا نه اگر در بری معده و نفی معده یکسانست نشان آبست و اگر
بری معده خیالها ست بخار معده است و بسیار باشد که بسبب چیزها که بچشم فرو آید
صافی طبقها و رطوبتها چشم تیرگی حس بصر باشد و فرقست که حس شنیدنی
و بوئیدنی همچنین نیز باشد هم اندر گوش بوسته او ازها افتد و هم بوسته بوی چیزی
بدو میرسد اگرچه ضعیف باشد و طبیبان ازدکاء الحس گویند از شمار بیماری
نباشد **هفتم** آنکه از پس بیماری کرم چون پیرسام و غیران بعضی ازخیالها پیش
چشم آمدن گیرد از بهر آنکه رطوبتها دماغ لطیف بر خته باشد و از بر خاستن ان
چون دودی یا ضبابی اندر دماغ مانده هر گه که ان دود اندر پی محرف بچشم
آید خیالها پیش چشم آمدن گیرد و فرقش انست که از پس بیماری دماغی باشد
و خداوند این علت از ما یخولیا خالی نباشد و دیده صافی و اما علامتهای
که آب گشادنی است یا نه از چهار وجه طلب کن اول آنکه چون آب تمام فرود
آمده باشد و یک آب بیند اگر چون هوا صافی و روشن و کبودی اهن یا سرب
دارد بتوان گشودن و امتحان تمامی آب فرود آمدنست که صاحب رنج را
در آفتاب بنشانند و بگویند تا چشم بر هم نهد و کحال دست بر چشم خود نهد و یک

بمالد وازهر سوی بکرداند پس بگوید تا چشم باز کند و دل نگرد اگر اب از اندازه خویش کرد بد
باشد و باز باندازه خویش آید تمام فرو آمده است و بتوان کشودن دوم انکه بگوید یا
ان چشم کراب خواهد کشودن باز کند و چشم دیگر برهم نهد و این چشم که برهم نهاده
باشد بمالد بنیک و چشم کرباز کرده باشد نگاه دارش میکند تا لعبتک از اندازه خویش
میگردد یا نه اگر اندکی فراختر میشود بدان کراب میتوان کشاد و اگر فراختر نمیشود اب
نتوان کشاد از بهر انکه فراخ باز شدن لعبتک انست کر ماده در عصب محروق است
این هر دو علامت کر یاد کرده آمد بیکجا باید تا اب تواند کشودن و فایده یکی فراخ
شدن لعبتک دوم انکه برنگ اهن باشد یا سرب و از اگر ازین دو یکی باشد و
دیگر نه اب کشودن فایده ندهد سیم انکر صاحب بیمار را برسد یا دروشنائی افتاب
و چراغ بندد یا نه اگر همی بیند اب توان کشود و اگر نبیند نه چهارم انکه بگوید یا چشم
باز کند و پنبه بر چشم نهد و بدان پنبه باد در دمد دمیدنی کرم بقوت پس پنبه
بر گیرد و نگاه کند اگر اب اندکی جنبیده باشد و رنگ او نیکو باشد تواند کشودن
و این از مردن پنبه بدان سبب است کر اگر بانگشت امتحان بسیار کند اب
مشوش کردد و کشادن دشخوار باشد بدین سبب انگشت بدو فرو نبرند
هر انکه کر علامتهاء اب بد بد آید بمانکه در پیش گفتیم چیزها بخشم
فرود آید چون مکس یا پشه اگر هر چند زود تر بصلاح صواب پیش ان باز شود
علاج نا بده دهد و اگر علاج نکند اب محکم کردد باشد کر علاج نپذیرد و باشد کر پذیرد
و خواجه ابو علی سینا رحمه الله علیه مقرر ماید کر من مردی دیدم عاقل و معتبر و دانا
کر او را اب فرود آمد خویشتن را علاج کرد باستفراغها و طعام کمتر خوردن و اند
طعامهاء تری فزاینده پرهیز کرد و بقلیه خشک و مطبخیه اختصار کرد و سرمها
محلل بکار داشت اب فرو نشست و نور بینائی باز آمد و طعام چیزهائی خشک
باید چون کوشت کبک و تذرو و قلیه و کوشت بریان و مطبخیه و نان خشک
اردنان جو و مانند این باید راند طعامها دارچینی و زنجبیل و سذاب
و بادیان تر و خشک و اب کامر بکار باید داشت و علاج صواب انست کر
نخست تن و دماغ پاک کند بحب فوقایا و اقراص قنطریون و حب الذهب و هر هفته

یك شربت از اباریج فیقرا عسلی در مطبوخ قنطریون بدهند **نسخه** مطبوخ قنطریون
باریك سه درم ترنجبین سپید مجوف نیم کوفته سه درم بسفایج نیم کوفته پنج درم مویز منقا
دانه بیرون کرده پانزده عدد جمله در دو سیت درم اب بنیذ تا شصت درم بماند
مذری نبات بر نهند و بالایند و یك بار اباریج عسلی درین مطبوخ حل کنند و بان
خورد **نسخه حب الذهب** صبر پنج درم هلیلهٔ زرد دو درم و نیم مصطکی و کتیرا
و زعفران و سعوط نیا از هر یك نیم دینار کل سرخ بخدانك بوقت حاجت شربت دو درم
و نیم **نسخه دیگر** صبر و سعوط نیا از هر یك یکمثقال هلیلهٔ زرد و تخم کشنه از هر یك
دو مثقال ترنجبین سفید هفت مثقال شربت بوقت حاجت دو درم و نیم زعفار هر دارویی
کر سعوط نیا برش نهاده باشد هر یك و هفته یکبار دهد و اگر رنج بقوت باشد هر هفته
یك بار معجونی کر اندر ابتدا اب سود دارد و ج انگبین دو بخیل تخم بادیان از هر یکی
یك جزو همرا کوفته و بیخته اند ر عسل کف کرفته با دو وزن و نیم داروها بسرشند
و هر بامدادی یکمثقال میخورد و یا سمین و مرزنکوش و شونیز بوئیدن سود دارد
صفت شیافی کر اندر ابتداء آب سود دارد حرف سپید ده درم بلبل سپید پنج درم
اشق یکدرم همرا باب ترنجبین بسرشند و شیاف کنند و آب بیاز با عسل کشیدن سود دارد
اب بیرزد و انکز دخوردن و با عسل اندر چشم کشید سود دارد و زهرهٔ کرك و زهرهٔ
کفتار و زهرهٔ ماهی کر بتازی شبوط کویند با عسل کشیدن سود دارد و از سنکدان
حباری ان پوست کر بروی باشد بکیرند و خشك کنند و بچشم اندر کشند و عصاره
بخورند بیرو برك او با عسل کشیدن آب را باز دارد و غرغره کردن با ب کامه و اباریج
فیقرا سود دارد خاصه از پس استفراغ و زهرهٔ خرس اندر بینی چکانیدن سود مند است
و هر وقت روغن بلسان کشیدن نافع بود **صفت** داروی کر بروغن بلسان کنند
بلبل هشت درم فلفیا چهار درم مس سوخته شانزده درم مرصافی دو درم
زعفران سبك دو درم روغن بلسان یکدرم داروهاء خشك را باب باران بسایند
و زعفران و روغن بلسان بهم بسرشند و با داروها بیامیزند و ده درم صمغ عربی سوده
باهم بیامیزند کاهی با عسل بکار دارند کاهی باب بادیان و زهرهٔ افعی با عسل سرشته
کشیدن سخت نیك باشد **صفت** شیاف زهرهٔ کاو برذا و یکدرم انکزد اندر کرباس

نرم باکتان کند و اندرین زهره میمالد باهم بگذارد و حل شود پس بگدرم روغن بلسان
باوی بیامیزند و خشک کنند و شیاف کنند اند ابتداء اب و علت انتشار سود دارد
و سپیده را ببرد **صفت** داروی معسل سکبینج دو درم حلتیت و خربق سیاه
از هر یکی شش درم عسل چندان که کفایت باشد سیاف سازند **صفت** شیاف
مرارات زهره کلنک زهره کرکس زهره شبوط زهره عقاب زهره باز از هر یکی راست راست
هرده درمی را ازین داروها دو درم فرفیون و یکدرم شحم الحنظل و یکدرم سکبینج همه را
باب بادیان بسایند و بسرشند و شیاف کنند **صفت** داروی کراب را و ضعیفی بصر را
سود دارد حب الغار پوست کرده ده درم صمغ عربی یکدرم هردو را ببول کودک نارسیده
بسایند و بچشم اندر کشند و خداوند ضعیفی بصر را باب سائیده خواجه ابوعلی سینا میفرماید
کر مردمان معتبر زهره افعی را ازموده اند و ازوی مضرت زهره نیافتند ازینجا معلوم
میکردد بتجربه از و احتراز نمی باید کرد راه علاج این علت بداروهاء خوردنی و کشیدنی
اینست کر یاد کرده امد چون این شرطها بجای آورده باشند و علاجهای کر یاد کرده
امده است بصواب و کمال بجای آورده باشند و مدتی درین علاج بسر برده چون
فایده ندیده باشد تدبیران جرکه بدست کاری نباشد یاد کنیم انشاء الله تعالی وحده العزیز

چنان باشد کر چون معلوم شد کراب تمام فرو امد و علامتهای کر یاد کردیم کراب میتوان
کشیدن و کشوده شود و فایده دهد و هیچ مانعی نباشد کر ازان باز دارد چون درد سر
و زکام و سرفه و غیران اکر ازین معنی چیزی در راه باشد نخست علاج ان باید کرد
وتن و دماغ پاک باید کرد بداروهائی کر یاد کرده آمده است و ان روز کراب کشایند
روزی باید کر هیچ ابری و مانعی نباشد و صافی و خوش و شمالی باشد و صاحب این درج
را اندر سایه برابر افتاب بنشانند بر بالشی نرم و بگویند تا هردو زانوی وی بحکم بسینه
باز نهند و دستها بزانو بندد و خویشتن را کرد کنند بدین صفت

بکحال پیش او بر بالشی نشیند از و بلند تر و اگر یک چشم درست باشد نوع غرض
این چشم درست بستن است باحرکت بسیار نکند و چشم را از هر سوی بجنباند زیرا که اگر
چشم درست بجنباند این دگر چشم در حرکت اید و آب کشودن دشخوار باشد و یکدیگر انکه
چیزهائی که حاضر باشند از وی بپرسند چون اب کشاده باشند تهمت ان نباشد که با
ان چشم درست می بیند و چون صاحب رنج شرطهای که بکحال گفت بجای اورد یکی را بگوید
تا پس او سر او را محکم نگاه دارد و بکحال بدست خویش یک چشم او بردارد و چشم را تمام بکشاید
و صاحب رنج را گوید نگاه بمن کن چنانکه میل دیده بگوشهٔ چشم باشد که سوی بینی است و بکحال
سر آلت اب کشا بر انجا نهد که اب خواهد کشودن و نشان کند از بهر دو کار یکی انکه تا صاحب
رنج را بیازماید بدرد بردن و دوم انکه بداند که نشان بر ابر لعبتک است یا نه میباید که سر آلت اب
کشا بر گوشه چشم باشد که سوی گوش است بر سپیدهٔ چشم دو دانک با گوشه چشم و چهار دانک
با سیاههٔ چشم و بر ابر لعبتک اندکی بالاتر و شیب تر نشاید و آلت اب کشا میلی باشد
از مس سرخ و اگر چشم راست خواهد کشودن آلت اب کشا بدست راست
گیرند و سر آلت اب بران موضع نهد که نشان کرده باشند و بگرداند و اعتماد کنند بر آلت آب
کشا بقوتی تمام با آلت اب بکشا بگردد و او حس ان بیابد که آلت اب کشا کشاده بدید آمد
و زمانی بر آلت اب کشا اعتماد کند بقوتی تمام بدست دیگر بدو انگشت مهین خداخوان
بلکهاء چشم را نگاه میدارد تا صاحب رنج دیده نتواند گردانیدن و چون آلت اب کشا
گذر یافت نظر کند تا سر آلت اب کشا در زیر طبقه قرنیه بیند و سر آلت آب کشا تا بر ابر
لعبتک بیارد و از وی اندرنگذرد بلکه اگر مقدار نیم جو در گذرد روا باشد و اگر بیشتر
در گذرد روا نباشد زیرا که جای آب کشا ریش کند چون بدین حال برسد دنبال اب کشا
بر میان انگشت خداخوان و مهین او کند تا اندکی بیاساید و صاحب رنج را سخن خوش
گوید و بشارت دهد تا قوی دل شود و بسیار باشد که اندرین وقت صاحب رنج
خواهد که قی کند بدین سبب باید که ان روز هیچ نخورد و اندران ساعت اگر اغاز قی کند

اندکی شراب ریواس با شراب بنفشه یا شراب غوره یا شراب انار بدهند یا ساکن شود و
پنبه پاکیزه بر چشم او نهند و اندکی دردمند باهستگی دمیدنی کرم و اگر بر سبیل انکر
کسی چیزی بیاشامد دم برکشد صواب باشد و مقصود ازین اسایش چشم پس آلت آب کشا را
باهستگی بکرداند تا ازپس قرینه بیند که سر آلت آب کشا بالای آب باشد پس دنبال آب
کشا را اندکی برفرازد و اب را سر آلت اب کشا فرو نشاند چون بیند که اب فرو نشست
و بر دهانهٔ عنبیه انرا در خویشتن کشید صبر کند و آلت آب کشا بزودی بیرون بیارد
و نگاه کند اگر دیگر باره آب باز اید فرو نشاند چه بسیار باشد که در شتی عنبیه لنج
را دشخوار پنهان کند و باشد که تنک تن یا غلیظ تر باشد دشخوار فرو
تواند نشاند و بسیار باشد که یکبار فرو نشیند چنانکه چیزی که در نشیب افتد و از و
هیچ اثر نماند و بسیار باشد که عسری کند و هی باز آید و همکی او میل نکند بدان موضع که تا بد
پر کند و هر بار که از و بدان جانب که میل کند انجا باید برد اگر رنج بسیار نماید آلت
اب کشا را هم چنان میباید داشت و بتری آب کشا بر گوشهٔ چشم قوت کردن تا اندکی
خون بیاید ابر بان خون فرو باید نشاند و اگر نی قصد کحال اندکی خون بیاید نباید
ترسیدن اب عسر را با ان قدری خون فرو توان نشاند و اگر نیز اب عسر نباشد خون
را هم دران موضع پنهان توانکرد و با اب فرو نشاندن چه قوت خون اب را بسوزد
و نیست کند و اگر خون را پنهان نکنند انجا بفسرد و علت طرفه پدید اید و تحلیل دشخوار
پذیرد و اندران حال که اب فرو می نشانند صاحب رنج را بفرمایند تا تخنی میکند از راه
حلق نه از راه بینی و آب دهان بحلق فرو میبرد تا بدین حرکت اب فرو میل کند و فرمان
بردار تر باشد و چون کحال دید که اب فرو نشست باهستگی میل را می پیچد و بیرون اورد
و زده خایه مرغ و روغن بهم بزند و بر پشت چشم نهد و هر دو چشم را سخت ببندد
و صاحب رنج را اندر خانهٔ تاریک برد و بگوید تا بقضا باز خسپد و خود را خفته سازد
و هیچ حرکتی نکند و سخن نگوید و اگر خواهد که سخن گوید بدست اشارت کند و خویشتن را
از عطسه و سرفه نگاهدارد و بر رگها شقیقه او ضمادهاء خنک کند و حذر کند تا
دردسری تولد نکند و اگر عطسه خواهد بینی را بدست بمالد تا عطسه ساکن شود
و از سرفه نگاهدارد و اندکی جلاب و روغن بادام و طعام وی اندکی باید و چیزی

اشامیدن نرچیزی که بخایند و روز دوم چشم را بکشاید و زیاده باهستگی بردارد و بنبه
بگلاب تر کند و چشم را بدان بپوشید چنانکه هیچ زحمتی بچشم نرسد و هیچ قوتی از دست بر چشم
نکند و بنبه بسپید خایه مرغ تر کند و بر پشت چشم ببندد و اگر روز سیم بکشاید بهتر باشد
و فرموده باشد ناکل سرخ در آب بجوشانند و چشم را بدان آب بشویند و بیمار راست بنشیند
و پشت بدیوار باز داده و بالش بر جنب و راست نهاده چنانکه همه جوانب او باشد تا بدان
تکیه میکند و اسوده باشد و حرکتی نکند و شعری سیاه بر او فرو او یزد و اگر خواهد شادنج
شسته باسرمه اندر کشد روا باشد و اگر پس از دو سه روز آب نزدد کند اگر اماسی کرم تولد
نکرده باشد باز الت اب کشنا یا جائی خود بر دچه بدان زودی ملتحم رسته نشود و بعضی
باشد که ملتحم نرم باشد اب کشنا بروی نایستد که بروی فوت کند سرمیل سوراخی پدید
کند پس اگر الت آب کشنای بدان سوراخ در بردن و گاه باشد که بران سوراخ گوشت
افزونی برابر سر ناخن برابر باید داشتن و هیچ اندیشه نباید کردن و بعضی گحالان
فرو سوی قرنیه بشکافند و اب را بیرون اندرین راه خطری است انست که اگر
باشد رطوبت بیضیه بخود کشد و بیرون ارد و ما این دستکاری
ندیدیم و عمل کردیم الا چنان که در پیش گفته شد هم دیدیم و هم دستکاری کردیم و اما خیاطها
دیگر که نه مقدم اب باشند علاجش انست که نخست هر یکی را سبب و علامات بداند اگر
از معده باشد با باریج فیقرا و حب قوقایا علاج کند و نیز معده را بگلشکر و مصطکی و
انیسون و عنبران قوت دهد و انچ مصالح معده است بجای ارد چنانکه در موضع
خویش یاد کرده امد و اگر معده گرم باشد و بطبوخ هلیله پاک کند و بشراب انار و لیمو قوت
دهد و انچه از دماغ باشد بخارها از دماغ باز دارد و صندل و گلاب میبوید و بر صدغها
صندل بگلاب سوده میکند و العلم عند الله و الله اعلم بالصواب

تمام شد کتاب عین الدواء تذکره گحالی بعون الله و حسن توفیقه فی وقت العصر
یوم الاحد رابع و عشرون من شهر صفر المحذر سنه
اثنی و مائه بعد الف هجریة النبویة المصطفویة
الحمد لله صلی الله علیه و آله
وسلم

نسخه ذرور درمدنشان

انزروت پرورده ده درم چشم پنج درم مامیران دو درم کف دریا دو دانک نبات
سه درم افیون دانکی جمله بکوبد وبیزد وباهم آمیخته کند وبکار دارد

ذرور درمدنشان اسفید

انزروت پرورده ده درم نشاسته چهار درم افیون یکدرم جمله کوفته
وبیخته باهم بیامیزد وبکار دارد نافع بود انشاالله تعالی

ذرور قیصر

انزروت پرورده ده درم نشاسته چهار درم کف دریا دو دانک
نبات سه درم جمله کوفته وبیخته باهم بیامیزد وبکار دارد

سفت باسلیقون

جرب راوسبل راوکمنه راوخیر کی چشم راسود دارد بکیرند پلپل ودارپلپل وزنجبیل
ودارچینی وهلیله زرد وهلیله سیاه ازهریکی پنجدرم صبر سقوطری یکدرم نیم
کف دریاشش درم شنکرف پنج درم سلیخه وقرنفل ازهریکی چهار درم نوشادر
یکدرم همه کوفته وبیخته باهم بیامیزد ومانند سرمه درچشم کشد نافع بود
انشاء الله تعالی

نسخه اباریج قیصرا

حب بلسان یکدرهم دارچینی یکدرهم عود بلسان یکدرهم زعفران یکدرهم سنبل یکدرهم
مصطکی یکدرهم اسارون یکدرهم سلیخه یکدرهم صبر سقوطری شانزده درهم

نسخه ذرور غزنوی جهت اطفالان

چشم چهار درم مامیران دو درم کف دریا یکدرهم انزروت پرورده سه درم
نبات نیم درم کافور ستوی جمله کوفته وبیخته باهم بیامیزد وبکار دارد نافع بود

صفت شیاف رحیر که خون شکم باز دارد

بکیرند زعفران وافیون ومرمکی وصمغ عربی وخون سیاوشان وکندر
وحضض مکی ازهریکی برابر نافع بود انشاالله تعالی

صفت برود غوره که انرا حصرمی خوانند

سلاق ودمعه وجرب وسبل سود دارد توتیای کرمانی ده درم زرده حویه
ده درم پوست هلیله زرد پنج درم زنجبیل پنج درم دارپلپل دو درم وچهار دانگ
ماسیران دو درم وچهار دانگ نمک هندی یکدرم همه کوفته وبیخته باب غوره
بسرشند چند بار تازه میکرداند تا پرورده شود بعد ازان نرم بسایند وبکار
دارند نافع بود انشا الله تعالی وحده

حب السعال

مغز تخم کدو شیرین مغز تخم خیار وخیار بادرنك از هریك یکدرم رب السوس
کتیرا از هریك یکدرم خشخاش ومغز بادام کشمش از هریك دو درم انیسون یکدرم
نبات ده مثقال خورد بکنند وقرصها سازند وهریك شب یکی ازان در زیر زبان میکرد
نافع اید انشا الله تعالی

نسخه بدل کحل الجواهر

کحل هفت درم مارقیشا پنج درم اقلیمیا زرد دوازده درم مروارید ناسفته
سه درم زعفران نیم درم سانج هندی دو درم خرد کنند وبسایند وبجریر ببندند وبکار
دارند نافع آید

صفت داروی جهت انکه خون از بینی امده بازدارد

بگیرند کهربا خاص ونبفشه تازه وجوزسرو هرسه راستا راست بهم دیگر
بسایند ودرماسوره در بینی باشند کرخون بازایستد بقدرت خدای تعالی

صفت دواء کلف ونمش واثر ابله

بگیرند مغز بادام سپید کرده سه درم وبسایند نیك وتخم خربزه مغزش
کوفته بغایت وسیماب دو درم اندرین مغزها بمالند وبکشند چنانکه
اثر سیماب نماند ومغزها سیاه شود هر شب طلی کنند واگر هر ساعت نوا نند
بهتر باشد ویکهفته دست وروی نشویند ودست
بر روی نکنند وبعد ازان یکهفته بشویند
کلف ونمش پاك شده باشد
والسلام

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

مزعلم در علت هر عضوي از اعضا از سر تا قدم ومعالجه

ان باب اول در صداع صداع دردي است كه در اعضاء سر باز ديد آيد وصداع كرم باشد يا سرد اگر كرم باشد يا ماده يا از خون باشد يا از صفرا يا بي ماده باشد علامت صداع خوني سرخي روي وچشم باشد وگران اندامها وشير بن طعم دهن علاج فصد قيفال است وحجامت ساقين وچيزهاي سرد خوردن همچو شراب عناب وشراب الو وخرماي هندي باشكر سفيد بجلاب سرد خوردن وبغذا مزوده از خرماي هندي والوكيل بامغز بادام دادن وصندل وعرق كل بوئيدن صداع صفراوي علامت آن افروخته شدن كرجي در سر ودوي بول وتشنكي بسيار وتلخي دهن وبيخوابي باشد علاج استفراغ صفرا كردن است وطبع را نرم داشتن بالوي سياه وعناب وبنفشه ونيلوفر وسپستان وخرماي هندي وورق كل وتخم كاشني وترنجبين وخيارشنبر وآب انار ترش وشيرين باپوست فشرده بابابنات ويا باترنجبين بايد دادن وبغذا مزورهاي ترش بايد دادن چون حرماء هندي وزرشك وانار دانه باكشمش ومغز بادام وبعد ازان تبديل مزاج بايد كردن بچيزهاي سرد كننده صداع سرد باماده يا از بلغم باشد يا از سودا علامت صداع بلغمي سنگيني وسختي صداع باشد بي حرارت وسرخي روي وچشم وگراني سر وچشم وكاهلي بسيار خفتن وآب دهان وتري بيني

وبول سفید وغلیظ باشد ونبض مضطرب وبطی بود علاج استفراغ بلغم از آنچه
بدن باید کردن بحب صبر وحب شبیار وجلاب بنج مهلک خراشیده وتخم وازیانه
وکل قند باید دادن وغرغره بابارنه فیقرا کردن بغذا نخود واب بامرغ ونیمرغ دادن
بحسب قوت ومشک بوئیدن علامت صداع سوداوی بیخوابی ووسواس و
تیرگی رنگ روی وفتور وترشی طعم دهن وسبزی قاروره باشد علاج ان استفراغ
سودا باید کردن بمطبوخ افتیمون وهلیله سیاه وغاریقون وجلاب بالنکو وبنات
باید دادن وغذا نخود آب بازیره باج بامرغ ونیمرغ باید دادن بحسب قوت صداع
کرم بی ماده سبب ان حرارت افتاب بود که برسر تابد تا نزدیک اتش نشستن علامت
صداع کرم بی ماده کرمی پوست سر واعتدال بول وتراز بودن وتشنگی بسیار وبیخوابی
بود وگرانی سر وچشم وروی علاج بخلیل هوا کردن ودر جای خشک نشستن وجلاب
از سکنجبین ساده وعرق گل بانرف دادن وصندل وعرق وسرکه وتراشه کدوی تر
صداع سردی ماده علامت ان ان بود که گرانی در سر وچشم نباشد وتری بینی نباشد
واندیشهای فاسد کند وبول رقیق واسهل باشد علاج بابونج وسبث واکلیل الملک
در آب بجوشانیدن وسر فرو گذاشتن وبخاران بوئیدن وطلاهای کرم بر سر نهادن
وجلاب نبات بالنکو دادن وغذا نخود اب ومرغ باب دویم در سرسام وماشرا
سرسام ورمی است که در یک حجاب از حجابهای دماغ باز دید آید واین مرضی مخوفست
یا از خون باشد یا از صفرا در سرسام خونی تب دایم وگرانی سر وروی وسرخی چشم
ودرد سر وهذیان ودرشتی زبان وکراهیت روشنائی باشد ونبض عظیم باشد
وقاروره غلیظ تخین باشد علاج فصد قیفال کردن وخون بیرون کردن بحسب
قوت وجلاب بنفشه ونیلوفر واکوی سیاه وعناب وسپستان ونبات وتر تخبین
دادن طبع را بمطبوخ فاکهه نرم داشتن چون الوی سیاه کیل وعناب وسپستان
وتمرهندی ودورق گل سرخ وتخم کاشنی وبنفشه ونیلوفر وسنامکی وتر تخبین وشیرخشت
ومغز خیاشنبر میانهای رود روز جلاب نبات ونیلوفر دادن وغذا کشکاب باعناب
وخشخاش وبنفشه ونیلوفر علامت سرسام صفراوی تیزی تب وبیخوابی وتشنگی
وخشکی دهن وبینی وشوریدگی عقل وبسیار گفتن وهذیان وزردی روی وبیان

وسرعت نبض وبرجستن ازجاي خود وبول زعفراني وناري بود علاج استفراغ
صفرا كردن بمطبوخ فاكهه چنانكه در سرسام خونى گفته شد وجلاب تر وعناب
ونيلوفر وتخم كاشنى وبرهندي واب انار وترش وشيرين بانبات وترنجبين واب
تفوح واب خيار وكدو بايد دادن وسركه وصندل ورو غن كل وآب خيار بالنك
خلخه ساختن وبوييدن وبرسر نهادن وبغذا كشكاب دادن واطراف بدن باب
گرم وسپوس ونفشه ماليدن ماشرا وماش اورمى است كه در اندرون وبيرون
دماغ بازايد وبزرك شود وگاه باشد كه پوست روي بزكد واب زرد ازان تراويدن
گيرد واين مخوف است واز خون باشد واز صفرا علاج انكه از خون باشد علاج
سرسام است ودرين حقنهاي نرم لايق باشد باب سيوم در دوار سنده
دوار بپارسى سركشتن راگويند وسدر گويند كه چون مردم برخيزند چشمشان
تاريك شود وسر بگردد وبيم باشد كه بيفتد واين مرضى بابلغمى باسودائى باريحى
علامت سودائى بسيارى فكر وبيخوابى وكم گفتن سخن وصلابت نبض بود
علامت بلغمى گرانى سر وروى وكد ورت حواس وبسيارى خواب باشد
ونشنكى نباشد وبول سفيد وغليظ ونبض نرم بود علامت ريحى ان بود
كه دين نايد وابتداي اب از چشم گشاده شود علاج جمله انست دماغ را
تنقيه كنند بحب ايارج وحب اصطخيقون وجلاب بالنكو وتخم رازيانه
وكلشكر وبيخ مهلب خراسيده دهند غذا نخود آب باخشك دانه بايد داد

باب پنجم در صرع صرع مرضی مخوفست سبب ان انکه سیده ناتمام در راه روح
نفسانی حادث شود که اگر سده تمام باشد سکته باشد بدین سبب حرکات بی نظام و
نشنج باز دید آید و ماده این مرض یا بلغمی باشد یا سودائی علامت بلغمی سپیدی
رنگ روی و فربهی بدن و زبان مصروع زرد باشد و از چیزها که موجب خشم نباشد
خشم کند و عظیم و حواس ثقیل باشد و آب دهن بسیار باشد علاج تنقیه بدن باید
کرد بحب ایارج اصطخیقون و جلاب کرم از تخم ریازیانه و بالنکو و کلشکر باید داد و غذا
نخود اب با خسک دانه باید داد علامت صرع سودائی لاغری بدن و سیاهی
رنگ و خفقان دل و ترشی طعم دهن باشد علاج استفراغ سودا باید کرد بمطبوخ
افتیمون و حب افتیمون و معجون نجاح و جلاب کرم از بالنکو و کاوزبان و کلشکر باید
داد و غذا نخود آب با جوانمرغ با گوشت بره بمصروع باید خورد از کرماء کرم و سرما پرهیز
نگاهدارد نگذارد و کنار آب بنشیند و از جماع و سردی و مستی محترز باشد
باب ششم در سکته سکته مرضی است مخوف و ان علتی است که جمله حواس را
باطل کرداند و ناگاه افتد و بیکبار افتد و سبب ان ماده بلغمی باشد که در راه کند
روح نفسانی سده تمام باز دید آورد و بطون دماغ ممتلی گردد علامت سهلی و سختی
سکته و دشخواری و اسانی نفس زدن است و کف اندر سکته نشان کشاده شدن
علت علاج انست که پنج روز بهیج جلاب و غذا ندهند و بند سده شدن است
روز نسیم بیرمرغ بروغن یاسمن چرب کنند و با یارجه فیقرا آلوده کنند و بکلو فرو برند
باقی کنند و جلاب انیسون و با لنکو و کلنکبین دهند و حقنها نین کنند و پشت او
بروغن زیتون گرم کرده بمالند و مسهل بطوس و تریاک بزرگ بدهند و ماء العسل
بجای آب میدهند و زهره کلنگ باب مرنجوش حل کنند و اندر بینی او چکانند
و غذا نخود آب با داروچینی و فلفل و گوشت کبک و بنجشک و کبوتر میدهند باب
هفتم در سبات سبات مرضی مخوف است و ان خوابی است مفرط دراز و بد شوار
بیدار شود و چون بیدار کنند همچنان خفته باشد و سبب این مرض سرد شدن
مزاجست بسبب خوردن داروهاء سرد و یا سرما مفرد که از بیرون بدو رسد و
بسیاری بلغم علامت از سپیدی زبان و تهیج و فراموشی باشد و نبض مرجی و عروض

زیرم باشد علاج اگر از خوردن داروهای سرد باشد داروهای گرم باید داد چون
تریاک مطروبطوس و اگر سبب مادهٔ بلغمی باشد تنقیه دماغ باید کردن بحبهای تیز
حب اباره و حب اصطخیقون و غذا نخود اب با سعتر دارچینی و کدو باونا نخواه باید
دادن و جند بیدستر و روغن یاسمین حل کنند و در دماغ چکانند **باب**
هشتم اندر سهر سهر بیخوابی مفرط است و ان مرضی مخوف است سبب ان گرمی
و خشکی باشد که بر مزاج دماغ غالب شود علاج روغن بنفشه و روغن دانه کدو
در دماغ باید چکاندن و شراب بنفشه و شراب خشخاش باید دادن و آسایش
فرمودن و از غم و از فکر دور بودن و بکرما به رفتن و اب فاتر استعمال کردن
و غذا مزورهٔ بیبوش با مغز بادام و اسفناج و کوشت بزغاله دادن و انچه
خواب آورد سماع آهسته خوش شنودن و او از بادم نرم کردختان جنبانک
باهستکی و حکایتها خوش کوش کردن و اطراف بدن اهسته مالیدن و
اگر کسی را بیخوابی سرفرخشک پدید اید نشان هلاک باشد **باب نهم**
اندر مالیخولیا مالیخولیا علتی سودائی مخوفست صاحب این علت بوسته
بد دل و هراسان باشد و فکرهای بد کند و اندوهناک باشد بی سببی ظاهر و مادهٔ
این علت یا سودائی باشد طبیعی یا سودائی یا طبیعی اخلاط اربعه باید که بسوزند
علامت انکه از سودائی یا طبیعی باشد سبز لون و فتور نبض و سیلان لعاب و انکه
از سودائی یا طبیعی بود و اگر خون سوخته علامت ان سرخی بول و عظم نبض و بی
خوابی و خنده بسیار بود و انچه از صفرا سوخته باشد علامت ان سرعت نبض و هذیان
و اخلاط عقل و از مردم جستن و خشم کرفتن و بیخوابی بود و انچه از بلغم سوخته
باشد علامت ان کاهلی و خواب بی نظام و تری بینی و دهان و این نبض سپیدی
لون بدن و سپیدی بول باشد علاج جمله انست که استفراغ سودا کنند بفصد
صافی و مطبوخ افتیمون و مطبوخ هلیله و حب بخاج و حب افتیمون و روغن
بنفشه و روغن کدو و در بینی چکاندن و محط جلاب با لنکو و نیلوفر و نبات
باید دادن و غذا نخود اب با مغز بادام و اگر بیخوابی مفرط باشد شراب بنفشه و شراب
خشخاش بغذا مزوره بیامیزند یا روغن بادام و جراده کدو و بکرما به بردن و اب فاتر

استعمال

استعمال کردن **باب دهم در نسیان و حمق** و این مرضی افزاست کردر افعال فکری
باز دید آید بسبب نقصان و بطلان حالتی است کر بکودکی و خوفی باز و سبب آن
شود مزاج سرد است کر بر بطن اوسط دماغ غالب شود **علامت** ان خشکی بینی و بخوابی
بود **علاج** غذاهای کرم و تر و معتدل دادن چون بخود آب زردهٔ خایه مرغ و لوزینه
و پاچه بزغاله و بره و روغن نرگس و روغن خیری بر سر و دماغ مالیدن و جلاب بنبات
بالنکو دادن و الله اعلم **باب یازدهم در عشق** عشق مرضی سودائی است و وسواسی
کر مردم از بنفس خود کنند بمسلط گردانیدن فکر در نیکو امدن صورتی یا خلقی
علامت ان فراموشی و حیرت و سرد ریش افکندن و انداختن و چشم بکو فرو شدن
و نفسی دراز کشیدن و اختلاط عشقست **علاج** مزاج دماغ کرم کردانیدن بغذاها
و شرابها مرطب چون شراب بنفشه و شراب خشخاش و مفرح یاقوتی و بکرما بار رفتن
و اب فاتر استعمال کردن و خود را مشغول کردانیدن بشغلهای بزرک کر محبوب را
فراموش کنند و مجامعت کردن با غیر معشوق و فکر در معشوق کردن زایل کردانند
باب دوازدهم در لغز این از استرخا و سستی عضلها و بنهاد روی و ابرو
و لب باز دید اید و پوست پیشانی از شکل طبیعی بکردد **علاج** جلاب کرم از بنفشه
و کلنکبین و بالنکو باید دادن و بغذا نخود آب با خسک دانه و کوشت کبخشک
و تنقیه دماغ کردن بحب ایاره فیقرا و ایاره لوغاریا و حقنها تین کردن و از بی
تریاق و مرد نطوس و معجون بلادری دادن و روغن مسطر در روی مالیدن
باب سیزدهم در اختلاج اختلاج جستن اندامست و ان حرکتی است کر اندر
عضلها افتد بی مراد ست این مرض رطوبتی سرخ باشد کر حرارت غریزی را تحلیل
باریج کند و کار کند و سبب خلط از مشام زود بدرون برود و اختلاج کند و تولد ان
حرکت از بادهای غلیظ باشد **علامت** بادانست کر دیر بیاید و زود بکذرد و اکر اختلاج
روی بسیار افتد بیم کنده باشد بفالج و سکته **علاج** غذاهای کرم باید دادن چون نخود آب
با فلفل دارچینی و تخم رازیانه و کدو و باوان موضع کر جستن کیرد بخربه دست بسیار
باید مالیدن تا سرخ شود و روغن فرفیون و مسطر مالیدن **باب**
چهاردهم در رعشه رعشه علتی است کر حرکات ارادی با حرکات غیر ارادی از باز دارد

وامتحنه شود وچون خواهد که حرکتی بغیر اختیار بکند حرکتی غیر ارادی ازو باز دارد
واندر دست وسر بیشتر افتد وسبب کلی این مرض ضعیفی این قوت است وضعیفی ان
حرکت یا سوء المزاج سرد واین بیشتر کسانی را باشد که بیماریها بسیار کشیده باشد
علاج بتقویت قوت باید کردن واستفراغ رطوبت بحب صبر وایاره فیقرا وحب قوقیا
باید داد وحب شیطرج وغذا نخود آب باخسك دانه وماء الحلم از مرغ وکبك با فلفل
ودارچینی باید دادن وروغن قسط مالیدن **باب پانزدهم در فالج** فالج سستی بیها
وعضلها واوتاراست باطل شدن حس وحرکت است این علت فرو دامدن رطوبت
است از بطون بحسب ضعف بدن وقوت وراه گذر قوت محرکه وقوت حساسه فرو
بندند ونگذارد که بگذرد **علامت** ان سستی یك نیمه باشد وباطل شدن حس وحرکت
وسفیدی وصافی فاروره **علاج** انست که تا چهار روز یا هفت روز بحسب قلت
وکثرت ماده بعلاج مشغول نشوند ودر ابتدا حقنها نیز باید کردن وحب صبر وحب
اصطخیقون وحب متن وشیطرج باید دادن وغذا نخود آب باید دادن ونخود آب
باگوشت کبك وکبك وتیهو وکبوتر بچه وفلفل کرویا ودارچینی وزیره باید داد
وروغن قسط وروغن فرفیون وروغن بلسان باید مالیدن ومزید بطوس و
تریاق فاروق باید دادن بجای اب ماء العسل وماء الاصول باید دادن **باب**
شانزدهم در رمد رمد در دچشم دست اگر چشم وروی سرخ باشد ورگها برجوانب
رك قیفال باید کشودن حجامت کردن وجلاب نبات وعناب بنفشه دادن و
غذا مزوره ببنوماش ومغز بادام واسفناج دادن مسهل از سنا مکی وپوست
هلیله زرد وبنفشه والوی سیاه وعناب ونبات وترنجبین وخیارشنبر دادن
وآب سرد بر روی وچشم ریختن واگر سرخی روی چشم نباشد وبلکها چشم نسبت
بایکدیگر دوشد **علاج** ان حب شبیار وحب ایاره فیقرا وجلاب بنج مهلك خرا شیده
ونبات است وغذا زیره بنج با روغن بادام **باب هفدهم ضعف بصر ورفتن**
اب از چشم لطیف گردانیدن عذات وتقویت دماغ کردن به بویهاء خوش
وترك روزه وجماع کردن وهلیله کابلی وتوتیا خورد سودن ودر چشم کشیدن
باب هجدهم در گرانی گوش سبب گرانی گوش یا مادهٔ غلیظ باشد یا بادی غلیظ

کز یادی باشد و بلغمی باشد جلاب تخم رازیانه و بیخ مهلک خراشیده و کلنکبین باید داد
و غذا نخود آب با خسک دانه و تنقیه دماغ کردن بجب ایاره فیقرا و اباره لوغاد یا باید کرد
و اگر سبب بادی غلیظ باشد غذا لطیف باید دادن چون نخود آب و دیزه برنج و ماء اللحم
و روغن بادام تلخ با جند بیدستر و روغن سذاب و روغن بابونه در گوش باید چکانید
درد گوش یا از خون باشد یا از ورم یا از بادهای مختلف اگر از خون باشد علامت
سرخی لون و جهندگی درد گوش بود علاج فصد قیفال است و اسهال طبیعت
بمطبوخ فاکهه و مطبوخ هلیله و جلاب و عناب و بنات و بنفشه دادن و غذا مزورد
از پنیر ماش و غوره و انار دانه و پنیر سرخ دادن و اگر از بادهای مختلف باشد علامت
طنین و اواز در روغنی در گوش بود علاج تنقیه معدن کردن بجب شبیار و قی
کردن و غرغره کردن و روغن مرزنجوش و نرگس و بابونه و سبت نیم گرم در گوش
چکانیدن و غذا نخود آب با دارچینی و کرویا و فلفل دادن **باب نوزدهم**
در زکام و نزله مبداء زمام و نزله و مامت انچه براه کذر بینی فرود اید و او از بکردن
ان را زکام گویند و انچه بحلق و سینه فرود آید ان را نزله گویند ماده زکام و نزله یا گرم
بود یا سرد علامت ماده گرم انست که چشم و روی سرخ باشد و انچه از بینی فرود
اید گرم باشد و تیز و سبک و زرد و بینی و حلق را بسوزاند و زکام سرد انست
که سر و روی گران باشد و انچه از بینی فرود اید غلیظ و سفید باشد علاج اندر زکام
گرم فصد قیفال باید کردن و جلاب عناب و بنفشه و سپستان باید دادن و شراب
بنفشه و شراب خشخاش در اب گرم حل باید کردن و دادن علاج اندر زکام سرد آرد
ارزن و نمک و سپوس کندم در چیزی بندند و با تش گرم میکنند بر سر می نهند تا
حرارت بقعر دماغ برسد و غذا اندک دادن و بر تشنگی صبر فرمودن و جلاب
پرسیاوشان و انجیر و مویز طایفی باید دادن و غذا نخود آب با خسک دانه خوردن
و پنی بخار طبیخ بابونه و اکلیل الملک و شبث و مرزنجوش و شونیز فرود اشتن
سود دارد و عود و قسط و لادن سوختن سود دارد **باب بیستم اندر خون امدن**
از بینی سبب خون امدن از بینی بسیاری خون در بدن یا دهن رگی کشوده شود
یا خون بیماری حاده باشد اگر سبب بسیاری خون بدن باشد فصد قیفال باید کردن

وشراب غوره وشراب ریباس وجلاب وعناب وسکنجبین ساده باید دادن واب کشنیز تر
بیرف سرد کرده در بینی چکانیدن وگل ارمنی ونشاسته وآب مورد وعرق گل طلاي
سر کردن وبسد وکهربا وگل سوده در بینی افشانیدن ودر آب سرد نشستن وبرگ بید
وکاهو وگل خشخاش وصندل مفاصري وعرق گل بوئیدن وغذا من ورة رزشک وسماق
وانار دانه دادن واکر رعاف بحران صندل وکافور وگل ارمنی وکلاب برحکم طلا باید کردن
باب بیست ویکم در ورم زبان ودم زبان مادة ان خون باشد یا از بلغم یا از
سودا باشد علامت انکه از خون باشد زبان سرخ باشد ولعاب اندك باشد علاج
فصد قیفال وطبع را نرم داشتن بمطبوخ فاکهه ومضمضه کردن باب بنفسرخ
واب کشنیز تر وآب کاشنی وآب کاهو وکنان بعرق گل تر کرده بر زبان انداختن
وجلاب نبات وعناب واب انار ترش وشیرین با پوست فشرده دادن وغذا
کشکاب واکر چیزي نتواند فرو بردن حقنه کردن علامت انکه از صفرا باشد رنکی
زبان باشد ودر مغرط وافروختکی سر وروي وانهار بسیار بر زبان پیدا شود علاج
ان همان ودم خونی باشد بجز فصد کردن علامت انچه بلغمی باشد رنك ورم سفید باشد
وسرخ وبزرك ولعاب بسیار از دهن آید ودرد کم باشد علاج ان مضمضه کردن
بابارة فیقرا وزبان بنفسر کرده وعسل وخردل مالیدن وحقنه تیز کردن وجلاب پنج مثقال
با مویز طایفی دادن وغذا لخوذاب با مغز بادام ساده دادن علامت انکه از سودا باشد
سیاهی رنك زبان وخشکی دهن علاج تنقیه بدن باید کردن واز سودا بمطبوخ
افتیمون وحب افتیمون وحب غاریقون وغذا زیره با برنج دادن باخروس بچه
باب بیست ودویم در ناخوشی بوي دهن سبب ناخوشی بوي دهن رطوبتی
عفن باشد واین رطوبت در پنج دندان باشد اندر کوشت بن دندان باشد یا این
عفونت از خلطی باشد کز معده باشد علامت انکه از پنج دندان وکوشت بن
دندان باشد انست که هر وقت که مسواك کند ودهن بشوید یا هرکاه که غرغره کند
ودندان پاك کند دهان خوش بوي کردد علاج رنك قیفال باید زدن یا چهار رنك
وبپوسته دهن بسر کرده وکلاب شستن وسر کرده وعاقرقرحا وکرمازخائیدن وبمطبوخ
هلیله تنقیه بدن کردن وجلاب سکنجبین ساده بر عرق گل دادن وغذا من ورة انار دانه

بی گوشت دادن واگر کرد دندان تباه شده باشد علامت انکه از عفونت خلطی باشد که
در معده است انست که بمسواک کردن ودهان شستن زایل نشود ودر وقت کرسنکی
سخت تیز باشد وگاه سری اهسته تر بود علاج انست که تخم خربزه وتخم ترتیزه وتخم
شبث دران بجوشانند وقدری نمک وعسل دران حل کنند وبا خورند وبین مرغ
بروغن کنجد چرب کنند ودر کلوفر وبرند وقی کنند وبعد از قی کلشکر با سکنجبین بابلیله
سرشند وبدهند وخربزه ناشتا خوردن سود دارد وغذا من وره زرشک وسماق
واب غوره باید دادن باب بیست وسیم در درد دندان سبب درد دندان یا
سوء المزاج کرم یا سوء المزاج سرد ویا از ودی باشد که در بن دندانها بود علامت
انکه از سوء المزاج کرم باشد که چون آب سرد بدندان رسد اسایش یابد ودردی ارام
کنده باشد وانکه از ورم کرم باشد کوشت بن دندانها سرخ باشد واماس کرده باضربان
باشد علاج رگ قیفال باید کشودن وحجامت کردن وچها رگ زدن وبسرکه
وعرق کل مضمضه کردن وجلاب سکنجبین وعناب باید دادن وغذا من وره انار دانه
وبنوشه سرخ باید دادن وبمطبوخ هلیله طبع را نرم باید کردن علامت سوء المزاج
سرد باشد انست که باد در دهان بنا شد واو وخنکی در سر ورو بنا شد وورم بن
دندان بنا شد وهرگاه اب سرد بدندان رسد درد زیادت کند علاج مضمضه کردن بسرکه
بسرکه وبود نروعاقرقرحا واوبشن وبن دندانها را بود نرو فلفل وشیطرج هندی
باید مالیدن وتریاک اربعه دادن اگر بدین ند بر هادرد ساکن نشود داغ باید کردن
وضع توت بر دندان باید نهادن وتنقیه دماغ وبدن بحب اباره منقرا کردن وغذا بخواب
ومرغ باب بیست وچهارم در حناق حناق وشخواری در مرزدن است وسبب ان
ورم عضلها حنجره یا مری است واماس در باطنها وغشائیها ان وسبب ان ورم
یا خون باشد یا صفرا علامت حناق خونی سرخی رای باشد وهیچون زبانه اتش
کرمی در حلق پیدا ید وشیرینی دهان وضربان حلق علامت صفرائی خشکی
دهان وزردی روی وانر وخنکی حلق وتلخی دهن باشد علاج هردو نوع رگ
قیفال کشودنست اما انکه خونی باشد اگر قوت تحمل کند خون بسیار بیرون باید کردن را
تا بحد غشی انجامد واگر ضعیف باشد خون بتفاریق بیرون باید کردن وبحقنها نرم طبیعت

بنوشه عدس مقشر است

نرم داشتن وبینوسرخ واب کشنیز وشراب توت وسرکه باید فرمودن حجامت بر مغزهای
پشت باید نهادن ومکیدن تا ماده ازره گذر خلق دور شود واطراف بدن باب کرم
وسبوس کندم وخطمی ونبفشه باید مالیدن ودو وقت تراید عنزه بعناب ورونباه
تربك وبینوسرخ واب کاهو وشراب توت ومغز خیار چنبر باید کردن وبشیر ومزوره
زرشك عنزه کند وچون ره گذر خلق گشاده شود اب انار ترش وشیرین وسکنجبین
ساده واب خیار وکدو وسرخ تخم تورك واب نقوع فواکه باید دادن وغذا کشکاب باید
فرمود باب بیست وپنجم در ربو ربو تنگی نفس است در حال رفتن وحرکت کردن
وسبب پمتلی وپرشدن قصبه وششش از رطوبات سرد وشنده علاج شراب نوفا
وبیخ مهلك وپرسیاوشان وتخم رازیانه وکلشکر باید دادن وقی فرمودن پس از انکه
خردل وعسل خورده باشد باسکنجبین عسل واب ترتیزه وغذا نخود اب بامغز بادام باید
دادن باب بیست وششم در سرفه سرفه حرکتی است کر طبیعت بان حرکت
دفع موذی از ششش واز اعضا کر بدان متصل است میکند وسبب سرفه یابتری باشد
ویاخشکی اکر بتری باشد علامت ان باشد کر تشنکی نباشد ونفث بسیار باشد علاج
بیخ مهلك خراسنده نیم کوفته بپرسیاوشان ونبات باید دادن وغذا مزوره از نخود
بینوماش ومغز بادام باید دادن واکر سبب خشکی بود علامت تشنکی وخوش امدن
هوا خشك بود علاج شراب نبفشه وشراب خشخاش باید دادن وجلاب عناب
نبفشه تر وسپستان ولعاب بدانه وبنکو باید دادن وغذا مزوره بینوماش بامغز
بادام وحسو از آرد باقلا وشکر وروغن نبفشه وکشنیز در سینه وحلق باید
مالیدن باب بیست وهفتم در ذات الریه ذات الریه اماس ششش است سبب
ان ممتلی شدن ششش باشد از بسیاری خون علامت ان تب تیز باشد وتنکی نفس
باکو یا کر کلو میفشارند وسرخی روی علاج رك باسلیق باید زدن وخون بمقدار
قوت بیرون کردن وجلاب عناب نبفشه ونیلوفر ونبات وترنجبین باید دادن
ولعاب بدانه ونیلوفر وروغن کل بادام بعوق باید ساختن وطبع وانرم ساختن
بمطبوخی از سنامکی ونبفشه ونیلوفر وعناب وسپستان وترنجبین وشیر خشت
وغذا کشکاب باخشخاش ونیلوفر وعناب وروغن کل بادام دادن

روباه عدس الثعلب

باب بیست و هشتم در سل ریش شدن شش را سل گویند اسباب سل بر کرتین است
کر از سر شش بیرون اید و فرو اید و شش را ریش کند علامت سل هرگاه که از
خداوندان سرفه و ذات الریه سرفه خون و ریم بیرون می آید تب لازم باشد و بدن
لاغر میشود و رخسار سرخ میشود و تب ظاهر تر میشود نشان سل باشد و سبب دائم
نزدیک جایگاه علت است بدل و سبب سرخ شدن رخسار برامدن بخارهاست
علاج اگر در ابتداء علت دریابند و قوت تمام باشد رگ باسلیق باید زدن و خون
بغاریق بیرون کردن و جلاب بنفشه و نیلوفر و نبات و عناب و سپستان باید داد
و گاه گاه شیر زنان کره خر شیر دهد و شیر خر باید دادن و کشکاب با سرطان و نیلوفر
و خشخاش دهند و اطراف بزغاله و خروس در پنبه باید دادن و دران کوشیدن که
طبیعت مجیب نشود و دو امساک طبیعت باید کوشیدن باب بیست و نهم
در ذات الجنب ذات الجنب ورمی است گرم و دردناک که اندر حجاب دل و عشائی
که مسقبطن اضلاع است پیدا شود علامت تنگی و تواتر نفس است و درد
پهلو چنانکه سوزن بعضوی فرو برند و تب لازم و نبض مساوی و سرفه خشک
اول علت و در وقت تزاید و برآمدن خون با نفث و گرانی پهلو علاج در اول رگ
باسلیق باید زدن و خون چندان بیرون باید کردن که رنگ بگردانند لیکن بدو سه دفعه
تا قوت ساقط نشود و جلاب بنفشه و عناب و نیلوفر و سپستان و نبات و تر نجبین
و شراب بنفشه و شراب خشخاش باید دادن و لعاب بنکو با روغن گلبادام و شراب
بنفشه لعوق سازند و بطبوخ فاکهه و تر نجبین و شیر خشت تا خلط را استفراغ کند
غذا کشکاب با بنفشه و نیلوفر و عناب و خشخاش و سپستان و روغن بنفشه و شراب
بنفشه دادن و موم روغن از موم صافی و کتیرا و خطمی و روغن بنفشه در سینه و پهلو
باید مالیدن و اب سرد و میوها نباید دادن باب سی ام در خفقان خفقان حرکتی
اختلاجی است که دل را حادث میشود و یا از سوء المزاج گرم از اعراض نفسانی باشد
چون خشم و اندیشها از بهر کارها نازک یا طعامها و شرابها گرم خوردن یا در معرکه
بغایت گرم باشد امدن و شدن کردن و تشنگی با فراط کشیدن و در گرما به گرم بسیار
نشستن علامت خفقان گرمی تشنگی و سوزش خرابی دل و راحت یافتن از هواء

حمام

خشك باشد علاج اگر خون غالب باشد رگ باسليق از جانب چپ بايد زدن وهواء خانه
خنك كردن وصندل وكلاب وكافور برسينه نهادن وجامه معتدل پوشيدن وجلاب
نيلوفر وشراب حماض وعرق كاوزبان وعرق بيد مشك وشراب سيب وشراب صندل دادن
وكشنيز خشك وورق كل وطباشير باشراب سيب بايد دادن ومفرح سرد ومفرح معتدل
وغذا من ورده زرشك وغوره بامغز بادام وفروج داد واگر سوء المزاج سرد باشد علامت
انكه لون صاحب خفقان سفيد وبصاصي باشد وتشنكي نباشد علاج شراب بالنكو
وشراب ريحاني وشراب سوسن بايد دادن وجلاب بالنكو وفرنجمشك ومفرح كرم و
دواء المسك وپوست ترنج پرورده بعسل بايد دادن وغذا نخود اب بامرغ وكبك بريان
كرده وزيره بارج دادن باب سي ويكم در غشي ه غشي باطل وبيكار شدن جمله
قوتها محرك وحساسه است واسباب غشي تحليل شدن روح است بواسطه استفراغها
وتحليل بافراط بسبب لذتي مفرط چون لذت جماع دردها بافراط چون درد قولنج و
معده يا امتلا باشد يا از ماده كه خنق روح كند علامت غشي سردي اطراف بدن باشد
ونبض صغير وضعيف وبطي باشد ولون زرد باشد علاج در وقت نوبت كلاب وآب
سرد بر دوي بايد زدن وصندل وكلاب وخيار بالنك سرد كرده در حلق بايد چكانيدن
وجلاب شراب سيب وشراب حماض ونيلوفر دادن وانچه سبب دردها باشد علاج
دردها بايد كرد وغذا ماء اللحم ومرغ بريان كرده وتخم مرغ نيم پوخت بايد داد باب
سي ودويم در آمدن خون از كلو علاج رگ باسليق زدن وقرص كهربا باآب ورق
اسپوس واب تخم تورك بايد دادن وكل ارمني باكلاب وسركه ممزوج بايد دادن وكندر
وخون سياوشان واقاقيرها وروغن كلبادام طلي شسته نمايد كردن وغذا فرورده
از پنبو سرخ واب غوره وسماق بايد دادن باب سي وسيم در ضعف معده
ضعف معده يا از سوء المزاج سرد باشد يا از بسياري بلغم باشد كه در معده گرد آمده
باشد علامت انكه سوء المزاج سرد باشد قراقر نفخ بسيار باشد ودواء سدر كاه كا
علاج كوارش زيره وبخيل ومربا وفلفل وناخواه ومصطكي رومي بايد دادن
وروغن مصطكي در معده ماليدن واطريفل وماده الحيوة دادن وغذا نخود آب
بافلفل ودارچيني دادن علامت انكه از گرد آمدن بلغم باشد در معده غشيان

وقی نخوع باشد وتشنگی نباشد علاج قی کردن است باب عسل وآب برگ تربتیره وخرد له
وجلاب بالنکو وزیانه وکلنکبین باید دادن ومجتب شیبار او معجون خیارچنبر بلغم را
بیرون کردن وغذا نخود آب باگوشت مرغ ودارچینی وکرویا باید دادن **باب**
سی وچهارم در غشیان غشیان شوریدن معده باشد کربا پیش از طعام یا پس
از طعام خوردن بود اگر از پس طعام خوردن علاج کم خوردن غذا باشد وشراب
ابی خوردن واگر پیش از غذا خوردن بود علاج مزاج معده گرم باشد علاج شراب
به خوردن بود غذا مورد از نار دانه واگر مزاج معده سرد باشد علاج قی کردن است
باب ورق تربتیره وجلاب بالنکو ونبات دادن وشراب انار ونعناع دادن وغذا زیره و
برنج بامرغ دادن **باب سی وپنجم در پیچیدن شکم** سبب رطوبتی است کرحرارت
برتحلیل ان قادر نباشد وازان نفخ وقراز باز دیدا ید علاج کوارش زیره وشراب ریحان
باب را زیانه باید دادن وکندم وزیره گرمانی وورق سذاب خائیدن ودستار گرم کردن
باتش وبرشکم نهادن ودر گرما به اب گرم برشکم ریختن وغذا نخود اب بارد دارچینی دادن
فواق باب سی وششم حرکت طبقه اندرون معده است واین حرکت است از
تشنجی انقباض کرخین از موزی وحرکتی انبساطی از جهت دفع موزی یا خوردن چیزی
گرم تیز باشد سوزه معده باشد از عقب خوردن غذا تیز یا داروی تیز علاج اب گرم
بارو غن بادام جرعه میدهند وقی میفرمایند باب گرم وسکنجبین ساده واب انار ترش و
شیرین میمکد نعناع میخاید وشراب به می لیسد وغذا حسو بزم بارو غن بادام وشکر بدهند
واگر سبب ان مادهٔ غلیظ باشد مایی شوربدهند ودر عقب آن تخم شبث تربتیره بجوشانند
ودری نمک طعام دران حل کنند وبدهند وبه مرغ بروغن کنجد چرب کنند وبکلو
فرو بزنند وقی کنند وجلاب بکشکر وتخم زیانه بدهند وغذا نخود اب باگوشت کبک
وکبخشک باید دادن **باب سی وهفتم در هیضه واسهال وتر حر** سبب هیضه
ناگوار بدن طعام است وفاسد شدن غذا در معده هرچه لطیف باشند وبصفرا مانند
تر بود بقی بیرون اید وهرچه غلیظ باشد باسهال فرو اید علاج هرگاه که احساس کنند
که طعام اندر معده تباه شده در حال قی فرمایند تا معده پاک شود واندر هیضه هیچ حرکت
نباید کردن لیکن خوشتن را راست باید ساختن باید که خواب باز دیدا ید که هیضه را

هیچ علاج به از خواب نیست، وشراب غوره وشراب ریباس باید دادن اما اسهال مختلف
اللون باشد وبا ان پیچیدن شکم نباشد وبعید العهد بخوردن مسهل دفع باید کردن و
نباید بستن واگر ضعف بادید اورد پیچیدن شکم باشد باز باید بستن علاج قرص طباشیر
بست وسفوف نار دانه وآب به باید دادن وغذا مزوره سماق ومرغ فربودن وسهال
خون باشد علاج سفوف نساشته وقرص طباشیر وبارتنك وبنكو وتخم شاهسپرم
وصمغ عربي وتخم سپیدان بریان کرده باعرق گل باید دادن وغذا کاورس ومغز بادام
پوست کنده بریان کرده باخوا مرغ دهند واقاقیا وصندل وگل ارمنی وزیره کرمانی
وکلنار باب مورد بسرشند وبرناف وشکم طلا کنند تزحر تقاضاي برخواستن است
وهرگاه که برخیزد چیزي اندك جدا شود وغلیظ ومخاطی بعضے باخون وبعضی بی خون
علاج تزحر همچو اسهال خون باید کردن ومرهم شادنه استعمال باید کردن
باب سی وهشتم در قولنج مرضی معنوي است وسبب ان بلغمی غلیظ ورسنده
باشد وبادي غلیظ که در رودکانیها باشد وباسبب خشکی ثقلها باشد از خوردن
غذاها خشك بازدید اید وقولنج که سبب ان بادي غلیظ باشد وثقلی خشك اول
زوده اعور ممتلی کردد وپس امتلا بزوده قولون بازدهند علامت بازدید
امدن قولنج که طبیعت مجیب نشود وشهوت طعام ضعیف وچیزهاي ترش و
شور ونیز ارزو کند وشکم می پیچد ودرد پشت وساق بدید اید واب بسیار خواهد
علاج کوارش به نرم ومعجون خیارشنبر وکوارش تمري وسناء مکی وشکر باید
دادن واگر طبیعت نرم نشود حقنه نیز دوکرت کردن تارودکان ازماده قولنج
پاك شود وشافران تخم حنظل وبورق ارمنی وعنزروت واسق وصابون وورق
سذاب استعمال کردن سودمند باشد واز اب سرد ومیوها اجتناب فرمودن
وهر بامداد جلابی کرم از کلشکر وتخم را زیانه دادن ودر اب شنشك از بابونه
واکلیل الملك وتخم شبث ورو باه تربك وخسك وخطمی ونمك طعام نشاندن
وغذا نخود اب با مرغ وکبك وکوشت کبخشك دادن باب سی ونهم
در کرم که در شکم ورودکانیها بازدید آید سبب ان رطوبتی غلیظ باشد که در سطح
رودکانیها دوشیده شود وحرارت ضعیف انرا نتواند بتحلیل بردن رطوبات

فاسد ومنفعن شود واز تباهي ان رطوبات كرمان متولد شوند واسباب سابقه ان طعام
غليظ است وناگواريدن ان ومیوهاي خام وشير وماست خوردن وبرامدن معجات
واندر كرما بر رفتن علامت ان دردشكم وپيچيدن ناف وآمدن آب لعاب دهان
بود خاصه در وقت خواب وزردي روي وبدخوئي وزود كرسنه شدن وسبكي طبيعت
علاج يكهفته هر بامداد صد درم شير تازه وده درم شكر دران حل كنند وبدهند
وغذا خود آب باخشك دانه واويشن بدهند وروز هفتم برنك كابلي مقشر وشير تركي
وقسط تلخ وترمس وتربد وسرخس وقنبيل وحب النيل انهر يكي يكدرم كوفته وبيخته
بر سر شير تازه بايد دادن تا كرمان را بكشند ومستفرغ كرداند واگر طبيعت دير مجيب شود
جرعه سركه كهنه در آب كرم ممزوج كرده بدهند وآخر روز غذا از كشك سوده باشير بايد
دادن وشافه از زهره گاو وبجاي شير با عسل سرشته استعمال كنند ضمادي از شونيز با زهره گاو
بيامينزند وتريافي ضماد كنند وروز ديگر جلابي از اب كامه ودوشاب بدهند وشربتي سرد
از نبات وكشنيز خشك وغذا بقاعده باب چهلم در درد جگر اگر درد جگر
با سرخي روي واملاي بدن باشد علاج رگ باسليق بايد زدن وجلاب تخم كاشني وبزرك
تربك ونبات بايد دادن وصندل مقاصري وكافور در آب كل برجگر طلا بايد كردن وغذا
كشك آب بايد دادن با بغوره يا نان جو واگر رنك بدن سپيد باشد وتشنگي نباشد
ماء الاصول وسكنجبين بزوري بايد دادن وغذا زيره باج با گوشت كنجشك وكشنيز تخم
صحرائي بايد دادن باب چهل ويكم در سوء القنيه واستسقا سبب سوء القنيه
واستسقا سردي مزاج جگر است كه از حال طبيعي بگردد وضعيفي بدن پديد آيد ولون
روي وبدن زرد شود وباسپيد وآماسي در زير چشم ودست وپاي پيدا شود اورا
سوء القنيه گويند واما استسقا سبب ان مرضي بادي است وسبب ان ماده غريبست
كه در فرجها متحلل شود واورا بيفزايد واقسام ان سه است لحمي وذقي وطبلي وسبب
استسقاء لحمي سوء المزاج سرد باشد كه اندر جگر واندر ركها بر همه تن بسبب ناقص
شدن هفتم ثالث سدا شود علامت استسقاء لحمي پاي آماس كيرد پس شكم
پس نيان پس روي واندامها ديگر هر كجا انگشت بنهند جاي انگشت بگرداند
تر ونشسته بماند واين نوع اسلم انواع استسقا است سبب استسقاي ذقي آنست

کراب در رودکانی ومیان پوست شکم ومیان نرب ناف کرداید وسبب این است کر
میان ناف ومقعر حکر راه کذری هست کر خون ازان مجری بحکر چنین میرسد ودرین
حالت کر ازان مجری مستغنی شده اند مجری متلاشی شده است وچون جانب محدب
حکر بسبب سده یا ورمی بسته شود ان کذر بضرورت کشاده شود وبدین سبب
مزاج حکر سرد شود وبولد خونی مائی کند وکویا رودکانیها درمیان اب سباحت
وشناه میکند واین نوع از استسقا بدترین انواع است علامت این استسقا اما
اطراف بدن باشد وسر فرخشك بدید اید وضعف زیادت کند واخر اسهال
باندید آورد وچون مشك پر اب باشد کر چون دست بران میزنند خضخضه میکند
سبب استسقاء طبلی است کر بادی غلیظ دران موضع کراب در استسقاء ذقی
جمع شده باشد جمع شود باندك رطوبتی وسبب این باد غلیظ کرمی مزاج حکر باشد
وبا سردی مزاج معده علامت این نوع از استسقاء است کر ناف بیرون اید وشکم
بغایت بزرك باشد وچون دست برشکم بهند او از طبل بیرون اید وازبرامدن احشا
اسایشی یابد علاج نوع اول قی فرمودن است بتفاریق وداروهاء مسهل برفق دادن
واز اب ومبرات وپرهیز فرمودن وراه کذ رسده بکشودن وماء الاصول وسکنجبین بزوری
دادن ودماغ را بعرعره پاك کردن واز داروها کردرین علت نافع است حب ایاره وحب
ریوند وقرص ندشك بزرك وکوچك است ودر اب دریا واب شور نشستن لابق باشد
ومستسقی در ربك کرم کرده مندفق کردن یا در افتاب کرم نشاندن از قوی ترین معالجها
باشد وجلاب از تخم کاشنی وپوست بیخ کاشنی وپوست بیخ کرفس ونبات باید دادن
وغذا زیره باج از نخود وکشمش ومغز بادام وچاشنی سرکه واندك زعفران با مرغ باید داد
علاج نوع دویم اول تدبیران باید کردن کر اماس زایل شود پس تدبیر استفراغ کردن
چنانکه کاهی شربتی دهند کر نسکینی حرارت کند وکاهی شربتی کر استفراغ کردن چنانکه
اب کند بطریق اورا دبول جلاب از تخم کاشنی ورو باه تربك ورازیانه وکرفس
با نبات باید دادن واب کاشنی تر با نبات دهند ورو باه تربك پنج درم تخم کاشنی
پنج درم با نبات ده درم بجوشانند وسی درم اب کاشنی باشد بکیرند وبا یکدیکر
بیامیزند ومغز خیار چنبر بیست درم دران حل کنند وبدهند تا طبع را نرم کند

وحب مازدیون ودیوند وحب غاریقون بدوسه کرت بدهند وغذا نخود آب باد آرد چینی
وتخم رازیانه ومرغ میدهند **علاج نوع سیم** اگر گرمی غالب بود سکنجبین بزوری خیک
وضمادی از صندل وعود ولادن وتخم کرفس ومشک برجگر نهادن وغذا نرشک دادن
واگر سردی غالب بود تخم رازیانه وسکنجبین غافت وسنبلهٔ هندی دادن وماء الاصول
ومعجون حب الغار باید دادن وغذا نخود آب ومغز بادام وخسک دانه دادن
باب چهل ودویم در درد سپرز اگر رنگ بدن سیاه باشد وبول زرد باشد
علاج رگ اسیلم باید زدن از دست چپ وجلاب روباه تزوک وتخم کاشنی وسکنجبین
بزوری باید دادن واگر بدن تیزه باشد ومعده ضعیف باشد وهفتم تنگ باشد **علاج**
ایاره فیقرا باید دادن وادرار بول باید کردن وماء الاصول وسکنجبین بزوری وسذاب
وتخم تره تیزه باید کرجوشاند وقدری نمد باندازه سپرز ترتیب کند وبدان سرکه میجوشانند
وبرموضع سپرز مینهند وسرکه بناشتائی اشامند وغذای مزورهٔ زرشک وزیره باج
میدهند **باب چهل وسیم در برقان** برقان تغیر رنگ
وروی ورنگ سپیدهٔ چشم ورنگ نیم پوست تن راگویند وبرقان یا زرد باشد
یا سیاه واسباب تولد برقان زرد بسیاری تولد صفرا از جگر وسده اندر منفذ فرود
آمدن صفرا بجانب رودکانی از ذهره یا از قبل دفع طبیعت باشد کر دفع مر صفرا بظاهر
بدن کند بجهت بحران **علامت** برقان زرد سبب حرارت جگر وتولد صفرا باشد
تشنگیست وتلخی دهان وزردی زبان وبول ناری وکف ان زرد بود **علاج**
جلاب تخم کاشنی وخرماء هندی واگر سیاه والوکیلی ونبات وترنجبین باید داد
وبمطبوخ هلیلهٔ زرد استفراغ صفرا باید کردن وسکنجبین وعرق کاشنی واب خیار
وکدو وآب انار ترش وشیرین وشیره تخم ترنج باید دادن وقرص تباشیر بزم
وقرص کافوری وقرص معتدل وقرص زرشک وخرماء هندی باید دادن واگر
بازدید آمدن برقان از دفع طبیعت باشد ومرضهاء ماده چون پیش از روز هفتم
بود بد باشد واگر رطوبات بسیار از بدن بطریق اسهال وادرار مستفرغ شود
وچون روز هفتم بازدید آید نشان خیر باشد برقان سیاه پیشتر از سپرز باشد و
جگر نیز باشد واخر از سپرز باشد سبب ان سدهٔ باشد اندر منفذی کر میان جگر

وسپرز باشد علاج رک اسهلیم باید زدن واز دست چپ وبمطبوخ افتیمون استعمال
باید کردن واب پنیر وسکنجبین دادن وغذا زیره باج ساده باید دادن باب
چهل وچهارم در درد کرده ضربانی باشد وبول سرخ باشد علاج رک باسلیق
باید زدن وجلاب از شیره تخم خیار بالنك وخربزه وخیارزه بانبات باید دادن واگر نشان
غلبه خون نباشد طبع را بمطبوخ فاکهه وترنجبین وخیارچنبر نرم باید داشتن وغذا مزور
از پینو ماش ومغز بادام باید دادن واگر بول خون اید قرص کهربا باقرقرحا وکل ارمنی و
بارتنك بریان کرده وقرص کنار وخون سیاوشان وکندر باید دادن وغذا مزور
از سماق با مغز بادام وفروج باید دادن واگر بول ریك باشد معجون حجر الیهود وجلاب
تخم رازیانه وشیرین تخم خربزه بانبات باید دادن وغذا نخود اب واگر سلسل بول باشد
اطریفل کوچك وبزرك وشاه بلوط وشکر وقرص کندر باید دادن وغذا مرغ بریان
کرده نافع بود باب چهل وپنجم در ریحها وورم مثانه بیشتر این ورمها
کرمثانه را باز دید اورد ورم کرم باشد علامت درد سخت باشد وگرفتگی بول وتب
نیز محرقه وسیاهی زبان وهذیان گفتن واماس زهار علاج رک باسلیق باید زدن
ودر آب سنگی کردران بنفشه وخیر وخطمی ودرو باه ترك تخته باشد
باید نشاندن وضمادی از ارد با فلاوار دجی وبنفشه وخطمی ودرو باه ترو بابانبات
باید دادن وطبع را بمطبوخ فاکهه نرم داشتن وغذا مزور از پینو ماش بامغز بادام دادن
ریك وسنك مثانه وکرده ریك وسنك کردر کرده ومثانه تولد کند این علت بیشتر
کودکان را باشد ومردم فربه وسبب سنك وریك رطوبتهای لزج است کردن غذاهای
غلیظ تولد کند علامت هرگاه که این بول غلیظ ودقیق وصافی شود وبول سیاه
کرید ودر بیماری اید نشان تولد سنگست علاج قطع ماده ان کردن اول بقی و
ادرار البول واسهال وجلاب تخم کدو وتخم کرفس وماء الوصول وسکنجبین بزوری
باید دادن وطبع را بقرص بنفشه ومعجون خیارچنبر نرم باید داشتن ودر آب
زدن باید نشستن کرخسك وبابونه وکلیل الملك وشبیث وورق کرنب وورق
خطمی وبن سیاوشان ومرزنگوش دران پخته باشند ومعجون حجر الیهود
وباب برك خیار دشتی میدهند وغذا نخود اب با تخم رازیانه دادن

باب چهل و ششم در ضعیفی قوت مجامعت در نقصان باه یا از ضعف شهوت
باشد و یا از استرخاء سستی می باشد و ضعف شهوت یا از ضعف بدن باشد یا از اندکی
غذا خوردن یا از لاغری بدن باشد و زردی رنگ همه تن علاج تقویت بدن کردن
بتدبیر مذکور و انکه از اندک خوردن غذاء بود غذا زیاده باید کردن و خواب فرمودن
پهلو و بنادی مشغول بودن و مدتی ترک مجامعت کردن و اگر سبب اندکی می باشد
علاج ان غذاهای مرطب باید دادن چون حلوای ترنجبین و معجون اللبوب و هریسه
از گوشت بره و بط و سر بریان و زنجبیل پرورده و تنقل بمویز طایفی و پسته و مغز بادام
کردن و غذا کردن بهر هیجان باه خورند غذائی باید که در وی سه معنی بود یکی انکه میل بکری
دارد و اما انچه در وی این سه معنی حاصل است نخود است و لوبیا و کنر است و شلغم
و مانند ان اگر سبب سستی و استرخاء الات می باشد علامت ان وقت تنکی می باشد
علاج ان اطریفل بزرک و کوچک باید دادن و غذا کباب بریان کرده باب
چهل و هفتم در رنجهای مقعد رنجهای مقعد چون صربانی در مقعد حادث شود
علاج رک باسلیق باید زدن و در اب شبشک و بنفشه و خطمی و پوست خشخاش و تخم
کوفته و ورق لوبیا نشاندن و زرده تخم مرغ و روغن کلبادام ضماد باید ساختن
و حلاب عناب و نبات باید دادن بواسیر دانچند باشد که از فساد غذاها
حادث شود و هم در اندرون سرخ باشد و هم برون اگر ان خون روان باشد علاج آن
قرص کهربا و قرص کلنار با شراب مورد و شراب بر باید داد و اگر خون روان نباشد
علاج ان حب مقل و اطریفل مقلست و غذا نخود آب با کندنا باید فرمودن باب
چهل و هشتم در بیماری انثیان اما سرخایه علاج ان کنیز ادرهاون اسرین باید سودن
چنانکه قدری اسرب با ان سوده طلا باید کردن سود دارد و طبع را نرم باید داشتن
و قرص بنفشه و غذا مزوره و عوزه با مغز بادام باید دادن خارش قضیب سبب آن
ماده نیز باشد کردن انجا منصب باشد علاج رک باسلیق باید زدن و مطبوخ هلیله
زرد باید دادن و خلطای نیز مستفرغ کردن و صندل سرخ و شیاف ماهیزهر عرق
کل طلا باید کردن و علق کرانزا دیوچه کویند بر روی ران باید افکندن منی و قیله
فرو د آمدن بعضی از رودکانها و باد غلیظ است بکیسهٔ خایه استسقاء مجازی علاج

است کرانها برهم فشارند تا با زجای خود رود و برفاده بند و از پیاده رفتن و محاجمت
کردن و طعامهای نفاخ خوردن پرهیز کند و کوارش زیره و معجون حب الغار باید دادن
و ضمادهای قابض بر می نهند چون اقاقیا و صبر و پوست انار و مازوی سبز و برگ
مورد و کلنار و جو زسرو و ابهل و سرپشم ماهی و خداوند قله کرانرا یاد کند گویند
معجون کندر و سخر نیز باید دادن و غذا لخوداب با مرغ و کبک و کنجشک باید داد
والله اعلم **باب چهل و نهم در بسیار آمدن خون حیض** اگر سبب تیزی و
گرمی خون بود رگ باسلیق باید زدن و طبع را بحب اصطخیقون نرم داشتن و شیره
تخم تورک و آب ورق اسپیوش با کل ارمنی و قرص طباشیر ست و قرص کهربا و قرص سپید
باشراب مورد و شراب بردادن و غذا و مزوره از سماق و آب غوره و زرشک باید دادن
بسته شدن خون حیض سبب قوی ترین ان سده است و سبب سده یا فربهی با فراط
سبب بسته شدن رگها و منفذها و باریکی ان باشد **علاج** انکه از فربهی افراط باشد
رگ صافن و مابض باید زدن و بر ساق حجامت کردن و حلاب پرسیاوشان در تک
باید دادن و تخم بن زنگوش با عسل جوشانیده کر سبب لاغری و با فراط بود **علاج**
تر طیب بدن باید کردن و بسکنجبین ساده باید دادن و در غذاها انکر زود هضم
شود باید افزودن و بکرما به معتدل باید رفتن و روغن بنفشه در بدن باید مالیدن
باب پنجاهم در تعریس و جذابر کرانرا کنج و مفاصل گویند و عرق النسا و درد
ورک این بخها هم یکیست انکه در پیوندهای انکشتان پای و زدانرا درد ورک
گویند و انچه در مهرهای پشت فرو دیزدانرا جذبر خوانند و انچه در دستها و
زانوها فرو دیزد اورا درد مفاصل گویند **علامت** اگر بخها از مادهٔ خون بود
اول استفراغ خون باید کردن و از جانب مخالف و پس دو روز یا نیم روز قی
باید کردن و از اب سرد و میوها خوردن و جماع کردن پرهیز باید کردن و بطبوخ
هلیله و مطبوخ سورنجان و سنا مکی و پنج مهلک و حب سورنجان استفراغ باید فرمودن
و غذا لخوداب ساده دادن و اگر ماده بلغمی باشد حلاب تخم ران یانه و کلنکبین و مرو
قی باید کردن باب شبث و تخم ترتیزه و عسل و نمک طعام و حب اصطخیقون و حب
ایاره فیقرا استفراغ باید کرد و غذا لخوداب با کبک و مرغ دادن و روغن بنفشه

وروغن ضروع وروغن شبیت وبابونه باید مالیدن وحقنهای تین باید کردن والله اعلم
باب پنجاه ویکم در دوالی وداء الفیل دوالی علتیست کز رگهای ساق پای غلیظ شود
چون کره کره بر یکدیگر پیچیده شود وسبب این خونی وسودائی باشد درین رگها منصب شود
واین علت بیشتر حمالان راویبکاران را وپای ایستادگان حضرت پادشاهان را حادث
شود وداء الفیل آن بود کز ساق پای وقدم همچون ساق پای پیل غلیظ واستبر شود
وماده این علت خون سوداوی وبلغمی باشد علاج اول رگ باسلیق باید کشودن
وقی فرمودن واسایش دادن وازین ران تا قدمها بریسمان محکم پیچیدن وبطبوخ افتیمون
وتنقیه بدن باید کردن وحب سورنجان دادن بیابی وپس از تنقیه بدن خاکستر
چوب رز وتخم خربزه وتخم ترب وسرکین بزار دحلبه باروغن زیت طلا باید کردن
وغذا زیره باج ونخود آب ومرق کندم باید دادن والله اعلم باب پنجاه ودویم در بیماریها
کز در ظاهر تن پیدا شود چون سعفه وکز دخارش سبب سعفه تکاسف ماده تن باشد
در ظاهر بدن علاج رگ باسلیق باید زدن وبهر البدن باید کشودن وتنقیه بدن
بمطبوخ افتیمون باید کردن وحجامت باید کردن وحلاب عناب وبنات وترنجبین
باید دادن وروغن بنفشه در بینی چکانیدن وموم صافی بجای سعفه باید مالیدن
وغذا نخود واب وسوس اب باروغن شکر باید دادن کزدخارش سبب آن ماده غلیظ
باشد عضو کز در رگها جمع امده باشد وطبیعت انرا بظاهر بپوست دفع کند علاج
رگ باسلیق باید زدن واستفراغ بمطبوخ افتیمون ومطبوخ هلیله زرد ومطبوخ شاه ترة
باید کردن وسکنجبین ساده واب شاه ترة باید کردن وحلاب بنفشه وعناب و
الوی سیاه وخرمای هندی وبنات وترنجبین باید دادن وغذا مزورة از بینوماش وآلو
کیلی وتمر هندی باید دادن واب پنیر وسکنجبین سودمند بود ودراب کبریت واب شود
نشستن تری تمام پیدا کند وتخم ریباس ومغز استه زرد الوی زرد وصبر اسقوطری
وسیماب معسول باسرکه بامیزد وهر روز ازان قدری درماست مزج کند ودر کرمابه
طلای بدن کند وازجماع کردن وطعام شور وشیرین وگوشت خوردن پرهیز کند والله
اعلم باب پنجاه وسیم در بهق وجزام علاج بهق تیز کردن است واستفراغ
بلغم کردن بحب اصطخیقون وحب ایاره ومطبوخ ترنجبین وحلاب از تخم رازیانه رومی

وسکنجبین باید دادن وغذا نخود واب خسك دانه باگوشت مرغ وگوشت گبك باید
دادن واز شیطرج هندي وتربد سفید وتخم نرگس وروناس وخرمل کوفته وبیخته
باسرکه کهن امیخته طلا باید کردن علاج جذام رك نهرالبدن وباسلیق باید کشودن
وبمطبوخ افتیموني ومعجون بخاح وحب افتیمون ومطبوخ هلیله سیاه وزهر استفراغ
سودا باید کردن وتریاك افعی وشراب صرف باید جوشانید وطلاء بدن باید کردن
وروغن بنفشه وروغن کدو در بینی باید چکانیدن وهر روز باید رفتن وغذا نخود اب
دادن والله اعلم باب پنجاه وچهارم در بثره وخصف علاج
بثره جلاب الوي سیاه والوي کبلي وتمرهندي وورق گل باید دادن وبمطبوخ هلیله
زرد استفراغ باید کرد وسبب خصف شوري عرق باشد وناشستن بدن وترك حمام
کردن باد رهواي گرم حرکت کردن علاج استفراغ سودا باید کردن بمطبوخ فاکهه
وعلق گل وتمرهندي وسکنجبین ساده در جایگاه خنك بر نشستن واب سرد خوردن
وغذا مزوره از بینوماش وکدو دادن واب انار ترش وشیرین مکیدن وتخم خربزه
باگلاب طلا باید کردن والله اعلم باب پنجاه وپنجم در حصبه وابله وکوك
علاج حصبه وابله جلاب عناب ونبات وشفترك باید دادن وطبع راسته داشتن
ونگذاشتن گرسنه شود وغذا اردجو وکشکاب وعناب وپینو سرخ دادن وشفترك
در جامه خواب پراکند علاج کوك مطبوخ افتیمون عیاره فستق باید دادن ومرهم
زنگاري طلاي کوك کردن والله اعلم باب پنجاه وششم در ورمها
هرگاه که ورم نه در همه یکی اعضاي رئیسه باشد در ابتداء دافعات استعمال باید کردن
ودر وقت تفریق دافع یا محلل باید امیختن ودر وقت اخطاط بر محل منضما اختصاص
باید کردن وورم یا از خون باشد یا از صفرا از سودا یا از بلغم واگر ورم خونی بود
علامت ان سوزش وضربان وگرمی جایگاه وورم وسرخی رنگ وورم باشد علامت
صفراي وبخار روي وزیادت گرمی جایگاه وورم باشد علاج این هر دو نوع رگ باید
زدن وحجامت کردن وجلاب عناب وخرماي هندي وترنجبین باید دادن وطبع را
بمطبوخ فواکه وخیار چنبر وشیر خشت نرم داشتن وطلاهاي سرد وخشك بر نهادن
وغذا کشکاب دادن علامت ورم سودائی وي صلابت وورم باشد وسیاهی رنگ

آن وسردی جایگاه ورم علاج اسهال سودا باید کردن ومطبوخ افتیمون وحب افتیمون
ومرهم دیاخلیون برنهادن واگر بلغمی بود علامت ان تری ورم باشد چون انگشت بر ریش بنهد
یا بجایگاه انگشت زمانی بماند ولون ورم سپید بود علاج حلاب بنج مهلک خراسیده نیم کوفته
باکل شکر باید دادن وغذا نخود آب واسهال بلغم باید کردن وحب اصطیقون وحب ایاره
واگر اماس سقط باشد وباضربراول فصد باید کردن وصندل سرخ وزعفران راستا
باب کشنیز تر سوده طلا باید کردن والله اعلم باب پنجاه وهفتم در سرطان وخنازیر
ورمیست سخت وانرا پنجها بسیار باشد وسبب سرطان ماده سوداوی باشد که
در اعضاء نرم متخلل ریزد وزنانرا در پستان ورحم بسیار افتد مردانرا در حوالی حلق
وقضیب ونشان تدبیر جواب انست که اگر بدید امده باشد نگذارند که زیاده شود
ورک الکل باید زدن واستفراغ سودا بپای باید کردن ومطبوخ افتیمون وحب افتیمون
واگر در علاج جزام ومالیخولیا گفته شد ایجام ان معالجت باید کردن وماء الجبن
باسکنجبین درین مرض سودمند است وسبب حدوث خنازیر سواء هضم وتخمه
باشد وان اماسی سخت باشد کوچک علاج استفراغ بلغم باید کردن بقی ومسهل و
حب اصطیقون وحب ایاره فیقرا ومطبوخ ترید باید دادن وحلاب بالنکوفر
تخم رازیانه وکل شکر باید دادن وغذا نخود آب وداجینی ومرهم دیاخلیون برنهادن
باب پنجاه وهشتم در تبها اجناس عالیه تب سه است حمی یوم وحمی
دق وحمی عفن هر تب که زمان ان کوتاه باشد انرا حمی یوم گویند سبب حمی یوم
در تابستان در افتاب نشستن ونزدیک اتش بسیار نشستن وغذاهای گرم خوردن
ورياضت بسیار بی هنگام کردن ودر جماع الحال کردن وبخواب بودن وغم
خوردن واندیشه کردن وخشم گرفتن علاج شربتهای سرد باید دادن
چون سکنجبین وخرمای هندی با برف واب بقوع باید دادن ومزوره
از پختوماش ومغز هندی با بزغاله باید دادن وچون تب زایل شود به کرمابه
باید رفتن تب دق پیشتر از تب دق نبض صلب ودقیق باشد وضعیف
ومتواتر ومدقوق از حرارت تب آگاه نباشد وبینی باریک شود وچشم
در کوافتد وهرگاه که مدقوق غذا خورد حرارت تب پس از یکساعت ظاهر شود

علاج کشکاب با سرطان و نیلوفر باید دادن و در خانه خنک باید داشتن و هر روز
یکره ما به معتدل باید بردن و در آب فاتر نشاندن و روغن بنفشه و روغن
کدو بر بدن باید مالیدن و شیر ماده خر که کیاه نرخورده باشد باید دادن
و آب خیار کدو و شراب خشخاش او را لایق باشد و کاه کاه آب کاهو و آب
انار شیرین و سیب شیرین و شراب صندل و قرص کافوری و قرص معتدل
سودمند بود مزوره پینوماش با فروج و باچه بزغاله دادن لایق باشد و طبع را
نباید گذاشتن که نرم شود **نتهای عفن** یا از عفونت خون و صفرا باشد یا از عفونت
سودا و بلغم اگر از عفونت خون باشد انرا مطبقه گویند و پیوسته بدن گرم
باشد تا انگاهی که منقضی شود **علامت** رنگ و روی و رنگ چشم سرخ باشد
و طعم دهان شیرین **علاج** فصد باید کردن و طبع را بمطبوخ فاکهه و هلیله
زرد نرم داشتن و جلاب الوی سیاه و نبات و حرمای هندی و نبات باید دادن
و پس از استفراغ اب خیار کدو و شیر تخم تورک و سکنجبین باید دادن و هر خلطی
که بیرون عروق متعفن شود انرا محرقه گویند **علامت** انست که حرارت این
تب لازم بود و اندرون گرمتر از بیرون بود بدین سبب تشنگی سخت غالب
بود و رنگ زبان زرد باشد یا سیاه و این تب سرما و ناقص نباشد و فرق
میان محرقه و مطبقه انست که محرقه نوبت عنب اشتداد کند و مطبقه انست
که نه چنین باشد **علاج** جلاب تخم کاشنی و بنفشه و آلو سیاه و تمر هندی و آب
انار ترش و شیرین و نبات و تنجبین باید دادن و استفراغ صفرا بمطبوخ
فاکهه کردان مغز خیاچنبر و شیر خشت و برگ کل و هلیله زرد باشد
باید کردن و بعد از استفراغ تمام اب خیار کدو و آب تخم تورک و سکنجبین
و قرص طباشیر نرم و آب نفوع فاکهه باید دادن و غذا کشکاب با تخم کاشنی
و نیلوفر و عناب و خشخاش دهند و هوای خانه و جایگاه خنک باید داشتن
برگ بید و کدو و خشخاش در جایگاه بیمار باید گستردن و اگر صفرا بیرون
دکهاد و عروق متعفن شود انرا عنب گویند دو گونه خالصه و غیر خالصه در آن
مدت خالصه هشت ساعت باشد و درازی غیر خالصه دوازده ساعت

وابن تب یکروز آید ویکروز نیاید واکرند پیر باصواب رود عدد نوبتهای این تب
هفت نوبت برنکردد علامت ان نبض سریع ومختلف باشد وقاروره رقیق
وناری ورنکش زعفرانی بود ودر ابتداء تب ناقص ولرزانیدن تمام باشد ودر حالت
لرزانیدن تشنکی تمام باشد ورنکش باز کرم باشد علاج این هردو نوع یکیست
جلاب تخم کاشنی وپوست بیخ کاشنی وتخم ماهندی والوی سیاه والوی کیلی
وبرک کل سرخ وبنفشه وبنفوفر ونبات وترنجبین باید دادن وغذا کشکاب وطبیخ را
بطبوخ فاکهه ومطبوخ هلیله زرد نرم باید داشتن واستفراغ صفرا کردن
وپس از استفراغ قرص طباشیر وقرص معتدل باید دادن وسکنجبین بزوری
استفراغ صفرا سطر الغب از جمله صفراست بسیاران باشد که اندر یک
نوبت دو وبار یا سه نوبت سرما اغاز کند علاج بیخ مهلک خراشیده وتخم
کشوث با نبات وترنجبین باید دادن واب کرم وسکنجبین باید دادن وقی
فرمودن واستفراغ صفرا وبلغم بمعجون خیارچنبر وسنامکی وقرص بنفشه
ومطبوخ هلیله کردران ترنجبین وتخم رازیانه باشد کردن وغذا کشکاب
با نخود وتخم رازیانه باید دادن تب بلغمی سبب ان عفونت بلغم باشد علاج
نبض صغیر وضعیف وقاروره در ابتدا سپید ویتره باشد وباخر نارنجی شود
وسرما ولرزه قوی باشد وغشیان وقی بسیار افتد علاج قی باید فرمودن بسکنجبین
عسلی واب کرم وجلاب کلشکر وسکنجبین باید دادن وغذا با نخود وتخم رازیانه
واستفراغ بلغم باید کردن بمطبوخ ترنجبین وقرص بنفشه ومعجون خیارچنبر
تب ربع از عفونت سودا باشد واین تب دو روز نیاید ویکروز اید اکر اندرون
عروق متعفن دایم باشد وبنوبت ربع اشتداد کند علامت ان لرزه
وسرما باشد در ابتداء تب ودر استخوانها شکستی باشد وبسیار بلرزد و
لبث اوست وچهار ساعت باشد ونبض صلب وبطی باشد علاج واجب
چنان باشد که درین تب حفظ قوت وفا کنند که این تب از امراض مزمنه است
تا قوت وفا کند وروز اول از غذا واب سرد منع کنند وقی فرمایند وجلاب سکنجبین
وکل شکر باید دادن وغذا نخود آب با مرغ نانضج بیداشود وبختکی تمام نشود مسهل

نباید دادن وچون نضج پیدا شود استفراغ سودا باید کردن بمطبوخ افتیمون
وحب افتیمون ومعجون بخاح ودر معالجت تب خمس وسدس وسبع
این باشد باب پنجاه ونهم در معالجت زهر
گزیدن ورمانیدن حشرات شوکران حناق سخت آورد واطراف بدن
سرد کند وچشم تاریک کند علاج اول قی باید کردن وحقنه کردن وهر ساعت
شیر گاو با افسنتین وفلفل باید دادن زرنیخ چشم سرخ کند وزبان سیاه
کند واندام سست کند علاج روغن گاو وشیر باید دادن تا قی کند وغذاهای
چرب دهند افیون جمله بدنرا سست کند وبفساند وفواق وتنگی نفس آورد
علاج قی باید فرمودن بروغن گاو واب نیم گرم وبوره ونمک طعام وسیر ومغز
جوز نافع است وتریاک مثرود بطوس باید دادن وچند بیدستر بو بایندن و
نگذارند کربخواب رود بلادر بیماریهای حاده تولد کند واگر کسی را دو مثقال بدهند
هلاک شود واگر ازان خلاص یابد دیوانه شود زنگار لرزه دربدن پدید آورد
ومزاج گرم کند وخناق آورد وشورش دراندرون پیدا کند ورودگانی را ریش
گرداند علاج اب گرم ودوغن گل بادام باشکر دهند وبمشک تازه ولعاب بنگو
وبه دانه ومزوره از زهر شک گزیدن جانوران اگر عیاذا بالله افعی بگزد ان عضو را
باید بریدن که خلاص دران است واگر نتواند بریدن محجمه بر نهند وان عضو را
بمکند ورفت وزفتون وجاوشیر وقنه وبیاز بر موضع گزیده نهند تا زهر
بکشد ومرغ خانگی یا خروس بکشند وسینه بشکافند وبران موضع نهند و
هر ساعت که فاتر شود دیگری مینهند وسرکه ونمک وزهره گاو وزهره بز با خاکستر
چوب انجیر وچوب رز بران موضع نهند وروغن گاو ودینه بسیار دهند و
داب شیر نشانند ونگذارند که بخسپد وحرکت فرمایند وتریاق بزرگ بمثقال با شراب
کهن بدهند واندر کرما بر مینشانند تا عرق کند ومار مهره با خویشتن سود دارد
علاج گزیدن کژدم اول زهرا وبیرون باید کردن پس تمکید کردن به نمک
وگاورس گرم وسیر وعاقرقرحا کوفته بدان موضع نهند وتریاق اربعه ومثرود
بطوس وسخن بنا بغایت سودمند است گزیدن سگ دیوانه جراحت ان باید گذاشتن

کدرست شود ومجمه برنهادن ومکیدن ومدت چهل روز جراحت کشاده باید
گذاشتن تا زهران تمام بیالاید وتریاق اربعه وتریاق فاروق باید دادن
وحکم همان سگ دیوانه کرکزیده باشد خوردن سود دارد وذوالنون زاینج بعافیت
سودمنداست واگرخواهند که بدانند که سگ دیوانه بوده است یانه قدری خمیر بدان
موضع که سگ دیوانه گزیده باشد بمالند اگر دیگر سگان نخورند سگ دیوانه باشد
گزیدن عنکبوت ازگزیدن عنکبوت بادها درشکم تولد کند واطراف سرد شود
ونفوظ بدید اید معالجت کژدم گزیده درین باب نافع است وگرمابه وعرق آوردن
سودمنداست وشونیز وسعد وبرگ سذاب وخسک کردرشراب پخته شود
سوددارد گزیدن هزارپای چهل وچهارپای دارد وازهرسوی پست و
دوواز گزیدن دردی سوزنده پدید آید نمک وسرکه طلا کردن نافع بود دوای
که برخود طلا کنند وجانوران زهردار بگریزند مغزسرخرگوش باسرکه وروغن
زیت گداخته طلا کنند حب بلسان دررروغن زیت گداخته طلا کنند
جانوران زهردار بگریزند زنبور اگرموش بخورد برکسی زخم کند هم دررو
گزیدن بکشد علاج بسیارمکیدن وان موضع گزیده کی بگل وسرکه طلا باید
کردن وبورق خبازی گداخته وکوبند ورروباه تروک ضماد باید کردن
وگرباس ببرف سرد باید کردن وبران موضع نهادن وآب برف بران موضع
ریختن وبورق بادرویج ومکس باید مالیدن وآب انارترش وشیرین
وآب خیارکدو واب کاشنی باید دادن تاجوردو وکشنیز خشک سه درم
کوفته وبیخته برشراب سرد باید خوردن وغذا مزوره غوره دادن وروغن
بنفشه زیت دربدن مالیدن پشه بازدارد مار ازدودسر وکوزن واطراف برد
بیخ سوسن وکوکرد وعاقرقرحا بگریزد نوشادر اندرآب حل کنند ودرخانه
به نهند مار بگریزد کژدم پشک وزرنیخ ومیعه وپیه راستا راست
بستانند وبیه رابگدازند وزرنیخ وپشک ومیعه بران بسرشند و
نزدیک سوراخ کژدم دود کنند کژدم بیرون نیاید مرداسنگ وخرنیق
موش رابکشند مقناطیس بردرسوراخ موش نهند بگریزد وزهرهٔ گاو درخانه

موران بریزند موران بگریزند زرنیخ وکندر دود کنند مکسان بگریزند
زنبور ازدود کوکرد بمیرد وازدود سیر بگریزد برگ خیار در خانه دود کنند
خنسفا بگریزد پشه ازدود برگ مورد خشک ودود شونیز ودود تراشه
چوب صنوبر ودود سرگین گاو بگریزد وحنظل اندر آب کنند وان آب اندر خانه
پراکنده کنند کیک بگریزد شیر از خروس سپید واز اتش بگریزد
لقلق وطاوس وخار پشت ومرغ ابی خانه را
از حشرات پاک کند وجندکان
ازیشان بگریزند
والله اعلم
بالصوا

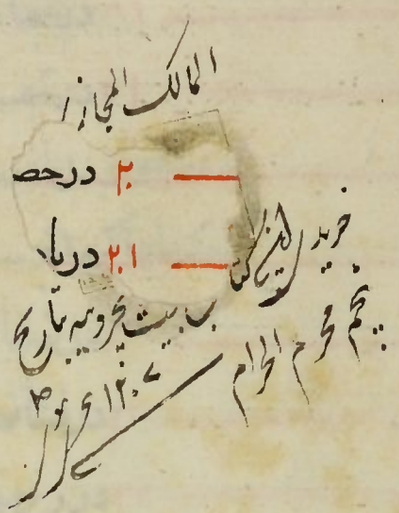
الممالک المحروسه
۲۰ درجه
۲۱ درجه
دریا
خلیج فارس
بحر محیط الخام

مجموع تا اخر ورق
باسق برگ

۱۳۶

ه کند کیک بگریز
اقلق وطاوس

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

باب ۱ اندر انکه تب چیست

باب ۲ حمی یوم اسباب

باب ۳ در تبها عفونة

باب ۴ در غب خالص تب

باب ۵ در غب غیر خالص ه

باب ۶ در تب محرقه

باب ۷ در تب مطبقه

باب ۸ در تب بلغمی

باب ۹ در تبهاء بلغمی دایم

باب ۱۰ در تب ربع

باب ۱۱ در تب ربع دایم

باب ۲۱ در تب دق ه

باب ۳۱ در دق شیخوخه

باب ۴۱ در تبها که بعد از چهار روز و پنج روز و شش روز

باب ۵۱ در تب اتقیالوس ه

باب ۱۶ در تب لیفوریا
باب ۱۷ در حمی غشی
باب ۱۸ در بتهاء مرکب
باب ۱۹ در بتهاء وبا
باب ۲۰ در حصبه وجدری
باب ۲۱ در بادشنام
باب ۲۲ در نشانها
باب ۲۳ در نشانهای قرحه
باب ۲۴ در ورمها
باب ۲۵ در ثالیل
باب ۲۶ در ترکیدن
باب ۲۷ در رفتن پوست
باب ۲۸ در حصف
باب ۲۹ در قوبا
باب ۳۰ در حرب وخارش حرب
باب ۳۱ در شری وجوشش
باب ۳۲ در ماشرا
باب ۳۳ در نمله
باب ۳۴ در جایها که سوخته باشد
باب ۳۵ در او را م
باب ۳۶ در دمامیل
باب ۳۷ در سرطان
باب ۳۸ در خنازیر
باب ۳۹ در سلعه
باب ۴۰ در عقد وعقد

باب بیست و یکم در صفت ادویه که در تبها باب بیست و یکم در صفت ادویه که در تبها باب بیست و یکم در صفت ادویه که در تبها

باب ۴۱ در بلغمیه
باب ۴۲ در طاعون
باب ۴۳ در اکله
باب ۴۴ در عرق
باب ۴۵ در چیزهاکه در اعضا رود
باب ۴۶ در افتادن
باب ۴۷ در علاج شخص که او را خون زده
باب ۴۸ در زهرهای معدنی
باب ۴۹ در خوردن زهرهای نباتی
باب ۵۰ در خوردن تنوعات
باب ۵۱ در خوردن چیزهای نباتی که
باب ۵۲ در زهرهای حیوانی
باب ۵۳ در خوردن زهرها
باب ۵۴ در ادویهاکه در اعضا طلا کنند
باب ۵۵ در چیزهاکه در خانه دود کنند
باب ۵۶ در گزیدن جانوران
باب ۵۷ در گزیدن زنبور
باب ۵۸ در گزیدن هزارپای
باب ۵۹ در گزیدن آدمی
باب ۶۰ در گزیدن کرک و سلپ
باب ۶۱ در گزیدن سگ دیوانه

باب اول اندر انکه تب چیست وچگونه بدید اید کسانی

تب حرارتی غریب است که در دل برافروزد باهوا که در تجویف دلست و طبیبان

ایرا روح خوانند و باخون اندر رگها بگذرد و اندر همه تن پراکنده شود و همه تن را

گرم کرداند بر حالی که مضرت ان فعلهاء طبیعی پدید آید و طبیعی شهوت طعام

وشراب است وهضم ان وقوت برخاستن ونشستن وخفتن وغیران اما کرفتن
وکساریدن تب چنان باشد کرماده فزونی اندرتن کرد آید وحرارت عزیزی ازهضم
وبصلاح آوردن ان عاجز اید وازان ماده بخاری تولد کند وروح را اندرشرایین
غلیظ کرداند وبدان سبب بدشواری کذر تواند کرد وبدشواری دم تواند زد وخنق
شود وکرم شود کرم شدن باطبیعی وان کرمی بدل بازدهد وازدل بازشرایین بازآید
وبهمه تن پراکنده شود تب بدید آید ازبهرانکه هرکاه کرماده کرم اندرعضوی کرداند
وانجا کمتر شود سوء المزاج کرم باشد کراندران عضو بدید آمده باشد وشرایین وروح
ان عضو کرم باشد وابن تب ازعضو باشد وازبهرانکه شرایین ازدل رسته است هرکاه
کروح وشرایین عضوی کرم شود کرمی ان اندك اندك بدل بازدهد وان هوا کراندر
بخویف دلست ان حرارت غریب راوان سوء المزاج راقبول کند وبازاید اندرشرایین
بهمه تن بازدهد وهمه تن راکرم کرداند بدین سبب همچنانکه دل حرارت عزیزی است
مبدا حرارت غریب کردد وازبهراین کفته کرتب حرارتی غریب است کراندرهمه تن
پراکنده شود وکساریدن تب چنان باشد کران بخارها کرهوا کراندربخویف دلست
وحوض کراندرشرایین است غلیظ کرده باشد وکرم کرده وتب آورده بقوت حرارت
غریب ومعونت حرارت عزیزی پخته شود ولطیف کردد وبظاهرتن مندفع
شود وبسوی بیرون میل کند وتحلیل پذیرد تب کساریده شود تب امدن اینست
وکساریدن تب این وهرکاه کرتن ازخلط پاك باشد تب یك روزه باشد وطبیبان
انرا بتاری حمی یوم کویند واکراندرتن خلط بد باشد حرارت اندران امیزد تبی
کربدان خلط منسوبست تولد کند والله اعلم بالصواب **باب**

دوم حمی یوم اسباب حمی یکی عفونت هواست یابخارید کرباهوا بامیزد
یاکرم شدن دل ودماغ ازحرارت افتاب وحرارت کرمابه وآتش یابی هنکام
درآب نیك یابد غسل کردن ویااب بدخوردن وریاضتی وحرکتی برخلاف
عادت کردن یادرجماع الحال کردن یابی خوابی وغم واندیشه بسیار یاغذا نا
موافق **علامتها** یکی انست کراسباب این تب واصله باشد سابقه نباشد و
کسلانی ونکسر وذردها چنانکه اندرد یکرانواع تبها باشد اندرین تب هیچ نباشد

واکر صداعی و تکسری باشد لازم و قوی نباشد و قاروره و نبض خوب باشد بلک هر دو
اکر خوب نباشد حکم نشاید کرد کر تب یکروزه نیست از بهر انکه ممکن بود کر سبب ان خلط
دیکر بود کر پیش از تب بود ست و خداوند تب را اندر کرمابه فرستند اکر اندر حال
کر اندر کرمابه اید فراشنا یابد کر عادت نبوده باشد بدانند کر تب عفونی است یکروزه
نیست و اکر فراشنا نیابد یکروزه است یا ممکن کردد کر یک روز نباشد و درنک کردن در
کرمابه اخلاط ساکن را بجنباند و بدان سبب تب یکروزه عفونی کردد پس صواب
انست کر از کرمابه بدان قناعت کنند کر تا تب کدام نوعست و هیچ درنک نکنند علاج
هیچ کس را از خداوندان ان تب غذا باز نشاید داشت مکر کسی را کر سبب تب او تخمه
باشده باشد دیکر همکنان را غذا لطیف باید داد چون فروج و بزغاله بکشک جو و اسفناج
یا غوره و مانند ان خاصه مردم صفرائی را و کسی را کر در ابتدا تب فراشنا یافته باشد
اکر هم اندر اغاز تب باشد چند لقمه نان اندر آب زده یا اندر کلاب یا اندر آب
انار یا اندر شراب ممزوج بباید داد و اکر سبب تب از رنج و ریاضت باشد
اسایش باید فرمود و اکر سبب بسته شدن مسام و کثافت ببره باشد ریاضت
معتدل و مالیدن بخرقهاء درشت باید فرمود پس ابزن و کرمابه فرمودن
و غذا اندر اخر انحطاط تب باید داد و از اب سرد منع نباید کرد از بهر انکه تا قوت
برجای باشد از مضرت آب سرد نباید ترسید و بباید دانست کر اب سرد
اندر راحت دادن و باز داشتن حرارت غریب بهترین علاجی است مکر کر اندر
احشا ضعفی باشد و تب سددی باشد اندک تر و با خو تب باید داد و هیچ کس را
اندرین تب استفراغ نشاید کرد مکر خداوند سده را و خداوند تخمرا و کرمابه دن
اخر این تب سخت نافع است مسام بکشاید و تری اندامها باز دارد و بخار فاسد
تحلیل کند و الله اعلم و اکر حمی یوما از ترک کردن حمام باز دیدن شود علامت
عرق بسیار بر اعضا خشک بوده باشد و مسام بسته باشد علاج بحمام رفتن
و عرق بسیار کردن و اعضا بسپوس و مغز خیار مالیدن و شربت از نبات و عرق
بید و عرق کل خوردن غذا ماش سفید کرده و مغز بادام چون حرارت ساکن
شود بحمام رفتن و اب معتدل بر خود ریختن و اکر شراب معتاد باشد اندک اندک

خوردن واکر حمی یوم از زکام و نزله بازدید شود علاج فصد کردن و شراب خشخاش
و بنفشه و شراب عناب خوردن از هر کدام کر موجود باشد غذا کشکاب و در علاج این تب
تقصیر نباید کردن کر نباد اذات الجنب و ذات الریه بازدید شود و اکر حمی از تاخیر
کردن طعام بازدید شود علاج شربت از نبات و بست جو خوردن و غذا کشکاب و
آب سرد اندك اندك خوردن چون تب زایل شود در حمام رفتن و اب معتدل بر خود
ریختن و احتراز کردن از کارهاء سخت و خشم و غضب اکر حمی یوم از بسیاری
خواب و اسایش تولد کند باید دانست کر بیداری مر روح را همچون حرکت است
مر تن را از بهر انکه بیداری چنان نیست کر روح نفسانی حواس را کار میفرماید و روح
حیوانی حرکتهای اندامها را برحسب اختیار نفسانی بر نظام همی دارد بدین حرکتها
بخارهاء فزونی تحلیل ان روح جدا میشود پس هرکاه کر مردم بسیار خسپند و ریاضت
کر عادت داشته باشد دست بدارد بخارهای فزونی اندر روح بماند و تحلیل
نیابد و روح بدان سبب کدر و کرم شود و حمی یوم تولد کند و کدر بیارسی تیزه
باشد علامت هرکاه کر معلوم شود کر بسیار خفتست و ریاضت معتاد است
و بدارد باید دانست کر این تب از بسیاری خفتن و ریاضت ناکردن خاسته است
و نشان دیکر انست نبض بسبب بسیاری بخار ممتلی باشد علاج کرما بر و عرق
اوردن و اب معتدل بکار داشتن و ریاضت معتدل کردن و مالیدن اعضا و غذاهم
ازان نوع کر اندر دیکر تبها یاد کرده شد و اکر حمی یوم از شادی تولد کند همچنانکه
از خشم با فراط حمی یوم تولد کند از شادی با فراط نیز تولد کند علامت ان همچون
علامت حمی یوم کر از خشم تولد کند مکر هیات چشمها کر برخلاف ان باشد و
همچنانکر اثر خشم اندر چشم توان دید اثر شادی اندر چشم این توان دید و تواتر
نبض این کمتر باشد علاج همچون حمی یوم غضبی است حمی یوم کر از غشی تولد کند ممکن است
کر بسبب غشی روح را حرکتی و اضطرابی پدید اید و بسبب ان حرکت اعضا کرم شود
و حمی یوم تولد علامت ان است کر علامت تبهای دیکر هیچ نباشد و احوال نبض
اندر غشی مختلف باشد کاهی سردی غلبه کند و نبض باطل شود و کاهی حرارت بر
افزود و نبض سریع شود و اندر بیشتر احوال نبض خداوند غشی همچون نبض خداوند

ذبول باشد صلب ودودي علاج نخست صندل وكلاب سرد كرده برسينه وبرپشت
او زنند واورا بيدار كنند وبخورها سوختن وبويهاي خوش بوياندن وانچه اندر
باب غشي ياد كرده شد بكار داشتن وغذاها كه زود گوارا باشد دادن مانند ماء اللحم وزده
تخم مرغ نيمبرشت واگر ماء اللحم با شراب دهند قوت را زودتر برجاي بازارد واندرين
وقت از حرارت تب بايد نبايد داشت وچون از غشي بيرون ايد علاج تب بشربتها وغذاها
سرد وتر بايد كرد حمي يوم كه از گرسنگي تولد كند گاه باشد كه مردم گرسنه شوند و
حرارت عزيزي از بهر انكه غذا نيابد كه اورا هضم كند روي باخلاط تن ارد اگر خود طبيعت
از كار فرو نمايستد بدين سبب بخارها برخيزد وروح ازان بخارها تيره شود وگرم
گردد وحمي يوم تولد كند علامت اين تب انست كه نبض صغير وضعيف شود علاج
اندرا بزن نشيند وچون از ابزن برآيد روغن اندر مالد وغذا خشبوي از كشنك
جو واسفناج وباكاهو على الجمله حسو سرد تر بايد واندك خورد تا چون اين حسو هضم
شود تبديج بشوربا واسفيدباج كوفته ودگر غذاها شود حمي يوم كه از تشنگي
تولد كند هم بدان طريق كه از گرسنگي حمي يوم تولد كند تشنگي او نيترست از بهر انكه
بخارها كه از ناياوفتن آب وناگذاشتن طعام تولد كند گرم وسوزان تر اندك اندك اب سرد
ميخورد ومضمضه ميكند تا تبديج جرعه جرعه خوردن اغاز ميكند وشربت اب ميوها خاصه
اب انار ترش وامرود واگر تواند در آب سرد غسل كند سخت نافع بود پس تدبير خواب
واسايش كند وغذا انچه خورد بايد كه سرد وتر باشد والله اعلم حمي يوم كه از حرارت افتاب
تولد كند بيابد دانست كه مردم كه اندر گرما بر گرما بيشتر مقام كنند يا نزديك اتش يا در افتاب
نشينند دماغ گرم شود وهواي گرما بر وهواي گرما از افتاب واز نزديك اتش گرم شد باشد
از راه دم زدن بدل رسد واز دل بميانجي شرايين اندر همه تن پراكنده شود حمي يوم تولد
كند واين نوع حمي يوم بيشتر از افتاب تولد كند واثر بيشتر اندر دماغ باشد خاصه كردن
فضله باشد بحرارت افتاب بگدازد وبخاران زود بر دماغ شود ودرد سر آرد از حرارت
گرما بر واتش سر بيشتر اندر دل باشد علامت اين چهار نوع است يكي انكه معلوم شود
ازين سببها كه ياد كرده شد چون گرما بر ونشستن ورفتن اندر افتاب ونزديك اتش كه
اتفاق افتاده باشد دوم درد سر وانكه سر كمتر از ديگر اندامها باشد سوم انكه چشم سرخ باشد

وشعاع روشنائی نخواهد کرد پنج چهارم انکه ظاهر تن گرم تر از باطن باشد ونشان انکه
باطن بدان گرمی نیست انست که تشنگی بدان اندازه نکند که تبهای دیگر کند که بدان گرمی
باشد این خاصیت تبی است که از حرارت افتاب تولد کند تشنگی صعب آرد ونفس عظیم
کرداند علاج خلطه سازند ازده درم سرکه وپست درم گلاب وپنج درم روغن گل وبر سر
پنج یا برف سرد کرده حرقهاء کتان بدان تر میکند وبر سر او می نهند ومیبو یانند وصندل سفید
وکافور اندر خلطه کنند ومیبو یانند وبر سر وسینه مینهند وبنفشه ونیلوفر وکافور و
شاهسفرم پیش خود مینهد وبجامهٔ نرم بپوشانند ونخسپند یا ساکن بنشیند وراه باد
از ان خانه باز دارند تا باشد که عرق کند واب سرد بسیار نخورد از بهر انکه معده را سنگین
کند یک شربت نخورد تمام چنانکه دل خوش کردد واز شربتها شراب بنفشه وشراب
نیلوفر وشراب غوره وشراب ریباس وشراب ترشی ترنج وانبه انار ترش وشیرین سرد
کرده واند کی روغن گل بر چکانیده میخورد تا تشنگی و درد سر بنشاند کشکاب سرد
کرده باشکر یا بست جو باشکر سودمند باشد وچون تب بوقت انحطاط رسد اندک
گرمابه اگرچه از نکام ونزله اثری باشد باک ندارد ودر گرمابه تاخیر نکند واب خوش
نیم گرم بسیار بر سر او ریزند تا تری کمتر کند وتب بتحلیل بگذارد واز خانه گرم وهوای
ان دور باشد واگر اندر ابزن فاتر بنشیند سودمند باشد وخداوند این تب را بابزن
وگرمابه حاجت پیش ازان باشد که روغن مالیدن واگر اندر ابزن بنفشه ونیلوفر
وبابونه پوخته باشند سودمند تر باشد واگر اش نکام باشد روغن از وی دور دارند
واگر نباشد سر او بروغن بنفشه ودروغن نیلوفر چرب کنند وطعام از نان میده باشند
اندر اب پنج ثریده کرده یا من ورهٔ کدو وماش باخل وزیت یا مغز خیار وخیار یا در نک
وکاهو وبرگ خرفه واز پس غذا طلب اسایش وخواب کند حمی یوم که سبب ان
طعامها ودارو هاء گرم باشد باید دانست که چنانکه اندر حمی که از حرارت افتاب
تولد کند دماغ گرم شود وتب اندر روح نفسانی باشد واندر حمی یوم که از حرارت
گرمابه ونزدیک اتش تولد کند دل گرم شود وتب اندر روح حیوانی باشد اندر بن تب
حکم گرم شود وتب اندر روح طبیعی باشد علامت او انست که اندر جانب
حکم حرارتی زیادت یابد وتشنگی غلبه کند ودهان خشک میشود وچشمها

ورخسار سرخ وبسیار باشد کہ صداع آرد علاج اوّل تدبیر آنست کہ بول باید کردن وشربتہا
خنک از تخم خیار وتخم خیار بادرنگ وتخم خربزہ وتخم خرفہ باسکبجین سادہ پس طبع را
نرم کند بشیر خشت وخرما ہندی یا آب انار ترش وشیرین باشیر خشت وخوردن
توت شامی سرد کردہ وشراب توت ومغز خیار وخیار بادرنگ ولعاب اسفیوش
باشکر موافق باشد وتدبیرہائی کہ اندر باب کذشتہ کردہ آمدہ است واللہ اعلم
بالصّواب حمّی یوم کہ از خوردن شراب تولد کند علاج این تب علاج خمار است
وآب انار وشراب غورہ سرد کردہ سخت موافق باشد ومالیدن دست وپای وخواب
سود دارد واکر درد سر باشد طبع را باب میوہا نرم باید داشت یا فصد کردن نافع
کردن وچون در انحطاط افتد اندر کرمابہ رفتن وآب خوش نیم کرم بسیار بر سر او
ریختن وغذا دراج وبیہو وفروجہ مرغ باب غورہ یا انار دانہ یا زرشک حمّی یوم
کہ از خشم وغضب باز دید شود علامت چشم سرخ شود وفراخ شود وحرکت بسیار
کند وبول سرخ باشد علاج اکر بدن بقوت باشد فصد کردن وانار ونبات وتمر ہندی
ونبات خوردن واکر سعال باشد لعاب دانہ بہ وشراب نیلوفر وعرق بید وکل
ونبات نیم کرم خوردن غذا کشکاب باشیرہ خشخاش واسفناج وسخنہای لطیف
وظرافت پیش او کفتن وصندل وعرق کل بوئیدن واکر سعال نباشد خوردن شراب
غورہ وشراب انار وشراب ریباس وشراب حماض نیک باشد غذا مزورہ ترش ومیوہا
سرد وتر خوردن واحتراز کردن از کارہا سخت وخشم وغضب وشراب وخوردن
دوغ ترش سرد کردہ نیک باشد واکر حمّی الیوم از ناکردن خواب باز دید شود
علاج شراب خشخاش نیم کرم خوردن غذا کشکاب باشیرہ خشخاش ومغز بادام
واسفناج وکدو وچون تب زایل شود بحمام رفتن وآب معتدل بر خود ریختن و
بزودی بیرون آمدن عرق نباید کردن وروغن بادام وروغن بنفشہ در خود
مالیدن وبوئیدن خیار بادرنگ وکاہو وکدو نیک باشد واکر حمّی الیوم از غم و
غم وفکر وترس باز دید شود علاج شراب سیب وشراب صندل وشراب حماض
خوردن غذا کشکاب با تمر ہندی ومزورہ ویاران ودوستان پیش خود
نشاندن وسخنہا وظرافتہا پیش او کفتن نقلست از محمد ذکریا کہ ان کسانی

کرغذا بسیار خورند امثال کوشت کاو و کوشت بوي کرده و هر سیه و شراب غلیظ تب
دراینان بسیار واقع شود **علاج** هر بامداد سکنجبین خوردن غذا کوشت بره و بز غاله
با نمرهندي و زرشک و بزودي هضم کردن اگر تقصیر رود تب بازدید شود و کسانی
کرکار سخت کنند و چون اشتهاء طعام بازدید شود بزودي غذا باید خوردن و اگر
تقصیر کند یا غذا کرم و خشک خورد بزودي تب بازدید شود واجب کند احتراز کردن
و غذا سرد و تر خوردن اگر تقصیر رود تب دق بازدید شود خاصه کسانی کرمحرور باشند

باب سوم در تبهاء عفونة تبها کرا زعفونة اخلاط بازدید
شود اول اخلاط کرم شود هر خلطی کر در بدن غالب باشد حرارت در ان اثر کند
و متعفن شود بعد ازان کرمی در روح اثر کند بعد ازان در رکهاش این در تمامت
اعضا تاثیر کند بران موجب کر یاد کرده شد و سبب عفونة انواع است از غذا یکه
زود فاسد شود یا از غذا کر جوهران بد باشد کر در میان طعام خورده باشد کرتري
دران غالب باشد و خلط بد بازدید شود و حرارت عزیزي از نضج ان عاجز باشد یا
عفونتی کر حرارت غریب بازدید شود همچنانکر از خیار و خیار باد رنک و الو سیاه
و امرود و شفتالو و مانندانها یا از سده کر در مجری بازدید شود و تحلیل نیابد و سده
انواع است از بسیاري اخلاط یا غلیظی اخلاط یا لزوجة و چون شده پدا شود
عفونة بازدید شود امثال انکر اب خون روانه باشد طعم و بوي و لطافت ان خوش
باشد و چون بسته شود و بریک جاي قرار کیرد طعم و بوي و لطافت دکرکونه و کندیده
شود خاصه حرکتی بی وقت کردن و بر امتلا طعام خوردن و ترک تدبیرهاء نیک
کردن و نقصان هضم معده و جکر اما عفونة اخلاط کر در داخل عروقی و خارج عروق
باشد ان در معده و جکر و زهره و سپرز و امعا باشد و چون خلط در خارج متعفن
شود تبها دایر بازدید شود چنانکر تب مفارقت کند و بعد ازان تب بازاید شرح همکی
در جاء ان کفته شود ان شاالله و انچه در داخل عروق متعفن شود تبها دایم لازم باشند
و تب بزودي مفارقت نکند سبب انکر خوم عروق غلیظ است دیر تحلیل رود
و اکر عفونة در تمامت عروق و عروقی کر نزدیک دل است باشد زیاده سختی و
نقصان ان پیدا باشد مکر وقتی کر ماده بتحلیل رفته باشد یا طبیعت بقوة باشد

ماده از داخل عروق بخارج اندازد و بتها که در خارج عروق باز دید شود انچه از عفونة
بلغم باشد علامت هر روز تب بالرزه اید سبب انکه بلغم در بدن بسیار است زود
جمع شود و بزودی متعفن میشود بسبب تری و سختی تحلیل رود بسبب لزوجة
و تب سودائی کر تب ربع است سختی متعفن میشود بسبب سردی و خشکی و سختی
جمع میشود سبب انکه کمتر از اخلاط دیگر است علامت یک روز اید و یکروز
نیاید و تب صفراوی ان وسط است میان تب بلغمی و تب سوداوی است سبب انکه
صفرا کمتر از بلغم است و بیشتر از سودا است زود متعفن شود بسبب حرارت و
زود تحلیل رود بسبب لطافت بدین سبب یک روز اید و یکروز نیاید و عفونة
خون در داخل عروق باشد و انچه در خارج عروق باشد ان در اورام و بثرات
و دمامیل باشد چون پخته شود و کشاده شود تب زایل شود و عفونة چهار نوع
است بر حسب اخلاط چهار گانه و بتها مرکب کر باز دید شود شرح هر یکی گفته
شود باب چهارم در غب تب غب خالص ان باشد کر یک روز
اید و یک روز نیاید سبب این تب عفونت صفرا باشد در خارج عروق در جگر
باشد یا زهرة علامت اول لرزه سخت اغاز کند و سرما اندک باشد و حرارت
غالب باشد و سبب عفونة وکری صفرا باشد کر از عضوی کر جمع شده باشد بیرون
اید و بر عضل و اعصاب و گوشت بگذرد و اعضاء او گرم شود همچنانکه سوزن با عضا
فرو برند و تشنگی غالب شود و درد سر و سختهای بی خود کفتن و قی و عشیان
و باشد کر اسهال صفراوی باز دید شود کر بیمار گرم مزاج و لرزه بسیار توقف نکند
بزودی گرم شود و عرق کند و قاروره زرد و غلیظ باشد و بوی حرارت دران
باشد و نبض بقوة و متواتر باشد و بیشتر این تب در کسانی باز دید شود کر مزاج
ایشان گرم باشد و خشک و حرکت سخت کنند و غذا اندک خوردن و غذا گرم
و شراب صرف بسیار خورند در هواهاء گرم اما تب غب سه نوع است غب خالص
و غیر خالص و شطر الغب اما غب خالص ان باشد کر یک روز تب اید و یکروز
نیاید و ان روز کر تب اید شش ساعت پیش توقف نکند و باشد کر ماده
بسیار باشد دوازده ساعت توقف کند و سی و شش ساعت تب نباشد اکر

طبیب حاذق باشد و بیمار مطیع باشد این تب از ثب روز بکذرد و بسیار
باشد که چهار روز زایل شود این نوع بسیار اتفاق افتاد و خالص از این تب بقی و بعرق
و باسهال باشد و بسیار باشد که بقی و عرق زایل شود و اکر دوازده بکذرد و این تب
غیر خالص باشد علاج عب خالص ان روز که نوبت باشد اکر تب بامداد بکاهد
ابدا هیچ جلاب و غذا نباید خوردن تا تب زایل شود بعد ازان جلاب خوردن از تخم
کاشنی سه درم نبات ده درم غذا کشکاب با تمرهندی میانه روز شربت خوردن
نیک باشد و اکر سعال باشد جلاب خوردن از نیلوفر سه درم بنفشه سه درم تخم
کاشنی سه درم ترنجبین ده درم غذا کشکاب با شیر خشخاش و اسفناج و کدو و
اکر سعال نباشد خوردن تمرهندی ده درم نبات ده درم و اب انار ترش و شیرین
و نبات خوردن نیک باشد و اکر سعال باشد خوردن شراب بنفشه و نیلوفر و سپستان
و لعاب بهدانه و اسفیوش نیک و چون سه روز و چهار روز بکذرد و طبیعت سخت
باشد روز نوبت چون کذشته باشد جلاب خوردن از الوسیاه پانزده دانه بجوشانند
و صافی کنند ترنجبین ده درم شیر خشت ده درم باهم آمیخته باز خورد و اکر طبیعت
هر روز دو مجلس یا سه مجلس بجیب شود مسهل باید خوردن صفت مسهل
عناب پانزده دانه سپستان پست دانه سنا مکی پنج درم نیلوفر و بنفشه و ورق
کل سرخ و دانه کیاه بزرک از هر یکی سه درم پوست هلیله زرد پنج درم الوجه
سی دانه تمامت بجوشانند و صافی کنند مغز خیار چنبر ده درم ترنجبین ده درم شیر خشت
ده درم صافی کرده باهم بیامیزد و باز خورد و صبر کند تا اسهال تمام بشود بعد ازان
شربت خوردن از نبات و عرق بید و اسفیوش غذا اخر روز کشکاب صفت
حقنه سناه مکی هفت روز بنفشه و نیلوفر تخم کاشنی و ورق کل سرخ از هر یکی سه
درم سپستان پست دانه الوسیاه ده دانه سپوس درصره بسته یک کف جو کوفته
یک کف خطمی یک کف تمامت در سه رطل اب بجوشانند تا یک رطل بماند صافی
کنند مغز خیار چنبر ده درم ترنجبین ده درم روغن بنفشه ده درم شکر پنج درم باهم
آمیخته نیم کرم عمل کند که مجرب است و خالص کلی است و صاحب این تب را چیزهای
سرد و تر خوردن نیک باشد و اکر سعال نباشد خوردن شراب الو و شراب ریباس و شراب غوره

وشراب ترنج وشراب لیمو وشراب حماض نیک باشد واگر سعال باشد احتراز کند از چیزها
ترش وآب سرد واگر درد سینه وپهلو باشد خوردن شراب نیلوفر وبنفشه وعناب
وسپستان وشراب خشخاش ولعاب دانه به واسفیوش ولعاب خطمی از هر کدام کر باشد
نیک باشد غذا کشکاب باشیره خشخاش وکدو واسفناج نیک باشد چون تب زایل شود
حجام رود وروغن درخود مالد بعد ازان اب نیم کرم بر خود ریزد نقلست از اهرن
کر بسیار کر عنب خالص بعد از سه دور یا چهار دور تب محرقه شود عنب خالص از جمله
مرضهاء حاده است نقلست از ثابت بن قره کر پیش از نوبه تب امدن دلالت
کند کر ماده فاسد بسیار شود وبعد از نوبه آمدن دلالت کند کر ماده اندک است
نقلست از محمد زکریا کر پیش از نوبه تب امدن دلالت کند بر لطافت اخلاط
وبعد از نوبه بر آمدن دلالت کند بر غلیظی اخلاط اگر حرارت غالب باشد خوردن
قرص کافور نیک باشد اما وقتی قرص کافور خورد کر استفراغ کرده باشد واگر
خواهد کر تسکین حرارت حکر کند بستاند اب کاشنی وسرکه وکدو وعرق کل باهم
بیامیزد وکتان پاره بدان تر کند وبر پهلوی راست می اندازد ساعت بساعت اما
وقتی کر معده از طعام خالی باشد وطبیعت از علت خشک باشد دلالت کند بر کر حکر
چیزهاء سرد وتر باید خوردن نقلست از علی بن زین کر تب عنب از صفراء لطیف
بازدید شود چیزهاء بغایت کرم نباید خوردن کر ورم بازدید شود صفت مسهل نوشت
هلیله زرد پست درم بکشبانروز در آب جوشاند بعد ازان بجوشاند وصافی کند ترنجبین
ده درم شیرخشت ده درم صافی کرده باهم بیامیزد ومحرده بریان کرده دانکی دران حل کند
وبازخورد وصبر کند تا اسهال تمام بشود صفت ملین طبیعت شراب الوده مثقال ترنجبین
ده مثقال شیرخشت ده مثقال عرق بیدعرق کل از هر یکی ده مثقال باهم امیخته بازخورد وصبر کند
تا اسهال تمام بشود صفت ملین دیگر الوسیاه ده دانه وتمرهندی پانزده مثقال باهم
بجوشاند وصافی وترنجبین ده درم وشکرده درم باهم امیخته بازخورد وخوردن شیره
تخم ترنجبین بانبات وسکنجبین واب خربزه هندی وقرص طباشیر نرم یکمثقال سکنجبین ده مثقال
نیک باشد کر طبیعت نرم کند صفت قرص طباشیر نرم بکیرد طباشیر دو درم ترنجبین
سه درم مغز تخم خیار وخیار باد رنک ومغز تخم کدو از هر یکی دو درم کتیرا وصمغ عربی

وخشخاش وتخم بریین ازهر یکی نیم درم تمامت کوفته وبیخته بلعاب اسفیوس بسرشند
وقرص کنند ودرسایه خشک کنند شربتی یکمثقال باده درم سکنجبین اگر سعال باشد ده درم
شراب بفشه روز نوبت اگر تب بامداد بگاه اید تا سه ساعت نگذرد هیچ جلاب وکشکاب
نخورد واگر تب میانه روز اید بامداد جلاب نا رخورد چون نوبت بگذرد کشکاب نارخورد
درروز نوبت تلبین نباید کردن وچون بکلی مفارقت کند وسعال نباشد مزورزه ترش
خوردن بافروجه ویزغاله واحتراز کردن از شراب وحرکت سخت ومجامعت وخشم وغضب
وکوشت وکباب وحلو وچیزهاء شیرین وتیز وهرچیز کرم وتیز باشد وحمام گرم تعاطی
گرم باشد وبسیار باشد گرطبیب دبیمار تدبیر خطا کند این تب نقل کند بغب غیرخالص
یاشطرالغب یابت ربع باب پنجم درغب غیرخالص وشطرالغب علامت
میان غب خالص وغیرخالص اینست گرغب خالص ازشش ساعت یادوازده ساعت نگذرد
وغیرخالص بیست وچهار ساعت یاسی وشش ساعت استقامت کند بحسب اندکی و
بسیاری ماده وغب غیرخالص ازعفونت صفراغلیظ باشد گربابلغم تیز امیخته شود وچنان
نماید گربك خلط است همچنانکه چیزی سرد امیخته شود وازان بخاری بازدید شود علاج
اگرطبیعت بقوت باشد وچون غالب باشد وقصد کردن وبقدر حاجت خون بیرون کردن
وسعی کردن گرطبیعت نرم شود واگرطبیعت سخت باشد جلاب ازتخم کاشنی وپنج سوسن
ازهریکی سه درم الوسیاه ده دانه نبات ده درم غذا کشکاب واندکی بخورد ودرین تب
لرزه اندك باشد علاج غب غیرخالص وشطرالغب بهم دیگر نزدیك است اما شطرالغب
این تب مرکب است ازصفراوبلغم واین سه نوع است اول ان باشد گرصفراغالب باشد
وبزودی زایل شود بقی وعرق وادرار بول دویم ان باشد گربلغم غالب باشد این نوع من
شود سوم ان باشد گرصفراوبلغم مساوی باشد نقلست ازجالینوس گرتب شطرالغب
ازبتهاء دائمه است گرترکیب این تب ازبلغم لازم است وصفرا مفارقت کند واو روز نوبت
تب صفرا باشد تب سخت تر باشد سبب انکه چون تب بلغمی لازم شود صفرا زایل شود چون صفرا
بازاید تب زیاده شود علاج اگرصفراغالب باشد واحتباس طبیعت باشد جلاب خوردن
از الوسیاه هفت دانه تخم کاشنی وپنج سوسن ازهریکی سه درم نبات ده درم غذا کشکاب
اندکی بخورد واگر سعال باشد جلاب خوردن ازنیلوفر سه درم تخم کاشنی وپنج سوسن از

سه درم نبات ده درم واگر بلغم غالب باشد
جلاب خوردن ازتخم کاشنی پنج سوسن
ازهریکی دو درم

سه درم گلشکرده درم غذا بخود وجو مساوی واگر بلغم وصفرا هردو مساوی باشد جلاب
خوردن از تخم کاشنی سه درم پنج سوسن سه درم نبات ده درم غذا کشکاب وبخود چند روز
برین موجب خوردن چون خلط پوخته شود مسهل خوردن که صفرا و بلغم مستفرغ شود اما
بزودی مسهل نباید خوردن که ماده لطیف مستفرغ شود وغلیظ بماند ومرض شود صفت
مطبوخ سنا مکی پنج درم بنفشه ونیلوفر وتخم کاشنی وزرا زیانه وپنج سوسن واسطوخودوس
وسفایج ازهر یکی سه درم پوست هلیله زرد وسیاه ازهر یکی پنج درم مویز طائفی بیست دانه
عناب وسپستان وانوسیاه ازهر یکی ده دانه تمامت بجوشانند وصافی کنند مغز خیارچنبر
ده درم ترنجبین بیست درم صافی کرده باهم بیامیزد اگر بلغم غالب باشد یکدرم تربد سفید
کوفته پخته برسر شربت افشاند وبازخورد وصبر کند تا اسهال تمام بشود بعد ازان شربت
سرد خوردن غذا برقرار صفت مسهل دیگر اگر بلغم غالب باشد عناب ده دانه سپستان
بیست دانه سنا مکی مکر هفت درم نیلوفر وتخم کاشنی ودانه کیاه بزرك بادرنجبویه پنج سوسن
کاوزبان ازهر یکی سه درم تمامت بجوشانند وصافی کنند ومغز خیارچنبر ده درم ترنجبین ده
مثقال باهم امیخته تربد سفید بحروف تراشیده دو درم کوفته پخته برسر شربت افشاند وباز
خورد وصبر تا اسهال تمام بشود بعد ازان شربت سرد باز خورد غذا برقرار اگر خلط باقی باشد
بعد از چند روز قرص بنفشه باز خورد صفت قرص بنفشه بگیرد بنفشه کبود ومغز
بادام پوست کنده ازهر یکی دو درم تربد سفید بحروف تراشیده یکدرم رب السوس نیم درم
پوست هلیله زرد نیم درم محموده بریان کرده دانگ نیم تمامت کوفته وبیخته برسرده درم
شکر بجلاب نیم کرم باز خورد صفت مسهل دیگر سنا مکی پنج درم ورق گل سرخ پنج سوسن
ودانه کیاه بزرك ازهر یکی سه درم بجوشانند وصافی کنند شکر هفت درم معجون خیارچنبر
پنج مثقال دران حل کنند وباز خورد واگر بدین تدبیرها اسهال نشود شراب بزودی میباید
خورد صفت شراب بزوری پوست پنج کاشنی ده درم پوست پنج زرا زیانه پنج درم تخم کاشنی
هفت درم تخم زرا زیانه پنج درم تخم خیار وتخم خیار بادرنك ازهر یکی پنج درم تمامت نیم
کوفته دریك من اب وچهاریك سرکه یك شبان روز بجوشانند وبعد ازان بجوشانند
تا چهاریکی سرکه کم شود بدست بمالد وصافی کنند بات یك من بران نهند وباتش نرم
بقوام آرند شربتی ده درم غذا زیره باج بافروج وکبك وتیهو واگر هر یا مداد یك مثقال

اقراص الورد درین شراب حل کند نیک باشد صفت اقراص الورد ورق گل سرخ ده درم
عصاره غافت شش درم عصاره افسنتین سه درم مصطکی نگدرم و نیم سنبل و اسارون
و فقاح و اذخر و انیسون از هر یکی یکدرم تمامت کوفته و بیخته قرص کند شربتی یکمثقال
صفت زیره باج تخود مقشر و سرکه و مغز بادام و قشمش و ورق چغندر و اندکی زعفران
و عرق بید و گل از هر یکی قدری دران آمیخته سعی کردن کر طبیعت نرم باشد و احتراز
کند از آب سرد این تبی باشد که بچهل روز مفارقت کند و بسیار باشد که چهار ماه بماند
و باشد که شش ماه و اگر تدبیر مخالف رود یکسال بماند و عاقبت قوت ضعیف شود و استسقا
پدید شود محافظت باید کردن نکو و قی بسکنجبین و آب کرم نیک باشد و غذا کشکاب
کرد زیانه دران پخته باشد که ادرار بول کند و چون لرزه اغاز کند دست و پای در آب کرم
نهادن نیک باشد بستاند بابونه و اکلیل الملک و مرزنگوش و شبت از هر یکی قدری بخوشانند
نامهراسود همچنان جوشان در شیب بپراهن برد تا عرق کند بعد ازان دست و پا بدان
بشوید و اگر زایل نشود اقراص الورد کرد رتب بلغمی یاد کرده میشود میخورد و خوردن
تفوع بدین صفت نیک باشد اب کاشنی و اب زیانه از هر یکی قدری صبر سقوطری
قدری دران حل کند هر بامداد قدری میخورد تا سه روز بگذرد اگر احتیاج بمسهل باشد
این حب باز خورد صفت حب عصاره افسنتین نیم درم تخم کاشنی نیم درم اباریج
فیقرا یکدرم شحم حنظل نیم درم محمود بریان کرده دانکی کوفته و بیخته بسرشند و دران
حلوای ماقوت از عسل بهذ و فرو برد و صبر کند تا اسهال تمام شود بعد ازان نکرداشت
کردن و قی کردن نیک باشد و اگر بلغم غالب باشد زیانه یا زیره یا کرو یا شبت از هر کدام
که باشد قدری در کرباس بسته در مزوه اندازد بحسب صفرا و بلغم تدبیر کردن و بسیار
باشد که در تدبیر خطا رود تب دق یا استسقا پدید شود **باب ششم در تب**
محرقه تب محرقه دو قسم است یکی محرقه صفراوی است که صفرا در داخل عروق متعفن
شود و ان بر سه قسم است یکی عفونة در عروق که نزدیک دلست و یکی در عروق که
نزدیک جگر است و یکی در عروق که در معده است یا از عفونة بلغم شور باشد که نزدیک
باشد بدان جاها که یاد کرده شد و این چنان باشد که صفرا لطیف سوخته شود
و یا بلغم شور رقیق آمیخته شود **علامت** ماده که در نزدیک دل متعفن شود اندکی

سیاهی زبان بدان باشد و تشنگی بسیار و اگر نزدیک جگر باشد زبان سرخ و زبر و تشنگی
بسیار و اگر نزدیک معده باشد سلیم تر باشد و تب محرقه مخوف تر باشد از غب خالص
و غیر خالص و شطر الغب و در نوبت سختی زیاده شود و بیشتر این تب در جوانان
و کودکان بازدید شود اما در کودکان خوف کمتر باشد سبب رطوبت بسیار کز در بدن
ایشان است و در پیران و زنان اندک بازدید شود اما بیشتر خالص باشد سبب
سردی و تری کز در ایشان باشد **علامت** تب دایم و زردی لون و تیزی نبض و زردی
قاروره مانند اتش و تشنگی بسیار و خشکی دهان و زبان سیاه شود این از حرارت
دل باشد و اگر سرخ و زبر باشد از حرارت جگر باشد و اگر زرد باشد از حرارت معده باشد
و درد سر و اختلاط عقل و سخنهای خرد کفتن و دیوانگی و اضطراب کردن و بی خوابی
و در ابتداء طبیعت سخت باشد و باشد کز خون از بینی بیاید و بیمار خلاص یابد و اگر
این زحمت در طفلان بازدید شود شیر نتواند خوردن **علاج** همچنان تب غب خالص
باید کردن **نقلست** از شیخ ابو علی سینا کز تب محرقه فصد نباید کردن کز بدن را خشک
گرداند و حرارت زیادت شود تدبیر چیزهاء سرد و تر باید کردن کز سکبین صفرا
و حرارت کند و سردی و تری در بدن بازدید کند در ابتدا جلاب خوردن از الوسیا
ده دانه تخم کاشنی سه درم نبات ده درم تر بخبین ده درم بامرهندی ده درم نبات
ده درم غذا کشکاب بامرهندی و اگر سعال باشد جلاب خوردن از نیلوفر و تخم کاشنی
و دانه کیاه بزرک و بنفشه از هر یکی سه درم نبات ده درم غذا کشکاب با نیلوفر و شیر
خشخاش و کدو و اسفناج **نقلست** از بقراط کز چون در تب محرقه سعال بازدید شود
تشنگی اندک شود سبب انکز سعال نباشد مکز بحرکت کردن شش و چون حرکت کند
هوا بدل و چکز رسد و اگر سعال نباشد خوردن انار ترش و انار شیرین و نبات
با تر بخبین نیک و خوردن اب زرد الو خشک و الو سیاه نیک باشد و سعی کردن کز
طبیعت نرم شود و اگر چنانچز طبیعت خشک باشد سرسام بازدید شود و اگر سعال نباشد
اب بغایت سرد خوردن نیک باشد و رسول علیه السلام فرموده است کز این تب
همچون حرارت دوزخ است چندانکز چیزهاء سرد و تر خورند پاک نباشد و اگر طبیعت
سخت باشد مطبوخ خوردن نیک باشد و اگر سعال باشد خوردن شراب بنفشه

بزرگ الیسه

ونیلوفر وخشخاش ولعاب دانه بر واسفیوش نیک باشد واگر احتیاج مسهل باشد برنجبوه
بازخورد صفت مطبوخ سنا مکی نیم درم بنفشه ونیلوفر وتخم کاشنی ودانه کیاه بزرگ
وورق کل سرخ ازهر یکی سه درم پوست هلیله زرد پنج درم عناب ده دانه سپستان بیست
دانه الوی سیاه سی دانه تمامت بجوشاند وصافی کند مغز خیار چنبر ده درم ترنجبین ده درم
شیر خشت ده درم صافی کرده باهم بیامیزد وبازخورد وصبر کند تا اسهال تمام شود بعد
ازان شربت سرد بازخورد غذا کشکاب وبوبندن کدو وخیار بادرنبك وکاهو وبنفشه
وبید نیك باشد وبید درشیب انداختن نیك باشد واگر رعاف بازدید شود خون بسیار
امدن زیان دارد واگر طبیعت سرد ورد ونوبت یا سه نوبت مجیب باشد مسهل نباید
خوردن واگر حرارت غالب باشد بامداد قرص کافور خوردن بعد ازان کشکاب خوردن
وخوردن لعاب دانه بر واب انار دانه ترش باشراب انار نیك باشد واب خیار وخربزه
هندي وشیره تخم بربهن بانبات وني نبات نیك باشد واگر حرارت غالب باشد صندل
وکافور وکلاب وعرق بید وعرق کاشنی وسرکه باهم زدن وکتان پاره بدان تر کرده
بر پهلو راست نهادن واگر زبان سیاه وزبر باشد لعاب دانه بر با لعاب اسفیوش
وروغن بادام ساعت بساعت مالیدن وپاك کردن نگذارند کرباس بر زبان باشد
مبادا که سرسام بازدید شود واگر سعال نباشد اب بغایت سرد بارخورد چندانکه
بلرزاند که حرارت ساکن شود وبزودي عرق کند وخلاص یابد ودرجاي سرد
نشستن وبید وبنفشه وکاهو وکدو وپیش خود نهادن وبوبیدن واگر اسهال
بازدید شود پست جودود درم قرص طباشیر پست یکدرم ده درم بشربت سرد باز
خوردن وخوردن این سفوف نیك باشد تخم بربهن وخشخاش تخم شاهسفرم تخم کاهو
ازهر یکی سه درم جودود درم تمامت کوفته وبیخته شربتی سه درم باده درم رب انار
یا رب بخوردن واگر هذیان واختلاط عقل بازدید شود شیر زن برسر وشیدن
وبنفشه وروغن بنفشه بوبیدن نقلست ان بقراط که در رنج محرقه چون لرزه
بازدید شود نیك باشد واگر عرق کند بهتر باشد سبب انکه ماده از داخل عروق
بخارج عروق امده باشد بزودي خلاص یابد نقلست از جالینوس که چیزهاء
قابض بسیار نشاید خوردن امثال به وامرود که محرا ومسام تنك وحرارت زیاده شود

مکروقتی کراسهال وضعف بازدید شود نقلست کرهذیان کفتن ورعاف خاص است
بر تب محرقه نقلست ازاهرن کراب بغایت سرد در اول تب محرقه نشاید خوردن مکروقتی کر
نضج پیدا شود کرد ابتدا حال را غلیظ کرداند وسده بازدید کند نقلست از ثابت بن قره
کر صاحب تب محرقه را چون کرانی در سر بازدید شود شیر نشاید دوشیدن بر سر وهیچ روغن
نباید مالیدن کر دلالت کند کر رطوبت در دماغ بسیار شده است اما نیک باشد خطمی وبنفشه
وکلیل الملک وبابونه در اب بجوشاند ودست وپادران نهد نقلست از محمد ذکریا کر
صاحب تب محرقه را از خوردن اب سرد ومیوهاء سرد وچیزهاء ترش منع نباید کردن کر
چون چیزهاء سرد ترک کند مضرت زیاده شود ودر معده ودماغ حرارت زیاده شود
بلک دماغ سوخته شود وتشنج بازدید شود وباشد کر لقوه بازدید شود وهمچنانکر بقراط
فرموده کر اکر لرزه باز شود وعرق کند تب زایل شود نقلست کر مسهل کر ماده صفرا
براند در تب محرقه بغایت نیک باشد صفت قرص از نقل شیخ الرئیس طباشیر دو درم
ورق کل سرخ دو درم زعفران دو دانک تخم بربهن وتخم کاشنی از هر یکی سه درم
تخم کدو وتخم خیار از هر یکی دو درم ونیم کافور دانک نیم تمامت کوفته وبیخته بسرشند
ودر سایه خشک کنند شربتی دو درم صفت قرص دیکر ورق کل سرخ چهار درم
مغز تخم خیار یا درنک وتخم بربهن از هر یکی دو درم زعفران دو دانک کافور دانک
نیم صمغ عربی ونشاوکنیرا وربالسوس از هر یکی یکدرم تمامت کوفته وبیخته بسرشند
وقرص کنند شربتی دو درم چون تب مفارقت کرده باشد وسعال نباشد خوردن
ساده وسکنجبین به وشراب حماض وشراب غوره وشراب ریباس وخوردن مزوره
ترش از انار دانه وتمرهندی وزرشک وغوره ومغز بادام وقشمش وفروج و
برغاله بعد از چند روز بحمام رفتن واحتراز کردن از حرکت سخت وافتاب کرم
کرم نشستن وحلوا وشیرینی وجماع وخشم وغضب وخوف وخواب باکردن واکر
طبیعت سخت باشد مسهل خوردن فایده بسیار دهد انشاالله تعالی باب
هفتم در تب مطبقه حکیم فاضل جالینوس نقل کرده است کر تب مطبقه از عفونت
خون باشد کر چون خون متعفن شود صفرا کردد پس صفراوی باشد این قول خلاف
رای بقراط است وشیخ الرئیس هم احتراز کرده است کر اعتبار قول بقراط است

ماده

برهم تخم خوفه

کرتب از خون بازدید شود دو قسم است یکی تب مطبقه کہ خون در داخل عروق متعفن
شود و یکی سوزنوحش کہ از جوشیدن بازدید شود و سبب جوشیدن بسیار است
ازسده باشد کہ حرارت بسته شود و بسیار باشد کہ در اخر تب دق بازدید شود
و باشد کہ تب محرقہ بازدید شود و جالینوس گفته است کہ تب مطبقه مرکب باشد
سبب انکہ چون عفونة در خون بازدید شود در تمامت اخلاط عفونة بازدید شود کہ
خون ما در تمامت اخلاط است پس این تب اعم باشد و سبب بازدید شدن این تب
از امتلاء بد باشد و سده و ریاضت بسیار کہ معتاد نبوده باشد کردن ترک فصد
و حجامت کردن و بسیار باشد کہ سبب خوردن میوه بسیار باشد امثال خیار و خربزه
بادرنگ و امرود و مانند اینها کہ خون آب پاک کرداند و این تب دایم باشد و مفارقت
نکند الا بوقت بحران کہ خون بسیار از بینی باید یا عرق بسیار کند و این تب
سه نوع است یکی انکہ در روز زیاده میشود این نوع بد باشد و یکی انکہ هر روز
نقصان میشود این نوع سلیم باشد و نوعی دیگر زیاده و نقصان نشود این نوع
میانه حال باشد و بحران این تب در روز چهارم و روز هفتم واقع شود و بسیار باشد
کہ سرسام بازدید شود باشد کہ حصبه یا ابله شود و بسیار باشد کہ بواسطه چیزهاء سرد
و تر کہ بکار داشته باشد و خون را سرد کرداینده باشد لیکن غش کہ سرسام سرد بلغمی است
بازدید شود و بیشتر این تب در جوانان و کودکان و کسانی کہ شراب و حلوا و گوشت
بسیار خوردن و در فصد و حجامت تقصیر کنند بازدید شود و بیشتر این تب در مستان
و بهار بازدید شود و بسیار باشد کہ تب اهسته شود و بهار بی خود شود و شکم اماس
چنانکہ دست کہ بدان زنند او از طبل کند و اسهل در این وقت فایده بدهد بعد ازان
بثرها بیرون اید کہ مثل ان بسرخی باشد این نوع علامت بد باشد علامت تب مطبقه
تب دایم و سرخی چشم و روی و رگهای پیشانی و گردن برخاسته و تنگی نفس و غلیظ
قاروره و تشنگی و خشکی دهان و سرعت نبض و چون دست بر اعضا نهند نرم نباشد
چنان نماید کہ عرق خواهد کردن یا از حمام بیرون اید و باشد کہ درد کلو
و آب از چشم روان شود و حرارت این کمتر از تب محرقه باشد اما تب سوزنوحش
ماند حمی یوم باشد و بیشتر تاثیر این حرارت نزدیک دل باشد در روز اول

و روز دوم و سوم فصد کردن و چندان خون بیرون کردن که نزدیک غشی باشد که
بزودی خلاص یابد و اگر در فصد کردن تقصیر رفته باشد و بر بیمار حرارت غالب
شود چنانکه پاره پاره سیاه بر زبان باشد علاج بتعجیل باید کردن هر بامداد
جلاب خوردن از تمر هندی ده درم نبات ده درم با جلاب خوردن از آلوسیاه
ده دانه تخم کاشنی سه درم نبات ده درم عناب ده دانه و اگر آب انار ترش و شیرین
با بیه فشارند سه وقیه نبات و ترنجبین از هر یکی ده درم خوردن نیک باشد و
چیزهاء خوردن که تیزی خون بنشاند مانند شراب غوره و شراب ریباس و شراب
لیمو و شراب نارنج از هر کدام که باشد ده درم و شراب عناب نیک باشد و خوردن
آب سرد نیک باشد و اگر حرارت غالب باشد قرص کافور خوردن نیک باشد اما بهترین
غذا نیک در تبهاء گرم کشکاب است چنانکه بقراط فرمود ما الشعیر من افضل الاغذیة
فی مداواة الامراض الحارة و افضل علاجها التبرید و القطنت و ان یکون الغذاء
سریع النفوذ که زیاده نکند و خوردن شراب الو نیک باشد و اگر خشکی و تشنگی
غالب باشد آب خیار و شیره تخم بربهن خوردن اما گفته اند که اب بغایت پیش
خوردن و چیزهاء بغایت سرد هم نشاید خوردن که ماده را غلیظ کرداند
و انحلیل باز دارد و اگر طبیعت سخت باشد مسهل باید خوردن صفت مطبوخ
سناء مکی هفت درم نیلوفر و بنفشه و تخم کاشنی و ورق کل از هر یکی سه درم تمر
هندی ده درم آلوسیاه ده دانه عناب پانزده دانه سپستان پست دانه الوچه
سی دانه تمامت بجوشاند و صافی کند مغز خیارچنبر ده درم ترنجبین و شیر خشت
از هر یکی ده درم صافی کرده باهم بیامیزد و بازخورد و صبر کند تا اسهال تمام بیاید
بعد ازان شربت سرد بازخورد از نبات و عرق بید و اسفیوش کشکاب و اگر حرارت
غالب باشد و سعال باشد جلاب خوردن از عناب ده دانه و اسفیوش سه درم
سپستان ده دانه نبات ده درم غذا کشکاب میانه روز شربت خوردن از نبات
و عرق بید و دانه به و خوردن شراب عناب و نیلوفر و بنفشه و خشخاش
از هر کدام که باشد نیک باشد و خوردن لعاب دانه به و اسفیوش و نبات
و ترنجبین نیک باشد غذا کشکاب با کدو و اسفناج و اگر سعال نباشد چیزهاء ترش

خوردن نیک باشد صفت شراب کرفایده بسیار دهد الوسیاه پنجاه دانه الوچه
شصت دانه مرهندی چهار یکی تمامت در یکمن نیم آب بجوشانند تا نیمی بماند بعد ازان
حاص برنج وعرق کل ونبات از هر یکی یک رطل باوی بیامیزد وباتش نرم بقوم اردستر یکی
ده درم وقتی خورد کرسعال نباشد وطبیعت نرم نباشد وخوردن آب هفت میوه باترنجبین
نیک باشد واکر بیمار ضعیف باشد شیاف بردارد از نمک وبوره ارمنی وشکر سرخ و
اکر حقنه کنند نیک باشد صفت حقنه شبت وبنلوفر وکیاه بزرک از
هر یکی سه درم سپستان وعناب از هر یکی بیست دانه جوکوفته یک کف
سپوس در صره بسته یک کف ورق خطمی یک کف سنا مکی پنج درم تمامت
بجوشانند وصافی کنند مغز خیار چنبر ده درم ترنجبین ده درم روغن بنفشه ده درم

درهم روغن بنفشه ده درم آب کامه پنج درم ورق چند ریگ سته اب بکرد بوره
ارمنی نیم درم تمامت باهم امیخته عمل کند نقلست کران تب کرم که سه روز اهسته
شود رود زایل شود وان تب کردران سوم وچهارم زیاده شود بد باشد دلیل برین
نقل کند بقراط گوید کل حمی مطبقة یشتد علی ثلاثة ایام وانها عظیمة الخطر وقال
اصعب الامراض واعظمها الحمیات الدایمه وان تب کر بغایت کرم باشد وزایل شود
ودیگر تب بازاید بهتر ازان باشد که تب دایم باشد واگر تب دایم وعرق واسهال بازاید
شود وتب زایل نشود بد باشد دلالت کند که ورم در اندرون باشد یا عفونت بسیار
در تمامت عروق متمکن شده وطبیعت از دفع کردن عاجز باشد دلیل برین نقل
قال بقراط الحمیات الحادثة عن اورام الاحشاء کلها غیر مفارقة نقلست از
نفراطیس که تب چون مزمن شود کشکاب باعسل باید خوردن چنانکه هفت یک
کشکاب عسل باشد که بادرار بیرون اید وسده بکشاید نقلست ازجالینوس
که کشکاب در معده ترش شود کشکاب باعسل وسکنجبین باید خوردن که خلط
تحلیل پذیرد واگر کرمی غالب باشد کشکاب مفرد باید خوردن که نقل است که شخصی را
تب بازدید شد در روز فصد کرد وچندان خون بیرون کرد که غشی کرد جماعتی که حاضر
بودند گفتند این شخص هلاک شد بعد از زمانی بحال خود بازامد وتب بکلی زایل
شد واین مجرب است اما خوردن سکنجبین بشربت سرد نیک باشد که سده بکشاید

وزود زایل شود نقلست کرتب کرم و تیز هر شب لعاب بردانه واسفیوش ولعاب دانه
خوردن نیک باشد بعد از نضج و بقاء بدن هر شب دو درم کل ارمنی مزاج بزودی
باصلاح اید و ماده را از سینه و پهلو باز دارد نقلست از محمد زکریا کرچون در تب مطبق
نضد کردن تقصیر کرده کر باشند آب بغایت سرد خوردن نیک باشد چنانکه بلرزانند
کر بزودی عرق کند و تب زایل شود و اکر اهسته شود بکلی زایل نشود و پست روز کذشته
باشد علاج تب بلغمی باید کردن و اکر در معده باکرده یا مثانه یا جکر باشش یا رحم و روم باشد
اب سرد زیان دارد نقلست کر اکر تب بغایت کرم باشد و تشنکی و زبان خشک باشد
وتبد پرها ساکن نشود و خفقان و ضعف دل بازدید شود دلالت کند کر اخلاط فاسد
در بدن بسیار باشد و در غایت جوش باشد و طبیعت عاجز باشد این نوع بد باشد
هیچ تدبیر بهتر از خوردن اب سرد نباشد و اکر از اب سرد منع کنند رکهاء دماغ خشک
شود و باشد کر رکهاء دماغ تر کیده باشد و اندکی خون بیرون اید بعد ازان هلاک
شود از خوردن اب سرد چون سعال و ورم نباشد هیچ خوف نباشد مکر در نضج تاخیر
افتد و بهترین قول جالینوس انست کر چیزهای سرد و تر خوردن و انتظار نضج و بحران
نباید نامدت هفت روز کشکاب خوردن بعد ازان تا روز چهاردهم کشکاب و سکنجبین
خوردن اکر مانعی نباشد و بعد ازان تا روز بیستم مزورهٔ ترش خوردن بعد از بیست روز
فروج و بزغاله خوردن بعد ازان اندک اندک زیاده کردن تا صحت تمام حاصل شود
از ابن سرابیون کر اکر در میان تب در وقت نضد کردن تقصیر رفته باشد رب حماض ترنج
و نمرهندی و شراب غوره و شراب ریباس خوردن نیک باشد کر جوشش و عفونت خون
بنشاند و تسکین حرارت کند نقلست از ابو منصور کر جوانی را دیدم کر در خوردن غذا
تقصیر کرد و او را تب امد در حال جوان غذا خورد تب زایل شد سبب ان بود کر صفرا
غالب بود بعد ازان خوردن آب هفت میوه نیک باشد کر طبیعت مجیب شود و خوردن
قرص طباشیر نرم نیک باشد صفت قرص طباشیر نرم طباشیر سه درم تخم بن بهن
پنج درم مغز تخم خیار خیار زاد رنک از هر یکی چهار درم مغز تخم کدو اشش درم
صمغ عربی و کتیرا و نشا از هر یکی دو درم ترنجبین هشت درم تمامت کوفته و بیخته
بالعاب اسفیوش بر شد و قرص کند شربتی یک مثقال باده درم سکنجبین

صفت قرص دیگر ورق گل سرخ سه درم زرشک دانه بیرون کرده دو درم مغز تخم خیار
و خیار بادرنگ از هر یکی دو درم تخم بربهن وطباشیر از هر یکی سه درم صمغ عربی وکتیرا ونشا
از هر یکی یکدرم ریوند چینی وزعفران از هر یکی دانگی تمامت کوفته وبیخته بسرشند وقرص
کنند شربتی یکمثقال باده درم سکنجبین غلامزوره از تمرهندی وناردانه وزرشک و
غوره ومحافظت تمام کردن واگر اندکی زحمت باقی باشد سکنجبین بزودی خورد بدین صفت
صفت سکنجبین بزوری تخم کاشنی وتخم کشوث از هر یکی سه درم پوست بیخ کاشنی
وپوست بیخ کبر وپوست بیخ رازیانه از هر یکی هفت درم تخم خیار وخیار بادرنگ از جمله پنج
درم تمامت نیم کوفته دریک من آب وچهار یکی سرکه بقوع کند یک شب ویکروز بعد
ازان بجوشاند تاچهار یکی کم شود صافی کند نبات یکمن بدان نهد وباتش نرم بقوام آرد
شربتی ده درم باب هشتم در تب بلغمی دایم این تب را مواظبه کوینده هر روز آید
سبب این تب بلغم زجاجی یا بلغم حامض یا بلغم حلو یا بلغم مالح باشد اما بیشتر این تب از
بلغم زجاجی یا بلغم حامض بازدید شود وچون در خارج عروق متعفن شود مدت درازتر باشد
اگر فایز بازمستان بازدید شود سخت باشد وبتوقف این مجدد ساعت باشد اگر تدبیر نیک
رود در مدت یکماه زایل شود واگر بگذرد در ماه زایل شود که هر روز تب اید زودتر زایل شود
وعرق بسیاری کند که بسیاری عرق دلالت کند بر لطیفی ماده وقوت طبیعت علامت
در ابتداء لرزه وباشد که لرزه اندک باشد واشتها طعام باطل زایل شود واب از دهان بسیار
اید وعنیان وچشم وروی اماس کند ولون زرد شود وتشنگی اندک باشد واگر سبب عفونة
بلغم مالح باشد در اول لرزه پیدا شود وسرما اندک باشد واگر از عفونة بلغم حلو باشد لرزه
وسرما اندک باشد واگر سبب از عفونة بلغم زجاجی باشد سرما ولرزه بسیار باشد واگر از
عفونة بلغم حامض باشد سرما ولرزه اندک تر باشد از زجاجی عفونة اندک اندک پیدا شود
همچنانکه کرم که بر باتش نهد اندک اندک گداخته شود ودر حال گرم شود ودرین تب
سستی وغشی بسیار باشد سبب ضعف معده وچون دست بر اعضا نهند حرارت تمام
نماید وبتهای بلغمی چنان نماید که عرق خواهد کردن ولون صاحب تب بلغمی سبز ونزدیک
سرخی اندک باشد ودر اول نبض ضعیف نماید ودر اخر سریع پیدا شود وبول در اول
سفید ورقیق باشد از سبب سردی وسده بعد ازان سرخ شود سبب عفونة وبتی

در نوبت اول هجده ساعت توقف کند و شش ساعت تب زایل شود سبب انکه ماده این علت
بغایت غلیظ و لزوج باشد و بیشتر این علت در کسانی واقع شود که مرطوب و بلغمی
باشند و در طفلان و زنان و بیرون و کسانی که پوسته از طعام ممتلی باشند و میوهای
سرد و تر بسیار خورند و در شهرها که هواء ان سرد و تر باشد و درین تب در شب
زحمت زیاده باشد علاج تدبیرهاء باید کردن که ماده بتحلیل میرود و طبیعت نرم باشد
و حرارت زیاده نشود و تحلیل بلغم کردن هر بامداد که جلاب خوردن از سکنجبین ده
درم کلشکرده درم غذا کشکاب بارزیانه و اگر حرارت غالب باشد از تخم کاشنی
سه درم پنج سوسن سه درم بنامت ده درم غذا کشکاب واندکی نخود میانه روز شربتی
خوردن از سکنجبین ده درم غذا پیش از نوبت بچهار ساعت باید خوردن بعد از انکه
خلط پخته باشد مسهل خوردن صفت مسهل سناء مکی هفت درم پنج سوسن
بالحوکا و زبان دارزیانه افسنتین رومی تخم کاشنی حاشا پوست کبر از هر یکی سه درم
سنبل یک درم و نیم پوست هلیله زرد و هلیله سیاه از هر یکی هفت درم مویز طایفی
ده مثقال تخم قرطم پنج درم تمامت نیم کوفته در چهار رطل اب بجوشانند تا دو رطل
بماند و صافی کنند کلنکبین ده درم شکرده درم مغز خیارچنبر بانزده درم صبر
باهم بیامیزند ترید سفید یکدرم کوفته و بخته بر سر شربت افشانند و بازخورد و صبر کنند
تا اسهال تمام بشود بعد ازان شربت سرد بازخورد از نبات و عرق بید و تخم
شاهسفرم غذا اخر روز کشکاب بانخود و اگر ازخوردن مطبوخ ملول باشد
حب بازخورد صفت حب اباره منقا یکدرم ترید سفید یکدرم حب الغیل نیم درم
غاریقون نیم درم اینسون نیم درم تخم حنظل دانکی نمک هندی دانکی تمامت
کوفته و بخته باب دارزیانه بسرشند و حب کنند و درمیان حلوا ما قوت نهند و فرو برند
و صبر کنند تا اسهال تمام بشود بعد ازان شربت سرد خورد از نبات و عرق بید و تخم
شاهسفرم غذا جو و نخود باماش و نخود بعد ازان تدبیر نیک کردن که این تب بزودی
زایل شود و قی کردن روز و حقنه کردن نیک باشد صفت دواء قی پنج سوسن
دارزیانه و شبت از هر یکی سه درم بجوشانند و صافی کنند عسل ده درم نمک یکدرم
روغن کنجد ده درم تمامت باهم امیخته بازخورد و بر مرغ محلق فرو برد و قی کند

وچیزها خورد که ادرار بول کند صفت دواکه ادرار بول کند وطبیعت نرم دارد رازیانه پنج
درم تخم کرفس پنج درم مغز تخم خیار وخیار باد رنك ازهر یکی پنج درم نبات پانزده درم کوفته
وبیخته شربتی چهار درم واکر طبیعت سخت باشد هرشب یکمثقال میخورد صفت
دواء تربدی بدین صفت تربد سفید محوف تراشیده کوفته وبیخته ده درم مصطکی
وزنجبیل ازهر یکی دو درم کوفته وبیخته بنبات بسرشد هرشب یکمثقال میخورد چون
نرم شود هر روز دو مجلس اید ترك کند ودرین تب نکه داشت معده باید کردن و
اکر معده ضعیف باشد ضماد باید نهاد ضماد قصب الزریره وسك ورامك ورق کل
سرخ ازهر یکی ده درم زعفران نیم درم کوفته وبیخته باب برنجاسف یا اب مرزنکوش بسرشد
وطلا کند واکر هر بامداد کلشکرده درم رازیانه دو درم مصطکی یکدرم باهم بیامیزد
وبازخورد فایده تمام دهد غذا نخود وماش وکبوتر وکبك ومرغ وخوردن این قرص
نیك باشد صفت قرص غافت وتربجبین ازهر یکی شش درم طباشیر وورق
کل سرخ وسنبل ازهر یکی یکدرم کوفته وبیخته قرص کند شربتی دو درم باده درم سکنجبین
صفت سکنجبین تخم کاشنی ورازیانه وتخم کشوث ازهر یکی سه درم عاره غافت
دو درم پوست بیخ کبر وپوست بیخ رازیانه وپوست بیخ کاشنی ازهر یکی پنج درم انیسون
دو درم تمامت نیم کوفته دریکمن آب وچهار یکی سرکه یك شب ویکروز نفوع کند وبجوشانند
تا چهار یکی کم شود بدست بمالد وصافی کند ونیمن نبات اضافت کند وبجوشاند تا
بقوام اید شربتی ده درم خورد وچون تب اهسته شود واحتراز کند ازخوردن میوها
سرد وغذاء سرد وغلیظ وآب سرد واکر این علت دربیرون واقع شود یا مرطوب و
قاروره سفید باشد هر بامداد نیم درم تریاق در آب رازیانه یا اب زیره حل کرده خوردن
واکر درجوان واقع شود وتشنکی غالب باشد سکنجبین ده درم خوردن با پنج درم کلشکر
وهرچیز که ادرار بول کند نیك باشد وخوردن زیرباج سرکه ورو وعن زیت نیك باشد
وروغن کرم بر معده بمالد وشلجم سرد خوردن نیك باشد ومفرح از نغناع وفلنجمشك
نیك باشد ودرنکه داشتن معده وجکر سعی کردن بخوردن مصطکی وکندر وسعد
ومانند ان وغرغره کردن با بی که شبت وبابونه وکلیل الملك وسپستان وعسل دران
پخته باشد وغذا کشکاب زیره ورازیانه وتخم کرفس ونخود ازهر کدام که خواهد

واکرتب مزمن شود معجون خوردن نیک صفت معجون ترید سفید یکدرم شحم حنظل
دانکی غاریقون نیم درم عصاره غافت وافسنتین ومصطکی ازهر یکی دانکی تمامت
کوفته وبیخته بعسل سرشند این یک شربت باشد پنج درم سنامکی وسه درم مکی
ورق کل سرخ بجوشاند شکر پنج درم معجون دران حل کند وبازخورد وچون تب ازیک
ماه بگذرد هر روز یکمثقال اقراص الورد باده درم سکبجبین خوردن نیک باشد
صفت اقراص الورد ورق کل پنج درم عصاره غافت شش درم عصاره افسنتین
سه درم سنبل واسارون وفقاح اذخر وانیسون ازهر یکی یکدرم کوفته وبیخته
سرشند وقرص کند شربتی یکمثقال باده درم سکبجبین صفت طبیخ پوست پنج کاشنی
وپوست پنج کرفس پوست پنج رازیانه تخم رازیانه تخم کرفس انیسون وزیره وبادآورد
وشکاع ازهر یکی پنج درم تمامت درآب بجوشاند تامهر اشود صافی کند هموزن آب
سکبجبین دران بیامیزد وباتش نرم بقوام اردشربتی ده درم بایکمثقال اقراص الورد
واکرتب باقی باشد معجون یادکرده شده خوردن وهر روز بحمام رفتن وعرق کردن
تب باشد بعد ازانکه قی کرده ومسهل خورده باشد واکر تشنکی باشد اب کرم تا بل
خوردن کر تحلیل بلغم کند وتشنکی ساکن شود صفت دواء ناخواه کوفته باعسل
معجون کند هر روز دو درم میخورد واکر درد سر باز دید ابی کر کلیل الملک ومزنکوش
وبابونه دران جوشانیده باشد بر سر واعضا ریختن فایده تمام واکر حال غلیظ ولزج
باشد این مدتی بماند وکرمی ایذک باشد وطعم دهان ناخوش باشد درین تب سکبجبین
خوردن فایده ندهد چیزی باید خوردن کر تحلیل بلغم کند وسده جکر وکرده بکشاید
وبادرا ازماده فرو دارد وخوردن شراب کهنه نیک باشد صفت قرص در ابتدای
تب بلغمی نیک باشد انیسون وصبر ازهر یکی چهار درم عصاره غافت وراز یانه
ومصطکی ازهر یکی سه درم وج یکدرم تمامت کوفته وبیخته قرص کند شربتی ده درم
باده درم سکبجبین عسل واب کرم خوردن نقلست ازجالینوس کر تب بلغمی کر
هر روز اید تا انکاه کر بدن از اخلاط پاک نشود تب زایل نشود این تب پیشتر در کودکان
بازدید شود ومزمن شود وپیشتر ازعلت معده بازدید شود همچنانکه تب ربع پیشتر
ازعله سپرز بازدید شود وتوقف این تب هجده ساعت وبکلی زایل شود نقلست

از ترک هندی که هیچ علاجی در تب بلغمی بهتر از قی کردن نیست چون هفت روز گذشته
باشد نقلست از یهودی که صاحب تب بلغمی لون بوسته زرد یا سفید باشد و سرما
و لرزه سخت باشد و بسختی گرم شود چنانکه تصور کند که در میان برف نشسته است و بدن
کتان پوشیده باشد و نمناک باشد و اطبا تب بلغمی را مانند بهیزم تر کرده اند که چون بر آتش
نهند آتش اندک باشد و دود بسیار دلیل بر این نقل قال اهرن شبه الاطبا الحمی
البلغمیة بالحطب الرطب فیلقی فی النار فیکثر الدخان ویقل وقوده نقلست از ابن
سرابیون که صاحب تب بلغمی که خلط پوخته باشد و مسهل خورده باشد نشاید بحمام رفتن
نقلست از محمد زکریا که بهتر علاجی در تب خوردن چیزهائی است که ادرار بول کند
امثال غافث و شاهتره و کندر و باد آورد و شکاع و تخم کرفس و انیسون و رازیانه و تخم کدو
و بانخواه و غذا اندک خوردن و خواب بسیار کردن و بوقت انکه معده خالی باشد احتراز
کردن از میوهاء سرد و تر و ماست و دوغ و ماهی تازه و برنج و ترشی و امتلاء طعام اما
خوردن میوز و قثمش و انجیر و فاینذ و فستق و بندق و مزین و مرغ و کبک و کبوتر
و کنجشک و معجونهاء گرم نیک باشد باب نهم در تبهای بلغمی دائم
این تب را النقر گویند سبب این تب عفونة بلغم در داخل عروق علامت همچنان تب
بلغمی دائر باشد درین تب سرما و لرزه سخت نباشد و مانند تب دق باشد و شش ساعت
تب آهسته شود و تشنگی کاه کاه بسیار باشد و بول غلیظ درین تب عرق اندک باشد
بلکه خود نباشد مگر انکه کربکلی تحلیل رفته باشد علاج حلاب خوردن از تخم کاشنی
و پوست بیخ کاشنی پوست بیخ را زیانه از هر یکی سه درم بیخ سوسن سه درم و نبات ده درم
غذا کشکاب با تخم و با حلاب خوردن از سکنجبین ده درم کلشکرده درم در ابتداء چیزها
بغایت گرم نشاید خوردن و اب بغایت سرد زیان دارد چون خلط پخته شود مطبوخ
خوردن صفت مطبوخ سناء مکی بیخ درم بیخ سوسن سه درم ورق گل سرخ و نیلوفر
و بنفشه از هر یکی سه درم مویز طایفی ده مثقال انجیر ده دانه عناب و شپستان از هر یکی
پانزده دانه کاوزبان و بالجوا از هر یکی سه درم تمامت بجوشانند و صافی کنند مغز خیار چنبر
ده درم ترنجبین ده مثقال ترنجبین سفید یکدرم کوفته و بیخته بر سر شربت افشانند
و بانخورد و صبر کند تا اسهال تمام بشود بعد ازان شربت سرد خوردن از نبات

وعرق بید وتخم شاهسفرم غذا اخر روز نخورد واگر تب باقی باشد بر قرار اول خوردن
بعد ازان قرص بنفشه خوردن واگر تب باقی باشد علاج تب بلغمی که در اول یاد کرده
شد کردن ونکه داشت کردن کرسنه سام بلغمی باز دید نشود ونیک باشد خوردن
کلنکس واقراص الورد وهرچیز که ادرار بول کند وقی کردن بغایت نیک باشد ٥
بسکنجبین واب کرم واسهال کردن بمجون که در باب اول یاد کرده شد وسعی کردن
که طبیعت نرم باشد صفت دوا از نقل شیخ زنجبیل ومصطکی از هر یکی ده درم
تربد سفید محروف بیست درم کوفته بیخته بعسل کف کرفته سرشند هر شب
دو مثقال میخورد چون طبیعت نرم شود هر روز دو نوبت یا سه نوبت مجیب شود
ترک کند واگر اسهال باز دید شود شراب بنفشا وشراب میبه وتخم شاهسفرم بریان
کرده خوردن ومالیدن اعضا نیک باشد وچون تب نرم شود این قرص خوردن نیک
باشد صفت قرص پوست هلیله زرد وصبر وعصاره غافت واسفندین از هر یکی
شش درم تمامت کوفته وبیخته سرشند وقرص کند هر روز یکدرم وهر شب نیم درم
باده درم سکنجبین خوردن واب ودق کرفس ودرق ازیانه وبیخ اذخر وبن
سپاوشان هر روز قدری خوردن مفرد ومرکب واگر سردی غالب باشد هر روز
قدری فلفل سوده با شراب کهنه امیخته خوردن ومالیدن روغنهای کرم نیک
باشد وحامها بسیار بر بالا انداختن وخفتن تا عرق بکند بغایت نیک در جمیع
احوال تب پس باید کردن که تحلیل وادرار کند **باب دهم**
در تب ربع دایر که یکروز تب اید ودو روز نیاید سبب این تب را عفونة
سودا باشد در خارج عروق وبعضی گفته اند که ان سوداء محض باشد وباز دید
شدن این تب از اختلاط سوداوی خشک باشد که بمرور ایام پخته شود ومدتها
در بدن نماند سبب انکه سودا در وی حرون وتمامت اختلاط است وباشد که سودا در وی
باشد یا سوداء صفراوی یا سوداء بلغمی وبعضی از اطبا گفته که از سوداء طبیعی تب
ربع باز دید میشود از سوداء مختلف است شیخ ابو علی اعلی الله درجه گفته است که
گه در تمامت اختلاط عفونة باز دید میشود از سوداء طبیعی تب ربع باز دید شود و
پیشتر این ربع بعد از بقاء عفونة باز دید شود یا سبب وی یا علتی که در سپرز باز دید شود

این نوع سخت تر باشد سبب انکه بیشتر باستسقا ادا کند و اگر از عقب بتهاء عفونی باز
دید شود زیاده خوف نباشد و از بسیار رنجهاء دیگر ایمن باشد امثال مالیخولیا وصرع
وسکته و تشنج اگر تب پر صواب کند در مدة چهار ماه یا شش ماه بانکه سال زایل
شود و باشد که دوازده سال استقامت کند این نوع اندك واقع شود و تب ربع
چون مزمن شود باستسقا ادا کند علامت در ابتداء سرما و لرزه سخت چنانکه
دندانها برهم زند و لرزه بر استخوان افتد و درد مفاصل و اعضا باز دید شود و
چون لرزه بگذرد اندك اندك گرم شود و نبض ضعیف شود بر حسب سن و وقت
وغذا کم از پیش خورد باشد و استقامت این تب بیست و چهار ساعت زیاده
نباشد بلکه اندك تر باشد بر سبب عفونة سودا و اگر سبب از سوداء بلغمی سوخته باشد
استقامة بیشتر باشد و بیشتر این طب از عقب شطر الغب یا تب بلغمی باز دید شود
بول سفید و نبض ضعیف و اگر از سوختن چون باز دید شود علامت بول سرخ و غلیظ
و بدن بقوة از لون و مزاج معلوم شود و باشد که بعد از تب مطبقه باز دید شود یا از
ورمهاء خونی باز دید شود نبض بقوة باشد و نفس سخت و تشنگی بسیار و لرزه و گزندی
اندکتر باشد و عرق بسیار و اگر صفرا سوخته باشد علامت نبض بقوة و متواتر و تشنگی
بسیار و هذیان کفتن و تلخی دهان و خشکی زبان و پاره زردی بر روی زبان این
نوع از عقب بتهای صفراوی باز دید شود امثال تب محرقه و غب خالص و شطر الغب
و اگر از سودای طبیعی باز دید شود علامت حلاوة نبض و کدورة قاروره و تنگی
نفس علاج اگر این تب در فصل بهار یا تابستان باز دید شود و بدن بقوة باشد
و تدبیر نیك کنند در مدت چهل روز ساکن شود اما بعضی کفته اند که تا چهل روز
نگذرد هیچ علاج نباید کردن این زیاده اعتبار ندارد سبب این بنده جامع امتحان کرد
از ابتداء تب تا مدت دو ماه زایل شود و اگر بدن بقوة باشد و مانعی نباشد در ابتداء
فصد کردن از باسلیق اندست چپ نظر بر خون کردن اگر سیاه و غلیظ باشد تمام
بیرون کردن و اگر خون سرخ و رقیق باشد در حال نه بندد بعد ازان حلاب و غذاء
لطیف خوردن تخم کاشنی پنج سوس از هر یکی سه درم کلشکرده درم عناب خود
و ماش سفید کرده و مغز بادام چون خلط پخته مسهل خوردن صفت مطبوخ

سنا مکی پنج درم بالجوکا و زبان تخم کاشنی از هر یکی سه درم را زبانه دو درم اسطوخودوس
دو درم بسفایج فستقی و نیلوفر از هر یکی سه درم ورق گل سرخ و بنفشه از هر یکی
چهار درم پوست هلیله زرد پنج درم شاهتره چهار درم عناب و سپستان از هر یکی
پانزده دانه پوست بلیله و املج منقا از هر یکی سه درم افتیمون در صره بسته در
جوش اخراند از ده پنج درم ترنجبین پست درم صافی کرده باهم بیامیزد ترید سفید
تراشیده کوفته پخته یکدرم بر سر شربت افشاند و بازخورد غذا برقرار بعد ازان اگر
بدن بقوه باشد هم تدبیر اول کردن و اگر ضعیف باشد مزوره ماش سفید کرده
و نخود و فروجه و مرغ و کبک و تیهو و خوردن زیره باج نیک باشد صفت
زیره باج نخود و سرکه و مرغ و اندکی زعفران و مغز بادام و قشمش و در وقت فرو
کوفتن عرق گل و بید قدری در وی چکاند و اگر بلغم غالب باشد قدری دارچینی
زیاده کند و احتراز کند از غذا که تولد سودا کند امثال گوشت گاو و بز و گوشت شتر
و قدید و پنیر خشک و بادنجان و کلم و عدس و باقلا و برنج و ماهی شور و اگر در ابتداء
طبیعت نرم باشد بزودی مسهل نباید خوردن و در روز نوبت هیچ جلاب و غذا
نخورد تا نوبت بگذرد و قی کردن بغایت نیک باشد و اگر طبیعت سخت باشد و بیمار
ضعیف باشد روز نوبت سکنجبین ده درم عرق بید و گلاب ده درم خوردن بعد
از چند روز مسهل خوردن صفت مسهل دیگر پوست هلیله زرد و هلیله سیاه
از هر یکی هفت درم سنا مکی پنج درم شاهتره پنج درم عناب و سپستان و الوسیاه از
هر یکی پانزده دانه تخم کشوث و تخم کاشنی و رازیانه از هر یکی سه درم افتیمون در صره
بسته در جوش اخراند از هفت درم تمامت بجوشاند و صافی کند مغز خیارچنبر ده درم
ترنجبین پست درم صافی کرده باهم بیامیزد ترید سفید خراشیده کوفته پخته یکدرم
بر سر شربت افشاند و بازخورد و صبر کند تا اسهال تمام بشود بعد ازان شربت سرد
بازخورد غذا برقرار و اگر بت از صفرا سوخته باشد هر بامداد جلاب خوردن از تخم
کاشنی و پنج سوسن از هر یکی سه درم الوسیاه ده دانه غذا کشکاب و اندکی نخود
میانه روز شربتی از سکنجبین ده درم بعد از چند روز مسهل خوردن صفت
مسهل سنا مکی هفت درم بنفشه و نیلوفر و تخم کاشنی و ورق گل سرخ دانه کیاه بزرگ

ازهر یکی سه درم پوست هلیله زرد پنج درم آلو سیاه ده دانه بالجو پنج سوسن کاوزبان
ازهر یکی سه درم تمامت بجوشانند وصافی کنند مغز خیار چنبر ده درم ترنجبین بیست درم
صافی کرده باهم بیامیزند وبازخورد وصبر کنند تا اسهال تمام شود بعد ازان شربت سرد
بازخورد از نبات وعرق بید واسفیوش غذا ماش سفید کرده روز نوبت قی کند واگر
قی سختی اید آب چغندر وخردل وماهی شور ازهر یکی قدری بخورد بعد ازان سکنجبین دو آب
گرم حل کرده بازخورد وقی کند نوع دیگر خربق در میان ترب نهند ویکشب رها کنند بعد
ازان ان ترب بخورد وقی کند وروزها که نوبت نباشد اب کاشنی وسکنجبین خوردن نیک
باشد وچون تب اهسته شود اب انار واب کاشنی واب رازیانه ونبات باهم اندک اندک خوردن
غذا مزوره زیره باج بابرک چغندر وابکامه وسرکه روغن خوردن نابکند زدمرغ وکبک
وگوشت وبحمام رفتن واب گرم برخود ریختن فایده تمام دهد اما عرق نباید کردن و
احتراز کردن ازکار سخت وخشم وغضب وخواب کردن فایده تمام دارد وخوردن
شراب انگور سفید نیک باشد وسعی کردن کربدن قوی شود واگر نوبت باقی باشد و
ازمطبوخ خوردن کراهیت باشد بستانند کاوزبان سه درم سنا مکی پنج درم ورق
گل سرخ سه درم بجوشانند شکر هفت درم معجون بحاج پنج مثقال دران حل کنند وباز
خورد وصبر کنند تا اسهال تمام بشود بعد از شربت سرد بازخورد غذا ماش سفید کرده و
مغز بادام صفت حب کرسود اوبلغم پیرون پوست هلیله سیاه وبسفایج واسطوخودوس
وافتیمون ازهر یکی دو درم نمک هندی وورق گل سرخ ومصطکی ازهر یکی نیم درم
کنیر ادانکی دراب حل کرده باقی کوفته وبیخته دران بسرشند وحب کنند ودرمیان
حلوا نهند وفرو برد وصبر کنند تا اسهال تمام بشود بعد ازان غذا برقرار واگر نوبت دیگر
ازبلغم سوخته باشد هر بامداد جلاب خوردن انجم کاشنی سه درم پنج سوسن سه درم
بالجو دو درم کلشکر ده درم غذا خوداب باشیره تخم کاوبینه واگر مزاج ضعیف باشد
بامرغ یاکبک یاتیهو میخورد چند روز بدین موجب خوردن اگر مسهل باشد بدین
موجب بازخورد صفت مسهل سنا مکی هفت درم پوست هلیله کابلی وهلیله
سیاه ازهر یکی پنج درم رازیانه وتخم کاشنی وتخم کشوث وافسنتین رومی و
اسطوخودوس وبسفایج ازهر یکی سه درم بالجو وکاوزبان ازهر یکی سه درم

موبز طابقی ده درم بیخ سوسن سه درم سپستان سی دانه بام ایخته تربد سفید
کوفته وبیخته یکدرم عاریقون نیم درم برسر شربت افشاند وبازخورد وصبر کند تا اسهال
تمام بشود بعد ازان شربت سرد بازخورد از نبات وعرق بید وتخم شاهسفرم غذا
غذا برقرار دروزنوبت قی کند بستاند شبت وتخم ترب وبیخ خیار وبیخ سوسن از هر یکی
قدری بجوشاند وصافی کند وبازخورد وقی کند واگر بت ربع از سوداء سوخته باشد
هر بامداد جلاب خورد از تخم کاشنی وپوست بیخ کاشنی وبیخ سوسن از هر یکی سه درم
کلسنکرده درم غذا ماش سفید کرده وبخود چون خلط پوخته شود مسهل از معجون
کاج که یاد کرده صفت مسهل بستاند حروس پر وبخود بسفایج هفت درم بجوشاند
تامهرا شود ومرقبا زخورد واگر بت مزمن شود وقوه تمام باشد وبدن فربه باشد
وحرارت غالب نباشد هر روز مقدار یک بندق از معجون فلافلی یا ایذواء الحلیت میخورد
صفت دواء الحلیت بستاند مرو پیر زورق سذاب خشک وفلفل از هر یکی
مناسب هم کوفته وبیخته در عسل کند هر بامداد مقدار یک بندق وشب هم این قدر میخورد
وخوردن شراب کهنه نیک باشد وروغن بدین موجب درخود مالیدن صفت
قسط وعاقرقرحا ودرمنه ترکی از هر یکی قدری در آب بجوشانند تامهرا شود
صافی کرده وروغن کنجد اضافت کند وبجوشانند تا اب برود وروغن بماند
چون غذا هضم شده باشد درخود مالد وخوردن این قرص نیک باشد صفت
قرص عصاره غافت سه درم لك وریوند چینی وحب البان از هر یکی چهار درم
دارچینه سه درم زعفران دو درم هر کوفته وبیخته باب دارچینه یا اب کاشنی یا آب
کرفس بسرشند وقرص کند شربتی یک مثقال یا ده درم سکنجبین اما کهنه
شود کربت ربع را باد ویه کرم وخشك نشاید علاج کردن خاصه که بیمار ضعیف
باشد نباد اکربت دق یا بادبیدشود اما چیزهاء کرم وتر خوردن وزود زود
بحمام رفتن بی انکه عرق کند واب کرم برخود ریختن وروغن کنجد یا روغن خیری
درخود مالیدن وبنیراب یا نبات خوردن بغایت نیک وخوردن این قرص
فایده تمام دهد صفت قرص ورق کل سرخ وتخم خشك وطباشیر از
هر یکی سه درم مغز تخم خیار وخیار بادرنك وتخم بربهن از هر یکی دو درم

خرفه

تخم کاشنی و تخم کشوث از هر یکی یک درم و نیم صمغ عربی و نشا از هر یکی یک درم
ریوند و عصاره غافث از هر یکی نیم درم عصاره سوسن سه درم تمامت کوفته
و بیخته سبز شند و قرص کند شربتی یکمثقال با ده درم سکنجبین نوعی دیگر
بستانند مویز دانه بیرون کرده و افتیمون با هم بکوبد هر روز قدری میخورد فایده
تمام دهد و دست و پا در آب کرم نهادن فایده تمام دهد و اگر رطوبة دهان بسیار
باشد خوردن کلشکر بار از یانه و تخم کرفس نیک باشد و خوردن زرده تخم مرغ
و مویز و انجیر و مغز بادام نیک باشد **نقلست** که نوعی از تب ربع معکوس باز دید
شود چنانکه در روز تب اید و یک روز نیاید **علاج** جلاب و غذاء لطیف
خوردن و زود زود بحمام رفتن که ماده رقیق کردن این جامع جمعی یا دیده که
این تب بر ایشان واقع شد جلاب خوردن از تخم کاشنی و بالجو و پنج سوسن
و کاوزبان از هر یکی دو درم نبات ده درم سکنجبین ده درم غذا ماش سفید
کرده و بخورد و زود بحمام رفتن بزود تب زایل شود **نقلست** از اطبا که
احتراز کنند صاحبان تب ربع در ابتداء از خوردن ادویه و اغذیه که بغایت گرم
باشد امثال تریاق و سحر بنا و داء الحلیث و هر چیز که گرم و خشک باشد که علت
زیاده کند و اخلاط بر اعضاء پراکنده شود و تب دایم باز دیده شود اما بعد از دو ماه
که بدن بقوة باشد و بلغم غالب باشد شاید **نقلست** از ابن سرابیون که
چون تب ربع مزمن شود اگر بدن بقوة باشد و حرارت اندک باشد و چند روز
روزه دارد و غذا اندک خورد سبب انکه حرارت در اعضا اصلی تاثیر کند
و گداختن باز دید شود و تب دق باز دید شود **نقلست** از محمد زکریا که بهتر
علاج در تب ربع مسهل خوردن است و طبیعت نرم داشتن و چیزهاء گرم
نرخوردن و گفته اند که تب ربع باشد که دوازده سال استقامت کند و باشد که
سی سال از غایت غلیظی سودا این نادر باشد مر طبیب حاذق باشد و بیمار مطیع
از دو ماه یا شش ماه یا یکسال نگذرد که زایل شود **باب**

یازدهم در تب ربع دایم ربع دایم آن باشد که سودا در داخل عروق متعفن شود
این تب اندک واقع شود **علامت** تب دایم رود در این تب لرزه و عرق اندک باشد

ودر نوبت تب ربع زیاده شود در روزهاد یکر تب اهسته باشد علاج جلاب
خوردن از سکنجبین ده درم کلشکر پنج درم عرق بید وکلاب از هر یکی پنج درم
شربت سازد وبازخورد باسکنجبین بزوری ده درم کلشکر ده درم عرق بید
وکلاب از هر یکی پنج درم جلاب سازد وبازخورد صفت سکنجبین بزودی
تخم کاشنی سه درم پوست پنج کاشنی پنج درم رازیانه سه درم پوست پنج رازیانه
پنج درم تخم خیار وتخم خیاربادرنك از هر یکی پنج درم در تمامت نیم کوفته در یکمن
اب وچهار یکی سرکه یك شبانروز بجاشانند بعد ازان بجوشانند تاچهار یکی کم
شود بدست مالد وصافی کند بنات نیمن بدان نهد باتش نرم بقوام آرد شربتی
ده درم واکر احتیاج مسهل باشد انچه درباب تب ربع یاد کرده شد بازخورد و
اکر طبیعت بقوة باشد وخون غالب باشد در ابتداء وضد کردن باقی تدبیرهاء
کرمرتب بکار داشتن باب دوازدهم در تب دق

دت دق حرارت غریب باشد که در دل بازدید شود در اعضاء اصلی تاثیر کند
ورطوبت فنا کند وتحلیل برود واین سه مرتبه است چنانکه در اعضا رطوبتها
بهر نوعی باشد اول رطوبتی است در عروق اعضاء مانند تری وشب نمر واین
رطوبت ان باشد که چون اعضاء غذا نیابد کراین رطوبت را جذب کند وغذا دهد
رطوبتی درمیان اعضاء متشابه است درجایهائی که بپوستکی اعضا بدان است
وسیوم رطوبتی که در اعضاء اصلی که در افرینش تمامت اعضا بواسطه این رطوبت
محکم باشد ومتفرق نشود همچنانکه مغز ولعصاب هرانکاه که حرارت در رطوبت اول
تاثیر کند دریافتن سخت باشد علاج سهلست ومرتبه دوم چون حرارت در
رطوبت که بپوستکی اعضا بدان است تاثیر کند شناختن سهل باشد اما علاج
مشکلست برحسب مزاج وقوة نظر کردن ومرتبه سیوم چون حرارة در رطوبة
اصلی تاثیر کند کران مغزهاء وبیه واستخوان وکوشت است خلاص مشکلست اما
رطوبت اول مانند روغن است که در چراغ باشد ومرتبه دویم را مانند روغن
است که فتیله بخود کشد ومرتبه سیوم را بروغن که تمامت فتیله وچراغ بدان
محکم باشد چون حرارة دران تاثیر کند انرا دق مستحکم کویند امکان خلاص نباشد

ومفتت نیز کویند وهمچنین از حرارة مزمن وحرارة مغده دق باز دید شود همچنانکه
از سل ودرم معده باز دید میشود از مرتبه اول ودوم اکر بدن بقوة باشد
تدبیر نیک رود امکان خلاص باشد ومرتبه سیوم چون اتش در روغن فتیله
وچراغ دان افتد وبسوزاند امکان خلاص نباشد وسبب ت

تب دق از حمی یوم وحمی عفن واورام واعذیه واشربه کرم بادید شود وبسیار باشد
که اول تب کرم بازدید شود وبیمار را از غذا واب سرد منع کنند وغذا لطیف و
باشد که بعد از اسهال بسیار وعرق واد رار بول بازدید شود وبعد از شرب الغنم

بازدید شود سبب استفراغات وادویه کرم کرا اتفاق افتاده باشد خاصه که بیمار
محرور وی وجوان باشد علامت نبض دقیق وصلب ومتواتر بریک قرار باشد
وحرارة بغایت نباشد وتب اهسته ولازم باشد وچون دست براعضاء بیمار نهد
اندك اندك حرارة زیادة وچون غذا خورد حرارة زیاده شود برصفت تابه کرم که
اب بران ریزند بخار ازان برخیزد یا مانند چراغ که روغن دران کنند اتش زیاده
شود وبیشتر تب دق از طبیب جاهل وبیمار که مطیع نباشد بازدید شود ومسهل
خورده اند واز اب سرد منع کنند تب دق بازدید شود اگر درین تب بدن فربه باشد
وقوة تمام باشد امید خلاص باشد واگر ضعیف باشد وچشم درکوافتاده وبینی تاریك
وروی کشیده وگوش زرد یا سفید وپوست پشانی کشیده وخشك مانند
اعضاء اسفنج وان وپوست براعضا چسپیده وگردن باریك وحنجره بلند واستخوان سینه
پیدا شود ودراعضا بعد از پوست واستخوان نماند واواز ضعیف شود ورگها
پیدا شوند ورنك روی زایل شود وشکم باریك وتهی گاه بپشت چسپیده شود
واستخوان پشت دست پیدا شود وناخنان دست وموی سر دیر نیده شوند و
چون با این علامتها اسهال بازدید شود بد باشد وزودی هلاك شود علاج
نوع اول جلا بتها سرد خوردن وبجاء سرد نشستن وبنفشه وگاهو ونیلوفر
وبید وخیار باد رنك وکدو وبپش خود نهادن وبوئیدن وبرجامه بسیار نشستن
وخفتن وبرف بپش نهادن وگرزهاء براب براطراف نهادن واگر زمستان باشد
جای معتدل نشستن وروغن بنفشه وکدو بوئیدن وهر بامداد شراب بنفشه و
شراب خشخاش ونیلوفر از هر کدام که باشد خوردن واب خربزه هندی وشیره تخم
بربهن با نبات وعرق بید وعرق گل خوردن غذا کشکاب باکدو واسفناج
وماهی کوچك خوردن وکافور وعرق گل بام سوده بوئیدن باکتان پاره بدان تر
کرده برسینه وپهلو راست نهادن چون گرم شود بردارند ودیگر بنهند وقتی که معده
از طعام خالی باشد واگر حرارت غالب باشد هر بامداد قرص کافور خوردن بعد ازان
کشك اب خوردن ولعاب بهدانه اسفرش خوردن نیك باشد وزود رود بجای
رفتن واب معتدلی بر خود ریختن اما عرق نباید کردن واگر تابستان باشد هر روز

دوسه نوبت غذا خوردن واب سرد اندك اندك وساعت بساعت خوردن وگر سنگی
وتشنگی احتراز کردن واگر هر روز دو نوبت در آب شنك حمام نشستن فایده بسیار دهد
وآب معتدل برخود ریختن بعد ازان که غذا خورده باشد بد وساعت بحمام رفتن
وچون از حمام بیرون اید جامهای نرم پوشیدن واعضا بروغن بنفشه وکدو
مالیدن ومعز خیار وخیار باد رنك وکاشنی وبربهن وشفتالو انار شیرین وسیب
از هر کدام که خواهد خوردن اندك اندك وهر چیزی که سرد وتر باشد وطلاکرده باد
کرده شد برمعده نهادن وچون از حمام بیرون اید یکساعت خفتن ونگذاشت
شود دماغ کردن که زکام بازدید نشود واعضا اهسته اهسته مالیدن وبروغن
بنفشه وکدو در اعضا مالیدن وخواب بسیار کردن فایده تمام دهد ونهار شام
در حمام رفتن وچون بیرون اید غذا خوردن وخواب کردن واگر خشکی غالب باشد
شیرزن یا شیر خر بر اعضا دوشیدن بعد ازان روغن کدو مالیدن واز حرارت
اندك باشد دوغ کاو کره روغن ان کرفته باشد خوردن وچون حرارت ساکن
شود شراب انگور سفید ممزوج اندك اندك خوردن واحتراز کردن که اسهال
بازدید نشود واگر اسهال بازدید شود بزودی قبض کردن واگر اب پیش زند
وچون روغن زیت باشد چیزها بغایت سرد خوردن واگر لاغری وخشکی
غالب باشد وحرارت اندك باشد شیر خوردن نیك باشد خاصه شیرزن یا شیر
خر وشیر بز وچون شیر خورند اندکی سکنجبین امیخته کنند تا داکردن معده پنیر
شود واگر تشنگی غالب باشد الوسیاه ده دانه ترنجبین ده درم بجلاب خوردن
وچون طبیعت نرم باشد ترك کند وقرص طباشیر ممسك خوردن غذا کشکاب
وچون ضعف تمام بازدید شود واستخوانها تمام پیدا شود وچشم درکوافتد غذا
باید خوردن که زود شود وقوة زیاده کند امثال اب کوشت که از پشت ماز وبره
باشد وسرج با فروج کراب سیب وبه دران پوخته باشد واگر اندکی سراب
دران باشد شاید ونان کاك دران ثرید کند واندك اندك میخورد وجامه کتان
بصندل الوده پوشیدن واگر دردسر نباشد عود در اتش نهند وبرباجین امثال
بنفشه وشاهسفرم ونرگس ونیلوفر وعرق بید وعرق کل در افشاندن ومیبوید

ورده اکنده بریان کرده وفروج بریان کرده اندك اندك خایيدن وآب آن خوردن وثقل
انداختن واگر بغایت ضعیف باشد فروج برساند بعد ازان بکوبید واب ان بکیرد باقدری
کشنیز واندکی دارچینی وقدری شراب ونان کهنه ترید کند واندك اندك میخورد
صفت قرص کافور کحرارت دل وجگر بنشاند ودرتب دق ودرتب محرقه نیك باشد
ورق کل سرخ ده درم طباشیر سفید پنج درم تخم کاهو هفت درم تخم بربهن شش
درم تخم کاشنی دو درم مغز تخم خیار باد رنك پنج درم مغز تخم کدو چهار درم
پنج سوسن دو درم تربجبین ده درم کافور نیم ذرم تمامت کوفته وبیخته بلعاب
اسفیوش بسرشد وقرص کند ودرسایه خشك کند شربتی دو درم نافع باد صفت
سفوف چون طبیعت نرم باشد خوردن فایده دهد وقبض کند ورق کل سرخ
وطباشیر ازهریکی پنج درم کل ارمنی وصمغ عربی بریان کرده ازهریکی دو درم
زرشك وسماق ازهریکی سه درم تخم خاص بریان کرده دو درم تمامت کوفته و
بیخته شربتی دو درم هر بامداد وهر شب دو درم باده درم رب به یا رب انار
یا شراب ریباس خوردن نقلست ازجالینوس که علامت تب دق آن باشد
که رکها حرکت کند کمتر ازجایها دیکر باشد ودر دیکر تبها نه چنین باشد
نقلست که چون بدن ضعیف باشد وکوشت وخون اندك باشد آب بغایت
سرد نشاید خوردن که ضرر باعضاء اصلی واندرون رسد نقلست که طبیبان
جاهل چون بیمار بقوت باشد وکوشت وخون دربدن تمام باشد بیمار را ازآب
سرد وغذا منع کنند تب دق بازدید شود وقوت ضعیف شود بعد ازان آب بغایت
سرد هیچ فایده ندهد خاصه که بیمار محرور وصفراوی باشد وحرکه بسیار ومبالغه
بسیار کرده باشد دلیل برین نقل قول جالینوس ان الابدان المراریة الخفیفة
الیابسة مستعدة للوقوع فی الحمیات ومتی امسکت عن الحمام والطعام وافرطت
فی الریاضة والسهر والجماع ونحو ذلك فان هی حمت وامسکة عن الغذاء لجهل
الاطباء وقعت فی الدق چون این تدبیرها وعلامتها کریاد کرده شد تقصیر
نرود وطبیب مزاج بیمار نشناسد ومنع غذا وآب سرد کند بی شك تب دق
بازدید شود وبهترین علاج درتب دق هوای سرد وجای واب سرد است در ابتدا

علت

کربزودی باصلاح اید وبیشتر تب دق ازکرمی حکر ودل ومعده باشد وبیشتر تب دق از
بیماریهای مزمن بازدید شود اگر بزودی تدبیر کند زود زایل شود واگر تقصیر رود دیر
باشد واگر از اعراض نفسانی بازدید شود امثال خشم وغضب وغم وهم علاج بحکایات
ولعبهای نیک انرا ازخاطر بیرون کنند وبا دوستان ویاران موافق نشستن ودر حمام
اب نیم گرم برخود ریختن وهر بامداد شراب خشخاش یا شراب سیب با عرق بید وعرق
گل خوردن وخوردن مفرح یاقوتی بمثقال نیک باشد غذا کشکاب با اسفناج وکدو
خوردن وطلا از صندل وکافور وعرق بید بر سینه نهادن واگر از حرکت کردن
بسیار وخواب ناکردن تب بازدید شود علاج خواب بسیار کردن واسایش دادن ودر
حمام اب معتدل برخود ریختن چون از حمام بیرون اید روغن بنفشه با روغن گل
درخود مالیدن وشراب بنفشه با شراب خشخاش یا شراب نیلوفر با عرق گل وعرق بید
خوردن غذا ماش سفید کرده با مغز بادام واسفناج وکدو خوردن واگر تب دق بعد از
اسهال بازدید شود علاج چیزهای سرد قابض خوردن امثال قرص کافور وقرص
طباشیر وسفوف نشاسته وسفوف انار دانه با زرشک واگر تب دق بعد از روزه
داشتن با غذا اندک خوردن یا از تشنگی بازدید شود علاج اب خربزه هندی وشیر تخم
بربهن یا نبات با شراب سیب یا اب به با شراب حماض یا شراب انار هر کدام که موجود باشد
با عرق بید خوردن وغذا کشکاب با فروج یا ماهی تازه کوچک یا کشکاب با سرطان
خوردن ولعاب اسفیوش ودانه به با نبات وروغن بادام فایده بسیار دارد واگر
حرارت غالب باشد هر بامداد بمثقال قرص کافور باده درم اب انار شیرین یا اب
خربزه هندی خوردن بعد از نهاری کشکاب با سرطان خوردن میان روز
شربتی ازده درم شراب خشخاش خوردن بعد از ان بحمام رفتن ودر ابشنک که
بنفشه ونیلوفر وگل کدو یا کدو وبه در ان پخته باشد نشستن وبرخود ریختن
ودر حمام جای معتدل نشستن ودر وقت شربتی از نبات وعرق بید واسفیوش
خوردن واگر ضعیف باشد رب انار ملیسی خوردن نقلست کر صاحب تب
دق را طلا بغایت سرد وخشک زیان سبب انکر مسام بسته شوند وضرر زیاده
شود نقلست از جالینوس کر جمعی را تب دق بازدید شد در ابتدا اب بغایت

شود

سرد خورد تب زایل شد اما در اخراب تعفن سرد زیان دارد نباید خوردن واگر خواهند
کر شیر خورند از پستان خورند بهتر باشد کر سرد نشده نقلست از بوعلی کر چون بول بسیار
بلون غذا باشد کر خورده باشد و رنك ان زرد و بوی ان کنده باشد یا سرخ باشد کر میل ان
بزردی باشد و غلیظ و لزج باشد و چرب صفت باشد بدان کر ان اعضا و گوشت باشد
کر گداخته میشود بزودی علاج باید کردن بخوردن اب سرد و غذا سرد نقلست
از یهودی کر هر تبی کر یك هفته یا دو هفته بریك قرار باشد و زیاده کم نشود و نقصان
نکند و چون سه هفته بگذرد همچنان زیاده و نقصان نشود ان تب دق باشد
نقلست از اهرن کر صاحب تب دق را حاجت مسهل خوردن نباشد چون بتهای دیگر
و مفتحات نباید خوردن چون بتهای دیگر نقلست از ثابت کر اگر صاحب تب دق را
از شیر خوردن ملال باشد و حرارت زیاده شود روغن کاو روغن کرفته خوردن نیك باشد
روز اول ده درم روز دوم پانزده درم همچنین زیاده میکند تا مقدار سی درم بقدر
هضم زیاده و نقصان میکند و سرطان خوردن فایده تمام دهد بدین صفت سرطان
از اب شیرین بکیرد و دست و پای ان بیندازد و بشکافد بران کند بعد ازان باب شیرین
پاك بشوید بعد ازان باجو رکد و چندان برساند کر مهرا شود و پیش از خوردن کشکاب
یك مثقال ازین قرص باز خورد صفت قرص بارتنك سه درم کل ارمنی چهار درم
خشخاش پنج درم طباشیر چهار درم ورق کل سرخ شش درم تخم بربهن و مغز تخم
کدو و مغز تخم خیار و خیار باد رنك و دانه برا از هر یکی شش درم رب السوس دو درم
نشا و کتیرا و صمغ عربی از هر یکی سه درم تمامت کوفته و بیخته با لعاب اسفیوش بسرشند
و قرص کنند و در سایه خشك کنند شربتی یکمثقال باب خیار کدو یعنی خربزه هندی
یا باب خیار باد رنك هر بامداد خوردن بعد ازان کشکاب خوردن و اگر طبیعت
نرم شود جو بریان کرده شیره با خشخاش بریان کرده چون پوخته شود دو درم صمغ
عربی بریان کرده کوفته بران افشانند و باز خورد اگر بدن بقوت باشد شیر بریدن
دوشند و اگر ضعیف باشد شیر نشاید دوشیدن نقلست از محمد زکریا کر اگر
تشنکی غالب و سعال نباشد بستانند اب غوره و اب بربهن و اب جو جوشانیده
سه نخ در ان اندازند تا سرد شود و کنان پاره بدان تر کنند و بر بهلو و معده میمهند

چون گرم شود بردارد و دیگر بنهد تا انگاه که سردی در اندرون اکاهی دهد و اگر وقت
روغن گل دران باشد بهتر باشد این تدبیر وقتی کند که ورم با سعال اندرونی نباشد
وغذا کشکاب سرد کرده میخورد **نقلست** از ابو منصور کرنیک باشد در تب دق شراب
کدر یعنی گل کادی **صفت** شراب کدر کر صاحب تب دق را نیک باشد بستاند آب
الوی سیاه تمر هندی و آب زرشک و اب نوت شامی و اب سماق و اب انار ترش و
اب بید و آب ریباس و آب غوره و اب خربزه هندی و اب خیار بادرنک و عرق گل از
هر یکی ده استیر گل کرده است در پنج من آب بجوشانند تا یک من بماند بعد ازان آنها
گرباد کرده شد باهم بیامیزد و دو من و نیم نبات بران نهد و باتش نرم بقوام آرد و فرو
گیرد دو مثقال کافور در پنج استیر طباشیر باهم بسایند و در شراب بیامیزد و میخورد
صفت قرص کافور طباشیر و رب السوس و ورق گل سرخ از هر یکی سه درم مغز
تخم کدو و دانه به و مغز تخم خیار و خیار بادرنک از هر یکی پنج درم صمغ عربی و نشاو
کثیرا از هر یکی دو درم صندل مقاصری سفید دو درم تخم بربهن یک درم کافور نیم درم در
تمامت هر یکی بر صرایت کوفته و بیخته بالعاب اسفیوش بسرشد و قرص کند و در سایه
خشک کند شربتی یک مثقال **صفت** قرص کر چون اسهال بازدید شود نیک باشد گل
ارمنی و شاهبلوط از هر یکی چهار درم دانه مورد سه درم مغز تخم خیار و مغز تخم کدو
و دانه به از هر یکی شش درم طباشیر سفید و گل قرمز از هر یکی سه درم نشادر دو درم
ورق گل سرخ پنج درم کوفته و بیخته بالعاب اسفیوش بسرشد و قرص کند شربتی یک مثقال
باده درم رب به یا رب سیب و خوردن قرص طباشیر بست نیک باشد **صفت**
قرص طباشیر کر خون اسهال بازدید شود خوردن نیک باشد از نقل شنج گل ارمنی پنج درم
شاهبلوط بریان کرده و ورق گل سرخ از هر یکی چهار درم طباشیر و کهربا از هر یکی
سه درم تخم خماض بریان کرده و زرشک از هر یکی شش درم تمامت کوفته و بیخته
باب به بسرشد و قرص کند شربتی دو درم بر سرده درم اب امرود یا اب سیب میخورد
غذا کشکاب از جو و کاورس بریان کرده چون پوخته باشد دو درم صمغ عربی
بریان کرده کوفته بران افشاند **باب سیزدهم**
در دق شیخوخه سبب این تب غالب شدن سردی و خشکی بر مزاج باشد و در سن

تب کرمی نباشد وبدن ضعیف باشد وقوها جمله ضعیف کردد ورطوبتها بتحلیل
رفته باشد وبسیار باشد کرسبب این بت استفراغات بسیار یا غذاء سرد بسیار اتفاق
افتاده باشد یا طلاء سرد بکار داشته باشد علامت نقصان قوة ولاغری بدن
وضعیف نبض وسفیدی بول واین علت چون مزمن شود علاج فایده ندهد همچنانکه
مرك را وپیری راهیچ تدبیر نیست علاج معاجین کرم ونیز خوردن وغذا کرم ودر آبشنك
کرم نشستن وحقنه از کندم کوفته وپاچه کوسفند ونخود وانجیر وحسك وبابونه وروغن
کنجد کردن وهر بامداد شراب سیب شامی شیرین وشراب انکور باعرق بید وکل خوردن
غذا زرده تخم مرغ وهریسه از کوشت مرغ یا کوشت بره خوردن کرعسل ودوغن در آن
باشد وروغن کوسفند وپیه مرغ وپیه بط در اعضا مالیدن وخوردن نخود اب با شیر
تخم کاوشه با مرغ وکبك نیك باشد ودر آبشنك نشستن کر بابونه وشبت وکلیل الملك
ومرزنکوش دران پخته باشد وخوردن ریحبل پرورده نیك باشد وبوی خوش
در اتش نهادن امثال عود وعنبر صفت حقنه بستاند سر کوسفند وخوردکی بکند
ودر دیك اندازد بعد ازان کندم کوفته وجو کوفته از هر یکی یك کف شبت وبابونه
وحسك از هر یکی یك وقیه ونیم انجیر سفید وسیاه از هر یکی پانزده دانه تمامت را
بجوشانند تا مهرا شود بعد ازان صافی کنند یکچهاریك ازان آب باده درم روغن کنجد
چند نوبت حقنه کنند وموم روغن از موم وکیتر او روغن نرکس در خود مالیدن و
هر بامداد زرده تخم مرغ نیم برشت خوردن ودر عقب ان شراب انکور قدری خوردن
صفت غذا که فایده دهد بستاند اسفناج ودراب بجوشانند تا مهرا شود بعد ازان
ریحبل ودارچینی وخولنجان از هر یکی قدری کوفته بران افشانند نبات وزرده
تخم مرغ بران نهند چند روز میخورد فایده تمام دهد وبقراط عسل خوردن نهی کرده است
وجالینوس کفته است کر نکرداشت دل وقوة کردن است نقلست
از ثابت که علاج ذبول ومفت مشکل است ومحمد زکریا همچنین کفته که پیری
ومرك را چاره نیست باب چهاردهم
در تبها که بعد از چهار روز وپنج روز وشش روز وهفت روز باز دید شود
نخست باید کردن اکر بدن فربه باشد وقوة تمام باشد روز نوبت ترك غذا کردن وقی

کردن وتدبیری کہ در باب تب بلغمی یاد کردہ شد کردن واکر بدن لاغر باشد وضعیف علاج
تب ربع باید کردن وبیشتر این تب از سودا یا بلغم بازدید شود واندک باشد کہ از سودا
مفرد پیدا شود وبسیار باشد کہ از ترکیب صفرا وبلغم پیدا شود واکر وقت امدن تب
پیدا نباشد نکہ داشت باید کردن بناداکر تب ربع شود چون تدبیرها مخالف رود
علاج اکر ماده صفرا وبلغم غالب باشد جلاب خوردن از تخم کاشنی وپنج سوسن از
هریکی سہ درم نبات ده درم غذا ماش سفید کرده وبخورد واکر سودا وبلغم غالب باشد
جلاب خوردن از تخم کاشنی وپنج سوسن از هریکی سہ درم رازیانہ دو درم نبات ده درم
غذا بخورد وشیر تخم کاوشنہ واکر ضعیف باشد با فروج یا بیضہ چون خلط پوخته
شود اکر صفرا وبلغم غالب باشد مسہل از معجون بنفشہ خوردن کہ در باب شطرالغب یاد
کرده شد با قرص بنفشہ خوردن کہ در باب تب ربع یاد کرده شد وچون ابتدا تب باشد
قی کردن بہ تخم شبت وتخم خیار وپوست پنج خیار وعسل وکنکرز دود در علاج تقصیر
نباید کردن اکر تقصیر رود تب ربع بازدید شود وچیزها بغایت کرم بسیار نباید خوردن
کہ اخلاط بسوزاند وتب دق بازدید کند واکر بدن بقوت باشد وبلغم غالب باشد
روزه کرفتن وغذا اندک خوردن فائده تمام دهد واکر سبب تب از ورم باشد
اول تدبیر ورم کند کہ زیاده ونزایل شود واکر سبب تب از افتادن یا ضرب رسیدن
باشد این از جنس حمی یوم باشد علاج حمی یوم باید کردن زیاده خوف نباشد
بقلست از یومنصور کہ شخصی را در هفت روز تب می آمد وبغایت ضعیف
بود چند روز تدبیر لطیف کرد وبنیرات بنبات خورد بزودی خلاص یافت

باب پانزدهم در تب انقیا لوس

درین تب اندرون سرد باشد وبیرون کرم باشد وسبب این تب بلغم زجاجی باشد
کہ اندرون حاصل شود واندرون را سرد کند وچون حرارة دران تاثیر کند عفونت
بازدید شود وبخار ازان برآید ودر اعضا پراکنده شود وکرمی در بیرون بازدید شود
واندرون سرد علامت چنان تصور کند کہ اندرون او برفاست وبیرون کرم
سبب انکہ چون ماده جمع شود کرمی وحرارت پیدا نبود وچون ماده متعفن از
جای خود حرکت کند وبر اعضا بکذارد واعضا ازان اکاهی یابد سردی در اندرون

دکیق

وکرب در بیرون پیدا شود علاج شربت خوردن از سکنجبین ده درم عرق بید ده درم عرق
گل پنج درم گلشکر ده درم ماش سفید کرده و بخود و مغز بادام و خوردن زیره باج
با بخود و سرکه و مغز بادام و قشمش نیک باشد و اگر جلاب خورد از زرا زیانه دو درم
با لجود دو درم گلشکر ده درم نیک باشد و سعی کردن که طبیعت وهر روز قی کردن
و بحمام رفتن نیک باشد و چون خلط پوخته شود مسهل خوردن صفت مسهل
سناء مکی پنج درم بیخ سوسن و بالجو و ورق گل سرخ از هر یکی سه درم بجوشاند
و صافی کند سنگ هفت درم معجون خیارچنبر پنج مثقال دران حل کند و با خورد
و اگر تب باقی باشد چند روز دیگر احتمال نکند بعد ازان قرص بنفشه خوردن
و اگر تب باشد هر بامداد شراب بنوری ده درم قرص گل با قرص غافت یکمثقال
دران حل کرده با خورد صفت قرص گل ورق گل سرخ ده درم طباشیر
دو درم سنبل یکدرم رب السوس مغز خیار و تخم کاشنی از هر یکی دو درم تمامت
کوفته و بیخته بسرشد و قرص کند شربتی یکمثقال و اگر بلغم غالب باشد و بیمار تمام
گوشت باشد و بول غلیظ و سفید باشد علاج تب بلغمی باید کردن و هر بامداد
جلاب از تخم کرفس دو درم زرا زیانه دو درم بیخ سوسن دو درم گلشکر ده درم
غذا نخود و شیر تخم کاویشه و قدری فلفل با دارچینی چون خلط پوخته شود
مسهل خوردن صفت حب که بلغم غلیظ زجاجی بیرون کند صبر سقوطری و
تربد سفید مخوف تراشیده از هر یکی یکدرم حب النیل نیم درم غاریقون نیم درم
تخم حنظل دانکی نمک هندی و مقل از هر یکی دانکی کوفته و بیخته باب کرفس
یا اب زرا زیانه بسرشد و حب سازند و در میان حلوا نهند و فرو برد و صبر کند
تا اسهال تمام بشود بعد ازان شربت سرد با خورد غذا نخود اب با مرغ دو
سه روزی بدین موجب خوردن بعد ازان بحمام رفتن و هر روز یکمثقال
قرص غافت باده درم سکنجبین بنوری میخورد صفت قرص غافت غافت
چهار درم ورق گل سرخ سه درم طباشیر ده درم کوفته و بیخته قرص
کند شربتی یکدرم تا یکمثقال صفت قرص دیگر غافت هفت درم
ورق گل سرخ و سنبل از هر یکی پنج درم طباشیر شش درم کوفته و بیخته

قرص کند شربتی بمثقال صفت قرص افسنتین که تحلیل بلغم کند و منفعت بسیار
دارد افسنتین رومی اسارون و تخم کرفس و انیسون و مغز بادام تلخ و
وشکاع و باد آورد و عصاره غافت و مصطکی و سنبل

از هریکی دو درم کوفته و بیخته سرشته و قرص کند شربتی بمثقال باده درم سکنجبین
بزوری غذا مزوره نخود و شیره تخم کاویشه با مرغ و کبک و تیهو پخته میخورد نافع باد

باب شانزدهم در تب لیفوریا

درین تب اندرون بغایت گرم باشد و بیرون سرد و سبب این تب ماده غلیظ لزج
باشد که از غلیظی و لزجی حراره دران نفوذ نکند و شیخ گفته که پیشتر این تب از بلغم غلیظ
بازدید شود و باشد که از صفرا غلیظ بازدید شود که حراره دران تاثیر کند و متعفن
شود و از غلیظی که باشد بیرون نگذرد و اندرون بغایت گرم باشد و تشنگی
غالب شود و هذیان و نفس متواتر و زبان سیاه شود این نوع بغایت باشد سبب
انکه ماده فاسد بسیار باشد و در نزدیکی دل و جگر مستدشده باشد و چون حراره
دران تاثیر کند بخار فاسد ازان برخیزد و از غلیظی بیرون نفوذ نکند ان
بخار فاسد ازان برخیزد و در دل تاثیر کند و پاره سیاه بر زبان نشیند خاصه
که خلط غلیظ زجاجی باشد دراین تب از چهاردهم تا بیستم خوف باشد و گاه گاه

عرق کند و زیاده سبک نشود علاج هر بامداد جلاب خوردن از بنلوفر و تخم کاشنی
از هر یکی سه درم بالجو و درم نبات ده درم غذا کشکاب و اندکی نخود و اگر تشنگی
و حرارة غالب باشد هر بامداد جلاب خوردن از تخم کاشنی سه درم دانه کیاه بزرک
سه درم ترنجبین ده درم درین تب غافل نباید بودن و چیزها بغایت گرم و بغایت
سرد نباید خوردن که این تب باز دید نشود الا از خلط بغایت غلیظ گرم و اگر حرارة
اندک باشد هر بامداد جلاب خوردن از بالجو سه درم نبات ده درم باشراب بالجو
ده درم و سعی کردن کر طبیعت نرم شود و اگر احتیاج مسهل باشد بدین موجب
باز خورد صفت مسهل سناء مکی پنج درم پنج سوسن و ورق گل سرخ و دانه کیاه بزرک
از هر یکی سه درم بجوشاند و صافی کند شکر هفت درم معجون خیارچنبر پنج مثقال
دران حل کند و باز خورد بعد ازان خوردن سکنجبین و گلشکر نیک باشد و اگر سکنجبین
بزوری خورد بهتر باشد و اگر بدن بقوة باشد و بلغم غالب باشد قرص افسنتین و معجون
فلافلی خوردن نیک باشد و اگر بدن ضعیف باشد و حرارة غالب باشد جلاب خوردن
از تخم کاشنی و پنج سوسن از هر یکی سه درم الوسیاه ده دانه نبات ده درم غذا کشکاب
بعد از چند روز مسهل خوردن بدین صفت عناب ده دانه سپستان بیست دانه الوسیاه
ده دانه بنلوفر و بنفشه دانه کیاه بزرک شاهتره هلیله کابلی پوست بلیله از هر یکی
سه درم سناء مکی و پوست هلیله زرد از هر یکی پنج درم تمامت بجوشاند تا مهرا شود
صافی کند مغز خیارچنبر ده درم گلشکر پنج درم باهم آمیخته باز خورد و صبر کند اسهال
تمام بشود بعد ازان شربت سرد خوردن از نبات و عرق بید و اسفیوش غذا برقرار
و رود زود قی کردن نیک باشد و غذا بسط خوردن امثال زیره باج و اگر ضعیف
باشد مرغ و کبک و تیهو در مزوره بریان و اگر باد در روی و چشم و پشت پای باز دید
شود سکنجبین بزوری و عرق کاشنی خوردن غذا زیره باج با مزوره زرشک با نار دانه
کر خورد دران باشد صفت شراب بزوری پوست پنج کاشنی ده درم پوست پنج دارنا
پنج درم تخم کاشنی پنج درم تخم خیار و خیارباد نک از هر یکی پنج درم تمامت نیم کوفته در یک
اب و چهار یکی سر کرده شبانروز بخوساند بعد ازان بجوشاند و صافی کند نبات
سه چهار یک براده نهد و باش نرم بقوام ارد شربتی ده درم و اگر طبیعت سخت باشد

بکمثقال قرص طباشیر نرم در ده درم شراب بزوری حل کرده باز خورد صفت
قرص طباشیر نرم طباشیر پنج درم ورق گل سرخ دو درم تخم کاهو دو درم مغز تخم
خیار و خیار باد رنگ از هر یکی دو درم نشاسته درم کتیرا نیم درم رب السوس دو درم تر بجبین
هفت درم تمامت کوفته و بیخته بالعاب اسفیوش سرشند و قرص کنند و در سایه خشک
کنند شربتی بکمثقال باده درم سکنجبین نافع باد باب هفتدهم
در حمی غشی بتی که غشی باز دید کند سبب این تب دو نوع است یکی از اخلاط باز دید شود
که بغایت نیز و رقیق باشد یک روز سخت تر باشد و یکروز سبکتر و د پیشتر اوقات
مانند تب غب باشد دو نوبت یا سه نوبت بگذرد بیمار ضعیف و گداخته شود و
اشتهاء طعام باطل شود و نبض ضعیف گردد و غشی کند این نوع بغایت بد باشد
و این تب پیشتر در کسانی واقع شود که گرمی و خشکی بر ایشان غالب باشد و تدبیر مخالف
کنند و چون تب باز دید شود بوددی قوی ساقط شود و هلاک شوند و نوع دوم از
بسیار اخلاط غلیظ خام باشد علامت آن علامت تب بلغمی باشد و اعضا سست باشد
و باد در چشم و روی باز دید شود و اگر غذا خورد سستی و باد زیاده شود و تب قوی گردد علاج
نوع اول حلاب از تخم کاشی سه درم شراب انار یا شراب غوره یا شراب دیباس یا لیمو
یا شراب نارنج یا شراب سیب ترش از هر کدام که موجود ده درم یا ده مثقال خوردن
غذا کشکاب با اب انار یا سیب ترش و در جای سرد نشستن و جامه کتان پوشیدن
بصندل الوده و صندل بر اعضا مالیدن و یخ و برف بر اطراف نهادن و بید و برگ
انگور و ورق سیب و بنفشه و کاهو و خیار باد رنگ و کدو بپیش خود نهادن و بوییدن
و نان کعک در اب انار ترش خوسانیدن اندک اندک خوردن و اگر اشتها طعام باشد
ماش سفید کرده باشیر مغز بادام و کدو و اسفناج و اب غوره یا اب انار ترش و پیش
از انکه غشی باز دید شود غذا خوردن و اگر غشی باز دید شود دهن باز کند و شراب
حماض و اب سرد و عرق گل کرده در حلق او ریزند و اگر بیمار ضعیف باشد قدری شراب حل
انگور و اب سرد و عرق بید در حلق او ریزند و اگر طبیعت بغایت سخت باشد حقنه
کنند از جوب کدو و روغن گل سرد کرده و احتراز کردن از هواء گرم و حمام و خشم و
غضب و چیزی گرم خوردن و در اب سرد نشستن تا بیده تمام دهد و اگر حرارت غالب باشد

بکمثقال

یکمثقال قرص کافور در روغ کاو حل کرده خوردن وغذا کر میل بسردی دارد خوردن
علاج نوع دوم از خلط غلیظ خام بازدید شود مالیدن ساق دست و پای بچیزی
تر چنانکه اعضا سرخ شود اهسته اهسته بر بالا رفتن تا بن ران و بغل مالیدن تا نیمی
از روز بگردد نیم روز دیگر که باقی باشد در خواب و اسایش باشد و اگر تشنگی باز دید شود
سکنجبین عسل خوردن و چون اشتهاطعام باز دید شود کشکاب با عسل یا شکر خوردن
وغذا کر در باب تب بلغمی یاد کرده شد و اگر طبیعت سخت باشد حقنه کردن از آب چغندر
و بوره ارمنی و حلاب خوردن از تخم کرفس و سکنجبین عسل و تی کردن بغایت نیک باشد
اما مسهل نباید خوردن والله اعلم باب هجدهم
در تبهای مرکب دریافتن منتهاء مرکب مشکل است اندیشه تمام باید کردن و سبب هر تبی
معلوم کردن و علاج کردن ان باشد کر هر دو تب ابد وان از ترکیب صفرا و بلغم باشد
و بسیار باشد کر در یکروز با یکشب دو نوبت تب اید یا سه نوبت اید وان تب از یک
جنس باشد و بسیار باشد کر از دو جنس مختلف باشد و باشد کر اول تب لازم باشد و
دیگر تب دایر اید و باشد کر اول تب غب اید بعد ازان تب ربع اید و باشد کر تب بلغمی آید
و بسیار باشد کر از وقت بگذرد و باشد کر نوبت دو تب باهم متفق شوند و باشد کر نوبت
هر یکی جدا شود امثال انکر تب غب باز دید شود و تب ربع باز دید شود روز دیگر تب
غب نیاید روز سوم تب غب و تب ربع متفق شوند و باشد کر روز چهارم تب مفارقت
کند و روز ششم تب باز دید شود فی الجمله دریافتن ان مشکلست و بمنتهاء دریافتن
هم مشکل است بهتر ان باشد کر طبیب التفات نکند بر نوبت تب و حکم ان نکند بلی احتیاط
کند بر دلایل و عوارض بر حسب قوة و ضعف بیمار و خاصه کر کدام خلط غالب است اگر
سبب از تن پیر و غذا بد باشد انرا باصلاح ارد و اگر با تب سعال باشد وان از ورم حکر
باشد یا معده یا شش یا عضوی دیگر باشد اول تدبیر ان کند کر ورم زایل شود و بعد از ان
علاج تب کند اذا کان وجعان معا و بسیاهما فی موضع واحد فان اقواهما اخفی الآخر
اول انچه قوی تر و خطرناک تر باشد علاج کند و باشد کر شطر العب و غب خالص باهم متفق
شوند و باشد کر تب بلغمی دایم باشد و تب غب با ان جمع شود اگر علاج تب بلغمی کند بیمار
هلاک شود علاج حلاب خوردن از تخم هندبا ده درم بنات ده درم تربخبین ده درم

غذا کشکاب باشیره خشخاش سبب انکه خلط سوخته نشود واکر طبیعة سخت باشد
هر بامداد سکنجبین ده درم قرص طباشیر نرم یکمثقال خوردن واکر احتیاج مسهل باشد
بدین موجب خوردن سناء مکی پنج درم بنفشه ورق کل سرخ تخم کاشنی پنج سوسن از
هر یکی سه درم تمرهندی ده درم ترنجبین پانزده درم مغز خیارچنبر ده درم صافی کرده
باهم بیامیزد تربد سفید محروف کوفته پخته یکدرم برسر شربت افشاند وبازخورد و
احتیاط تمام کند کدام خلط غالب است اکر صفرا غالب باشد علامت خشکی زبان
تشنکی غالب وخواب اندك واکر بلغم غالب باشد علامت تشنکی اندك وباد در چشم
ودوپی علاج اکر صفرا غالب باشد هر بامداد حلاب انتخم کاشنی سه درم سکنجبین ده
درم واکر حرارت غالب باشد یك مثقال قرص کافور خوردن غذا کشکاب باسرطان
واسفناج وکدو وهر علاج که در باب تب محرقه یاد کرده شد واکر بلغم غالب باشد جلاب
خوردن انتخم کاشنی وپنج سوسن از هر یکی سه درم رازیانه دو درم غذا جو وبخود
بشین تخم کاویشه باقی علاجی که در باب تب بلغمی یاد کرده شد ودر جمیع احوال
قوت نکرداند واستفراغ بسیار نکند کردن اخر تب دق باز دید شود نقلست
از ثابت بن قره که تبها که از عفونة باز دید شود سی عدد است نقلست از اهرن
که تبها که از عفونة اخلاط باز دید می شود سی وسه عدد است ده از ان مفرد است که از
عفونة صفرا باز دید میشود در داخل عروق ودر خارج عروق وسودا وبلغم همچنین
ویکی از عفونة خون در داخل عروق وخون در خارج عروق متعفن نشود مکر که در داوام
ازین جمله دوازده عدد از عفونة اخلاط سه کانه باشد که از صفرا وبلغم وسودا
اند که باخون امیخته اند ومتعفن میشود نقلست انتحمد ترکریا که امکان نباشد
که طبیب تب مرکب را تشخیص کند وعلاج ان کند بلی بر طبیب واجب است که احتیاط
نیك کند از تبها مفرد علاج تبها مرکب کند والله اعلم باب نوزدهم
در تبهاء وبا ووبا فاسد شدن هوا باشد واکر حال طبیعی کردیدن همچنانکه فصلها
از حال خود دکرکونه شوند وپیشتر تب وبائی در اخر تابستان واول فاین باز دید شود
واکر در فصل بهار باز دید شود بغایت بد باشد سبب انکه هواء فصل بهار بر تمامت
حیوانات موافق تر از فصلهاء دیکر باشد وچون فاسد شود بد باشد وچون عفونة

درهوا بازدید شود وبدن از اخلاط فاسد پاک باشد زیاده الم نرسد واگر بدن حمتی
باشد بزودی مرض بازدید شود نقلست ازجالینوس که اگر امتلا در بدن نباشد از
بازدید شدن وباهیچ خوف نباشد واگر امتلا باشد بزودی بازدید شود خاصه که در
آفتاب گرم حرکت کند وکار سخت کند وغذا فاسد خورد وادویه که معتاد نباشد بکار دارد
واب ایستاده وکنده خورد اما آبی که بر روی زمین روان باشد عفونة اندك در آن تاثیر
کند اما وقتی که خاشاك یا چیزی دیگر آمیخته شود آنرا فاسد گرداند وپیشتر این بت در
کسانی بازدید شود که در بدن امتلا باشد ودر فصد وحجامت تقصیر کنند ومحاجمت
بسیار کنند وگوشت وخلوا وشیرینی وشراب بسیار خورند وچون عفونة درهوی بازدید
شود در روح تاثیر کند ورطوبات که در نزدیکی دل باشند متعفن شود وضرران بتمام
اعضا برسد علامت بت وبائی آن باشد که غایبت گرم نباشد وبتی دایم باشد و
باشد که تشنگی غالب شود واندرون سوزون باشد ونفس بلند بیارد وغشیان
وباطل شدن اشتهاء طعام پیدا شود وچون طعام بخورد در معده ودل اغار کند
وسپس زبرك شود وهذیان وبی خوابی بازدید شود وباشد که شکم زبرك شود مانند
استسقا وباشد که اسهال صفراوی یا سوداوی وقی کردن بازدید شود وقی گرانی
یا زنگاری یا صفراوی کند یا عرق کند ودرین بت بول ونبض زیاده تغیر نکند و
پیشتر طبیبان درین بت مدهوش گردند وکیفیته ان معلوم نکند علامت وچون
در آخر بهار واول تابستان باران بسیار باشد وروز هوا بسته مانند بروبخار
وغبار ناك باشد وبادهاء جنوبی بسیار باشد وهوا ایستاده باشد وحرکت کند سعی
باید کردن وبدن بزودی از اخلاط پاك کردن بفصد وحجامت وخوردن مسهل که
خاصه که اخلاط کرم وتر در بدن بسیار باشد اگر خون غالب باشد بزودی فصد باید کردن
وچون حیوانات که در زیر زمین مقام دارند بر بالای زمین آیند وبرق در هوا پیدا
شود وجانوران امثال موش وعقرب ولقل وپرستوك از آشیانه بیرون روند
وبیضه رها کنند وموش وعقرب بر روی زمین بسیار شوند حقیقه وبا باشد
علامت اگر خون غالب باشد فصد کردن واگر اخلاط دیگر غالب باشد مسهل
خوردن وبدن پاك کردن واحتراز کردن از گوشت وشیرینی وبوهاء کرم وتر

وحمام وآب کرم وهرابیداد جلاب خوردن از تمرهندي ده درم نبات ده درم وخوردن
شراب انار وغوره ورباس وناربج ولیمو از هرکدام کرباشد ده درم با برف ویخ سرد کرده
میخورد وشراب سیب ترش بغایت نیک باشد غذا مرورهاء ترش از انار دانه تمرهندي
وسماق با مغز بادام وقشمش پی کوشت واکر ضروت باشد فروج وبرغاله واسفناج
وکدو شاید ودایم انار ترش میمکد واکر از سعال خوف نباشد خوردن سیب ترش وبه
ترش نیک باشد وآب بغایت سرد خوردن وجاي سرد نشستن وبید وبنفشه ونیلوفر
ورق سیب وکاهو پیش نهادن وصندل وکافور سوده بوییدن وهر روز دو سه
نوبت جائی کرخواهد نشستن آب زدن ویخ وبرف پیش نهادن وعود خام وعنبر
ولادن وصندل وکافور ومورد وپوست انار وسیب وبه وآبنوس وچوب کز
برابش نهادن تا دود کند واحتراز کردن از کار سخت وخشم وغضب وسعی کردن
کر مقامی کر نشیند سرد باشد تا سردي وخشکی در بدن باز دید شود واحتراز
کند از غذا کر تري وخشکی در بدن باز دید کند خاصه کودکان وجوانان وکسانی
کر بدن ایشان فربه باشد وسرخ وسفید باشد واکر در اخر تابستان کرما سخت
باشد ودر فادین خشکی غالب باشد وغبار در هوا باز دید شود واجب کند نکه
داشت طبیعت کردن وجاي سرد نشستن وترک حرکت وکار سخت وجامعت
ودوده داشتن ودر افتاب کرم کردیدن اما اب بغایت سرد خوردن وبست
جو ونبات خوردن نیک باشد واکر مزاج کرم وخشک باشد کشکاب با اسفناج
وکدو خوردن ونیک وبد خوردن خربزه هندي وخیار بادرنک وبربهن وکدو وهر روز
نماز بشین جاي سرد نشستن واکر انسان وحیوانات دران وقت بسیار بمیار
شوند وهر شب برق ورعد انش در هوا پیدا شود ازان بسیار بمیرند واکر تنکی در
نفس پیدا شود وقی بسیار کند بهر نوع کرباشد هیچ میوه نباید خوردن وابی کر اندک
باشد وبر روي زمین رود نشاید خوردن اب چاه نیک باشد خوردن وسر چاه
محکم کردن ودر خانه نشستن وهر روز سرکه وآب در خانه افشاندن واکر در هوا
عفونت باز دید شود صندل وعود وکافور وقسط وکندر وسک ومز براتش نهادن
ورياحین سرد در خانه افشاندن وعدس وجو وسماق وسرکه خوردن وسرکه وآب

باهم امیخته اندك اندك خوردن كافور اندكي نيك باشد وقتي كه بدن از اخلاط پاك
كرده باشد وبسيار باشد كه در فصل بهار وتابستان خناق بازديد شود علاج فصد
وحجامت كردن وهر روز وهر شب غرغره كردن بعرق كل كه سماق دران جوشانيده باشد
وبرب توت ورب جو غرغره كردن وبسيار باشد كه سكته يا فالج در زمستان پيدا شود
علاج اينج دران باب ياد كرده في الجمله نظر كردن كه از چه سبب مرض پيدا شده است
اول سبب زايل كردن بفصد بايد كردن وبابي سبب ان ظاهر نباشد وحقيقه
ان در شوان يافتن كه ماده اين نيز پيشتر در اندرون باشد ودر بيرون اثر حرارة زياده
پيدا نباشد ودرين تب اضطراب نباشد چون تبهاء ديگر ونفس دراز كشيدن
وبوي حرارة از دهن آمدن وعرق كنديده كردن واگر عرق كنديده كند بد باشد
واگر اسهال وغشي بازديد شود بد باشد علاج اب بغايت سرد خوردن ورب
ميوهاء ترش قابض امثال رب غوره وسيب ترش ورب ريباس وانار ترش وامرود
ورب بهوررب ترنج از هر كدام كه باشد نيك باشد واگر سعال نباشد واين ريبها حاضر
نباشد آب سرد با سركه ومصل ودوغ ترش از هر كدام باشد خوردن غذا مزوره
ترش خوردن وجاي باد گير نشستن وعلاج كه در تب دق ياد كرده شد كردن مكر
اب كرم وحمام كه نشايد وبهتر علاجي اينست كه هر بامداد يك مثقال قرص كافور با
ترنج يا رب غوره يا رب ريباس باز خوردن وصندل وكافور در عرق كل سوده بر سينه
ماليدن وبر اتش دود كردن وهر روز كوزهاء پر از آب وورق بيد وورق انكور
پيش نهادن نقلست از بقراط كه در يك روز كرمي ودر عقب ان سردي بازديد
شود احتراز كنند كه تب وبا پيدا خواهد شدن خاصه در اخر تابستان واول فاديز باشد
كه مزاج مختلف كرداند مانند فصل فاديز صفت دوا از نقل رئيس صبر نج درم زعفران
ونصف از هر يكي دو درم شربتي بكمثقال بابك وقيه شراب ممزوج وقتي اين دوا بايد خوردن
كه حرارة غالب نباشد وچون حرارة غالب باشد قطعا شراب نبايد خوردن اما محمد زكريا
منع كرده است كه اين دوا در هر وقت نشايد خوردن نقلست از ارسطاطاليس
كه چون در فصل زمستان باران اندك باشد ودر فصل بهار باران بسيار باشد و
فصل تابستان بغايت گرم باشد وجانوران بسيار باشند وبيماري بسيار باشد

خاصه طفلان و در فصل بهار و هوا اندرونی و بیماء مختلف بسیار بازدید شود خاصه
کسانی را که امتلا در بدن باشد نقلست ازجالینوس که خوردن کل ارمنی و سرکه و آب سرد
فایده تمام دارد اگر سعال نباشد و تریاق افعی خوردن نیک باشد و چون عفونت در هوا
بازدید شود بزودی بدن از اخلاط پاک باید کردن بفصد و حجامت و مسهل و فی
خاصه کسانی که تری بر ایشان غالب باشد و تدبیر بد کند اما نشستن در جائی که هوا خنک
باشد و غبار نباشد و پشنه و خندق و علف و زمین نمناک و بوی کند بده نزدیک او
نباشد و در کو نباشد نیک باشد و جائی نشستن که باد شمال ایدو شمال گشوده باشد
و تب بغایت کرم نباشد تب اهسته باشد مانند تب دق و نبض زیاده تغیر نکند سبب
انکه اعضا بدل نرسد و اگر الم بدل رسد حالهاء مختلف بازدید شود و بوی ناخوش از دهن
اید سبب انکه حرارة و مضرت بدل رسیده باشد بیشتر هلاک شود و اگر احوال مختلف
و نبض متغیر نشده باشد و بوی دهن برقرار باشد بیشتر خلاص یابند سبب انکه حرارة
و عفونت بدل نرسیده باشد اما در رطوبت تاثیر کرده باشد نقلست ازجالینوس
که تب وبائی را بزودی در نیابند اما از احوال نفس و آب دهن معلوم باید کردن اگر
بثرات سرخ مانند نمله و حمره پیدا شود و بوی دهن کند بده و ناخوش نشود و چون
دست بر سینه ایشان مالند کرم شود حقیقتا ان تب وبا باشد نقلست ازحنین
که چون تب وبا بازدید شود اب بغایت سرد هر نوبت که خورند بسیار باید خوردن که فایده
بسیار دهد و اب اندک خوردن زیان دارد نقلست ازبهودی که چون در اخر فصل
بهار و اول تابستان باران بسیار باشد در ان سال حصبه و ابله بسیار باشند و چون
در شب بنات النعش برق و زبانه اتش پیدا شود وبا عظیم بازدید شود

شد باید کردن نقلست ازابن سرابیون که در ان سال نزع و جانوران بسیار باشند با
مرض بسیار واقع شود سبب انکه در ان سال رطوبت و برق بسیار باشد
نقلست ازمحمد زکریا که هر شخصی که در مقامی عادة کرده باشد و ازان مقام بمقامی
دیگر رود که هواء ان بخلاف ان مقام عادتی باشد بیمار شود والله اعلم بالصواب

باب بیستم در حصبه و جدری سبب حصبه و ابله

جوشیدن خون است که جزوی از صفرا با ان امیخته ابله شود بر ظاهر بدن بسبب

اید واین هردو نوع از جنس طاعون کفته اند اما سبکتر باشد همچنانکه جوشیدن درختان
وتمیز کردن مادهٔ لطیف وغلیظ را از همدیکر واینچه از سبب امور طبعی باشد از بقایای
خون حیض در وقت شیر دادن مادر حایض بوده باشد واینچه سبب از خارجی باشد
غیر طبعی حرارهٔ غریب باشد که از امتلاء خون ودیکر اخلاط بازدید شود وبیشتر در
کسانی بازدید شود که مزاج ایشان کرم وتر باشد ودر فصد وحجامت تقصیر کنند وشراب
وحلوا وکوشت وشیرینی بسیار خورند وحصبه وابله نوعی از بحران اند که طبیعت ایشان
بخارج اعضا رفع کرده باشد واکر طبیعت عاجز شود ورفع نتواند کردن بد باشد وهلاک
کننده باشد این نوع را بحران اسقالی کویند باشد که چون بثرات بیرون اید

اورام کوچک است وبیشتر این مرض در کودکان وجوانان

بیران اندک بازدید شود ودر فصل زمستان وبهار بیشتر حصبه وابله
تبی مطبقه دایمه وامتلاء نبض وروی ورکها خاسته وخشکی
حلق وشیرینی دهن وباشد که دهن تلخ باشد واب از چشم روان بود وخارش وعطسه
ومانند سوزن بر اعضا فرو برند وچون در خواب خبارات وخوف بیند از خواب بیدار
شود ودر اعضا ومفاصل چون این علامتها بازدید شود حقیقه ابله یا حصبه پیدا
شود اکر حرارت پیوسته غالب باشد حصبه بازدید شود وحصبه مخوف تر از ابله است
وبد ترین هر نوع سیاه وسبز وبنفش وکوچک وصلب باشد وبسیار بر اعضا بیرون
اید واینچه بغایت سرخ باشد از نوع کرمانند ماه نو بر اعضا پیدا شود وتمام اعضا
فرو کیرد تمامت قاتل اند وبعد ازان زرد بر اعضا پیدا شود وتب ساکن نشود بد
باشد واینچه سفید وباهم پیوسته واینچه بیرون اید وباز ناپیدا شود تمامت بد باشد
واینچه بهتر است وبسلامت بکذراند نوع سرخ است که بغایت نباشد خاصه چون در
روز سیوم پیدا شود وفرق میان ابله وحصبه انست که ابله دانها پر اب شود
واز پوست برخاسته باشد وحصبه از روی پوست انکه کیک
کزیده باشد وحصبه نوعی از ابله است وخون تری زیاده نباشد وابله
خون تر ابتدا است وپیدا وچشم باشد وپیدا شد حصبه بر ساعد دست
وپهلو علاج ابله وحصبه بهمدیکر نزدیک است در اول ودوم وسوم

خاصه طفلان و در فصل بهار و هوا اندرونی و بهاء مختلف بسیار باز دید شود خاصه
کسانی را که امتلا در بدن باشد نقلست ازجالینوس که خوردن کل ارمنی و سرکه و آب سرد
فایده تمام دارد اگر سعال نباشد و تریاق افعی خوردن نیک باشد و چون عفونت در هوا
باز دید شود بزودی بدن از اخلاط پاک باید کردن بفصد و حجامت و مسهل و قی
خاصه کسانی را که تری بر ایشان غالب باشد و تدبیر کند اما نشستن در جائی که هوا خشک
باشد و غبار نباشد و بپسنه و خندق و علف و زمین نمناک و بوی کند یده نزدیک او
نباشد و در کو نباشد نیک باشد و جائی نشستن که باد شمال ایدو شمال گشوده باشد
و تب بغایت گرم نباشد تب اهسته باشد مانند تب دق و نبض زیاده تغیر نکند سبب
انکه الم بدل نرسد و اگر الم بدل رسد حالهاء مختلف باز دید شود و بوی ناخوش از دهن
اید سبب انکه حرارة و مضرت بدل رسیده باشد بیشتر هلاک شود و اگر احوال مختلف
و نبض متغیر نشده باشد و بوی دهن برقرار باشد بیشتر خلاص یابند سبب انکه حرارة
و عفونت بدل نرسیده باشد اما در رطوبت تاثیر کرده باشد نقلست ازجالینوس
که تب وبائی را بزودی در نیابند اما از احوال نفس و آب دهن معلوم باید کردن اگر
بثرات سرخ مانند تله و حمره پیدا شود و بوی دهن کند یده و ناخوش شود و چون
دست بر سینه ایشان مالند گرم شود حقیقتا ان تب وبا باشد نقلست ازجنین
که چون تب وبا باز دید شود اب بغایت سرد هر نوبت که خورند بسیار باید خوردن که فایده
بسیار دهد و اب اندك خوردن زیان دارد نقلست ازبهودی که چون در اخر فصل
بهار و اول تابستان باران بسیار باشد دران سال حصبه و ابله بسیار باشد و چون
در شب بنات النعش برق و زبانه اتش پیدا شود وبا عظیم باز دید شود

شد باید کردن نقلست ازابن سرابیون که دران سال بزغ و جانوران بسیار باشند با
مرض بسیار واقع شود سبب انکه اندران سال رطوبت و برق بسیار باشد
نقلست ازمحمد زکریا که هر شخصی که در مقامی عادة کرده باشد و ازان مقام بمقامی
دیگر رود که هواء ان بخلاف ان مقام عادتی باشد بیمار شود والله اعلم بالصواب

باب بیستم

در حصبه و جدری سبب حصبه و ابله
چوشیدن خون است که جزوی از صفرا با ان امیخته ابله شود بر ظاهر بدن چون

اید واین هردو نوع از جنس طاعون گفته اند اما سبکتر باشد همچنانکه جوشیدن درختان
وتمیز کردن مادهٔ لطیف وغلیظ را از همدیگر واینچه از سبب امور طبیعی باشد از بقایای
خون حیض در وقت شیر دادن مادر حایض بوده باشد واینچه سبب از خارجی باشد
غیر طبیعی حرارهٔ غریب باشد که از امتلاء خون ودیگر اخلاط بازدید شود وبیشتر در
کسانی بازدید شود که مزاج ایشان گرم وتر باشد ودر فصد وحجامت تقصیر کنند وشراب
وحلوا وگوشت وشیرینی بسیار خورند وحصبه وابله نوعی از نحران اند که طبیعت ایشان
بخارج اعضا رفع کرده باشد واگر طبیعت عاجز شود ورفع نتواند کردن بد باشد وهلاک
کننده باشد این نوع را نحران اسقالی گویند باشد که چون بثرات بیرون اید

اورام کوچک است وبیشتر این مرض در کودکان وجوانان
بیران اندک بازدید شود ودر فصل زمستان وبهار بیشتر حصبه وابله
تبی مطبقه دایمه وامتلاء نبض وذوی ورکها خاسته وخشکی
حلق وشیرینی دهن وباشد که دهن تلخ باشد واب از چشم روان بود وخارش وعطسه
ومانند سوزن بر اعضا فرو برند وچون در خواب خیالات وخوف بیند از خواب بیدار
شود ودر اعضا ومفاصل چون این علامتها بازدید شود حقیقه ابله یا حصبه پیدا
شود اگر حرارت پیوسته غالب باشد حصبه بازدید شود وحصبه مخوف تر از ابله است
وبدترین هر نوع سیاه وسبز وبنفش وکوچک وصلب باشد وبسیار بر اعضا بیرون
اید واینچه بغایت سرخ باشد از نوع گرمانند ماه نو بر اعضا پیدا شود وتمام اعضا
فرو گیرد تمامت قاتل اند وبعد ازان زرد بر اعضا پیدا شود وتب ساکن نشود بد
باشد واینچه سفید وباهم پیوسته واینچه بیرون اید وباز ناپیدا شود تمامت بد باشد
واینچه بهتر است وبسلامت بگذراند نوع سرخ است که بغایت نباشد خاصه چون در
روز سیوم پیدا شود وفرق میان ابله وحصبه انست که ابله دانها پر اب شود
واز پوست برخاسته باشد وحصبه از روی پوست انکه کبک
گزیده باشد وحصبه نوعی از ابله است وخون تری زیاده نباشد وابله
خون تر ابنال است وپیدا وبچشم باشد وپیدا شد حصبه بر ساعد دست
وپهلو علاج ابله وحصبه بهمدیگر نزدیک است در اول ودر دوم

فصد کردن وقد رحاجت خون بیرون کردن و روز سوم احتیاط کردن اگر حصبه
یا ابله بیرون امده باشد فصد نباید کردن وچیزهاء بغایت سرد نشاید خوردن ودر
ابله خون بیشتر بیرون کردن نقلست از شیخ که فصد کردن در ابله وحصبه از برای
بینی فایده تمام دهد ودر ابتداء جلاب خوردن از عناب ده دانه نبات ده درم واگر بی
نبات خورد بهتر باشد ومیانه روش شربتی خوردن از نبات ده درم اسفیوش دو درم
تخم خاجو وعدس واندکی سرکه باب انارترش واگر طبیعت خشک باشد جلاب خوردن از
عناب ده دانه الوی سیاه ده دانه تخم کاشنی سه درم نبات ده درم واگر حرارة وتشنگی
غالب باشد روز اول جلاب خوردن از اب انارترش یا بیه فشرده ونبات ده درم واگر
جلاب خورد از الوی سیاه ده دانه تمرهندی ده درم نبات ده درم تا روز سوم تلیین
طبیعت شاید روز چهارم جلاب خوردن از عناب ده دانه تخم کاشنی سه درم نبات ده درم
غذا جو وعدس میانه روش شربتی از نبات واسفیوش وعرق بید واگر حرارت غالب باشد
وتشنگی بسیار وزبان زبر وسیاه شود روغن بادام بر روی زبان مالد خوردن
ودر ابتداء خوردن شراب انار وشراب غوره وشراب عناب وشراب ریباس از هر کدام
کم موجود باشد ده مثقال واگر حرارة بغایت باشد یک مثقال قرص کافور
باب انارترش حل کرده خوردن غذا کشکاب وعدس واب انارترش وچون از روز
چهارم وهفتم بگذرد وابله وحصبه بیرون نیامده باشد یا سبختی بیرون اید بیمار را در جای
معتدل بخسپانند وجامهاء بسیار بر بالا اندازند که عرق کند وبزودی بیرون اید وغذا
جو وعدس وهفت دانه انجیر دران پخته که خاصیت تمام دارد وبزودی بیرون اید
واگر کاه کاه بی خود شود وخفقان بازدید شود بستانند انجیر هفت دانه مویز ده درم
عدس مقشر وازیانه وشاخ گل از هر یکی قدری باهم بجوشانند وصافی کنند هر روز سه نوبت
یا چهار نوبت میخورد غذا جو وعدس وانجیر واگر ازیانه ودانه گیاه بزرگ وتخم کرفس از
هر یکی سه درم بجوشانند وصافی کنند ونبات دران نهند وبازخورد بزودی بیرون اید
اگر سبختی بیرون اید وبیمار کاه کاه غشی کند وهذیان گوید بستانند عدس مقشر ده درم کشنیز
پنج درم ازیانه پنج درم بجوشانند وصافی کنند زعفران نیم درم نبات ده درم
خورد ودر ابله نکه داشت چشم باید کردن وسر که سوده باشد

درچشم کشیدن واب سرد یا اب کشنیز وورق کل وسرکه درسینه کردن
وبوی کردن وغرغره کردن شیاف مامیثا باسرکه درگوش چکانیدن وعدس وورق کل سرخ
باهم جوشانیدن وغرغره کردن ونکه داشتن کردن کرطبیعت نرم نشود واکرکاه کاه بی خود
شود ودست وپای اندازد وحرکت بسیار کند دلالت کند کرماده روی باندرون نهاده است
اسهال یاعرق خواهد کردن اکراسهال پدید شود ورب به یارب مورد پنج درم سفیوس
بریان کرده دو درم بشربت سرد بازخورد واکراسهال ساکن نشود صمغ عربی وبارتنگ
واسفیوس وتخم بیهن ازهریکی دو درم بریان کرده کل ارمنی وطباشیر ازهریکی دو درم
بست جود دو درم تمامت باهم امیخته باسفیوس بکوید وباقی کوفته وبیخته بامداد ومیانه
روز بعرق بید تر کرده بروغن بادام حرب کرده فرو برد واکریاب سرد تر کند وبازخورد
بهتر باشد واکرساکن نشود قرص طباشیر بست یکمثقال سفوف نشاسته پنج درم خوردن
غذا جو بریان کرده وخوردن سیب وکاهو وخیار بادرنگ وبوییدن نیک باشد واکر
ابله باشد ورق کل سوده وارد برنج وکاورس مفرد ومرکب درجامه خواب افشاندن
واکرزمستان باشد جوب کزیاجوب بلوطیا یاجوب انکوریاجوب مورد مفرد ومرکب
درپیش خود دود کمذ کردن واکرتابستان باشد صندل وورق کل ومورد دود کردن
واکرابله مزمن شود قدری نمک دراب حل کند وپنبه بدان تر کند وبرابله
سوده برآن افشاند واکرنهایت خشک شود چنانچه عرق درهم کند وکوناه کرداند وروغن
بادام بخورد واندکی درعضو مالد واکرضرورت باشد درکف دست وپای مالد وپای
دراب نیم کرم نهد کرزودی بیبک شود واکربقوت باشد تابست نکذرد فروج نخورد
تابوست ابله تمام بیفتد ودرحصبه نین تابست روز نکذرد فروج نخورد واکرضعیف
باشد بعد ازهفت روز یاچهارده روز کرتب مفارقت کرده باشد فروج میخورد وبسیار
باشد کددرروز هفتم یاروز نهم یا پانزدهم درحصبه یاابله تب مفارقت کند بکردن تب
واسهال ورعاف وعرق بعد ازمفارقت تب غذا طلب کند واجب کند کرچند روز
مزوره ماش سفید کرده بامغز بادام وانارترش خورد بعد ازان فروج خورد بعد ازان
برغاله وکوشت کوسفند کوچک یامزوره اناناردانه روزرشک وتمرهندی واکرسعال
باشد شیرجو یاماش ودراول ابله یاحصبه جوروعدس باسرکه یاب انارترش پخته

خوردن نیك باشد وفایده تمام دهد ودر ابتدا وانتها روغن نشاید مالید زکرا حرارة
زیاده کند وخفقان بازدید شود نقلست ازاهرن علاج حصبه وابله مانند
علاج تب باید کردن واز اسهال نگه داشت کردن کربازدید نقلست
از محمد زکریا که حصبه مخوف تر از ابله است باید که چیزها خوردن کراندك اندك صفرا
مستفرغ شود واب انار ترش با پیه فشرده ونبات واب خربزه هندی
واب خیار بادرنك واب کدو ولعاب اسفیوش واکر عشی ودل تنکی وغم بازدید شود
اندکی اب نیم کرم خوردن وپای دراب کرم نهادن وقتی کم اسهال نباشد نقلست
از محمد زکریا که چون حصبه وابله بسختی بیرون اید وتب زایل نشود وبی خوردی
وهذیان وخفقان بازدید شود خوف باشد واکر اسهال بازدید شود وسعال باشد
هریامیداد خشخاش وبارتنك وتخم بربهن وصمغ عربی از هریکی دو درم بریان کرده
بابت ده درم نیم کرم خوردن غذا شیره جو وشیره خشخاش وچون پوخته شود دو
درم صمغ عربی بریان کرده کوفته برسر مزوره کند وبازخورد ان شاالله تعالی
باب بیست ویکم در توقف کردن تبها هر تبی که نهایت کرم وتیز
باشد توقف ان اندك باشد بزودی زایل شود یا بزودی هلاك کند که طبیعت
بقوة باشد بسبیل بحران دفع کند بکردن قی وعرق واسهال وهر تبی که نهایت کرم نباشد
توقف ان بیشتر از ان تب باشد نهایت کرم وتیز باشد وبزودی زایل شود امثال
حمی یوم وامکان نباشد وتیز باشد توقف بسیار کند اکر تب کرم و
تیز بقضان کند وشهرهاء کرم وغذا اندك خوردن وبدن کرسست باشد
وامتلا زیاده نباشد وچیزهاء کربدن را کرم واکه کرمی باشد
کریاد کرده شد اما تبهاء دایر یعنی که نوبتر اید اکر نوبت دوم سخت تر از اول باشد
دلالت کند که ان تب زود زایل شود واکر نوبت دوم نرم تر باشد وتوقف بسیار کند
دلالة کند که ماده فاسد دربدن بسیار است وعلامت هر تبی درباب ان یاد
کرده شد باب بیست ودیم در اوقات مرضها هر مرضی که بازدید شود
از تب وغیر اول وقت ان باشد که از احوال ناطبیعی دربدن بازدید شود واش
حرارة ودرد در اندرون وبیرون پیدا شود وبسیار باشد که در اندرون حرارة

یا درد باز دید شود انرا ظاهر نباشد این را ابتداء گویند و گفته اند که چون حرارة در حوالی
دل و سینه تاثیر کند انرا ابتدا گویند و چون حرارة بالت دم زدن تاثیر کند انرا تزاید گویند
و چون حرارت در تمامت بدن تاثیر کند انرا انتها گویند و چون حرارة روی به نقصان کند
و طبیعت بر علت غالب شود و سده و مجری گشاده شوند انرا انحطاط گویند و ابتداء ان
باشد که مرض باز دید شود و تزاید انکه مرض زیاده شود و انتهاء ان باشد که مرض بر یک
حال باز ایستد و زیاده و نقصان نشود و انحطاط ان باشد که زایل گردانند
و بخارج بدن اندازند و بعد از انحطاط خوف نباشد که بخوردن غذا و حرکت
و شناختن هر مرض که باشد در ابتدا چون بانتها رسد سهل باشد شناختن
دلیل بر بتها که نماز بشین ابد وقت باشد که نماز پسین یا نماز شام
یا مداد بت ابد اگر پیش از نوبت بیاید و توقف بسیار
خلط فاسد در بدن بسیار ست و اگر بعد از نوبت اید و زود بگذرد دلالة کند که
بانتها رسیده است و نوبت مقدم مزاحم افتد از هر جنس که باشد و شرح هر یک از پیش
گفته شد نظر باید کرد اگر نوبت دوم سخت تر از نوبت اول باشد دلالة کند که بت
در تزاید است و اگر سبکتر از نوبت اول باشد روی بنقصان کرده باشد بزودی
زایل شود نظر باید کردن بقوة و ضعف بیمار که این هر دو دلیل تمام دارند و بسیار
باشد که بت پیش از نوبت هر روز بیاید و زود مفارقت کند دلالة کند که ماده
لطیف باشد بزودی زایل شود و اگر بت هر روز بر قرار آید دلالة کند که مرض بانتها
رسیده است ان بت مزمن شود بقدر توقف کردن و زایل شدن معلوم شود از بت
ربع و بت بلغمی معلوم توان کردن که بسیار باشد که بت بر یک قرار باشد اما غب غیر
خالص بسیار باشد که در نوبت دوم وسیم زیاده شود و بت مطبقه در تزاید و نقصان
و استوا ان اعتماد بر نضج ماده باشد و بسیار باشد که در وقت تزاید بیمار هلاک
شود و هر بتی که بعد از روز چهارم حرارة ان ساکن شود سلیم باشد والله
اعلم

باب بیست و سیم در نضج استیلا شدن

طبیعة باشد بر ماده مرض و قهر کردن مرض که باشد پیدا شود
ان وقت انتها و انحطاط باشد و چون نضج باشد و چون

تمام پیدا شود خلاص یابد اما خوف
کرنضج در انتها و انحطاط پیدا نشود و اگر در ابتداء مرض نضج
بد باشد کر ضعیف شود اما چون مرض بانتها رسد و نضج پیدا شود
بیمار ازان ایمن شود اما بتها کر از عفونة خون بازدید شود طلب

بسم الله الرحمن الرحيم

فصل سیوم در ذکر مرهم ابیض نیز گویند از برای غلبه سوختگی اتش و قروح و جراحات
صفراوی و از برای غلبه و بلخمیه و امثال ان اتش جوشها کرم که زخم پیدا نه باشد نافع باشد و
گوشت بر میاورد و در تابستان صاحب مزاج گرم بسیار مفید است موم کافوری یکجی و روغن گل سرخ
خالص چهار جزء موم را در روغن نگذارند و سفیداب قلعی شسته اندک داخل کنند بقدر
سدس روغن در هاون چندان بر هم زنند تا خوب مرهم شود و بعد ازان کرمی روغن اندکی بنشیند
مرتبه مرتبه سفیدهٔ تخم مرغ داخل کنند و بر هم زنند و انقدار که سفیدهٔ تخم مرغ ببرد داخل کنند و بعضی
درین مرهم اندکی کافور نیز داخل میکنند و در بنصورت مرهم کافوری نامند و در بعضی نسخها عوض
روغن گل روغن بنفشه بادام داخل میکنند خصوصا در مرهم کافوری و بتر بدان در بن صورت قوی
خواهد بود و بعضی عوض روغن گل سرخ روغن مورد کرده اند و در ایوقت تجفیف و گوشت رویانیدن
بیشتر خواهد بود و طریق شستن سفیداب انست که سفیداب نرم پاکیزه را با اب حل کنند و پس از ان
اب بران ریزند و بر هم زنند و انچه غبار روی بر انست که در ظرفی دیگر بریزند و انچه در شت است در ظرف
مانده دور اندازند و انچه در ظرف دویم ریخته اند انرا بگذارند تا سفیداب ش در تر آن بنشیند پس
اب انرا باهستگی از روی آن بریزند و سفیداب نرم که ته نشسته در سایه خشک کنند و در مرهم
داخل کنند و اگر مکرر بهمین طریق بشویند بهتر و نسخه دیگر مرداسنگ پنجمثقال بسیار نرم بسایند
و با سرکه در هاون بعد ازان صلایه کنند تا حل شود و روغن گل سرخ داخل کنند و بر هم زنند تا غلیظ
شود و بیاید و مثل مرهم کرده پس پنج مثقال سفیداب قلعی و اندکی کافور داخل کنند و صلایه
نمایند تا خوب بر هم شود و مرداسنگ را پیش از انکه بسرکه حل کرده باشند و بطریقی که سفیدابها
میشویند و مرهم سازند اصلا مرهم سفیداب برای قروح که با حرارت باشد مرداسنگ چهل و دو مثقال
سفیداب جنث نقره هریک چهل و پنجمثقال موم سفید سیصد مثقال روغن گل سرخ سیصد مثقال
موم را در روغن گل بگذارند و او ویه را نرم صلایه نموده و شسته داخل کنند و مرهم سازند مرهم ابیض
دیگر سفیداب قلعی شسته هفت مثقال اهک سفید ده مثقال مرداسنگ سه مثقال جنث نفن کتیرا
از هریک دو مثقال روغن گل سرخ سی مثقال چنانچه قاعده ساختن مرهم سفیداب و ذکر شد
مرهم نمایند و سفیدهٔ تخم مرغ نیز داخل کنند مرهمی که گوشت بر و یاند و قروح را خشک کند خبث
نقره پنجمثقال قلیما نقره سفیداب مرداسنگ توتیا از هریک پنج مثقال حجر الحدیده مثقال
قیمولیا کل قرحه دیده جوبر از هریک ده مثقال روغن گل سرخ بقدر احتیاج مرهم اهک

اکلد سوختکی آتش را سود دارد و قروح را خشک کند آهک سفید یا مقدار آب بران بریزاند
که بر روی آن بایستد و برهم زنند و دو سه ساعت بحرکت می‌گذارند و بعد از آن آبرا از روی آن
بریزند و آب دیگر را داخل کنند و پس از دو سه ساعت بریزند و در مرتبهٔ آخر آبرا با آهک برهم
زنند و در ظرف دیگر انچه نرم و غبار است بریزند و این ظرف بگذارند تا آهک خوب در ته
آب بنشیند و آبرا از روی آن بریزند و آهک خشک شده با روغن گل سرخ آن مقدار که روغن
را ببرد بخود جذب کند چندان برهم زنند که خوب مرهم شود و اگر آهک مذکور نشسته را در سنگ
سماق نرم بسایند و بعد از آن مرهم کنند بهتر خواهد بود و در بعضی نسخها اندکی موم کافور را
داخل کرده اند و با این طریق مرهم می‌نمایند که مام و روغن را اول میگذارند و برهم میزنند
تا آمیخته میشود و بعد از آن آهک مذکور را داخل میکنند و با پر مرغ بر سوختکی آتش و روغن
و امثال آن طلا میکنند مرهم دیگر جهت سوختکی آتش مجربست آهک را در خرقه بندند و در ظرفی
که آب پاک در آن باشد حرکت دهند تا هرچه آهک پاک باشد از خرقه بیرون رود و ثقل
بماند پس آن ظرف را بگذارند تا آهک در ته ظرف بنشیند و آبرا از روی آن بریزند و روغن
زیت داخل کرده برهم زنند و مرهم سازند و الی الان است که بعد از این عمل چند مرتبهٔ
دیگر بشویند که حدّت مطلقا در وی نماند و زیت نفاذ داخل کنند که بمقام آنست و در
مرهم آهک را از پارچه لته بگذرانند بهتر خواهد بود نسخهٔ مرهم آهک که با بعضی ادویهٔ دیگر
ترکیب نموده اند آهکی که ده بار شسته باشند سی مثقال فیمولیا شسته بیست مثقال گل سرخ ده
مثقال سفیداب شسته هشت مثقال قلیمیا نقره پنج مثقال گل سرخ پانج آن که برگ گل بران متصل است
هشت مثقال دم الاخوین شش مثقال عصاره لسان الحمل هشت مثقال عصاره عصا الراعی هشت
مثقال دواها بسیار نرم صلایه کرده و بخته و با روغن گل سرخ و موم بقدر احتیاج مرهم سازند
و دواها شسته را بشویند و مرهم نمایند نسخهٔ مرهم دیگر از برای سوختکی آتش آهک شسته موم سفید
و روغن گل سرخ مساوی یکدیگر با سفیدهٔ تخم مرغ مرهم سازند ایضا مرداسنگ خبث نقره سفیداب فیمولیا
آهک شسته روغن گل سرخ سفیدهٔ تخم مرغ بدستور مرهم سازند ایضا نسخهٔ دیگر از برای سوختکی آتش
آهک شسته چهار مثقال تخم خیقند تخم کدو موم از هریک سه مثقال روغن گل سرخ شش مثقال مرهم خل
کوشند بیاند و قروح را خشک کند و حرارت قروح را رفع کند و مرداسنگ هفت مثقال بسیار نرم صلایه
کرده و با روغن زیت و سرکه از هریک بیست و هشت مثقال در هاون چندان برهم زنند و صلایه

مرهم آهک

کنند تمام مرهم شود و اگر خواهند که تخفیف مرهم زیاده شود چهار دانگ زرد چوبه بسیار نرم صلایه
نموده اضافه نمایند مرهم مخفف المثل جراحات خشک کراند و نزدیک مرهم خل مذکور است راسنک شست
دو مثقال دم الاخوین پنج مثقال با روغن گل سرخ و سرکه بدستور مرهم سازند مرهم دیگر مثل سابق راسنک
سفید اجشه نفن قلیمیا ذهب و فضه از هر کدام دو مثقال دم الاخوین گل ارمنی زرد چوبه انزروت
صبر زرد از هر کدام نیم درم موم و روغن گل سرخ مقدار حاجت مرهم سنجرف از برای جراحتی که بان حرارتی
و سوزش باشد نافع بود و کوشت بروياند و در تابستان بکار توان داشت سنجرف بیست مثقال
مرداسنک ده مثقال نرم صلایه کرده اند که داخل کنند و بهم زنند پس قدری روغن زیتون
داخل کنند و بهم زنند و همچنین یکرتبه سرکه یکرتبه روغن زیت اضافه میکنند و صلایه مینمایند
تا برآید و مرهم شود پس ده مثقال موم و بیست مثقال روغن گل سرخ داخل کنند و تابستان اگر روغن
زیت نکنند و عوض روغن گل بکنند بهتر خواهد بود و در زمستان روغن زیت کنند و اگر عوض سنجرف
سرنج کنند میتواند بود و اگر هر دو را باهم بکنند نیز میشود نسخه دیگر از برای دمهائی که در بنفج پیدا شود
و خاریدن وطان را نافع بود مرداسنک پنجاه مثقال کندره دو درم اشق موم سفید از هر یک ده درم مقل
شش درم سنجرف هشت مثقال موم را در روغن زیت و روغن شیره بگذارند و اده و یدرا
کوفته و بیخته بران مرهم نمایند و در تابستان قدری بوزن مرداسنک واقع شده و موم بیست و
یکمثقال و روغن زیت بقدر احتیاج مرهم هوجوه این مرهم را چند طریق میسازند یکی انکه هوجوه را
با آب میجوشانند و صاف میکنند و بعد از آن از این آب با برابر روغن زیت با روغن کنجد و موم بقدر با روغن
گل سرخ از هر کدام کرد روغت کنجد و موم بقدر ربع روغن چندان میجوشانند که آب برود و روغن بماند
و اکر موم بعد از آن که روغن مانده با آب تحلیل رفته باشد داخل کنند میتواند بود و طریق دیگر انکه
هوجوه را نرم میکوبند و میبیزند و با موم و روغن مذکور مرهم سازند و طریق دیگر انکه هوجوه را داخل
روغن بشود و بعد از آن بیرون آورند و تخمیناً در پنجاه مثقال روغن پانزده مثقال موم پنجمثقال
هوجوه را با بعضی ادویه دیگر که مناسب مقام باشد انکه هوجوه را با بعضی ضم کرده مرهم مینمایند
مثل این مرهم کندر انزروت را با پنج اشق سقز از هر کدام دو مثقال هوجوه پنج مثقال جراراتم
ملا نموده با موم رده مثقال و روغن چهل مثقال بدستور مرهم سازند و بر ریشها که کهنه
شده باشد و بادیم بود و دیر باصلاح اید بکار برند اگر جراحتی یا ریشی باشد که تازه بود
و با حرارت باشد مثل توتیا و سفیداب و مرداسنک و خبث نقره و امثال آن ترکیب میکنند بحسب

صلاح و فسادی که مذکور شد با یکدیگر صلاح طرفین کرده مرهم میسازند و بعمل آورند صلح

بعد ازان اندرون دراریخ وخورده آهن ونطرون وکف دریا ازهر یکی قدری
بیامیزد ان جای بنطرون یعنی نمک سرخ بشوید وانرا بر برمرغ طلا کند ودر افتاب
بنشیند چند روز چندان بنشیند کرابله کند وبگذارد کراب زرد چون خشک شود
دیگر طلا کند صفت طلا دیگر شیطرج ومرتود دردی خمر وکل سرخ وروناس ازهر یکی
قدری بغایت نرم بساید ودر سرکه بیامیزد وچند روز در افتاب طلا کند مدت بست
روز کر برنک اندام بشود صفت دیگر مرمازو وکف دریا ازهر یکی قدری بازفت
بسرشد وطلا کند ها نقلست ازاهرن حکیم کر سوزن بدان جای فرو برد اگر خون
بیرون اید قابل علاج باشد واگر اب زرد بیرون اید قابل علاج نباشد نقلست
از یحیی ابن ماسویه کر علاج برص در ابتدا اسهل است چون مزمن شود عسر باشد ان جای
برص را نیک بمالد اگر بزودی سرخ شود علاج بزودی پذیرد واگر دیر سرخ شود
بخلاف ان باشد نقلست از ثابت کر علاج برص بمدار باید کردن کر از خوردن مسهل
بسیار کرمی در اعضا بازدید شود وخون اندک تولد کند وهضم طعام اندک باشد
نقلست از محمد زکریا کر خون مار سیاه بر برص طلا کردن بغایت نیک باشد و
خوردن کوشت مار را مفی نیک باشد اگر برص بر جایهای بسیار بازدید شود امکان خلاص
نباشد نقلست از سمعون کر صاحبان برص را دویه خوردن کر ادرار بول کند بغایت
نیک باشد وچیزهای بغایت کرم وخشک زیان دارد امثال بلاذر وعنز وچون برص
بردست وپای وجائی کر موی بروید بازدید شود امکان خلاص نباشد ودر ابتداء
پیدا شدن برص بستانند چوب انکور کر تر باشد واب ان بکیرد چنانکر ترش باشد وهر دو
روز یک قدح بخورد فایده بسیار دهد وبرص نقصان کند وازموده است

باب بیستم در جذام جذام علتی بدست هر کس را پیدا شود
اورا ازمیان مردم بیرون کنند واورا پیس کویند وسبب این از بسیاری سودا
باشد کر خون را فاسد کرداند ودر تمامت اعضا پراکنده شود وخون را غلیظ کرداند
وکندیده شود ودر رکها بسته شود وبیشتر این علت از خوردن غذا غلیظ تولد کند
وشود کر طبیعت دفع ان نتواند کردن وبیشتر این علت از معده وضعف سپرز
بازدید شود کر جذب سودا نتواند کردن وخون غلیظ وفسرده شود وباشد کر سبب

ازبدی منی باشد درافرینش یا زن حایض بوده باشد وبدترین این علت ان باشد که
کرازسودای سوخته بازدید شود واجب کند ازاین علت احتراز کردن ودوربودن
ازصاحبان این علت چنانکه رسول صلعم فرموده است تنفر من المجذوم کما تنفر من الاسد
واین علت راداء الاسد گویند وچون این علت پیدا شود در ابتداء اگر تدبیر صواب
کند امید خلاص باشد واگر تقصیر رود ماده متمکن گردد وقرحه در اعضا پدید شود
وامکان خلاص نباشد علامت ابتدا جذام سرخی لون کرمیل سیاهی باشد واواز
گران شود بلک گرفته شود وروی اماس کند همچنانکه باد در روی پیدا شود وعرق
کنیده شود وموی ابروی ریخته شود وخواب بسیار اشفته بیند ولب غلیظ شود
وناخنها ترکیده شود علاج در ابتدا فصد کردن ازجانب راست از اکحل یا وداجین
وپس هردو گوش چند نوبت بیاپی چندان خون بیرون کند که نزدیک غشی باشد بحسب قوت
دوقت زمان وجلاب خوردن از نیلوفر وبالنجو وتخم کاشنی وکاوزبان انهر یکی سه درم
نبات ده درم غذا ماش سفید کرده ونخود ومغز بادام چند روز چون خلط پخته وتر خنه
شود مسهل خوردن که ماده سودا بیرون کند امثال مطبوخ افتیمون یا حب افتیمون
یا معجون بجاح بعد ازان نیک باشد خوردن مغز بادام ومغز فستق ومغز بندق وبانبات
ونیک باشد هر روز رطل شیر میش وبنبات خوردن واگر اشتها غالب باشد نان شیر
خوردن بعد از چند روز مسهل دیگر خوردن بعد ازان خوردن گوشت بره وبز غاله
وشراب بنکوء رسیده که انگور سفید باشد وهر بامداد بحمام رفتن تا خون رقیق
شود بعد ازان فصد کردن از جانب چپ ودیگر مسهل خوردن واحتراز کردن
ازچیزهائی که تولد سودا کند مثل ماهی شور وقدید وگوشت گاو وشتر واسپ وگوشت
بز وگوشت صید وعدس وباقلا وبادنجان وبعنبر خشک وحرکت بسیار کردن
وجماع وهرچیز که بغایت ترش وقابض باشد وفکر وغم وبیخوابی وهرچیز که گرم و
خشک باشد اما خوردن پنیرات بغایت نیک باشد وسعی کردن که بدن فربه
شود وخوردن روغن کنجد وبادام وبنفشه نیک باشد وبوئیدن روغن کنجد کدو
وروغن بنفشه وروغن بادام وشیر زن نیک باشد ودر اعضا مالیدن هم نیکو
باشد واگر هر بامداد ده درم روغن کنجد ویک چهاریک شراب انگور سفید

باز خورد فایده بسیار دهد صفت دوای نیك بیرزمقدار یك فندق عسل و روغن
گاو از هر یکی ده درم شراب انگور سفید سه وقیه باهم امیخته بیرد دران حل کند و باز
خورد چند روز بدین موجب فایده تمام دهد صفت سفوف کرسوا بارند هلیله
سیاه و هلیله کابلی از هر یکی پنج درم غاریقون سه درم بسفایج و افتیمون و
اسطوخودوس و کاوزبان از هر یکی چهار درم نمك هندي و لاذورد از هر یکی
یکدرم نیم تمامت کوفته و بیخته شربتی سه درم باسی درم شراب باز خورد و
زود زود بحمام رفتن اما عرق نباید کردن و اعضا را باب باملا و بخود و اب چغندر
و حلبه و بوره و کندر و کبریت و اشنان مفرد و مرکب باسرکه مالیدن بعد ازان باب
کرم شستن بعد ازان روغن بادام و روغن بنفشه و روغن کدو و روغن کنجد از هر کدام
که موجود باشد مالیدن اگر بدین تدبیرها صحت یافت فهو المراد و اگر باقی باشد و علت
مستحکم شود کوشت مارافعی باد و ابزرجلی باید خوردن صفت مارافعی یکبر مار
افعی که در کوه باشد در جایگاه خشکی که نم و شیره نباشد اگر در زمین شور باشد
کوشت او شور باشد ار خورد آن تشنگی بغایت پیدا شود و چندانکه اب خورد تشنگی
ساکن نشود تا انگاه که هلاك شود و مار باید که رنك سفیدي داشته باشد سر
و دم مار بیندازند و شکم ان پاك کند و اگر بوقت کشتن مار خون بیرون نیاید و حرکت
نکند انرا ترك کند یکی دیگر طلب دارد چون کشته باشد پاك کند و اب و نمك
بشویند بعد ازان در دیك اندازند و نمك و شبت و اندکی خولنجان و آب و زیت
و اندکی بخود و کبوتر بچه تمامت در دیك بجوشانند تا مهرا شود بعد ازان کوشت
مار در میان نان نهند و با شور با بخورد اگر سرا و بگردد و بجسپد و اماس کند بزودی
به شود بعد ازان بدن او پوست رها کند همچنانکه مار پوست رها میکند و کوشت
تازه بروياند خاصیت مارافعی ان است که اخلاط فاسد از بدن بیرون کند و هر بدن
که خلط فاسد دران باشد اول انرا بقی و فصد و اسهال چند نوبت پاك کند بعد
ازان کوشت مارافعی بخورد و وقتی کوشت افعی باید خوردن که بدن از اخلاط
پاك کرده بدان نوعها که ذکر رفت صفت برزجلی اگر مارافعی موجود نباشد این
عوض مار باشد بستاند هلیله سیاه و شیطرج هندي از هر یکی ده درم دارفلفل پنج درم

پس سفید دو درم تمامت کوفته وبیخته بر روغن کاو چرب کند ودر عسل کف کرفته بسرشد
شربتی یک مثقال یا دو درم بحسب قوت علت اما وقتی این دوا باید خوردن کرد بدن از اخلاط
پاک کرده باشد ودربان وقت کرد او کوید اول پنی وکوش ولبها بروغن بادام چرب
کند وبر کرباس پاره محکم ببندد مبادا کرد ش بر حلق وپنی رود وصاحب این علت را
نیک باشد داغ کردن میان سر ومفاصل وشقیقه وپس قفا ومفاصل دست وپای
وپشت وشکم وسینه نقلست کرهر علتی کر احتیاج داشته باشد به بریدن یا شکافتن یا داغ کردن
اول بدن از اخلاط پاک کند بفصد ومسهل بعد ازان هر کدام کر خواهند کنند نقلست
از جالینوس کر شخصی مجذوم از مقامی بمقامی رفت ودر راه تشنه شد از چاهی آب
خورد اعضا او اماس کرد وبی خود شد وبیفتاد وپوست از اعضا او برفت از آن
علت خلاص یافت مردم تعجب کردند چون در بن چاه نظر کردند ماری فربه دیدند در آن
چاه مرده بود بدین سبب نفع ان در کتاب ثبت کردند نقلست از اهرن کر صاحب این
علت را از مقامی سرد بمقامی کرم نقل کند فایده تمام دهد کر بیشتر این علت در ولایتهای
سرد باردید شود نقلست کر تمامت اخلاط در بدن مجذوم فاسد شود چنانکر منی هم
فاسد شود وهر فرزند کر در وجود اید مجذوم باشد نقلست از ثابت کر نیک باشد
صاحب این علت را بمقامی رفتن کر کرم وتر باشد وچشمهاء اب وبیشه بسیار باشد
کر فایده تمام دهد بلکه بکلی خلاص یابد وزحمت زایل کردد نقلست از علی بن زین
کر عورتی را این علت بود ومدت هفتاد روز بدین دوا علاج کردم خلاص یافت
صفت دوا بکیرد هلیله سیاه کابلی چهل عدد افتیمون هفت مثقال بغایت نرم
بساید وبا قشمش یا میویز نا فایند بسرشد وقدری روغن بادام وهر بامداد جهار
مثقال خورد غذا بکوشت بره وبز غاله شیر خواره نقلست از محمد زکریا کر شخصی را
این علت بود ذرا بتداء فصد کرد ومسهل خورد وزود زود بحمام رفتن در مدت
چهل روز خلاص یافت صفت مطبوخ افتیمون کر سودا وبلغم وصفرا سوخته را
براند وجذام ووسواس وجنون را نیک باشد سنا مکی هفت درم نیلوفر وتخم کاسنی
ونبفشه ونوست بلیله وآمله واسطوخودوس وبسفایج وکاوزبان وبالجو
از هر یکی سه درم بوست هلیله زرد وهلیله سیاه از هر یکی هفت پنج سوس وتخم کشوث

وشاهتره ازهر یکی سه درم ورق کل سرخ پنج درم میوز طباشیر پی دانه ده درم افتیمون
درصره بسته هفت درم تمامت رادر اب بجوشانند وافتیمون درجوش اخر اندازند تادر سه
جوش بزنند بدست بمالند وصافی کنند مغز خیار چنبر ده مثقال تر بخبین پست درم صافی
کرده باهم بیامیزند ترید سفید مجوف کوفته پخته یکمثقال بر سرشربت افشانند وبا خورد
وصبر کنند تا اسهال تمام بشود بعد ازان شربت سرد باز خورد غذا ابگوشت صفه مطبوخ
دیگر کرصفراویلغم واخلاط سوخته رابراند وپاک کند پوست هلیله زرد وپوست هلیله
کابلی وهلیله سیاه ازهر یکی هفت درم میوز دانه بیرون کرده ده درم الوسیاه پست
دانه کاوزبان وبالنجو وحشیش غافت واسطوخودوس ازهر یکی چهار درم بنفشج
مستقی سه درم افتیمون درصره بسته درجوش اخر اندازند پنج درم تمامت درداون
اب بجوشانند تاینمن بماند بدست بمالند وصافی کنند مغز خیار چنبر ده درم تر بخبین
پست درم صافی کرده باهم بیامیزند ترید سفید مجوف تراشیده کوفته پخته یکدرم غاریقون
پخته یکدرم صفت معجون بناج کراخلاط سرد وغلیظ ولزج وصفرای سوخته بیرون کند
پوست بلیله وهلیله سیاه وآمله ازهر یکی ده درم افتیمون واسطوخودوس وترنجبین سفید
ازهر یکی پنج درم تمامت کوفته وبیخته بعسل کف کرفته سرشته شربتی پنج مثقال اما اکر
دربن علت اعضا مقروح شود مشکل باشد اما داغ کردن بغایت نیک است بدین صفت
ان جایرا بشکافند چنانکه نزدیک استخوان رسد بعد ازان فتیلی باریک کرم کنند چنانکه
بغایت کرم نباشد سه نوبت بریک جای نهند بعد ازان روشن وبمالند ونکذارند که
کرکوشت برویند تاوقتی که استخوان پیدا شود نقلست کرفرزند مجذوم درکوچکی این علت
درروی پیدا نشود نقلست این علت درخادمان واقع نشود صاحب این علت راقطعا
صحبت نباید کردن وچون ازهم تدبیرها عاجز شود خصی باید کردن کربزودی برشود
بی شک سبب انکه تری دربدن بسیار شود ومالیدنه بیه روباه وخرس وبط ومرغ
دروغن بنفشه وکلیل الملک نیک باشد والله اعلم باب بیست ویکم
دربارشنام سبب این علت سوختن خون باشد بغایت علامت روی اماس کند مانند
روی مجذوم وفعل سرخی باشد وبیشتر این علت درزمستان واقع شود وهوای
سرد وخوردن ادویه واغذیه سرد وبیشتر درروی پیدا شود واطراف دست

علاج

علاج در ابتداء فصد کردن بعد ازان علق بر انجا اندا ختن تا خون بکشد وان عضو را با
کرسوس ونمک دران جوشانیده باشند شستن بعد ازان ادویه واغذیه کرد رباب جذام
یاد کرده شد خوردن بعد ازان مطبوخ هلیله کرتید دران باشد خوردن وطلا کردن
از صابون ورها کردن تا خشک شود بعد ازان باب کرم شستن ماحتراز کردن از
جایگاه سرد وچیزهای سرد ورياحين کرم بوییدن وپیش خود نهادن بدان موجب
کرد رجذام یاد کرده شد باب بیست ودویم در نشانها کر
سوزن زده باشند وخون کرد رانجا ایستاده باشد ونشان ابله اما زایل کردن سبزی
وجائی کرسوزن ته باشند یا ضربتی رسیده باشد وخون در انجا بکه مانده بود علاج در ابتدا
فصد کردن وچون مزمن شود طلا باید کردن بسنا ند اب کشنیز تر وهر روزه ده توبت
بمالد بعد ازان نطرون یعنی نمک سرخ بشوید ودیگر هم طلا کند از کشنیز واکر خون
در شیب پوست مانده باشد ان جایرا بشکافد ونبطرون وسرکه بشوید اما انجا کرسوزن
زده باشند ونیل بامداد رانجا کرده باشند وخواهند کران نشان برود داروهای
تیز باسرکه برانجا نهند واکر بلا در نبهد تا مقروح شود یعنی ریش شود بعد ازان
نبطرون وسرکه بشوید بعد ازان کندر در عسل نرم کند وبرانجای نهد ومدت
سه روز بکذارد بعد ازان بکشاید وباب ونمک بشوید بعد ازان طلا کند صفت دوا
کرخون بسته تحلیل کند ونشانها زایل کند زرنیخ زرد چهار درم سنک سرخ وکندر
از هریکی دو درم کوفته وبیخته در سرکه حل کند وطلا کند صفت طلا کرخون بسته زایل
کند ورق مورد وورق انار بغایت خورد بساید وباب کرم طلا کند صفت طلا دیکر
ورق ترب وپودنه از هریکی قدری طلا کند واکر خون در شیب ناخن بسته باشد سبب
افتادن یا ضرب رسیدن ان جای سوراخ کند تا خون بیرون اید وناخن بازجای رود
وبرد ساکن شود باب بیست وسیم در نشانهای قرحه وعین کر نشان
مانده وخواهد کر باصلاح ارند اسفیداج وروغن کل طلا کند واکر پوسته پیه بطرمیا لد
نیک باشد واکر ارد کندم یا خرما وروغن کل سرشته ویک شب طلا کند روز دیکر بشوید نیک
باشد واکر خواهند کر نشان ابله زایل کند زود زود بحمام باید رفت واین طلا کردن کر
مجرب است صفت طلا مرداسنک وبیخ بی خشنک وارد باقلا واستخوان پوسیده وتخم خیاره

وحب البلسان وقسط ازهريكي قدري كوفته بالعاب حلبه ولعاب برزك سرشد بعد ازانكه
ازحمام بيرون امده باشد طلا كند صفت طلاء ديگر كرسنا نها ببرد اول روغن جوز بمالد
بعد ازان لادن واسنخوان بوسيده بمالد وچند نوبت چنين كند كه مراد حاصل شود ده
باب بيست وچهار در دردهاكه نزديك ناخنان بود ودردهاء دست و
پاي سبب ان ماده كرم وتيز باشد از خون يا صفرا يا خلط ديگر امخته شود علامت درد بغايت
وسوزش ونشكي وباشد كه از غايت درد تب بازديد شود علاج اگر خون غالب باشد فصد
كردن وحلاب خوردن از عناب ده دانه نيلوفر وتخم كاشني ازهريكي سه درم نبات ده درم
غذا كشكاب باماش سفيد كرده ومغز بادام واگر تب نباشد خوردن شراب بنفشه ونيلوفر
نيك باشد غذا ماش سفيد كرده ومغز بادام واسفناج وان عضو را طلا كند بچيزي كه حذر
بازديد كند واگر احتياج باشد بمسهل خوردن كربدن را پاك كند از اخلاط وبعد ازان طلا كند
اولي باشد صفت طلا افيون وبرزالبنج ازهريكي قدري درسركه بسايد وطلا كند نيك باشد
واگر حرارت غالب باشد يخ يا برف بران جاي نهد تا حذر بازديد شود واگر درد ساكن نشود
البته ماده جمع شود پس تدبير بايد كردن كه پخته شود بستانند ورق سرو وخرد بكوبند وبا شير
بزو شير خر مرهم كنند وطلا كند وچون ناخن خالي شود انرا برنكيرد بگذارد تا شيب ان تازه
برايد نقلست ازجالينوس كه اگر ورم در ناخن بازديد شود واب زرد روانه شود وسوزش
باشد انرا بايد بريدن يا داغ كردن اگر تقصير رود انرا فاسد كرداند وتمامت انگشتانرا
زحمت رسد نقلست از محمد زكريا كه مرهم اسفيداج واندكي كافور بهد نيك باشد علاج
شراب بنفشه وشراب خشخاش خوردن غذا ماش سفيد كرده ومغز بادام واسفناج چون
خلط پخته شود مسهل خوردن از معجون نجاح وحب فتيمون وزود بحمام رفتن وروغن
بنفشه وروغن بادام ماليدن وطلا كردن از نمك ومصطكي وپوسته باب ونمك
نشستن وكاه كاه تخم اسفندان ونمك بران بستن وبيه بط ومغز استخوان كاو وشمع گداخته
نهادن اما ناخن كركن باشد وتركيده شود علاج شونيز وسركه ونمك بهم حل كنند وبنهد
واگر دردي خمر بنهد نيك باشد واگر عسل وروغن كنجد بنهد نيك باشد اما زردي
ناخن اگر سبب ماده صفرا باشد علاج گفته شد زهره كاو ومانند وشبت ازهركدام
كه خواهد كوفته بابيه بط بنهد واگر سفيدي در ناخن پيدا شود برزك وحلبه كوفته

باعسل سرشد وبناخن طلاکند نیك باشد واکر حلبه وکندر باهم کوفته بنهند نیك باشد اما ناخن
کرببوسته کز باشد چیزهای نرم باید نهادن تا بیفتد امثال مرهم داخلیون وچون نرم
شود مر وجاوشیر ازهر یکی قدری کوفته بامیوین دانه پرون کرده بکوبد وطلاکند
صفت دوای دیکر زرنیخ زرد ونشادر سرخ وروغن بادام ومر وکندر ازهر یکی قدری
کوفته باشن نرم ببرد تا مرهم شود مدت سه روز برناخن طلاکند کرفایده تمام دهد صفت
ضماد کنجد سیاه وکرویا وخردل وشونیز وناخواه ازهر یکی دو درم سکم در ابع ده درم
تمامت کوفته درسرکه حل کنند تا مرهم شود وطلاکنند واکر زفت طلاکنند چون بردارد
زرنیخ سرخ وکبریت ازهر یکی قدری کوفته براں افشانند واکر میوین وروغن زیت نهند
نیك باشد باب بیست وپنجم درتالیل این علت دو نوع است یکی نرم وتراست
ویکی خشك وصلبست انچه نرم باشد بلغم غلیظ کرسودا با ان امیخته باشد علاج حلاب
خوردن ازرازیانه وپنج سوس ودانه کیاه بزرك ازهر یکی سه درم نبات ده درم غذا
ماش سفید کرده ونخود ومغز بادام چند روز بدین موجب خوردن چون خلط پخته
شود مسهل خوردن ازمطبوخ افتیمون یامعجون نجاح یامعجون هنا رچیز بعد ازان
طلاکردن صفت طلا اشنان سبز وزهره کاو وزنکار وشحم حنظل ونوشادر وهلك
ازهر یکی قدری باب اشنان بسرشد وطلاکند نوعی دیکر بر روی وپیشانی برابد و
میل ان سرخی باشد علاج اکر خون غالب باشد ومانعی نباشد فصد کردن بعد ازان
مسهل خوردن ازمطبوخ هلیله بعد ازان بورق کبریا ورق مورد یا شونیز یا خرنوب
وکندر وصمغ السرو واشنان وکبریت مفرد ومرکب وسرکه وزرنیخ زرد یامیوین
کوفته بنهند مدت سه روز بعد ازان داروی دیکر بنهند اکر زایل نشود برك بید در
سرکه حل کرده بنهند نقلست از علی بن زین کرشیر شك یا بول سك برتالیل
زایل کرداند باب بیست وششم درتر کیدن دست وپای
سبب این علت ازخشکی بسیار باشد علاج حلاب خوردن ازسپستان ده دانه بنفشه
ودانه کیاه بزرك ازهر یکی سه درم ترنجبین ده درم غذا ماش سفید کرده ومغز بادام و
خشخاش بعد ازان مطبوخ افتیمون یاحب افتیمون یامعجون نجاح خوردن بعد ازان
روز در روز بحمام رفتن وطلا نهادن صفتر طلا بیه بزرکداخته ومازو بغایت نرم بسا

وطلا کند صفت دیگر شمع و روغن بنفشه و مغز سات کاو و کیتیرا و مازو از هر یکی قدری
در آب مرزنکوش بر سر آتش نرم مرهم کند و طلا کند اگر زایل نشود انجا پرا انجه غلیظ است
ببرد بعد ازان در اب کرم بنهد نافرم شود بعد ازان این دوا بنهد بگیرد مرد اسنک و
بغایت نرم بساید و در روغن زیت بیامیزد بعد ازان ببرز و کیتیرا از هر یکی قدری باهم
امیخته درهاون بمالد تا مرهم شود و بدان عضو مالد و اگر دست و پای و تمامت اعضاء
ترکیده شود غلبه شدن پوست باشد علاج روغن کنجد پست درم اب انکور سفید
تازه چهل درم خوردن غذا ماش سفید کرده و مغز بادام و اسفناج بعد ازان اگر احتیاج
باشد مطبوخ افتیمون یا حب افتیمون یا معجون بخاح خوردن و رود بحمام رفتن و روغن
بنفشه با بادام بر اعضا مالیدن و اعضا را در ابی کردان سپوس برنج شایسته باشد
شستن صفت موم روغن بگیرد شمع زرد و روغن گل زوفا تر و پیه بط و نشاد
کیتیرا و لعاب دانه به از هر یکی قدری شمع در روغن بگذارد باقی باهم امیخته درهاون
نیک بساید تا مرهم شود و بعد ازان میمالد و در حمام رود چون بیرون اید دیگر بمالد
و اگر لبها ترکیده شود مازو بغایت نرم بساید و در عسل بیامیزد و طلا کند نوعی دیگر
روغن زیت و کندر و پیه بط و زوفا از هر یکی قدری درهاون بساید تا مرهم شود
و طلا کند و اگر لب ترکیده باشد و زحمت رسد پوست کدر اندرون تخم مرغ است
از ایران چسپاند نفلست انجمد زکریا گر هرگاه کرخواهند که پاره ترکیده نشود هر شب
بروغن چرب کند و اگر خواهد که پاره ترکیده نشود قدری کرباس بر پای پیچد هر روز
چند نوبت اب پیش بران کند که بغایت نیک باشد باب بیست و هفتم در بر رفتن پوست
از اعضا سبب این علت انواع است بر نشستن چهار پای یا برهنه و غیره باچیزی
زبر بر خود مالیدن یا برداشتن بار گران علاج اگر بدن بقوت باشد و مانع نباشد فصد
کردن بعد ازان کتان پاره بعرق گل تر کردن و نهادن چون گرم شود برداشتن و
دیگر نهادن تا درد ساکن شود و اگر درد و حرارت بغایت باشد مرهم اسفیداج بمالیدن
صفت مرهم شمع و روغن بنفشه باهم گداخته اسفیداج و سفیده تخم مرغ باهم درهاون
بمالند صفت مرهم گرخارش و سوزش و درد را ساکن کند دانه بر و اسفیوش و خط
از هر یکی قدری لعاب بگیرد شمع و روغن بنفشه باهم بگذارد و سفیده تخم مرغ باهم امیخته

درهاون

درهاون بمالد واگر سبب از فشردن موزه باشد بشکافد بعد ازان حنض وافاقیا کوفته
برانجای طلا کند یا کل ارمنی ومازو وکلنار از هرکدام که موجود باشد کوفته طلا کند واگر در
دریاشنه پای باز دید شود افاقیا کوفته در سرکه حل کرده طلا کرده واگر شش بز یا شش شیر
برانجای نهد نیک باشد وچون درد ساکن شود بستانند نعل موزه کهنه وبسوزانند و
خاکستر ان برانجای نهد اول بروغن چرب کنند بعد ازان خاکستر نهد والله اعلم

باب بیست وهشتم در حصف این علتی باشد باشد که شخص غرق
کرده باشد ناگاه باد سرد یا ورسد یا اب سرد بخورد بساند یا چند نوبت غرق کرده باشد ودر
شستن تقصیر کرده باشد وپیشتر این علت در ولایتها وشهرهای گرم واقع شود واز
سبب سوزش وخارش در اعضا پدید شود ودانهای کوچک پیدا شود سبب اد بطوبه
گرم ونیز باشد که طبیعت انرا بیرون اندازد بواسطه باد سرد یا اب سرد مسام بسته شود یا
همیشه یک پیرهن باشد **علاج** واگر در بدن امتلا باشد انرا بیرون کند بفصد ومسهل
بعد ازان اعضا را شستن بعد از شستن طلا مالیدن اول کوشت خار مالیدن واگر
خیار موجود نباشد تخم خیار کوفته در اعضا مالد واگر اندکی سرکه بمالد نیک باشد
صفت طلا مازو وزرده چوبه از هریکی قدری کوفته وبیخته بسرکه وروغن بسیار شد
ودر حمام بخود مالد ویکساعت بنشیند بعد ازان بشوید با پی که سپوس دران خوشاینده
باشد واگر عدس کوفته باب کشنیز یا اب کاشنی سرشد وطلا کند نیک باشد واگر زایل
نشود وزحمت زیاده شود اندکی کافور دران بیامیزد واگر اردباقلا وارد حواله
سرکه در حمام طلا کند نیک باشد **باب بیست ونهم**
در رقی یا سبب قوی یا خون سودا وی سوخته باشد که طبیعت انرا دفع کند وبظاهر پوست
اندازد لون ان سرخ باشد که میل بسیاهی داشته باشد این علت را اگر بزودی علاج
کنند زود زایل شود واگر بدن بقوی باشد فصد کردن وبقدر حاجت خون بیرون
کردن بعد ازان جلاب خوردن از بالجو وبلوفر وتخم کاشنی از هریکی سه درم بیخ سوسن
سه درم نبات ده درم غذا ماش سفید کرده ومغز بادام وبخود چون خلط پخته شود
مسهل خوردن مطبوخ افتیمون یا حب افتیمون یا معجون بخاج بعد از مسهل طلا کردن
از روغن کوسفند وبیه بط وبیه مرغ وروغن کنجد وصمغ الوباکثیرا از هرکدام که حواهد

اول علق بران موضع اندازد تا خون بکند واگر علت مزمن شود و بکوشت فرو رفته
باشد بعد از مسهل این طلا بمالد بگیرد اشق و در سرکه حل کند و بمالد صفت طلا
دیگر انشان و زرده چوبه از هر یکی قدری کوفته و بیخته اول اشق دران حل کند و
دران بیامیزد و بدان موضع طلا کند اما طلا که درین علت نیک باشد کرویا در
سرکه حل کرده و اگران جا پر اشکافد و دارویی تیز بران افشاند تا کوشت زیادة
خورده شود بعد ازان مرهم بنهد تا کوشت تازه بروید و اگر هر شب ان عضو را بروغن
گل چرب کند و بامداد با بی کرجو و مغز تخم خیار نیم کوفته دران جوشانیده باشد
بشستن و مالیدن بسر کین پرستوك و قسط بحری و کبریت و دوالی و بیخ چوب
کنو و رقا بیخ انگشت و کندر و بوره از منی از هر کدام که موجود باشد مفرد و مرکب
در سرکه طلا کرده صفت طلا مازو پی سوداخ بیخ درم بول کاو یك سکوره سرکه
یك سکوره تمامت باهم بیامیزد و بر سر اتش بجوشانند تا خاردمهر شود بعد ازان
در هاون بساید تا مرهم شود و طلا کند که بیخ ان بر کند و خشك کند صفت طلا
مجرب اشق در اب ورقا حنا حل کرده صافی کند بعد ازان مغز خیار چنبر و زید تازه
از هر یکی قدری تمامت باهم بیامیزد و چند نوبت طلا کند بعد ازان باب کرم بشوید
که عظیم مجرب است نفلست که روغن کندم درین علت بغایت نیك است صفت
روغن کندم بستاند کندم پاك و بر بایهٔ اهن کند و کفچه اهن گرم کرده بر بالای کندم بنهد
که رطوبت روانه شود ان روغن کندم باشد ازان قدری با سرکه امیخته ضماد طلا
دیگر کرویا و میوینج و صمغ الوا از هر یکی ده درم بیخ سوسن اسمان گون و کبریت
زرد از هر یکی بیخ درم نخود و سرکین کوسفند از هر یکی بیخ درم تمامت کوفته و
بیخته در سرکه بسرشد و طلا کند و پیوسته بروغن میالیدن بغایت نیك باشد
والله اعلم باب سی ام در جرب و خارش جرب دو نوع است یکی خشك
و یکی تر سبب جرب و خارش گرمی و تیزی خون باشد و تغیر کردن در رطوبت لزج که
در مسامها بسته شود و طبیعت انرا بکلی دفع نتواند کردن ازان سبب در شیب
پوست بماند همچنانکه اپی در جائی بایستد دران پیدا شود و بسیار باشد که صفرا
سوخته با بلغم شور سوخته که با خون امیخته شود و پیدا شدن این علت از خوردن

غذاهاي تيز وشراب وغذاي غليظ وكوشت قديد وپنير خشك وبادنجان وماهي شور و
برنج كرجرب نباشد وادويه كرم امثال فلفل وزنجبيل انجامهاي تيز وسير وكوشت كاو
وكوشت اسب وشتر وكار سخت كردن ودر جنابت غذا خوردن وتاخير در جنابت
كردن وباجروب خفتن وصحبت كردن وبيشتر اين علت در مقامي كه هواي كرم وتر باشد
ودر فصل بهار واخر زمستان بازديد شود علاج اكر مانعي نباشد در ابتدا فصد
كردن وبقدر حاجت خون بيرون كردن از انكل وهر بامداد جلاب خوردن از عناب
ده دانه سپستان ده دانه بنفشه سه درم كاوزبان سه درم نبات ده درم غذا ماش
سفيد كرده ومغز بادام واندكي نخود چند روز بدين موجب خوردن بعد ازان مسهل
خوردن صفت مسهل سنا مكي هفت درم پوست هليله زرد سه درم افسنتين
سه درم بسفايج منتقي دو درم كاوزبان سه درم شاهتره پنج درم نيلوفر سه درم بنفشه
سه درم عناب وسپستان از هر يكي بيست دانه هليله سياه وپوست بليله وآمله منقا از
هر يكي پنج درم افتيمون در صره بسته در جوش اخر انداز پنج درم تمامت در اب بخوشاند تا مهلل
شود وبدست بمالد وصافي كند مغز خيار چنبره دو درم ترنجبين نيم پنج درم صافي كرده باهم
بيامزد وبازخورد وصبر كند تا اسهال تمام بشود بعد ازان برقرار اول غذا پختن اكر مسهل
ديكر احتياج باشد حب شاهتره خوردن صفت حب شاهتره بكيرد پوست هليله زرد و هليله
سياه از هر يكي يكدرم صبر اسقوطري يكدرم محموده بريان كرده نيم نيم انك تخم شاهتره يكدرم
مقل دانكي كوفته وبيخته باب شاهتره سرشت وحب كند اين يك شربت باشد باحلواي
خوردن اما جرب خشك زود زود بحمام رفتن واعضا باب نخود وسپوس وبوره مالیدن
پي انكه في كند وپيوسته بنيرات خوردن وطلا كردن از مبعره واشنان وزنبق وروغن كاو و
غذا خوردن كه ميل بجرب باشد واحتراز كردن از غذا كه تولد سودا كند صفت طلا كبريت
وزنبق پنج درم ميويزه وكدو با از هر يكي ده درم كوفته وبيخته در سركه سرشد وبحمام در خود مالد
صفت حب كه صاحب جرب رانيك باشد پوست هليله زرد وهليله سياه از هر يكي
يكدرم محموده بريان كرده دانكي ورق كل نيم درم تخم كاشني نيم درم كوفته وبيخته باب شاهتره
سرشد وحب كند اين يك شربت باشد صفت حب كه جرب وحكه رانيك باشد
پوست هليله زرد وهليله سياه از هر يكي پنج درم صبر هفت درم محموده بريان كرده سه درم

محموده در آب شاهتره حل کند باقی ادویه کوفته و بیخته در آن بسرشد و حب کند و در سایه
خشک کند شربتی دو درم و اگر چند روز آب شاهتره و نبات خورد فایده تمام دهد صفت
سفوف هلیله زرد در آب نهد بوقت انکه افتاب کرم ده باشد چند روز بگذارد تا قوت
وطعام ان بیرون اید بعد ازان صافی کند و ثفل ان بیندازد و آب در افتاب نهد تا خشک
شود هر بامداد پنج درم باده درم نبات میخورد فایده تمام دهد صفت سفوف دیگر پوست
هلیله زرد و هلیله سیاه و افتیمون و اسطوخودوس و بسفایج سه درم نبات
برزن تمامت ادویه کوفته و بیخته شربتی بادیه درم پنیرات فایده تمام دهد صفت
نقوع پوست هلیله زرد در پنیرات جوشاند و هر روز قدری میخورد صفت قرص دیگر
کرصا حبان جوب و حکه رانیک باشد پوست هلیله کابلی و بلیله و املج منقا و بزنک از هر یکی
پنج درم تربد سفید بجوز هفت درم کوفته و بیخته با قاند کرمانی بسرشد و قرص کند
شربتی دو درم با دو مثقال بحسب قوی هر روز بخورد تا اسهال پیدا شود بعد ازان ترک
کند صفت دواء کرحب مزمن را قطع کند بستانند صبر سقوطری و در اب کاشنی
جوشانند سه روز بعد ازان صافی کند و بنهد تا خشک شود هر روز یکدرم میخورد کر
پنج ان بر کند و اگر اسهال باز دید شود بست کندم بخورد و روغن کاو داغ کرده و غذا اب
گوشت مرغ یا گوسفند فربه و از باب اسهال علاج و احتراز کردن از چیزهای کر تولد
سودا کند امثال گوشت گاو و اسب و شتر و پنیر خشک و بادنجان و عدس و باقلا و کلم
و گوشت صید طلا مالیدن صفت طلاء کرحب مزمن را نیک باشد زیبق کشته
و اقلیمیا نفره و ورق خرزهره اشنان سفید و قلیا و مرداسنک از هر یکی قدری کوفته و
بیخته در سرکه و روغن گل بسرشد و در اعضا مالد و یکشب بگذارد روز دیگر بحمام رود
و سرکه بر اعضا مالد بعد ازان باب کرم بشوید بعد ازان در خود مالد صفت طلاء
از نقل یحیی بن ماسویه کرحب را نافع بود خبث الحدید و اشنان سفید و ورق مورد
و زراوند طویل و قلیا و دود سخت و زیبق کشته و بلیدی سلک کر سفید بوده باشد
و مرداسنک و کبریت و زرنیخ سرخ و مازو و زنکار و اسفیداج و حب الماش از هر یکی
قدری کوفته بروغن زیت بسرشد و طلا کند صفت طلاء کرحب خشک را نیک
باشد بوده ارمنی نمک و قسط و اشنان و کندس از هر یکی یکدرم سعد سایله

شش درم کوفته وبیخته در سرکه وروغن کل

زرده چوبر واشنان سفید از هریکی دو درم کل سرخ چهار درم کوفته وبیخته در سرکه
وروغن کل سرشد ودر حمام طلا کند نقلست از ثابت بن قرّه کر صاحبان حرب وحکه
را هر روز بحمام رفتن نیک وهر روز یک وقیه روغن کنجد ویک وقیه سلیخین باهم آمیخته
خوردن نیک باشد وفایده تمام دهد نقلست از محمد بن زکریا کر صاحب حرب وحکه را نیک
باشد اب شاهتره باشیر میش آمیخته خوردن واکر شاهتره نخورد میش دهد وشیر میش
نخورد فایده تمام دهد اما اطبا معنی کرده اند از طلا کرم بسیار مالیدن کرم در اعضا باز
دید شود صفت طلا مجرب اول بدن از اخلاط پاک کند بخوردن مسهل بعد از ان
طلا کند بدین صفت بیاز

شود یا بلغم شود علاج همچون علاج جرب باید کردن وخوردن مزاب خشخاش وشراب
بنفشه وشراب عناب نیک باشد ومسهل خوردن کرمولده سودا مستفرغ شود بعد ازان
طلا کردن صفت طلا کل ارمنی سه درم کافور نیم درم درسرکه وروغن کل حل کرده چند
نوبت مالیدن طلا دیگر اب انار ترش واب انار شیرین وبورق ارمنی وروغن کل
باهم دیگر برسر اتش نرم بجوشانند تا غلیظ شود اب انار ترش زیاده باید درحمام بخود مالد
واگر سرکه وروغن کل واب کرفس باهم بزند وبرخود مالد نیک باشد واگر حصنض درسرکه
حل کرده درخود مالد نیک باشد صفت طلا اردباقلا واب انار ترش ومیان خیار چنبر
از هریکی قدری باهم بزند ودرحمام بخود مالد واب پوست خوزد درخود مالیدن نیک باشد
وتسکین تمام دهد صفت طلا مغز بادام تلخ ومازوی سبز از هریکی قدری کوفته در
سرکه بساید ودر افتاب نهد تا سرخ شود باروغن کنجد بعد ازان طلا کند واگر خارش
وسوزش بغایت باشد تشنگی بسیار باشد چند روز اب هفت میوه باز خورد غذا مرو
از تمرهندی یا زرشک یا انار دانه یا اسفناج وهر روز بحمام رفتن واعضا بروغن بنفشه
وبادام وگل ومالیدن واگر خارش در پوست خایه باز دید شود این طلا مالیدن کرمجرب است
صفت طلا اقاقیا وشیاف از هریکی دو درم صبر یکدرم نوشادر نیم درم نشاسته
پنج درم تمامت کوفته درسرکه سرشند ودرحمام بران موضع مالد وبعد از دو ساعت
باب کرم شوید چون از حمام بیرون اید بروغن بنفشه چرب کند اگر حکه وسوزش
در مقعد باز دید شود زاج سفید بریان کرده باروغن قطران حل کرده بنبه بدان
بالاید واحتمال کند واگر حکه در گوشه چشم باز دید شود سفیده تخم مرغ وعرق گل باهم بزند
وبرانجای نهد واگر حکه وسوزش درمیان انگشتان دست وپای باز دید شود واماس

کند

کند علاج چون حکه اغاز خواهد کردن بحمام رفتن واین طلا بکند تخم خطمی نیم درم نشا
نیم درم کوفته بسرکه وروغن گل بسرشد وچند نوبت طلا کند اگر زایل نشود علاجی باید کردن
کرد رباب مالیخولیا یاد کرده شد ومالیدن روغن بنفشه وروغن کدو وروغن گل وروغن
بادام نیک باشد اما بزودی مری سفید شود واگر حکه وسوزش در طفلان بازدید شود
بعد از شش ماه پس کوش ایشان اندکی حجامت کند وابخارا با بآب گرم بنفشه ونیلوفر وجوارش
پخته باشد بشوید ومادر احتراز کردن از چیزهای شور وتیز وکار سخت اما خوردن
سکنجبین نیک باشد واگر در کودکان ده ساله بازدید شود حجامت کند واب انارش وشیرین
وشیره تخم خیارین وشیره تخم بربهن مقرد ومرکب خوردن نیک باشد واحتراز کردن
از چیزهای شور وشیرین والسلام **باب سی ویکم** در سترگی
جوشش خون باشد باصفرا امیخته که در سر وروی وجایهای دیگر پیدا شود ودانها
بیرون اید ویاشد که اب زرد بیرون اید وخارش وسوزش پیدا شود بسبب این علت
بخار گرم باشد که از خون برخاسته شود یا چون صفراوی وبلغم شود که با خون امیخته
شود **علامت** اگر خون غالب شود خارش وسوزش در روز زیاده شود ولون اعضا
سرخ وحرارت غالب **علاج** اگر مانعی نباشد فصد کردن واگر در فصد کردن تقصیر
بود حرارت غالب شود وبت بازدید شود جلاب باید خوردن از عناب ده دانه نیلوفر
وتخم کاشنی از هر یکی سه درم نبات ده درم غذا کشکاب میانه روز شربت خوردن از نبات
وعرق بید واسفیوش وسعی کردن کر طبیعت شود ومسهل خوردن از عناب ده دانه
سپستان بیست دانه الوی سیاه ده دانه سنای مکی هفت درم بوست هلیله زرد پنج درم
تخم کاشنی وبنفشه ونیلوفر ودانه کیاه بزرک وورق گل سرخ از هر یکی سه درم تمامت
بجوشانند وصافی کنند مغز خیار چنبر ده درم ترنجبین ده درم شیر خشت ده درم صافی
کرده باهم بیامیزند وبازخورد واگر صفرا غالب باشد محمودة بریان کرده دانکی در اب بیاید
وبازخورد وصبر کند تا اسهال تمام شود بعد ازان شربت سرد خوردن غذا کشکاب
بعد ازان خوردن انار ترش وشیرین وسکنجبین وشیره تخم بربهن وخربزه هندی
ودیغ کاو ومزورة از تخم هندی وانار وزرشک وغوره وناریخ ولیمو چون حرارت
ساکن شود خوردن فروج وبزغاله نیک باشد واحتراز کردن از خوردن شراب وعسل

وچیزهای شیرین وشوربه وخوردن اب سرد نشستن واگر حرارت غالب باشد قرص کافور
باب انار ترش خوردن اگر بدین ندهد زایل نشود مازو در سرکه بساید وهر بامداد
مقدار دو درم بخورد مدت سه روز واگر زایل نشود صبر در اب کاشتی یا اب کیاه نرک
جوشانیده چند روز خوردن واگر سبب ماده بلغم شور باشد علامت درد در شب زیاده
باشد وهمکی ابدک باشد چون بخاردان جای سفید شود واب زرد یا سفید پس وا ید
علاج هر بامداد جلاب خوردن از ازانیه وپنج سوسن از هر یکی دو درم دانه کیاه نرک
سه درم نبات ده درم غذا لخوز وماش سفید کرده چون خلط پخته شود مسهل خوردن
بدین صفت صفت مسهل بکیرد عناب ده دانه سپستان پست دانه انجیر سفید
ده دانه سنامکی هفت درم بسفایج وکاوزبان ودانه کیاه نرک وپنج سوسن از هر یکی
سه درم تمامت بجوشاند وصافی کند مغز خیار چنبر ده درم ترنجبین پست درم صاف
کرده باهم بیامیزد ترید سفید خواسته یکدرم کوفته وبیخته بر سر شربت افشاند وبار خورد
وصبر کند تا اسهال تمام بشود بعد ازان شربت سرد با نخورد از نبات وعرق بید وکلاب
وتخم شاهسپرم غذا بر قرار دان عضو را نخارد وسرکه وصبر وتخم حنظل وهر مفرد وهر کب
باسرکه مالیدن وخوردن پست جو واب کرفس نیک باشد وبشاند تخم قرطم وخورد
بکوبد وشیره بکیرد واندکی سرکه باهم امیخته بار خورد وخوردن پنیرات وزیره باج کروی
چغندر دران پوخته باشد نیک باشد **باب سی ودوم در ماشرا**
ماشرا ورمی باشد از خون کرم بروی وپیشانی وسر بار دید شود وسبب این علت
از بسیاری خون باشد کدرنک اجوف کرد پشت است جوشیده شود وبخار خون
بسر ودماغ برابد برصفت برق **علامت** سرخی روی واماس پیشانی وتب ودرد **علاج**
فصد وحجامت کردن وهر بامداد جلاب خوردن از عناب ده دانه الوی سیاه ده دانه
دانه کیاه نرک وتخم کاشنی از هر یکی سه درم نبات ده درم غذا کشکاب رحقنه واشنان
استعمال کردن وسعی کردن کر طبیعت نرم شود روز ششم مسهل خوردن اکر تقصیر
رود روز هشتم مسهل خوردن **صفت** مسهل عناب ده دانه سپستان پست دانه
الوی سیاه ده دانه نیلوفر وبنفشه وتخم کیاه نرک از هر یکی سه درم پوست هلیله
زرد وپنج سوسن از هر یکی سه درم تمامت بجوشاند وصافی کند مغز خیار چنبر وترنجبین

وشیر خشت از هر یکی ده درم صافی کرده باهم بیامیزد و بازخورد و صبر کند تا اسهال تمام
بشود و اگر بوقت مسهل خوردن طلا از صندل و اردجو و کاشنی و گل بر سینه مالد نیک
باشد و مسهل بغایت قوی خوردن نشاید بنا دا کر ماده قوی کند و بر جانب شش فرود آید
وخطر باشد چون شربت خورده باشد و تب و اماس ساکن شده باشد شربت سرو خوردن
وغذا کشکاب بر قرار بعد ازان مزورهای ترش خوردن از تمرهندی و زرشک و
نارداند و اگر تب و حرارت باقی باشد و اماس باشد بر قرار اول جلاب و شربت خوردن
وغذام کشکاب باشد و در ابتدا شربت از تمرهندی ده درم نبات ده درم با تر بجبین نیک
باشد و خوردن سکنجبین و شیره تخم بربهن نیک باشد و خوردن شراب بنفشه
و نیلوفر و عناب و سپستان و شراب الو نیک باشد و در لخ خوردن شراب حماض و
شراب لیمو و شراب الو و خربزه هندی و اگر سعال باشد خوردن لعاب دانه بد و اسفیوش
و شراب عناب و نیلوفر و خشخاش و سپستان غذا جو با کدو و اسفناج چون تب و اماس
ساکن شود خوردن شیره جو با فروجه و برغاله با تمرهندی نیک باشد در جمیع احوال
باید که طبیعت نرم باشد **باب سی و سیم در نمله** و انش فارسی
نمله دانهای کوچک باشد که خارش و سوزش با ان باشد و حرارت تمام و زود باشد
که با قرحه شود و زیاده شود و بسیار باشد که تب باشد و سبب این علت ماده صفرا
نیز لطیف باشد که با خون امیخته شود در شیب پوست در رکهاء باریک و بعمق
شود **علاج** اگر بدن بقوت باشد و مانعی نباشد فصد کردن و بعد ازحاجت خون
بیرون کردن و هر بامداد جلاب خوردن از نبات ده درم تمرهندی ده درم با نیلوفر
و تخم کاشنی از هر یک سه درم الوی سیاه ده دانه تر بجبین ده درم غذا کشکاب چون
خلط پخته شود بعد ازان مسهل خوردن **صفت** مطبوخ عناب ده دانه سپستان
ده دانه الوی سیاه ده دانه سنا مکی پنج درم نیلوفر و بنفشه دانه کیاه بنرک و تخم کاسنی
و ورق کل سرخ از هر یکی سه درم پوست هلیله زرد پنج درم تمامت بجوشانند و صافی
کنند مغز خیار چنبر ده درم تر بجبین و شیر خشت از هر یکی ده درم صافی کرده باهم
بیامیزد و بازخورد و صبر کند تا اسهال تمام بشود و اگر صفرا غالب باشد دانکی
محموده در مطبوخ حاکند بعد ازان مزوره ترش خوردن و احتراز کردن از کوشت

وشیرینی وهرچیز کرتین وشور باشد صفت طلا اگر قرحه شده باشد صندل سرخ
وفوفل وشیاف مامیثا واسفیداج وکل ارمنی ازهریکی پنج درم پوست سرد ج وافیون
ازهریکی یکدرم کوفته وبیخته بسرشند وحب کنند بوقت حاجت درسرکه وعرق کل بسایند
وطلا واگر قرحه سخت باشد مرهم اسفیداج بمالد صفت مرهم شمع زرد وروغن
بنفشه باهم بگدازند واسفیداج وسفیدهٔ تخم مرغ باهم درهاون بمالد تامرهم شود واگر قرحه
شده باشد ان طلا کرباد کرده شد برکناره مالد وتسکین خون وصفرا کردن بخورد شراب عناب
وهرچیز که میل بسردی وتری داشته باشد وازچیزهای گرم وتیز احتراز کردن اما اتش
فارسی دانها باشد که میل بسرخی داشته باشد وباحکه وسوزش باشد چنانکه خاریدن
ازحد بگذرد ودانها پرازاب باشد سبب بسیاری خون تیز باشد علاج اگر مانعی نباشد
درابتدا فصد کردن وهرامداد جلاب خوردن ازعناب ده دانه الوی سیاه ده دانه تخم
کاشنی ودانه کیاه بزرک ازهریکی سه درم ترنجبین وبنات وسکنجبین وشراب الوشراب
عناب وشراب بنفشه ونیلوفر نیک باشد غذا کشکاب یاتمرهندی یاماش سفید کرده
وتمرهندی وکدو واسفناج وچون اب زرد دردانها پیدا شود بزودی بیرون کنند
وبراطراف دانها سرکه وکل ارمنی طلا کنند وخوردن تخم بربهن وخربزه هندی ولغاب
دانه به واسفیوش نیک باشد واگر احتیاج مسهل باشد مطبوخ کدر نمله یاد کرده
شد خوردن واحتراز کردن ازگوشت وشیرینی وچیزهای شور وتیز والله اعلم بالصواب

باب سی وچهارم درجایها که سوخته باشد

انچه بروغن و
اتش واب گرم سوخته باشد اگر دوا بتدا دریابند عرق کل سرد بران میریزند واگر
کتان پاره بعرق کل تر کرده ساعت بساعت میهند نیک باشد وچون درد وحرارت
ساکن شود طلا باید کردن که قرحه پیدا نشود صفت طلا بستانند عدس مقشر ورق
کل سرخ ازهریکی قدری دراب بجوشانند تامرهم شود بعد ازان اردجو وسفیدهٔ تخم مرغ و
روغن کل ازهریکی قدری بزنند ودرهاون بساید وطلا کنند وکتان پارهٔ دراب تر کرده
بربالای ان نهند صفت طلاء دیگر ورق خطمی تر باورق خیری تر دراب بجوشانند
تامرهم شود بعد ازان اسفیداج واب کشنیز وروغن کل ازهریکی قدری درهاون بسایند
وطلا کنند واگر کل ارمنی درسرکه حل کرده طلا کنند نیک باشد واگر سوختن بسیار باشد

وبدن بقوة باشد ومانعی نباشد در ابتدا فصد کردن وغذا لطیف خوردن کرماده بعضو
زبون نریزد واگر قرحه شود مرهم اسفیداج مالیدن صفت مرهم روغن گل وشمع
باهم بگدازد واسفیداج بقدر حاجت باهم درهاون بمالد وسفیده تخم مرغ باهم آمیخته بمالد
واگر قرحه مستحکم شود مرهم نوره یعنی اهلک استعمال کند صفت بستانداهلک سفید کرآب
ندیده باشد ودرکتان پاره بندد ودراب بجنباند تا انچه لطیف باشد بیرون اید وانچه
ثقل باشد بنشیند ازدران اب بنهد تاصافی شود اب ازسران بریزد واهلک کرمانده باشد
بنهد تاخشک شود باروغن گل درهاون بساید وطلا کند واهلک سفید را اب بران
ریزد ویکساعت رها کند دیگر اب بران ریزد همچنین چهار نوبت بعد ازان باروغن گل در
هاون بساید وطلا کند تا مرهم شود واگر درد بغایت باشد قدری کافور زیاده کند
اما انچه درین علت بهتر ست سفیدهٔ تخم مرغ است کرباروغن گل سرشد ودم بدم
میمالد واگر چنانکه حرارت اندک باشد بستاند کند تا وخرد کند وبکوبد وبرقرحه مینهد واگر
خواهد کرخشک شود این دوا برین افشاند صفت بستاند جوسوخته شش درم
نی سوخته دو درم کلنار سوخته دو درم کاغذ سوخته یکدرم تمامت خرد بساید اول
بروغن چرب کند بعد ازان بران افشاند کرا متحان کرده اند در روز سیم بر شود واگر
استخوان مرغ بسوزاند وخرد بساید وباروغن گل طلا کند نیک باشد صفت طلا
عدس مقشر ورامك وشاسفرم وپوست هلیله زرد ازهر یکی قدری باهم بساید بروغن
بنفشه وسفیده تخم مرغ درهاون بمالد وطلا کند اما نقلست ازجالینوس کرکلم
ونشاسته باهم بساید وطلا کند واگر سر مفاصل باشد بد باشد نیک احتیاط باید کردن
نقلست ازیهودی کراگر جائی سوخته باشد وجای ان خشک شده باشد اند
کندم وروغن زیت باهم طلا کند واگر مغز نان باب کرفس سرشد وطلا کند نیک باشد
نقلست ازمحمد زکریا کرد راخر علت روغن کاو وروغن کنجد مالیدن نیک باشد

باب سی و پنجم

در اورام سبب ورم ازخون فاسد یا صفرا یا سودا یا
بلغم باشد اگر ورم ازخون باشد لون ان سرخ باشد ودر وضربان وسوزش و
ملمس کرم باشد واگر ورم صفراوی باشد ملمس کرم وحرارت غالب وهذیان و
تشنگی غالب اما نقلست ازعلی بن زین کرازصفراورم بازدید نشود بسبب لطیفی

ورقیقی اما ورم صفراوی باشد واکر ورم سوداوی باشد لون ان سیاه وصلب باشد واکر
ورم بلغمی باشد سست وسپید باشد وچون انکشت بران نهند فرو رود بعد ازان
بحال خود باز اید اما ورم بلغمی وسوداوی را در دانند باشد واکر از ترکیب دو خلط
باشد علامت ان پیدا باشد وسبب درد ورم از تفرق الاتصال باشد ونضج کردن
ماده وبسیار باشد کر سبب ورم از جوشیدن خون باشد کر سوخته شود درد اغاز
کند بعد ازان درد ساکن شود چون ریم شود همچنانکه چیزی کر بسوزد خاکستر شود
وورم کردر قر کوشت باشد درد زیاده ازان باشد کر بر بالای کوشت باشد اما ورم
کر بر روی پوست باشد دردان زود پیدا شود انرا حمره کویند علاج ورم کر از خون
باشد واز صفرا باشد اکر مانعی نباشد در ابتدا فصد کردن وحلاب خوردن از عناب ده
دانه الوی سیاه ده دانه تخم کاشنی ودانه کیاه بزرك از هریکی سه درم نبات ده درم غنا
ماش سفید کرده باکشکاب خوردن وسعی کردن کر طبیعت نرم شود وابدن بقوه باشد
مسهل خوردن وقی کردن بعد ازان غذا خوردن کر اخلاط نیك حاصل شود وخوردن
شراب حماض وشراب ریباس وشراب غوره وسکنجبین اکر سعال باشد خوردن شراب
عناب وسپستان وبنفشه ولعاب دانه بهدانه وسفیوش نیك باشد ودر ابتدا طلا
رادع نهادن امثال اب کاشنی واب کشنیز وبوش در بندی وارد جو وعدس وانکی
کلوز پیش ازانکر ماده جمع شود اما در عضو رادع نباید نهادن بن بغل وبن کوش وپیش
ران کر این جایها مفرزنه اعضای رئیسه اند واکر زحمت زایل نشود بضرورت ماده
جمع شود بعد ازان ریم کردد چیزهائی باید نهادن کر پخته شود چیزی نهادن کر کشاده
شود وریم بیرون اید امثال حنیر تر وبلیدی کبوتر واشه ومرهم داخلیون اکر ورم
در بن بغل یا بن کوش یا بن ران باشد رادع نباید نهادن چیزهای جاذب منضج باید
نهادن کر ماده بکشد وپخته کند امثال تخم مرو وتخم کتان وتخم خطمی وکلیل الملك
کیاه بزرك بحسب قوة علت چون ماده جمع شود بستانند انجیر وبجوشانند تا مهرا شود
بعد ازان صمغ صنوبر با کنجد بسفید وخردل تمامت بام امیخته درهاون بساید تا مرهم
شود وطلا کند نقلست از جالینوس کر چون ورم بزرك باشد ودرد وسوزش
بغایت باشد تا ماده بکلی جمع نشود امکان خلاص نباشد چیزهای رادع نباید نهادن

الاچیزهای مفتح ومنضج وچون درد ساکن شود چیزهای باید نهادن که تحلیل کند وگرم
زیاده نباشد ودرین علت غافل نباید بودن که عضو را سیاه یا سبز گرداند وصلب شود
صفت طلا که تحلیل کند آرد جو وکشنیز وسرکه از هر یکی قدری باهم سوده طلا کند اما
طلا وقتی کند که بدن از اخلاط پاک کرده باشد بفصد واسهال واگر بدین تدبیرها
زایل نشود دلالت کند که خلط غلیظ لزج در بدن بسیار ست وان خلط در عروق و
اعضای متشابهه پراکنده است بستانند اسفیوش سفید ودرسرکه بزنند وطلا کنند
اگر درد ساکن شد فهو المراد واگر درد باقی باشد ان جا پارچه بنهد وجذب کند
بعد ازان باستره بزنند تا خون بیرون اید واگر علق بران جای نهند تا خون بکشد بعد
ازان آرد جو پنج درم وروغن کنجد پنج درم اب پنجاه درم باهم بجوشانند تا غلیظ شود وطلا
کنند واگر ان جای سبز یا سیاه شود این طلا بنهد بزرک وحلبه از هر یکی قدری کند
وباهم بسایند نامرهم شود وطلا کنند واگر سختی وصلابت در عضو پیدا شود موم روغن
بمالد صفت موم روغن بیه مرغ وبیه بط وشمع صافی وکنیر او بنفشه از هر یکی قدری
بیه گداخته وروغن گداخته کنیر ابغایت نرم بساید وبران افشاند ودرهاون بساید
تامرهم شود واگر عضو را از عمل کردن طلا اکاهی نباشد امکان خلاص نباشد واگر اکاهی
یابد بحسب اکاهی به شود واگر ورم بلغمی یا بادی باشد همچنان بادها که در حیوان مرده
بازدید شود ان ورم سست باشد وان چون در اعضا بازدید شود احتلاج بازدید
شود واگر در شکم بازدید شود استسقا بازدید شود علاج نظر کردن اگر از تدبیر
ورم بازدید شود باصلاح باید اوردن بشربتها وغذاهای نیک واگر بعد از بیماری
وتب بازدید شود در ابتدا تب بازدید شود علاج سرکه وروغن گل باهم بزنند وکتان
پاره دران تر کنند وبران نهند واگر ساکن نشود این طلا بنهد خاکستر چوب انگور وآب
بران زنند روز دیگر سرکه دران بیامیزند وطلا کنند واگر زایل نشود روغن کرم دران
مالند وچیزی زبر دران مالند وورق چوب کز وورق مورد وورق حنا وگل ارمنی مفرد
ومرکب باسرکه طلا کنند نیک باشد بحسب قوی علت وتدبیرهای نیک کردن واحتراز کردن
از امتلاء طعام واب بسیار خوردن صفت طلا صبر ومر وحضض واقاقیا وشیاف
ماهیزا وسعد وزعفران وگل ارمنی از هر یکی قدری کوفته وبیخته قرص کنند وبوقت حاجت

درآب سرکه بمالد وطلا کند واگر حرارت غالب باشد ان عضو را درآب یخ نهد واگر حرارت
غالب نباشد درآب کبریت نهد ودرآب زاغ وآب دریا نشستن واگر ورم برسر عصب
باشد بستاند ورق گل واشنان سفید واسفیداج ازهریکی قدری وبغایت نرم بساید
وبران جای نهد واگر ورم درسر باز دید شود مانند شوره بستاند مر وصبر ازهریکی
قدری درسرکه بساید وطلا کند کرنزودی برشود **باب سی وششم دردمامیل**
سبب بسیاری دمل خون خالص باشد کرمی وتیزی دران اثر کند واز کارهای سخت
کردن وپیش ازانکه طعام هضم شود حرکت کردن واز خوردن شراب وحلوا وگوشت و
شیرینی بسیار اما صاحب دمل پیشتر اوقات درصحت باشد سبب انکه باز دید شدن
دمل از بسیاری خون باشد وخون بهترین اخلاط است **علاج** فصد کردن ومحجمت
کردن وحلاب خوردن ازعناب ده دانه انگوسیاه ده دانه تخم کاشنی سه درم تمرهندی
ده درم بنات درم ترنجبین ده درم غذا ماش سفید کرده ومغز بادام واسفناج وتمرهندی
وخوردن شراب عناب ونیلوفر وبنفشه ولعاب دانه برواسفیوش وسکنجبین وشیر
تخم برهمن نیک باشد چون خلط پخته شود مسهل خوردن **صفت** مسهل عناب پانزده دانه
سپستان بیست دانه الوی سیاه ده دانه سنا مکی هفت درم تخم کاشنی ونیلوفر ودانه
کیاه بزرک ازهریکی سه درم شاهتره پنج درم تمامت بجوشانند وصافی کنند مغز خیارچنبر ده درم
ترنجبین وشیرخشت ازهریکی ده درم صافی کرده باهم بیامیزند وبازخورد بعد ازان
احتراز کردن ازخوردن شراب وگوشت وشیرینی ماخوردن شراب حماض وشراب
ریباس وشراب غوره ولیمو وشراب الو ومزوره ترش ازترهندی وزرشک وناردانه
وغوره وناریخ نیک باشند اگر باقی باشند طلا نهادن کرپخته شود بعد ازان شکافتن
واگر همچنان سخت باشد ونرم نشود بستاند انزروت باهم بجوشانند وطلا کنند وقتی
کرکشاده شود بزودی بصلاح اید واگر دمل کشاده شود دیرپرون اید وهمچنان قرحه
باشد مرهم بنهد کرگوشت برویاند **صفت** دواکند روانزروت وخون سیاوشان
وذراوند طویل ازهریکی قدری کوفته وبخته برجراحت افشاند وببندد کرنزودی
برشود **صفت** دوای دیکر مرداسنک یک وقیه بغایت خوردبساید روغن زیت
سه وقیه باهم براتش نرم بجوشانند تاغلیظ شود بعد ازان کندروخون سیاوشان

وبیرزوزفت ازهریکی دودرم کوفته بران افشاند وبا تن نرم بجوشانند تا غلیظ شود
اما وقتی این عمل کند که حرارت غالب نباشد واگر حرارت غالب باشد نیز مرهم بکار دارد
صفت مرهم مرداسنگ پنج درم باسرکه بساید تانرم شود بعد ازان روغن گل واسفیداج
پنج درم واندکی کافور باهم بساید تامرهم شود این مرهم در ورمهای گرم وریشهای گرم
بغایت نیک باشد صفت مرهم سیاه جوین دمل وقرحه شود وخشک باشد نیک
باشد شمع وروغن زیت وزفت وکندر ازهریکی قدری مرهم بسازد واگر دمل جمع شود
وگشاده نشود وخواهد که گشاده شود پی انکه اهن رسد بدو بلا دروزفت تر از
هریکی قدری ودر کفچه اهن وبرسر اتش نرم بگذارد تامرهم شود وبرسر دمل مالد و
سه ساعت بگذارد کران مقدار که مالیده باشد سوراخ شود وریم بیرون اید واگر
اهلک اب ندیده را مرهم بابیه ومالد نیک باشد واگر دبق وصابون باهم کوفته بنهد
بزودی گشاده شود واگر دمل در جائی باشد که رگ بسیار باشد یا سر مفاصل باشد
بزودی ندبیر باید کردن وگشادن واگر تقصیر رود بد باشد واگر در جایگاهی باز دید شود
که گوشت بسیار باشد بگذارد تا ماده جمع شود وپخته شود بعد ازان ندبیر گشادن کند
پیش از پخته شدن نشاید گشادن که مزمن شود واگر ورم بزرگ باشد بیک بار بیرون
نکند که ضعف باز دید شود اندک اندک بیرون کند نقلست از بقراط که ورم
که در جای خطرناک باشد اهن بران نرسانند دارویی تیز نهادن که گشاده شود اما
محمد زکریا گوید که باهن گشادن بهتر باشد سبب انکه دارویی تیز جایها بپخته کند وکند بده
کند نقلست که چون ورم گشاده شود وخلط بیرون اید روغن واب ومرهمی بدروغن
بابیه دران باشد تا باید رسانیدن چیزها باید نهادن که خشک کند بتدریج نقلست
که چون خون دریدن اندک باشد یا خون فاسد باشد مدتی بماند یا تدبیر بکند اما
ریشهای کنده یا کنارهای صلب باشد یا گوشت بروید یا گوشت فاسد سبب ان
باشد که احلاط بدن روی بعضو ضعیف نهاده است اگر سبب بسیار بماند
قرحه از اندکی خون باشد هر روز چند نوبت باب گرم بشویند تا سرخ شود بعد ازان
مرهم سیاه بنهد وبیرامن ان بمالد واگر سبب قرحه از بسیاری خون باشد علاج
فصد کردن وتدبیرهای لطیف کردن ومسهل خوردن تا بدن از خلط پاک شود

بعد ازان علاج قرحه کردن واگر ورم بزرگ باشد وبه شود بعد ازان ریم کند وآب
زرد بیرون اید علاج منیل در اندرون ورم کند وبشکافند وپاک کند وبعد ازان
دزور بران افشانند تا گوشت بزید واگر ورم گرم ورتب باشد مرهم سرد باید نهادن
واگر ورم سرد باشد مرهم سیاه کرباد کرده شد نهادن وچیزها نهادن کرخشک کند
واگر قرحه مزمن شود وپوسته ریم ازان اید این مرهم نهادن صفت مرهم بستانند
مرداسنك ودرسرکه وروغن زیت بساید تا سفید شود بعد ازان روسوخته و
سرمه وکلنار وزنرده چوبه وخون سیاوشان وسرنج وزاغ سفید واقلیمیا نقره از هریکی
مقدار سدس مرهم باهم بیامیزند ودرهاون باهم بمالند تا مرهم شود بروقت حاجت بکار
دارند صفت دیگر صبر وکلنار واقلیمیا وروسوخت ازهریکی مناسب بغایت
نرم بساید وبران افشانند صفت دیگر صبر وانزروت وکلنار ومرزمانج ازهریکی
مناسب کوفته وبیخته بران افشانند واگر قرحه بهم چسبیده باشد وگوشت بلید
باشد صفت مرهم سبز کر از عسل وزنگار ترکیب کرده باشد بنهند واگر سوزش
سخت کند وگوشت ان خورده شود علامت تب وحرارت باشد علاج مرهم نرم نهادن
واگر سر قرحه کنده وگوشت ان سست باشد علاج داروی تیز باید نهادن تا ازا
خشك کرداند بعد ازان روغن کاو نهادن تا گوشت مرده فنا شود واگر ان جا بر داغ
کردن تا گوشت فنا شود بعد ازان گوشت نو بروید بعد ازان روغن میمالند تا خشکی
وسبوسه زایل شود بعد ازان مرهم بنهند تا گوشت نو برویاند واگر لبها قرحه صلب
باشد انرا بخارد تا خون بیرون اید واگر غلیظ باشد ببرد بعد ازان علاج کند واگر
سر جراحت بهم امده باشد ودرشیب ان ریم جمع شده باشد انرا بخارد تا خون
بیرون اید یا بشکافند بعد ازان علاج کند واگر نتواند شکافتن داروی بنهند
تا گوشت مرده وکنده فنا شود بعد ازان علاج کند واگر ضعیف باشد ادویه
باید نهادن کر گوشت برویاند وخشك کند وهر مزاجی کرتری بران غالب
باشد مرهم نرم وتر باید نهادن اگر بر سر جراحت دوالی وداء الفیل باشد
مسهل باید خوردن از مطبوخ افتیمون یا معجون نجاح وغذا لطیف خوردن
بعد ازان علاج قرحه کردن صفت مرهم کر ریشهای بلید را نیك باشد وبروند

باصلاح اورد انزروت و روسوخت و مازو و زنگار و زراوند ازهر یکی قدری
کوفته و بیخته باعسل درهاون نمالد تا مرهم شود و عمل کند صفت مرهم کرمیهای
بلید که اطبا ازعلاج ان عاجز امده باشند زایل کرداند و برودی باصلاح اورد زاج
سرخ بست و چهاردرم زاج سفید چهاردرم کندر سفید سی درم موم پنج درم تمام
باروغن زیت کهن مرهم کند و بکاردارد صفت مرهم ازنقل جالینوس و مرهم
بغایت نیک است اگر خورده استخوان پیدا شده یا اگر گوشت بروایند اردکندر و
پنج سوسن اسمان کوب و اد کرسنه و زراوند طویل و پوست پنج جاوشیر ازهر یکی مناسب
اقلیمیا یک جزو باعسل مرهم کند و بکاردارد نافع است بقلست ازمحمد زکریا کرمیاد
مرهم بکاردا شتم بهتر ازین ندیدم ریشهای فاسد و نواصیر را زایل کند و گوشت نو
بروایند و برودی باصلاح اورد صفت مرهم انزروت ده درم اسفنه دود
کندر و بیرزد ازهر یکی یکدرم بغایت نرم بساید و باعسل مرهم کند و بوقت حاجت بر
دارد و در علاج دمل تاخیر نباید کردن اگر تقصیر رود جراحتهای فاسد بازدید
والله اعلم باب سی و هفتم در سرطان بدانکه سرطان علتی بداست
امکان خلاص نباشد اما اگر در ابتداء تدبیر نیک کنند زیاده نشود و چون مدتی بران
بگذرد و بزرگ شود امکان زایل شدن نباشد و سرطان ورمی باشد از خون و سودای
سوخته یا صفرای سوخته باشد یا ماده که از سودا بان امده باشد و صلب باشد و
بیخ ان پهن باشد چون دست بران نهند گرم باشد و در ابتدا مقدار نخودی باشد و
بزرگ شود و رگهاء سبز و سیاه پیدا شود مانند پایهای سرطان و چون بزرگ شود
و مقروح شود امکان خلاص نباشد اما از حال ضرورت علاج باید کرد یکی انکه
زیاده نشود دوم انکه قرحه نشود و بعضی از اطبا گفته اند که باهن برداردند اما بعضی
منع کرده اند که نشاید اهن بران رسانند که امکان خلاص نباشد و این علت بیشتر
در زنان واقع شود در پستان و رحم و کردن و در مردان در معاء کردن و زهار و
بسیار باشد که در حلق و ره کند طعام باز دید شود بزودی هلاک شود علاج
در ابتدا فصد کردن از اکحل یا باسلیق از انجانب که علت باشد و بقدر حاجت
خون بیرون کردن اگر حرارت غالب باشد جلاب خوردن از تخم کاشی و بیخ سوسن

وبلوفر از هر یکی سه درم نبات ده درم غذا ماش سفید کرده و مغز بادام و بخود و اگر حرارت
باشد جلاب خورد ن از بالجود ده درم بنج سوسن دو درم تخم کاشنی دو درم نبات ده درم
غذا ماش سفید کرده و بخود و مغز بادام چند روز بدین ترتیب خوردن چون خلط
پخته شود مسهل خوردن از مطبوخ افتیمون یا حب افتیمون یا معجون بخلج صفت
مطبوخ افتیمون غناب ده دانه و سپستان سی دانه سنا مکی هفت درم بلوفر سه درم
بنفشه سه درم دانه کیاه بزرگ سه درم تخم کاشنی و بنج سوسن از هر یکی سه درم کاوزبان
سه درم دانه شاهترم بنج درم پوست هلیله زرد بنج درم اسطوخودوس دو درم
بسفایج دو درم افتیمون در صره بسته در جوش اخر انداز د بنج درم تمامت بجوشاند
وصافی کند مغز خیار چنبر ده درم ترنجبین بیست درم صافی کرده با هم بیامیزد و
خورد و صبر کند تا اسهال تمام بشود بعد ازان شربت سرد خوردن غذا بر قرار
ت حب اگر از مطبوخ خوردن کراهیت باشد افتیمون یکدرم اسطوخودوس
بسفایج از هر یکی نیم درم پوست هلیله کابلی و هلیله سیاه از هر یکی یکدرم نمک
سندی دانک نیم غاریقون نیم تمامت کوفته و بیخته باب را زیانه بسرشد و حب کند
این یک شربت باشد ده درم سکردن عقب جلاب خوردن بعد ازان خوردن بنیرت
با افتیمون در صره بسته و نبات خوردن و خوردن شراب بنوری نیک باشد و احتراز
کردن از غذا که تولد سودا کند و خون غلیظ کند امثال ونا قلا و بادنجان و پنیر
خشک و قدید و ماهی شور و کوشتها صید و کوشت کاو و شتر و بز و شراب کر از انگور
سیاه باشد و نیک باشد خوردن کوشت بره و بز غاله و مرغ و شراب سفید رقیق اما چیزها
بغایت کرم نباشد نشاید خوردن که خون بسوزاند و چون سرطان بزرگ شود هیچ
مداوا نباشد الا انکه نگذاشت کردن که قرحه نشود و طلا سرد و تن نهادن و اگر قرحه
شود این مرهم بنهد که نیک باشد صفت مرهم اسفیداج سرب دو تو تیا شست اند
هر یکی مناسب با روغن کل یا اب کیاه بزرگ یا اب بزبهن یا اب کدو یا اب خیار
و یا لعاب اسفیوش از هر کدام که موجود باشد درهاون بساید تا هم شود و عمل کند
صفت مرهم که سرطان را نگذارد که قرحه نشود مغز نان و مغز خب البان و اسفیداج
از هر یکی یکدرم کل ارمنی با کل مختوم و صبر سسته از هر یکی دو درم کوفته در روغن کل

بمالد وطلا کند اگر قرحه شده باشد بر کناره ان افشاند صفت ضماد از نقل بهم دی شنا واسفیداج
وکندر وصبر وکل ارمنی از هر یکی مناسب با روغن مرهم کند و اگر رطوبتی نمد خشک بران افشاند
که مجرب است نقلست از بقراط که صاحب سرطان را مسهل زود زود باید خوردن چنانکه
ده نوبت مسهل بخورد دریابد تمام دهد اگر قرحه شود زنگار برافشاند وکتان پاره بعرق
گل تر کرده بران نهد نقلست از جالینوس که انچه بقراط گفت نیکست اما نقلست از محمد
زکریا وجالینوس که سرطان چون در اندرون باز دیدی شود بدباشد مگر که بیرون اید ودرم
پیدا شود نقلست از یونس که سرطان در زنان پیشتر باز شود بسبب خصب بزمی اندام ایشان
اما انکسانی که اندام ایشان لاغر وخشک باشد اندک واقع شود وانچه از سودای محض
باز دیدی شود بهتر باشد نقلست از محمد زکریا که شخصی را سرطان در بن گوش باز دیدی
شد چند نوبت زنگار بران ریختم واحتما کردن زود خلاص یافت نقلست که خوردن کو
ما را نافع که باشبت ونمک وشراب ریحانی بخته باشد نیک باشد وفایده بسیار دهد
وخوردن نمک که بر ما را نافع کرده باشند نیک باشد واگر حرارت غالب باشد جلاب
خوردن از تخم کاشی ودانه کیاه بزرک از هر یکی سه درم تربخبین ده درم غذا کشکاب
باشیر خشخاش وروغن بادام واب کاشی واب کشنیز واب کیاه بزرک واب کاکنج
از هر کدام که باشد مالیدن وسرطان ابی نهادن نیک باشد وخاکستر سرطان با موم
وروغن گل مرهم کرده نهادن نیک باشد درهم انواع نکه داشت باید کردن باب
شی وهشتم درخناذیر درخناذیر دانه سخت صلب باشد در ابتدا مانند بندقی باشد
در شیب پوست مانند چیزی کرد در کیسه باشد وبسیار باشد کر بزرک شود باشد که یکدانه باشد
وبسیار باشد که چند عدد باشد وسبب این علت خون غلیظ سودا وی باشد وپیشتر این علت
بر کردن وشیب بغل وبن ران باز دیدی شود وسبب اسم انست که این علت در خوک بسیار
باز دیدی شود وکسانی که مرطوب باشند وکردن ایشان کوتاه باشد وسبب از امتلای بدن
وطعام هضم ناشده طعام دیگر خوردن علاج جلاب خوردن از بالجو وتخم سوسن ورازیانه
از هر یکی سه درم کلشکرده درم بخود وشنیز تخم کاویشه چون خلط پخته شود مسهل خوردن
از حب صبر یا حب ایارج فیقرا یا حب قوقایا یا مطبوخ که ترید دران باشد وقی کردن بستانند
شبت وتخم سوسن وتخم ترب از هر یکی سه درم بجوشانند وصافی کنند بمک طعام در اندازد

وبازخورد و وی کمتر بعد ازان غذا بدل خوردن و بر کرسنگی و تشنگی صبر کردن و شب معده
از طعام خالی داشتن صفت اباریه فیقرا و تربد سفید مجروف ازهر یکی یکدرم حب النیل و
غاریقون و اسپیون ازهر یکی نیم درم تخم حنظل و نمک هندی ازهر یکی دانک و نیم تمامت کوفته
و بیخته باب را زیانه بسرشد و حب کند و درمیان حلوای ماقوت و بر و برد تا تمام خورده
شود و صبر کند تا اسهال تمام بشود صفت مطبوخ عناب ده دانه سپستان پست دانه
سنا مکی پنج درم میویز طایفی ده درم انجیر ده دانه کاوزبان و پنج سوسن و رازیانه و دانه
گیاه بزرک ازهر یکی سه درم تمامت بجوشانند و صافی کنند مغز خیارچنبر ده درم ترنجبین
پانزده درم کلشکرده درم تربد حراسیده کوفته بیخته یکمثقال تمامت بام بیخته بازخورد
و صبر کند تا اسهال تمام بیاید بعد ازان احتراز کند از غذاهائی که غلیظ باشد و آب
سرد و امتلاء طعام و در ابتدا مالیدن مغزهاء نرم و پیه نیک باشد بعد ازان مرهم
داخلیون و مرهم رسل مالیدن که تحلیل کند و فایده بسیار دهد صفت مرهم داخلیون
بستانند مرداسنک یکوقیه روغن زیت دو وقیه بر اتش نرم بگدازند بعد ازان لعاب
حلبه دو وقیه لعاب برزک یک وقیه لعاب خطمی یک وقیه تمامت بام بیخته بر اتش
نرم منجنبانند تا مرهم شود و بهتران باشد که زفت و زراوند و پنج سوسن اسمان کوفته
ازهر یکی قدری دران بیامیزند بوقت حاجت بکار دارند صفت دواسبستانداشق و در سرکه
یکشب یا عسل بیخته درهاون بساید و عمل کند صفت دواسبستاند دبق و انزاجب عصفور
کند و صمغ صنوبر بام نرم کرده طلا کند صفت دواسبستاند سرکین کوسفند کرکهنه باشد
و با عسل و سرکه سوده طلا کند صفت طلا بسنانند حلبه و تخم کرفس و برزک ازهر یکی قدری
کوفته و بیخته با لعاب خطمی بسرشند و طلا کنند صفت طلا پنج کبر خرد بساید و بسرزن
بسرشد و طلا کند صفت طلا اردجوتر مس ازهر یکی پست درم زفت و پیه بط
ازهر یکی ده درم بعضی کوفته و بعضی کداخته بام بیامیزد و باب پنبه کودک که بالغ نشده
باشد بسرشد و طلا کند اکر ورم چندان بر خاذیر نهند بکدازند شب و روز ان تحلیل
کند و چون نزدیک شود و قرحه بردارد و قدری مندسیاه بسرکه ترکرده بر انجا نهند اکر تحلیل
نرود انرا باید شکافتن و داروی تیز نهادن تا ان تحلیل پذیرد بعد ازان داروی نهادن
که کوشت نو بروید صفت طلا اشق هفت درم اردکرسنه هفت درم قناء الحمار و ورق

غار

غاراز هر یکی سه درم کندر چهار درم با بزد موم کربخانه مکس عسل یا شد بقدر بر موم کوبند
از هر یکی سه درم بعضی کوفته و بعضی حل کرده باب پیش کودک کر بالغ نشده باشد بسرشد
و طلا کند صفت طلا پیه خوک و صمغ بادام با هم سوده طلا کند اما نوعی از ختا زین
ان باشد کر بلند نشود و از پوست بلند تر نباشد و صورت ان مانند انجیر باشد این
نوع بد باشد و بیشتر ان باشد کر قرحه شود انرا باهن باید برید اما در بریدن احتیاط
تمام باید کردن کر پی و رگ و شرایین بریده نشود و مضرة زیادت نکرد در احتیاط نیک باید
کردن و چون بریده باشند و علت چیزی باقی نباشد داروهای تیز باید نهادن مانند فلفیون
و دیگ بر دیگ تا انرا فنا کند بعد ازان روغن نهادن تا بصلاح اید نقلست ان ثابت کر چون
خنازیر کشاده شود بستانند پیه کهنه و فتیله کنند و بر بوا شتن اعرابی کر در صحرا کردن کنند
و بر جراحت مینهند فایده بسیار دهد نقلست از علی بن زین هر بی کر بستانند شاخ گاو
کوهی و بسوزانند و هر بامداد دو درم میخورد مدت یکماه فایده تمام دهد بلکه بکلی زایل
شود باب سی و نهم در سلعر سلعر ورمی باشد مانند کوشت
زیاده کر زیاده در شیب پوست و بالای کوشت باز دید شود و چون انرا بجنبانند از جای
برود و بیخ ان محکم نباشد در ابتدا مانند نخودی باشد و بزرگ میشود سبب این علت
از بلغم غلیظ و امتلا طعام باشد و در ابتدا یکی باشد اکر در علاج تقصیر رود چند عدد
پیدا شود و باشد کر بلغم و سودا با هم ترکیب شود علاج جلاب خوردن از انا بنه و
پنج سوس از هر یکی سه درم کلشکر ده درم غذا نخود اب با شیر و تخم کاویشه چند روز
بدین موجب خوردن چون خلط پخته شود مسهل خوردن کر رباب خنازیر یاد کرده
شد صفت طلا اشق و خاکستر پنج کلم و سرکر و اندکی زیت تمامت با هم بسرایند و طلا
کنند و مرهم داخلیون طلا کردن نیک باشد صفت مرهم شمع و صمغ صنوبر و پیه
کاو و زفت از هر یکی مناسب مرهم کنند و طلا کنند و چون بزرگ شود انرا باید شکافتن
و بیرون کردن اما در شکافتن احتیاط تمام باید کردن کر بسیار سلعر باشد کران
کیسه باشد اکر کیسه بیرون نکنند دیگر سلعر بیرون اید اول انرا شکافتن چنانکه
کیسه شکافته نشود بعد ازان چنانکر پوست کنند انرا بیرون کنند و اکر کیسه
پاره شود و تمام بیرون نیاید انرا با نبر بیرون اورند تا تمام بیرون اید و اکر چیزی باقی

باشد دارو بنهند تا انرا بسوزاند وکنند چند نوبت واگر ان کسیه نباشد انرا بپرون
کنند بعد ازان مرهم بنهند تا گوشت نو بپرون اید اما سلعه که برکردن پیدا شود علاج
ان بستانند فلفل سیاه وسفید ودار فلفل وبیخ دار فلفل ودارچینی وقرفه وخولنجان
ونوشادر وتخم قنابری کرانا سبزه کوبند ونغناع ازهر یکی مقدار یک دنگ وزن تمامت
ادویه کوفته وبیخته با شمش بسرشند وحب کنند هر یکی مقدار یک بندق وهر بامداد
بقدر باز خسپید وهمکی درهاون نهند وکوبند تا حل شود هر روز پنج عدد حب
بدین موجب میخورد که فایده بسیار دهد وبزودی زایل شود ومجرب است نقلست
از محمد زکریا که سلعه بزرگ باشد بشکافند وبپرون کنند بعد ازان دارو تیز
بنهند تا انرا بگدازد بعد ازان روغن بنهند که زایل شود باب چهل
عذد وعقد عذد وانها باشد امثال نخود یا بندق که در طفلان باز دید شود و
بسیار باشد که در بزرگی پیدا شود سبب خلط بلغمی یا سوداوی باشد که از سبب سردی
وغلیظی بسته شود اما فرق سلعه وعذد انست که سلعه بمرور ایام بزرگ شود
وعذد نه چنین باشد عذد پیشتر در پشت دست وکف باز دید شود علاج بدن
از اخلاط پاک کردن بخوردن مسهل وازخوردن غذای غلیظ وامتلای طعام
احتراز کردن بعد ازان عذد بشکافتن وچندان مالیدن که نرم شود بعد ازان
تخم سرب بران نهادن ومدت سه روز بستن بعد ازان گشادن اگر زایل نشود
باهن بپرون وداروی تیز نهادن اما عقد مانند ستخوان باشد که در میان
انگشتان ومفاصل دست وپای باشد بعد ازانکه از حمام بپرون اید انرا
باید بدین وشکافتن وداروی تیز نهادن اگر بلا دن بنهد تا قرحه شود بعد
ازان روغن ونمک نهادن نیک باشد باب چهل ویکم
در بلجیه بلجیه بثرات که در حال قرحه شود وخون اید ازان اید واین قرحه بغایت
بد باشد چنانکه حرارت بغایت پیدا شود وخفقان وضعف دل باز دید شود
وچون بثره بخته شود وگشاده شود سوراخها دران پیدا شود واین علت از
اخلاط سوخته بغایت فاسد شده یا از خون بغایت گرم وتیز باز دید شود علاج
اگر بدن بقوه ومانعی نباشد وخون صفراوی غالب باشد فصد کردن وجلاب خوردن

از شراب عناب یا شراب ریباس یا غوره یا شراب الوغذا کشکاب یا ماش سفید یا مزوره
از تمرهندی اگر احتیاج باشد مسهل خوردن از مطبوخ فواکه یا قرص بنفشه بحسب مزاج
واخلاط بعد ازان احتراز کردن از شراب وچیزهای تیز واگر سودا غالب علاج جلاب
خوردن اندازیانه سه درم بنج سوسن سه درم عنب الثعلب سه درم نبات ده درم غذا نخود
مقشر وماش سفید کرده چون خلط پخته شود مسهل خوردن از مطبوخ افتیمون یا حب افتیمون
یا معجون بنجاج یا معجون خیارچنبر چون بدن از اخلاط پاک کرده باشد احتراز کند از غذا
که تولد سودا وبلغم کند واگر قرحه شود مرهم اسفیداج مالیدن وبرکنارها قرحه کل ارمنی
در سرکه حل کرده مالیدن واگر خفقان وضعف دل باز دید شود خوردن شراب صندل
وشراب حماض وشراب ریباس وسراب سیب شامی وقرص کافور یا عرق کل هر کدام که
موجود باشد وجائی نشستن که میل بسردی باشد **باب چهل ودوم**
در طاعون طاعون ورمی باشد که پیوند اید در جایها که گوشت اندک باشد امثال
شیب بغل وپیش ران وبن گوش وساعد دست وسبب این علت چون خون جوشیده
رقیق با صفراء بغایت منعفن شده که بر صفت زهر باشد واعضای رئیسه انرا از
خود دفع کرده باشد علامت تشنگی وحرارت وسوزش وبخودی وقی وخفقان و
کناره ورم سرخ باشد یا سبز یا سیاه وپیشتر این علت در اخر تابستان واول پاییز باز
شود واین علت بغایت بد باشد ورسول صلی الله علیه وآله وسلم دعا کرد که این علت
بهیچ بنده باز دید مبادا که لون ورم سرخ باشد امید خلاص باشد واگر زرد یا سبز
یا سیاه باشد بد باشد علاج درین علت فصد نباید کردن همچنان شخصی که مار
گزیده باشد فصد نباید کردن که زهر در تمامت بدن پراکنده شود این بنده جامع شخصی را
دید که این ورم در شیب بغل او پیدا شد فصد کردن یک نیمه اعضای ان شخص خراب
شد وبعد ازان هلاک شد وشخصی دیگر را پیدا شد فصد نکرد وتدبیر نیک کرد خلاص
یافت در ابتدا تقویه دل باید کردن بخوردن شراب حماض وریباس وصندل وغوره
ولیمو وانار ترش وبه وسیب ودوغ ترش وبوییدن سرو بنفشه ونیلوفر وکاهو ودر جایهای
سرد نشستن وبرف ویخ پیش خود نهادن غذا مزوره از عدس وسرکه یا جو وتمرهندی
خوردن ومزوره انار دانه وزرشک وتمرهندی خوردن ودر جمیع انواع غذا

خوردن كه تسكين حرارت وتقويت دل كند وخوردن قرص طباشير نرم يك مثقال
سكنجبين زده درم نيك باشد واكر ورم بشكافد ومجمه بر سر ورم نهند واندكي خون
بيرون كند نيك باشد وازخوردن شرابها سرد وطلاها سرد ضعف وخفقان
بازديد شود سرجراحت باب كرم بشويد وبجاي سرد بنشيند اما جامها بسيار بخواند زدن
تاهواي سرد بدل نرسد ومسامها بسته شود وچون بانتهارسد وخفقان زايل
شود وجاي ورم مجروح باشد مرهمي كه درباب ريش خورده ياد كرده شد بنهد بعد ازان
مرهمي بندكه كوشت تازه برويد نقلست ازمحمد زكريا كه ازمقامي كه طاعون بازديد
شود بايد كريختن ازشهر عسكر وبرجايها بلند نشستن وهيچ مرهم وطلا سرد بنابل
در جراحت ننهادن باب چهل وسيم دراكله اكله ريش خورده
باشد درابتدا بثره بيرون ايد وبزودي قرحه شود سبب اين علت مادهٔ بغايت فاسد
باشد مانند طاعون وروز بروز زياده ميشود وكوشت ميخورد وكنديده ميشود
علاج كوشت كنديده بيرون كنند وداروي ننهادن امثال فلفيون وديك
بر ديك وداغ كردن نيك باشد وبركناره قرحه كل ارمني در سركه حل كرده طلا كردن
وچون قرحه سياه شود ورق كلم بجوشانند تامهرا شود باروغن كاو درها وزبستان
تامرهم شود چند نوبت بران نهند تاكوشت مرده وسياه شده بيفتد وباب وبركه
بشويد بعد ازان مرهم بنهد كه كوشت تازه برويانند واكر خواهد كه ازين علت
باشند مسهل خورند تا مادهٔ صفرا براند وخوردن شراب حماض وشراب غوره و
شراب ريباس وسكنجبين ومزوره‌هاي ترش خوردن احتراز كردن ازخوردن
شيريني وشراب وادويه كرم وتيز وبوييدن سرد مانند صندل وبنفشه نيلوفر
وكاهو وبيد نيك باشد واكر بدن بقوه باشد وخون غالب باشد درابتدا فصد كردن و
جلاب خوردن ازعناب والوسياه وتخم كاشني ونيلوفر ونبات غذا كشكاب باماش سفيد پخته
بعد ازان مسهل خوردن اكر بدين تدبيرها زايل نشود واعضا نقصان شود ان عضو اكر
محال باشد بريدن بعد ازان مرهم ننهادن تا باصلاح ايد نقلست ازفولس كه اكر خواهند كه
داغ كنند بنقره يا مس داغ كنند والله اعلم باب چهل وچهارم درعرق مدني سبب
عرق مدني عفونت باشد كه دراخلاط بازديد شود اول بثره باشد بعد ازان سوراخ شود

ديكر

وچيزي سفيد مانند پي وريسمان بيرون اين ماند كرم زياده ميشود وبيشتر اين علت درمدينه
وولايت خراسان بازديد شود ودر شهرهاي كرم وخشك وبيشتر درساق پاي وساق دست
بازديد شود ومادهٔ اين علت چون درشيب پوست باشد مانند كرم حركت كند وبسيار
باشد كه ازخوردن غذاهاي غليظ كه تولد سودا كند بازديد شود علاج اگر بدن بقوة
باشد ومانعي نباشد فصد كردن وجلاب خوردن از عناب ده دانه تخم كاشني ودانه كياه
بزرك ازهريكي سه درم نبات ده درم غذا ماش با مغز بادام واگر بلغم غالب باشد جلاب
خوردن از زرنباد وبنج سوسن وكياه بزرك ازهريكي سه درم نبات ده درم ماش وبخود
ومغز بادام چون خلط پخته شود مسهل خوردن از مطبوخ افتيمون ياحب افتيمون يا
معجون نجاح تا بدن از اخلاط پاك شود وبرود نرود بحمام رفتن وغذا خوردن كه اخلاط
نيك تولد كند صفت معجون كه خوردن نيك باشد بستاند هليله وبليله وامله وزنجبيل
وتربد سفيد وقنبيل مناسب هم فايند كرماني هم وزن تمامت ادويه كوفته وبيخته
شربتي پنج درم تا پنج مثقال بحسب قوة وچون ابتدا حرارت وبثره پيدا شود روز اول
صبر نيم درم بازخورد روز دويم يك درم روز سيم سه درم وان جايرا بصبر طلا كند
كه البته زايل شود وچون ازپي بيرون اين يك درم سرب بستاند وبران بيچد چند روز
اگر بسيار بيرون امده باشد از بيندازند وباقي برسرب بيچد ونكه دارد كه از
پنج بريده نشود ودر روز زياده كند تدارك بايد كردن اندك كشيدن تا تمام بيرون اين
بعد ازان ضماد نهادن از ادكندم وزرده تخم مرغ وروغن گل واگر بريده شود انجا
بشكافد چنانكه پيدا شود بعد ازان روغن كاو بران نهد تا گنده شود وخورده
شود بعد ازان مرهم بنهد كه گوشت نو بروياند صفت ضماد كه اگر قرحه شده باشد
بنودي باصلاح اورد ودر بيرون امدن مدد دهد بستاند حاشين نيم سه درم
شمع سفيد بيست درم روغن گنجد پنج درم مرداسنك قدري در شمع بگدازند باقي
باهم بكوبند درهاون بسايند تا مرهم شود وضماد كند واگر سوزش وحرارت غالب باشد
لعاب دانه به وروغن بنفشه بمالد باب چهل وپنجم درچيزها كه در
اعضا رود امثال پيكان وابكينه وخار واگر پيكان درجائي رود نرود ازانجا بكلبتين
بيرون ارند بعد ازان صبر وانزروت ومر پر كنند واگر ابكينه وخار درجائي رود

وپیدا نباشد اگر ضماد بنهند وزرد بندمدحرج کوفته باعسل واشق بسرشند وبنهند یاکندر ونیخ
کوفته باعسل بسرشند وبنهند **باب چهل وششم** درافتادن وضرب بسیار
چون شخصی بیفتد یاضربی بوی رسد اگر تفرق الاتصال نباشد وخون بیرون نیاید ان
عضو را طلا بنهند ازمورد وماش مقشر ومغاث وصبر وکل ارمنی واقاقیا وورق سرو
کلنار کوفته باسریش بسرشند وطلا کنند نیک باشد واگر زرده تخم مرغ ومرداسنك
باهم سوده طلا کنند وبکذارند تاخشك شود نیك باشد ومجرب است اگر ازافتادن یا
ضرب رسیدن ورم درعضو پدید شود وحرارت غالب باشد درابتدا فصد کردن
وبقدر حاجت خون بیرون کردن وحلاب خوردن ازعناب ده دانه تخم کاشنی سه درم
نبات ده درم ودرابتدا مقدار دانکی یادو دانك مومیائی خوردن نیك باشد
واگر نیم درم روناس ونیم درم کل مختوم ونیم درم برلك سراب بخود کند وبازخورد
نیك باشد واگر ضرب برسراید رك باسلیق باید کشادن وحلاب خوردن ازعناب
ده دانه بنفشه ودانه کیاه برك ازهریکی سه درم نبات ده درم غذا ماش مقشر بامغز بادام
واکربدن بقوت باشد احتیاس طبیعت مسهل خوردن ازمطبوخ فواکه وطلا دراول
یادکرده شد اگر ضرب برسینه باشد اگر ازان سبب اسهال بازدید شود **علاج**
ازباب اسهال باید کردن اگر ضرب برسر بند وکشاید چیزی باید نهادن کرتحلیل
کند بستاند بابونه وکلیل الملك وشبت وخطمی ازهریکی قدری دراب بجوشانند
وان عضو را بدان اب بشویند وضماد ازاردجوکرسنه وبابلا بنهند وروغنهای کرم
مالیدن امثال روغن بادین وروغن نرکس ونسرین وقسط اگر حرارت غالب نباشد
غذا ابکوشت وبخود واگر خون بسیار امده باشد شراب حماض یاشراب ریباس یاشراب
صندل یاغوره خوردن نیك باشد غذا مزورة از تموهندی وانار دانه وزرشك بامزه نیك
باشد **باب چهل وهفتم** درعلاج کراو راچوب زده باشد بستانند
پوست کوسفند کردرحال کشته باشد همچنان کرم بران جای نهند وبکذارند تا
خشك شود واگر کنان پاره باعرق کل ترکند ولحظه بلحظه میبندند نیك باشد واگر خون
درشیب پوست بسته شود مغز بادام باترب بکویند وبران نهند نیك باشد مجرب است
باب چهل وهشتم درزهرها ومعدنی ونباتی وحیوانی علامت وعلاج

هر زهری کفته شود زیبق هر کس که زیبق کشته بخورد بدباشد درد شکم و پیچیدن شکم پدید
کند و زبان کران شود و زیبق زنده خوردن هم بد باشد امّا مذرت مضرّه کمتر باشد که بزودی بیرون
اید علاج قی کردن و شراب صرف خوردن و غذا چیزهای لطیف که میل بچربی باشد امّا زیبق
کشته خوردن علاج شبت و تخم ترب بجوشاند و صافی کند و عسل بران نهد و باز خورد
و قی کند و اکر هیچ باز پدید کند علاج اسفیوش بریان کرده و بست حو خوردن غذا بروغن بریان
کرده و کرده بیه و آب داغ کرده خوردن اکر زایل نشود علاج هیچ که یاد کرده شد کردن و اکر
زیبق در کوش رود و ازان سبب درد و تشنج و اختلاط عقل پدید شود بزودی بیرون
باید کردن مبادا که سکته یا صرع پیدا شود بدان بایستد و سر کژ کند و بریک پای چند نوبت
بجهد تا بیرون اید و روغن نیم کرم در کوش چکاند و اکر بدین تدبیرها زایل نشود میل از
رصاص در کوش کند و انرا بجنباند اما شیخ رئیس ابو علی منع کرده است که میل در کوش کردن
نشاید مرد اسنك از خوردن مرد اسنك درد شکم و قولنج و احتباس بول و کرانی معده
و روم و کرانی زبان پدید شود علاج مشترك باشد چیزها باید خوردن که
کر تفتیح کند مانند رازیانه و تخم کرفس و شبت و ماء العسل بعد ازان مسهل خوردن
باز کوارش بیه بزرم و شهریاران و باید که طبیعت نرم باشد و ادار بول و غذا خوردن که
که میل بچربی باشد و خوردن صرف نیك باشد اسفیداج از خوردن اسفیداج زبان
اعضاست و خواق و سعال پدید شود و در معده و باشکه
اب بیش سیاه یا سرخ شود علاج قی کردن بشبت و بیخ ترب و عسل و اکر مقدار یکی
محموده در میان ماء العسل حل کرده باز خورد نیك باشد و اب خورد از رازیانه انیسون
تخم کرفس از هر یکی سه درم ده درم غذا بخود و شیر تخم کاو بسته و حقنه تیز کردن
اما خواب نباید کردن و خایندن کنجید نیك باشد راج و شنکرف علاج مانند علاج زیبق باید
کردن زنکار از خوردن زنکار بحس معا پدید شود و روده مجروح کردد و سوزش
و حرارت در حلق پدید شود علاج در اب خوردن زرنیخ یاد کرده برادت الحدید و
خبث الحدید از خوردن خرده اهن و ریم آهن درد شکم و خشکی زبان و حرارت
و درد سر پدید شود علاج خوردن شیر و مسهلها که طبیعت نرم دارد و خوردن
روغن تازه نیك باشد و روغن بنفشه و روغن باسر کرامیخته بر سر و پیشانی مالیدن

وگفته اند کہ زدن سنك مقناطیس یا مسهل نرم خوردن غذا جواب باروغن وقی کردن
نیك زنجبیل واهلیلج ابن هردو قروح روده وسعال سخت وخشکی دهان ودد
سردی اطراف بازدید شود علاج قی کردن بادام بالعاب بزرك واکر بیخ وکهرباء
هم بجوشاند ان باز خوردن نیك باشد وشیر ولعاب دانه به وکعاب نیك باشد
وغذا کہ چرب وحقنه کردن نیك باشد واکر حلق رود لعاب دانه بہ ولعاب اسفیوش
خوردن صابون خوردن صابون هیچنین علاج باید کردن زاغ انخوردن زاغ
سفید دهن کف براورد علاج حسوی باید ان شیره سپوس اردکندم وروغن
بادام وبناب آب بعد ازان حرکت کردن وجماع وکار سخت مزاج حکر را تباه کند
وکرده ضعیف کرداند وبسیار باشد کہ استسقا بازکند والله اعلم باب چهل وهشتم
درخوردن ادویه نباتی کہ ازخوردن ان بیم هلاك باشد خوردن پیش ازخوردن پیش
خلاص یابند اکر خلاص یابند تب دق بازدید شود علاج بزودی قی باید کردن چند
نوبت تخم شلجم دراب بجوشاند وروغن کاو وبا روغن کنجد بام امیخته بازخورد وقی
کند بعد ازان جفت بلوط دراب بجوشاند وبازخورد بعد ازان خوردن تریاق
بزرك ومثرودیطوس ودرالمسك ومعاجین وپاذهرها نیك باشد قرون السنبل
ازخوردن ان سرسام وسیاهی لون وبول خون بازدید شود علاج مشترك باشد
بخوردن کشکاب وروغن بادام وخوردن قرص کافور باعرق کل ودوغ نیك باشد
وضماد از صندل وعبیق کل برجکر نهادن وخوردن سه اب سیب بابرف ویخ نیك باشد
ولعاب دانه به ولعاب اسفیوش دراب سرد نیك باشد وخوردن دوغ کاو کرتوش
باشد سرد کرده نیك وخوردن روغن بنفشه وروغن کل وروغن بنلوفر نیك باشد
فرفیون ازخوردن فرفیون اسهال بازدید شود بسیار باشد کہ اسهال خون بازدید
کند وسوزش معده وحرارت غالب شود علاج قی باید کردن بر تخم شبت وروغن
بادام وروغن بسیار خوردن نیك وخوردن اب انار ترش وسیب ترش ودوغ کاو
سرد کرده نیك باشد والله اعلم باب چهل وهشتم در پادزهرها
درخوردن بیوعات سمیه ازخوردن شبرم ومازریون وبیخ التین والبس العشر
والدلراعیم وعرطنیثا چون زیاده از اندازه خوردن سوزش واسهال بسیار

بازدید

بازدید کند علاج سعی باید کردن کر تیزی شکسته شود بخوردن روغن وزبد ودوغ بعد از آن
خوردن ریهای قابض مانند رب به ورب سیب وشراب ریباس وقرص طباشیر بست
وقرص کهربا با روغن مورد واگر اسهال خون بازدید شود بد باشد علاج اب سرد بر اعضا
ریختن وعلاج از باب اسهال خون کردن سقمونیا مقدار دو درم اسهال خون بازدید کند
علاج اول شیر یا ماست یا دوغ شیرین باید خوردن تا تیزی ان شکسته بعد از ان
بار تنک دو درم بریان کرده باب سرد خوردن بعد از ان شراب غوره وشراب ریباس
ورب به ورب سیب نیک باشد غذا من ورهٔ سماقی با برنج بریان کرده با کرده پیه مازدیون
خوردن ان مقدار دو درم بد باشد اسهال خون بازدید کند وحرارت وخشکی غالب شود
وعلامتهای بد بدید اید علاج شیر وروغن بسیار خوردن ولعاب دانه بهولعاب اسفیوش
خوردن واگر حرارت وسوزش زایل شود واسهال باقی باشد بار تنک اوسفیوش
وصمغ عربی از هر یکی دو درم بریان کرده خوردن وچون قی واسهال زایل شود
من ورهٔ از انار دانه وزرشک خوردن نیک باشد دفلی یعنی خرزهره هر ادمی وحیوانی
کر خرزهره بخورد هلاک شود تشنکی وحرارت بر وغالب شود وشکم اماس کند وبادی
در چشم بازدید شود علاج بزودی قی باید کردن ولعاب دانه بهولعاب اسفیوش
وتخم خطمی وتخم خیر وخوردن بار وغن بادام واگر شلیر باخرما بجوشاند وروغن بادام
باهم بار خورد فاید تمام دهد وخوردن حلواهای تر ولوزینه وبالوده وغذا پس
نیک باشد وخوردن تخم بحکشت نیک باشد وحقنهٔ نرم کردن نیک باشد بلادد
خوردن بلادر حلق ودهان خشک شود وتشنکی وسوزش جا بازدید شود و
بسیار باشد کر تب وسرسام ودیوانکی بازدید شود نقلست کر چون بلادر باجوزهندی
خورند مضرت کمتر باشد علاج قی کردن بروغن کاو یا روغن کنجد وروغن کل زبد
غذا ماش سفید کرده ومغز بادام واسفناج وکدو وخوردن مغز خیار وخیارین
ومغز بادام ودوغ کاو سرد کرده ومیوهاء سرد وتر وآب سرد نیک باشد ودر آب
سرد نشستن نیک باشد میوبرنج از خوردن میوبرنج حرارت وتشنکی غالب شود
وسوزش در مثانه بازدید شود وبسیار باشد کر آب پیش مانند خون سرخ شود
علاج قی کردن بشیر وروغن بادام ولعاب دانه به وخطمی وتخم خیر وغذا شیرهٔ جو

ومغز بادام با ماش سفید کرده با مغز بادام و اسفناج سذاب خوردن سذاب تشنگی
بسیار و سوزش باز دید شود علاج انچه در باب خرزهره یاد کرده شد تفسیا صمغ سذاب
است از خوردن ان بستگی پول و براز باز دید شود و ورم زبان و سوزش حلق معده
و سرخی چشم و روی باز دید شود علاج قی باید کردن بروغن و زبد و اب کرم و غرغره
کردن بروغن گل و شیر بعد از انکه معده پاک کرده باشد خوردن سکنجبین نیک باشد
و نخ اشنغار بغایت نیک باشد کر تریاق است جلهنك تخم تربد زرد است از خوردن
ان خناق و ورم زبان و حلق و غثیان و قی باز دید شود علاج قی کردن باب کرم
و روغن و حقنه نرم کردن بعد ازان علاج هیضه کردن اشنان و خربق سفید و
عرطنیثا و قثاء الحمار و غاریقون سیاه از خوردن اینها مفرد و مرکب غثیان و قی
و اسهال و ضعف معده و عرق سرد باز دید شود علاج قی کردن و چیزی نرم خوردن
کر حرارت و سوزش بنشاند و خوردن شیر و روغن و زبد غذا مزوره از ماش سفید
کرده و مغز بادام تمام بعد ازان چیزهای قابض خوردن امثال قرص طباشیر بست
و رب به و در اب سرد نشستن تربد سفید و تربد زرد چون بی ترکیب خورند
اسهال و قی و سوزش معده و دوده باز دید کند علاج قی کردن باب کرم و
روغن بعد ازان رب غوره و ریباس و رب به و سیب ترش خوردن غذا مزوره
سماق و انار دانه شراب صرف نباشتا خوردن خناق و خفقان و در مفاصل
و تشنگی و سوزش هیچ چشم و روی باز دید کند و اشتهای طعام باطل
شود علاج قی کردن سکنجبین اگر بدن بقوة باشد فصد کردن و مسهل خوردن
نیک باشد بعد ازان دوغ ترش سرد کرده و شراب حماض و غوره و مزوره ترش
خوردن نیک باشد **باب پنجاه و یکم** در خوردن چیزهای بناتی
کر علت در اعضا باز دید کند افیون از خوردن ان دو درم سدر و سباب و
خوابی و بی خودی و جذر و افلاج و تاریکی چشم و سستی زبان و تنگی نفس و
کذا باز دید کند و بیشتر ان باشد کر هلاك شوند و اگر در شراب خورند زودتر
هلاك شوند علاج قی کردن بروغن و نمك در بوره و حقنه تین کردن و ده درم
سکنجبین باده دوم افسنتین خوردن و از تریاقات و جند بیدستر و بیزد و فلفل

وابهل

وابهل از هريكي قدري كوفته باعسل سرشند شربتي ده مثقال بايكوقيه شراب خوردن
واعضا بروغن فسطروروغن سپوس وروغن بابونه ساعت بساعت ماليدن و
خواب نبايد كردن وموي سر بر كندن وجاي كرم نشستن وترياق خوردن غذا نخود
اب باكبوتر ودارچيني جوز ماثل ازخوردن مقدار يكدرم چشم سرخ شود ودوار و
بي خوابي بازديد شود وعرق سرد وضعف نبض وپشتران باشد كه هلاك شوند
علاج قي كردن بنمك سرخ واب كرم واعضا باب كرم وشستن وروغن كرم ماليدن
مانند روغن فسط وناردين وبابونه وذبيق غذا اب كوشت چرب وشراب صرف
خوردن ببروج ازخوردن ان سرخي چشم وبخودي وخارش وكراني بازديد شود
علاج قي كردن باب كرم ونمك وغسل كردن وسركه باعرق كل برسر وپشاني ماليدن
وخواب ناكردن وعطسه آوردن وموي بركردن شوكران كفته اند كربز البنج
دومي است مانند انيسون ازخوردن ان خناق وسردي اطراف وكشيدن اعضا
وتاريكي چشم وكراني اعضا وپاي بازديد شود علاج قي كردن بابي كه شبت دران
جوشانيده باشد ونمك وغسل بعد از قي شراب صرف خوردن بافتري فلفل سوده
ساعت بساعت وخوردن تخم ابخره وانكندارد وكرويا وبيخ بابشراب آميخته نيك باشد
وضماد ان اذا كندم برمعده نهادن عنب الثعلب نوعي ازان سياه باشد ازخوردن ان
خفه وزبان خشكي وفواق وقي واسهال بازديد شود علاج قي كردن باب كرم
وروغن بعد ازان خوردن شير وعسل وشير خر نيك باشد وخوردن مغز بادام
وفستق وجلغوزه واب كوشت مرغ نيك باشد كشنيز تر اگر بسيار خورند دوار
وسدر وبخودي واختلاط عقل وكرفتكي او ان بازديد شود مانند كسي كه شراب
بانبك خورده باشد علاج قي كردن بروغن واب شبت وغسل وخوردن نرده
تخم مرغ نيم برشت وفلفل ونمك وابكوشت ازمرغ فربه برزقطونا بسيار خوردن
ازغم واندوه بسيار وعلت بد بازديدكند خاصه كه كوفته باشد علاج قي كردن
باب كرم وشبت وغسل بعد ازان خوردن نرده تخم مرغ نيم برشت وحسوي
چرب وشراب كهنه نيك باشد باب پنجاه ودوم درزهرهاي
حيواني ذرايح ازخوردن ان درد شكم ودرد وسوزش مثانه وبسته شدن

آب پیش واخلاط عقل و وسواس و دیوانگی و تب کرم و بسیار باشد کربول خون و
اسهال باز دید شود علاج قی کردن باب کرم و روغن کنجد بعد ازان بشین تخم بن بید
و لعاب اسفیوش و لعاب دانه بهخوردن و کشکاب با لعاب برزك خوردن و ابگوشت
با روغن بادام و کدو و اسفناج و خوردن دوغ کاو و شراب بنفشه و روغن گل و
سفیده تخم مرغ و شیر زن در سوداخ قضیب چکانیدن خرکوش بحری از خوردن
ان درد معده و قی بسیار و بول چون تنکی نفس و سرخی چشم و سعال خشك و بن قاق
و درد کرده باز دید شود علاج قی کردن باب کرم و روغن کنجد بعد ازان شیر خر
و شیر زن و ورق خطمی و ورق خیر و بخته خوردن و لعاب اسفیوش و دانه
به خوردن علامت برشدن ان باشد کربول صافی شود و بوی ان کنده نباشد غذا شیر
جو و ماش با مغز بادام و اسفناج و زغ و حربا از خوردن اینها درد معده و قی و
درد دل باز دید شود علاج قی کردن باب شبت و روغن کنجد ضفادع ابی کرسنه
باشد یا سفید از خوردن اینها تاریکی چشم و خناق و تنکی نفس و دوار و سستی
اندام و خشکی حلق و کندن دهان و افتادن دندان باز دید شود علاج قی کردن
باب کرم و روغن زیت و در حمام نشستن و عرق بسیار کردن و اعضا بروغن قسط
و روغن ناردین یا روغن زنبق مالیدن غذا خوداب با مغز و شیر تخم کاویشه
سالامندر از جانوری است بر دیوار ها رود مانند سوسمار دم کوتاه دارد تنعاب
زرد باشد چنانکه اگر دراش اندازند بسوزد و اش نمیرانند از خوردن ان درد معده
و شکم باز دید شود و اب پیش بسته شود و تشنگی بسیار باز دید شود علاج جلاب
خوردن از بالجوسه درم و انیسون دو درم پنج سوسن سه درم نبات ده درم
غذا خوداب با شیر تخم کاویشه و خوردن تریاق و کندر و خیطیا نابیك باشد
ماهی سرد بعد از چند روز خوردن بد باشد علتهای بسیار باز دید کند علاج قی کردن
بسبب و روغن کنجد و نمك بعد ازان کشکر و معجون کرم خوردن کوشت بریان کرده
چون از اتش بردارند در یکساعت بنهند تا سرد شود اگر کرم بوشند بد باشد خوردن
ان کرحرارت و سوزش معده و اسهال و غم و فکرهاء بسیار و تاریکی چشم باز دید کند
علاج قی کردن بروغن واب و عسل و نمك و خواب نابید کردن بعد از قی خوردن

شراب سیبه وشراب انکوری کهنه وخوردن سیب وکل ارمنی وتریاق نیک باشد وعلاج مانند
علاج هیضه باید کردن والله اعلم بالصواب **باب پنجاه وسیم** درخوردن زهرها
خوردن زهره افعی امکان خلاص باشد اما علاج اب کرم وشیر وروغن خوردن وقی کردن
وطلا کردن تریاق بزرك ومثرودیطوس وپازهر خوردن ودوالمسك باشراب وانکوشت
خوردن واکر نفس متواتر وغشی بازدید شود امکان خلاص زهره بلنك ازخوردن آن
صفراوی وکرانی وزنکاری بازدید شود ویرقان وبوی صبر ازدهان اید اکر در ساعت
نبرد امید خلاص باشد **علاج** قی کردن باب کرم وشیر وروغن بعد ازان تریاکر خاصه بغلق
بدان دارد خوردن بدین صفت کل مختوم وحب الغار ازهر یکی ده درم بیرمایه آهو چهل درم تخم
سذاب ومرازهر یکی کدرم نیم تمامت کوفته وبیخته بعسل کف کرفته بسرشد شربتی دومثقال
زهره سك ابی مقدار یکعدس خوردن بعد ازیکهفته بکشد **علاج** قی کردن بروغن کاو شیر
وچنطیانا ودارچینی وفرسنك مایه خرکوش خون کاو ازخوردن ان جون کرم وناره باشد
دردکلو وحناق وتنکی نفس وکرانی زبان وسرخی چشم وبیخودی وغشیان بازدید شود **علاج**
حقنه بزودی کردن ومسهل خوردن اما قی باید کردن وخوردن انجیر وفلفل وتخم کرفس
وزرانه وانکزدوبوره تخ انکدان باسرکه وبی سرکه نیك باشد واکر خون در قصبه شش ومعده
وسینه وروده ومثانه بسته شود بدباشد علامتها بازدید شود امثال زردی لون وضعیفی
نبض وسستی اعضا وبیخودی وسردی اطراف **علاج** اکر وبرد رحلق نباشد قی کردن وخوردن
بیرمایه خرکوش وشیر وانجیر وتریاق اربعه وشونیز وعلاجها کرد باب اول یاد کرده شد
شیر فاسد شده کرنهاده باشند ومیل وطعم بترشی کرده باشد ازخوردن دوار وهیضه
ودرد وپیچش شکم بازدید شود **علاج** قی کردن باب شبت وعسل وروغن کنجد وروغن کرم
بروعده مالیدن چون شیر دمثانه ومعده بسته عرق سرد وبیخودی وغشیان بازدید شود **علاج**
بیرمایه خرکوش یك مثقال بایك وقیه سرکه خوردن وخوردن سرکه باب نیم کرم نیك باشد وخوردن
بودنه باسکبین وتخم کرفس باسکبین نیك باشد **باب پنجاه وچهارم** درادویها
کرباعضا طلا کنند جانوران بکریزند مغز سرخرکوش باسرکه وروغن زیت وورق بنج انکشت
باهم کوفته صفت دیکر ورق صنوبر وتخم کرز صحرائی وبیخ بلسان وبیخ اسفندان مفرد ومرکب
کوفته وبیخته بروغن زیت سرشد وباعضا طلا کنند واکر روغن ترب براعضا مالند

پشه نزدیک نیاید **باب پنجاه و پنجم** در چیزها که در خانه بیفشانند یا دود کنند جانور را
بگریزند پودنه و سیسنبل و ورق نیخ انگشت در خانه افشانند جانور ازبگریزند نیخ سوسن و سنبل و
شاخ گاو کوهی و موی مرادمی و سم بز بر آتش نهند عقرب و مار بگریزند نوع دیگر سکبینج و زفت
و جاوشیر و مقل بر آتش نهادن نوع دیگر بوشاد و خردل در آب حل کرده و در خانه افشاندن
بگریزند دیگر آب دهان آدمی که هنوز چیزی نخورده باشند بامداد در دهان مار جانوران
کر بکنند بمیرد و آب دهان چون در دهان عقرب کنند بمیرد و اگر کبریت و سم دراز گوش و جاوشیر
و زرنیخ زرد و پیه بز و روغن گاو دود کنند عقرب بمیرد صفت دیگر که عقرب بیرون نیاید از جای
خود مبعر و زرنیخ و سرگین بز و پیه بز بر آتش نهند و اگر ترب در سوراخ عقرب نهند بیرون نیاید
و اگر حنظل بجوشانند بر افشانند یک از خانه برود و اگر سذاب و خربق و خرزهره در آب بجوشانند
و در خانه بیفشانند یک برود و اگر کبریت و خرزهره در جا مخواب نهند یک بخود شود مانند مست
راندن پشه چوب صنوبر باشو نیز با مورد و کبریت و مقل و حرمل و ورق سرو و سرگین گاو مفرد
و مرکب دود کنند و اگر روغن در دست و روی مالد پشه نزدیک یک نیاید شغال چون بوی
سذاب بشنود بگریزد موش راندن و کشتن مر اسنك و خربق و بذر البنج و کبریت و بیارموش
و مرگ موش و بادام تلخ و دانه زرد الوی تلخ با هر چیزی که بیامیزند چون موش بخورد بمیرد
و اگر خایه موش بکنند و رها کنند موشان دیگر بگریزند و اگر کبریت و قطران در خانه افشانند
مورچه بگریزد و اگر زرنیخ در شیر حل کنند مگس بمیرد و بگریزد و اگر کندر و خربق سیاه بر آتش
نهند مگس بگریزد و اگر کبریت بشرد و دود کنند زنبور بگریزد والله اعلم **باب پنجاه و ششم**
در گزیدن جانوران اگر شبی با وقتی جانوری بگزد و بدانند که چه جانور است واجب است
که بالای آن عضو را ببندد و محجمه بر آنجای نهد و آن را جذب کند تا زهر بیرون آید و اگر حجامت
نباشد آن عضو را بشکافد و علبق بر آن اندازد و مرغی که چك باره کند و گرم بر آنجا نهند
چند بار و اگر درد آغاز کند طلا جاذب بنهند مانند بلیدی کبوتر و بلیدی باز و پودنه و کبریت
و بول آدمی و خاکستر چوب انجیر با سرکه و زفت و نمك و سیر و سرگین کوسفند و اهلیله و عسل
و زیت و اگر ورم کند از بلیدی کبوتر و مشك طرامشیع و کل شقایق و بیرند و کبریت و پودنه
از هر قدری مناسب هم طلا کند و نگذارد که سرحراحت باهم آید و نیك باشد خوردن تریاق
بنرك و مثرودیطوس مار افعی از گزیدن مار افعی اندك خلاص باشد اما علاج اگر محال

باشد

باشد ان عضو را ببندد و قی کردن و شیر بسیار خوردن و باقی کردن و تریاق خوردن و شیر و
خوردن و مرهم باده کردن و بر سر جراحت نهادن چند نوبت مرغ نهادن و خوردن این
دوا نیک باشد صفت انیسون و تخم کشوث و مغز خب قلقل از هر یکی ده درم زراوند مدحرج چند بیدستر
از هر یکی پنج درم کوفته و بیخته بشراب بسرشد شربتی سه درم با اب یا شراب خوردن نیک باشد
و خوردن گوشت شغال با نمک تمام و روغن کاو کرهنه بوده باشد و در میان کل سر بن نشستن
صفت معجون کرنب باشد حب پنج سوس اسمان کون و زنجبیل و زراوند مدحرج از هر یکی
پنج درم کندر و سذاب بر یک از هر یکی چهل درم ارد کرسنه چهار درم کوفته و بیخته شربتی سه درم
با شراب خوردن نیک باشد و نیک باشد خوردن تریاقها و مفرحها و سیر و بیاز و ترب و کندنا
و سذاب و مرزنگوش و ورق گل و اب بیخ آدمی و مضمضه شاید کردن اگر ضرورت باشد در اخر
شاید عقرب کردن عقرب اخر ماده بود بزرگ تر از زنبور باشد اما نیش عقرب نر زبر کتر باشد اما
نر ماده سلیم تر باشد و عقرب بر نه نوع است سفید و زرد و سرخ و خاکستری و کبود و نیلی و
سیاه و ذهبی نوعی دیگر جزاره گویند بدترین همه است این نوع در ولایت تستر و عسکر مکرم
بسیار باشد از گزیدن عقرب درد سخت و هذیان و غشیان و فی باز دید شود و گاه گاه درد
ساکن شود باز درد اغاز کند علاج اگر محال باشد بالای جراحت ببندند و گاو رس با نمک یا سبوس
گرم کرده مینهند و شیر عاقرقرحا کوفته بران موضع نهادن و چیزهای لطیف می نهند مانند سیر و بیز
و عاقرقرحا و مغز فندق و بزرگ کرنب و کبریت زرد و روغنهای گرم مالیدن مانند روغن بابونه
و زنبق و نسرین و فربیون و شفابق و خوردن تریاق و نهادن نیک باشد صفت تریاق زراوند طویل
و حنطا یانا و حب الغار و بیخ حنظل و افسنتین و زرده جو بر از هر یکی مناصفه هم کوفته و بیخته بعسل
کف کرده بسرشد طفلان تر ایم درم بزرگ را یکمثقال نیک باشد خوردن بیدزد و کرویا و سیر
و سعد و دانه مورد و تخم کاشی صحرائی و سکبینج و ترب و اگر بیخ حنظل کوفته باب پیش بسرشد
و طلا کند در حال درد ساکن شود نوعی دیگر سذاب و ارد جو نهادن درد ساکن صفت
معجون قلقل هشت درم دارفلفل پنج درم سنبل دو درم زراوند پنج اذخر از هر یکی سه درم کوفته
و بیخته با شراب انگوری بسرشد شربتی یکدرم اما گزیدن عقرب جراره ان عقرب کوچک است
زهران بغایت گرم باشد و هلاک کننده است بسیار باشد خط گرب و برقان باز دید شود علاج
شیر بسیار خوردن و قی کردن بعد ازان شراب سیب با عرق گل خوردن و بچه بر سر جراحت

نهادن ومکیدن وچیزی کرم بر سر جراحت نهادن مانند فرفیون وحنظل بیدستر وبرگ انارها
زخم گل ارمنی با سرکه حل کرده طلا کردن غذا کشکاب یا ماش سفید کرده خوردن ونیک باشد
خوردن دوغ ترش اگر طبیعت سخت باشد حقنه کردن وغرغره کردن بعد از آن مزوره ترش
خوردن مانند زرشک وناردانه وتمرهندی وغوره صفت تریاق کرنافع بود پوست بیخ کبر
وحنظل یا وافسنتین رومی وزداوند مدحرج وپوست بیخ کاشی صحرائی از هر یکی مناسب هم کوفته
وبیخته بعسل کف بسرشد شربتی دو درم صفت قرص کرفایده بسیار دارد تخم کاشی صحرائی
وگل سیب ترش وکشنیز خشک از هر یکی مناسب هم کوفته وبیخته شربتی دو درم باده درم
شراب سیب ترش خوردن ریتلا وعنکبوت از گزیدن ایشان درد وسوزش وخارش
باز دید شود علاج مجمه نهادن ومکیدن واب کرم بران موضع بیختن ومالیدن وتریاق
خوردن ودرمیان ریک کرم وکاورس نهادن وخوردن تخم کرفس وشبت وشونیز
نیک باشد صفت تریاق فلفل وزداوند مدحرج وبیخ سوسن وناردین وعاقرقرحا وتخم کندر
صحرائی وزیره سیاه وگلوانار وپنیرمایه خرکوش وقرفره میعه وخشخاش وحب البلسان
از هر یکی ده درم کوفته وبیخته باب کبر بسرشند شربتی دو درم واگر درد شکم وقولنج پیدا شود
تخم کرفس ورازیانه وشونیز نیک باشد باشراب صرف اما از گزیدن عنکبوت تکمه وسوزش
تمام باز دید شود وباشد کرتب باز دید شود علاج شربتی از تمرهندی ده درم نبات ده درم
باسکنجبین سه درم خوردن وطبیعت نرم کردن بخوردن مطبوخ فواکه وغذا کشکاب
بامزوره ماش چون حرارتی واگر عضو مجروح وگزیده شود اندا از گوشت گزیده پاک کند بعد
ازان علاج جراحت کردن وحنظل در عرق بید حل کرده طلا کردن نیک باشد باب
پنجاه وهفتم در گزیدن زنابیر زنبور سه نوع است دو نوع ازان یکی زرد وباریک از گزیدن
ان درد وخفقان ووسواس باز دید شود وباشد کرتب باز دید شود واگر بر موش مرده نشینند
پیشتر انکه در مدت سه روز هلاک شود علاج ان جای نیش فراخ باید کردن ومجمه بران
نهادن وانرا مکیدن تا زهر بیرون اید واگر درد بغایت باشد یکدرم بنج با سفوخ خوردن واگر
سه درم کشنیز بخورد درحال درد ساکن شود وشیاف احتمال کردن از خبازی وکیاه برگ
وکنجد وورق کنجد کوفته نیک باشد وگل سرخ طلا کردن وگل سرخ وغوره مالیدن وکتان
پاره در اب بیخ تر کردن وساعت بساعت نهادن کرد درد ساکن شود واب سرد بیختن نیک باشد

محزون

وخوردن شراب غوره وریباس ولیمو وحماض نیك باشد ومرورهٔ ترش خوردن وان جای در آب
گرم نهادن وچون بیرون آرد در اب سرد نهادن کرد رد ساکن شود **باب پنجاه و**
هشتم درگزیدن مار هزار پای ان جانوری باریك سیاه است وبرهم جانب پست ودو پای
دارد گاه دراز شود وگاه کوتاه شود وگاه درکوش رود از گزیدن ان درد وگرد گزیدن سرباریدن شود
علاج سرکه ونمك مالیدن واگر ساکن نشود ان جانور را بکشند وبکوبند وبدان جای نهند وبرباندند
طویل وحنطیانا وپوست بیخ کبر وارد کرسنه ازهر یکی قدری خوردن **باب پنجاه ونهم**
درگزیدن ادمی درد سخت بازدید شود خاصیه که روزه داشته باشد یا مجروح باشد **علاج** کتان بارد
بروغن زیت چرب کرده نهادن نیك باشد واگر درد ساکن نشود با قلا وبابونه خایدن یا عسل نهند درد
ساکن شود واگر ساکن نشود ورم کند وبرگند مرهم سیاه نهند اگر زایل نشود ان جا را بروغن
زیت چرب کنند وارد با قلا بر افشانند یا صندل وسرکه هر روز چند نوبت طلا واگر استخوان کوساله
سوخته وخرد سوده بنهند نیك باشد واگر کلم سوخته بنهند نیك باشد **باب شصتم** درگزیدن
کرك وسك **علاج** انچه در باب ادمی یاد کرده شد وسرکه با نجا مالیدن ونهادن نیك باشد وبابونه
ونمك وعسل وسذاب وبا قلا وبادام تلخ مفرد ومرکب نیك باشد واگر ورق لسان الحمل با نمك
وورق چنار وپودنه بنهند نیك باشد **باب شصت ویکم** درگزیدن سك دیوانه جراحت را نباید
گذاشت که درست گردد لیکن بزرگتر باید کرد ومجمر بر نهادن ومکیدن ومدت چهل روز جراحت
گشاده داشتن تا زهری تمام بیالاید وتدبیر عرق آوردن کند بکرمابه وغیر ان وچون از
جراحت ماده بسیار بالوده باشد وعرق وخون بسیار رفته تدبیر استدراع کنند بعد از ان کسودا
فرود آورد وادویه قوی دهند وبماء الجبن وبطبخ افتیمون طبخ دهند میدارند وتدبیر
تریاق کنند وداروی سرطانی سود دارد خاصه در اول واگر در حال یا روز اول یا روز دوم داع کنند
سخت صواب باشد وباداغ بگرمابه باید برد واز سرما نگاه باید داشت ودواء ذاریح سود
دارد انه بگیرند ذاریح وسرپا وپر او پاك کنند از ین ذاریح یك جزو عدس
مقشر یك جزو زعفران وسنبل وقرفه وفلفل وداچینی از هر یکی سدس یك جزو بسرشند
وقرص کنند هر یکی بوزن دو دانك شربتی یك قرص بخورد پس اندر گرمابه بروند واندر
ابزن نشانند تا هم اندر ابزن بول کند نافع باد

کوشت در قروح مبارزه بروياند و قروحی که در مواضع عصبی باشد باصلاح آورد بجهت جراحاتی که با آن جراحاتی نباشد موافق بود و در صلابتها

وورمهای سخت تلیین و تحلیل کند و قروحی که احتیاج بتحلیل داشته باشد فایده نماند رفت را بتینج انهدام بتخشقال موم سفید یده مثقال

روغن زیت شصت مثقال و در بعضی نسخها پنج مثقال موم را در روغن زیت بگذارند و رایتنج را صلابه نموده و رفت را در آن حل کنند و بر هم زنند

تا مرهم شود و بعضی این ادویه را باهم کرده چندان میکوبند که خوب مرهم شود و این مرهم باسلیقون صغیر است و چون چهار مثقال قنه اضافه

نمایند باسلیقون کبیر نامیده اند و صغیر را مرهم رفت و ضماد الاربعه نیز گویند و بعضی بیه خوک اضافه میکنند و درین صورت در تحلیل

اقوی خواهد بود باسلیقون کبیر نسخهٔ قانون موم نود مثقال نفته پنجاه و شش مثقال مرمکی رایتنج سقز از هر کدام بیست و هشت مثقال

روغن زیت چهار صد و چهل مثقال مرهم دلخلیون خنازیر را بتحلیل برد و از برای جمیع اورام صلب نافع بود مرداسنگ هفت مثقال

بسیار نرم صلایه کنند و باهر ده مثقال نیم روغن زیتون در پاتیلی کنند و با آتش آهسته مرداسنگ را در روغن مذکور حل کنند و بجوشانند

تا فی الجمله غلظت بهم رساند و برنکش بگردد پس لعاب بلیه و لعاب تخم خطمی و لعاب تخم مرو از هر کدام چهار ده مثقال داخل کنند و آهسته

آهسته بجوشانند و پس ازان داخل میکنند مرهم حواریین و مرهم حواریین نیز گویند جراحاتی که هنه و قروح خبیثه مزمنه را که دیر مانده

باشد نافع بود و بواسیر را پاک کند و بقایای ماده خنازیر را پاک کند بتحلیل برد و از برای کربهٔ سگ دیوانه نفع دهد موم سفید را

تینج زرا وند طویل کنند و سفید از هر یک شش مثقال مرداسنگ نه مثقال جاوشیر زنگار اشق از هر یک چهار مثقال سکبنج قنه از هر کدام

سه مثقال انچه ضمغ است در سرکه حل کنند و بقیه ادویه را نرم صلایه نمایند و موم را در نود مثقال روغن زیت بگذارند و همه ادویه را داخل کرده

در هاون چندان بر هم زنند تا خوب مرهم شود مرهم حواریین نسخهٔ قانون چنین ذکر کرده اند که این مرهم دوازده دواست منسوب بدوازده

حواری ازین جهت حواریین نام کرده اند جراحاتی را که گوشت فاسد و چرک پاک کند و مندمل سازد و بواسیر و خنازیر صعب را سود

دارد موم سفید و رایتنج از هر کدام بیست و هشت درم جاوشیر زنگار از هر یک بیست و چهار درم زراوند طویل کندر از هر یک شش درم مرمکی

قنه از هر کدام چهار درم مقل ازرق شش درم مرداسنگ نه درم مقل را باصمغهای دیگر باسرکه حل کنند و ادویهٔ دیگر را نرم صلایه

نموده در تابستان باصد و هشتاد مثقال و در زمستان باد و بیست و هفتاد مثقال روغن زیت مرهم سازند مرهم مجلی از برای

جراحتهای تازه و ریشها که دیر باصلاح آیند و از برای طاعون نافع بود پیه گوسالهٔ پاکیزه که نمک نزده باشد بگذارند بیست و هشت مثقال

مرداسنگ و قلقدیس از هر کدام بیست و هفت مثقال زیت قلقدیس را وصاف نمایند و هشتاد مثقال از را آکیرند نرم بسایند و روغن زیت را

داخل کنند و خوب بر هم زنند و پیه را بر روی آتش بگذارند و مرداسنگ و قلقدیس را با روغن زیت صلایه کرده را در آن ریزند و با آتش آهسته

طبخ نمایند و بچوب نخل تازه که پوستش را جدا کرده باشند بر هم زنند و هر گاه که چوب بر سر خشکی رسد چوب دیگر عوض کنند و ازین چوبها

یکی علیحده در آتش انداخته چندان بجوشانند تا قوت بانعقاد شود و حد قانون همین مرهم است که بنام مرهم قلقدیس مذکور کرده اند و مقدار

مرداسنگ سه رطل آورده اند و در بعضی کتب پیه خوک مذکور است و گفته اند که تسکین درد نفره و مفاصل بکند و در جراحاتها خاصه

قرحهای رخو بلغمی نافع بود و ریشهای پست و خبیثه و اورام مقعده را فایده دهد و شکستگی استخوان و کوفتگی عضل را مفید بود و تسکین

الم قطع بکند مرهم بازردی در جراحاتی که گوشت بد و پیاپی کرده اند و خشک سازد و از برای زخم شمشیر و شاجراحات نافع است مرداسنگ

چهل و پنج مثقال زیت اتفاق نود مثقال دم الاخوین پنج سوس انزروت اشق زراوند از هر کدام شش درم مرداسنگ را علیحده نرم بساید

و با روغن زیت در پاتیلی که نو باشد با آتش آهسته بجوشانند تا مرداسنگ حل شود پس از آتش فرو گیرند و اشق را که با چهار ده مثقال سرکه

حل کرده باشند داخل کنند بعد از انکه اندکی سرد شده باشد پس باز بر روی آتش بگذارند و بقیهٔ ادویه را نرم صلایه نموده و یخته داخل کنند

و بر هم زنند تا مرهم شود مرهم اخضر گوشت فاسد را و مرده را پاک کند و لحم زاید را فانی سازد اشق را در سرکه حل کنند و بعد از بر هم زنند

و قدری زنگار اضافه کنند و مرهم نمایند مرهم زنگار قروح خبیثه بد را و جراحاتی که هنه را مندمل سازد و تجفیف رطوبات در قروحی

که رطوبت داشته باشد بکند و گوشت زاید را بخورد موم بیست و یک مثقال اشق هفت مثقال صنوبر بیست و یک مثقال روغن زیت نود مثقال

زنگار آکیر چهار ده مثقال اشق را در اب سداب حل کنند و صمغ صنوبر و موم را در روغن زیت بگذارند و اشق را داخل کنند و زنگار نرم

صلایه نموده اضافه نموده زنند تا مرهم شود ایضاً نسخهٔ قانون صمغ زنگار دو درم موم صمغ صنوبر از هر یک پنج درم روغن زیت بیست و پنج درم

درین نسخه هم صمغ صنوبر واقع است و هم رایتنج و در قانون بنظر رسیده و هم در کتاب دیگر مجسب ظاهر مکرر مینماید چرا که رایتنج صمغ

صنوبر است مگر انکه مراد از یکی صمغ صنوبر کبار باشد و از دیگری صغار مرهم مصری قروح کهنه را پاک کند از خرق و گوشت فاسد را

بخورد عسل بیست و هشت مثقال مرکه کهنه چهار ده مثقال هر دو را بجوشانند تا نقده که سرکه برود و قوام عسل بماند و زنگار چهار مثقال

نرم صلایه نموده داخل کنند و مرهم سازند مرهم اسود گوشت فاسد را بخورد و گوشت صالح بروياند و از برای اکثر زخمها نافع بود

موم زفت سقز و روغن زیت از مساوی یکدیگر موم را در روغن زیت بگذارند و سقز و صفت را در اب حل کرده مرهم سازند

مرهم شادنج از بیخ زرد و سپیدار و شقاقل آن نافع بود و تخفیف قروح آن در آغیتی بکند و روغن بنفشه و روغن گل سرخ از هر یک هفت
مثقال موم زرد در روغنها بگذارند و سفیدآب قلعی شسته و سرخ شسته و کل ارمنی از هر کدام دو مثقال لحیة التیس یکمثقال و دو دنگ افیون دو دنگ
نرم صلایه نموده در آن داخل کنند و نیک بهم زنند تمام مرهم شود و طریق شستن سرخ نیز مثل سفیدآب است که پیش ازین مذکور شد مرهم عسل
دمل را تفجیر سازد عسل را صاف کنند و بقوام آورند مثل آن انزروت داخل نموده مرهم سازند مرهم زنجفر نسخه دیگر انجبار یخنا بزرسطرطا
واورام خصیه نافع بود و مرهم اسنك قند از هریک پنجدرم کندر اشق از هریک ده درم روغن زیت بقدر کفایت مرهم مقل ازبرای شقاق
مقعد و بواسیر نافع بود مقل ازرق ریطار تخم کتان حل کنند و با موم سفید و روغن کنجد و پیه قاز و مغز ساق کاوتانه و روغن کاو و
گوسفند شتر تازه بی نمك مساوی هم از هر کدام ده مثقال مرهم سازند پیه قاز و مغز ساق کاو و گوسفند شتر را بگذارند و صاف نمایند و روغنهای
دیگر و موم را گداخته داخل کنند و بعد از آن مقل را که حل کرده اند داخل کنند و چندان بر هم زنند که خوب هم شود و اگر اندکی وزن موم زیاده
کنند گنجایش دارد و مغز ساق کاو را اگر نگداخته در آخر حل کنند میتواند بود و درین مقام را زموم و روغنها تا پانزده مثقال مقل داخل
میتوان کرد مرهم ساذج مکی ازبرای جرب و حکه نافعست سنای مکی پوست هلیله زرد مرداسنك سعدآب اجزا را برابر یکدیگر با روغن بنفشه
و روغن گل سرخ بقدر احتیاج مرهم سازند مرهم توتیا مجفف و مدمل بود و قروح را خشك کند توتیا شسته سعدآب شسته مرداسنك از هر یك
چهل مثقال ترتیب کرده بکشتن آهسته طبخ نمایند تا بقوام آید و مرهم شود مرهم فرفیون ازبرای جراحات عصب نافع بود زیتا نفاق ده مثقال
موم زرد دو مثقال و نیم فرفیون یکمثقال موم را در روغن بگذارند فرفیون را داخل کنند و مرهم سازند مرهم قلعی کوشت بروبانند و قروح را
خشك کند ازبرای سقله نافع بود جفت قلعی را در روغن زیتا و اخبث قلعی را در روغن زیتون حل کنند و بعد از آن سقز را داخل کنند و بهم زنند
تا مرهم شود مرهم عرق مدنی چون بر روی رشته بگذارند بآسانی بیرون آورد موم سی مثقال مرداسنك سه مثقال آهك چهار دنگ
موم را در روغن شیرخشت بگذارند و ادویه بدان مرهم سازند مرهمی که ازبرای روباینان کوشت بسیار خوبست مرداسنك هفت مثقال بسیار
نرم صلایه کرده با بیست و یك مثقال روغن زیتون بجوشانند و بهم زنند تا حل شود بعد از آن انزروت و پنج سوس آسمانی از هر کدام دو درم نرم
سائیده داخل کنند و بهم زنند ایضاً مجفف قوی بود و ریشها کبر و زرداب بسیار داشته باشد استعمال نمایند کندر آرد چوتوتیای
کرمانی اجزا مساوی هم بسیار نرم سائیده با عسل کف کرده ترکیب کنند مرهم سرخ ازبرای سرطان منقرح سرطان که هم ریش نشده باشد
و خوفان باشد که ریش شود و نشکین حلت وی بگذارند سفیدآب سرب توتیای شسته مرد برابر یا روغن گل سرخ و باب خرفه تلاوه آب عنب الثعلب
با بخیار یا آب کدو یا لعاب بزرقطونا هر کدام که حاضر باشد مرهم سازند ایضاً ازبرای سرطان نیز نظر است و صحفه از سرب با هم بسیایند با روغن گل سرخ
و آب کشنیز تا نوالجه از ان حل شود بر سرطان صلا نمایند نافع بود مرهم کتان ازبرای الحام جراحات و اتسان لحم بسیار خوبست پارچه کتان پاکیزه شسته
انقده بکوبند که مثل غبار شود و با روغن مورد ترکیب کرده مرهم نمایند و پیش از آنکه کتان را داخل کنند مقدار قنه قنه
با روغن مذکور در ظرف آهنی بگذارند و بر روی آتش بگذارند تا قنه حل شود پس کتان کوفته را داخل کنند مرهم کروها صلب و دملهای سخت را
منفجر سازد و قاید مقام بیشتر باشد رشکافتگی درم مرهمی هفت مثقال مرداسنك چهار ده قند دو درم زنگ نقطی یکدرم بوره ارمنی نیم درم
روغن خیری بیست و یکمثقال لفاحه پس چهار مثقال و نیم جاوشیر دو درم اشنان زاری پنج درم پوست پنج کبر و روغن شیر از هریك چهار درم
روغن زیت هفت مثقال زهره گاو چهار مثقال و نیم اندکی موم با روغنها بگذارند پس سایر ادویه را نرم سائیده بآن مرهم نمایند ایضاً
بعد از آنکه درم نضج یافته باشد اندکی در موضعی که برامدگی درم بیشتر باشد بگذارند منجر سازد آهك آب دیده مرهم سازند ایضاً
دنور آب صابون مرهم سازند مرهمی که ورم را نضج دهد و چرك خارج را که ورم نرم است بیرون آورد و پاك کرداند مغز پنبه دانه تخم کتان
و کسب آن برابر هم باشیر تا بسرشند مرهم نافع ازبرای ریشهای چرکین باشد انزروت صلایه نموده با عسل بسرشند مرهم جالینوس
مرهم حل و مرهم لازوق نیز خوشند جراحات را مندمل سازد و ریشهای کهنه را نافع بود و قروحی که عمق داشته باشد بهم می آورد مرداسنك
یکرطل و نیم نرم سائیده با دو رطل روغن زیت و سه رطل سرکه با هم بیامیزند و بهم زنند تا مرهم شود پس در پاتیلی و بر روی آتش خفیف بگذارند
و همیشه بهم زنند تا وقتی که بر سند و علامت رسیدن آن آنست که رنگش بگردد و سیاه رنگ شود و قوام بهم رساند مرهم جاذب
جلب بخار و پیکان و غیره بکند و ادویه ملین را نضج دهد و قروح غایر را کوشت بروباند موم و سقز از هر کدام سه رطل را بنیم ربع
روغن زیت کهنه یکرطل مجموع را بروی آتش اخگر بگذارند حل کنند و چهارده مثقال بوره ارمنی صلایه نموده اضافه کنند و مرهم سازند
مرهم نمك تجفیف قروحی که بارطوبت و فساد باشد بکند و ریشهای کهنه و سعفه و تالیلی را سود دارد و مرداسنك از نرم سائیده
درنود و پنج مثقال روغن زیت با هستگ بجوشانند تا حل شود و بعد از آن حل کنند و نمك هندی دو درم صبر صنوبر موم زرد
بوره ارمنی زنجبیل کبریت زرد از هر کدام سه درم این ادویه را نرم بسایند شق سکبنج جاوشیر از هر کدام چهار درم این ادویه را
بسرکه حل کنند و مجموع را با هم مرهم سازند مرهم فراسیون ازبرای جراحات کهنه نافع بود زیتا نفاق ده درم موم دو درم زنجبار

فرانسیون یکدرم موم را در زیت بگذارند و فرانسیون نرم صلایه کرده داخل نمایند مرهم نافع انبرای شقاقه و بواسیر و جای نیش مرغ نرمه تخم مرغ از هرکدام
هشت مثقال موم سفید بیست و یک مثقال سفیداب قلعی چهار درم مثقال مرداسنگ باب پاک پرورده و ششته و شش درم سفیداب یکعدد تخم مرغ
بایستی درهم سازند موم روغن موم سفید یکجزو روغن گل سرخ سه جزو باهم مخلوط سازند و باب کاشی پرورند موم روغن جهت یکدراض جاره
انبرای حرارت حکه و دل و معده برین اعضا طلا کنند موم سفید بیست و یک مثقال روغن گل سرخ و روغن بنفشه از هرکدام چهار درم مثقال موم را
در روغن بگذارند و با کلاب و آب خرفه تازه و کاسنی و سرکه بیدمشک و برگ و بید و خرفه از کنان بگذارند بر عضو نهند ایضاً
انبرای سوزش و حرارت سینه جواه باب باشد و خواه بی تب موم سفید شسته صافکرده در روغن گل سرخ بگذارند و آب کدو و خیار
و خرفه در هاون برهم زنند تا خوب مخلوط شود پس خرقه را بدان تر کرده بر وی سرکنند و بگذارند ایضاً انبرای ذات الصلب نافع بود
بعد از انکه مرهم را بانحطاط نهاده باشد بگذارند بر موم سفید شسته ده مثقال در روغن بنفشه بگذارند و آب بگذارند و آب برگ بید و آب
برگ جناری از هرکدام بیست درم داخل کنند و برهم زنند تا مخلوط شود مرهم بخور انبرای تعقد عصب و صلابت ان سود دارد و نرم کند پیه مرغ
خانگی پیه شتر مرغ پیه کرده بزسه مغز ساق گاو پیه اردک موم روغن شیره همه برابر هم بگذارند و صاف کنند و استعمال نمایند
مرهم نیلوفر روغن نافع انبرای هر جراحتی که اطبا از علاج آن عاجز مانده باشند بزودی باصلاح آورد بسفرده درم خاکستی صنوبر هفت درم
توتیا مس پنجدرم مرتوبا آهن پنجدرم مرمکی دو درم جاوشیر دو درم زراوند کبیر دو درم هفت درم اشق پنجدرم راشق و جاوشیر را از هرکدام
حل کنند و ادویه دیگر را نرم صلایه نموده با نخاط سازند و بر جراحتی که ناصور داشته باشد بگذارند فایده تمام دارد اصل نسخه هر جا
که بنظر رسید موم و روغن نبوده اگر بقدر احتیاج روغن زیت و موم داخل کنند انچه بایش دارد و این مرهم از حکمای قدیم است تالیف فیلیقوس
حکیم مرهم روغ احمر انبرای هر جراحتی که باشد انبرای جراحتها کهنه نفع تمام دهد و روغن زیت صد و هشتاد مثقال که مثل آن
مرداسنگ صد و پنجاه مثقال مس سوخته ده درم زنگار هشت مثقال قلقند تو تیا مس از هرکدام هشت درم سرکه و روغن زیت را
باهم بجوشانند تا سرکه برود و روغن بماند پس از آتش فرو گیرند و موم را داخل کنند و باز بر روی آتش نرم بگذارند
و بخ نمایند تا سرخ و غلیظ شود مرهم نافع انبرای قروحی که رطوبت بسیار داشته باشد و مرداسنگ با مرکه صلایه نموده
شش درم با بیست مثقال روغن با تش اخگر بجوشانند تا حل شود پس از اتش و کلنار فارسی سرمه زده جوبدرم الاخرین
سنج بمانی قلیمیا فضه از هرکدام یکدرم نرم سائیده داخل کنند و مرهم سازند ایضاً کوشد روح بروباند و زود باصلاح آورد مرداسنگ
نرم سائیده هفت مثقال با بیست و یک مثقال روغن زیت بجوشانند تا حل شود پس کندر باز درد از نروت دم الاخرین زفت از هرکدام دو درم
داخل کنند و مرهم سازند و در ریشهای که باحرارت باشد استعمال نمایند مرهم مقل نسخه دیگر انبرای شقاق مقعد و بواسیر نافع بود
مقل بیاض بجهت مغز زهرالتوتیا مغز ساق گاو و کوهان شتر تانبی زده تخم مرغ میعه سابله اجزا را مساوی بدستور مرهم
مرهم بواسیر انبرای بواسیر که باد رد بود یا خون رد سود دارد زرد چوبه ده درم مرداسنگ ده درم
و موم مرهم سازند مرهم نافع انبرای گزیدن ابدع و میمون و سک پیه گداخته موم قند از هرکدام پنجدرم زیت عسل از هرکدام
بیست درم مرهم سازند و جای زخم را بدان طلا کنند ایضاً انبرای گزیدن سک و شیر و بارس توتیا مس قند زنگار سوس اسمانی
از هرکدام یکمثقال و خشت نقره دو جزو قند را در روغن زیت و موم حل کنند و سایر ادویه را اضافه نموده مرهم سازند مرهم نافع انبرای
برص اگر کهنه نشده باشد را سخت زرد شیطرج اهک زرا و نداجر را برابر کوفته و بیخته با بوله بیان در افتاب بروند تا بیست
روز هر دو زتان کنند و برهم زنند و بر موضع برص طلا کنند تمایند بعد از انکه موضع را ببوله بیان شسته باشند و اگر از بوله بیان کراهت کنند
عوض سرکه کنند مرهم مقل نسخه دیگر انبرای بواسیر مرهم روغن شیر بخت پیه مغز ساق گاو کوهان شتر تانبی زفت الیهود اجزا
مساوی با لعاب تخم کتان مقل را قفر الیهود حل نموده با روغنها موم نمایند مرهم قفر انبرای گزیدن سک و لسع مار و عقرب
و سایر هوام وجرب و حکه سودا وی و قوبا بسیار نافع بود موم یکرطل قفر الیهود یکرطل صمغ صنوبر یکرطل دهن
رطل سفیداب قلمند را از هرکدام بیست و هشت مثقال جاوشیر چهار مثقال سرکه یکرطل و نیم روغن زیت یکرطل و نیم موم و قفر و صمغ صنوبر را
در روغن زیت حل کنند و بر روی اتش اخگر فرو گیرند و بگذارند که کمی روغن بنشیند و قلقند را صلایه کرده با قدری سرکه داخل کنند
و اهسته اهسته حرکت دهند و ظرف را سعی و بر روی اتش نرم پس فرو گیرند و سفیداب کنند و بها داخل کنند و در هاون بر هم
زنند تا مرهم شود مرهم حولانی انبرای ادرام و قروح کهنه مفید است روغن گل سرخ روغن بنفشه از هرکدام یکجزو موم سفید نیم جزو

61028

در باب دمل از خرقه ازار دیوانه و سبب این دوتای فرکیدرا گرفته و بسیار خرکوبیده
و یک وقه عسل و بقدر نیم وقه روغن خالص و بقدر نیم وقه اول کندم حلوا نموده صاحب آزار
صبح ناشتا بقدر یک گردوی تر بدهند بخورد تا وقت چاشت و بعد از ان چلوکبه بقدری
روغن در بالای ان که چرب بنشیند بخورد و شب در وقت خوابیدن بقدر گردوی تر هم بخورد
و گوشت و ترشی تا چهل روز نخورد و تریاکی نخورد دوا باید کرد انشاء الله

فلفل دار فلفل دار چینی سیلان زیره سبز زیره سیاه بابونه زنیان
دو مقدار

زراوند مدحروج خطمی سعد سعد هلیله املج معز جلغوزه ناریجیل تازه
جوز عدس

واگر خیاچه به این دوا ساخته نشود مغز بزرگ صحیح از ده گل واخ بگذارد یکی در میان گل و یکی
در این شاخ و یکی در آن شاخ و بحول قوه الله خوب میشود صرا

چشمه پوست خشخاش
اربه وهر کس
و چشمه دار درمیان ابن بحور
نبات شاهی خشت تباشیر
و قدری اب کاشنی درمیان چشمه
کرده و در چشم کند که نافع بود از برای
رفع باد پلشت و اگر خواهند که صب سازند
اب انار شیرین این و ابار اصب سازند

۲	۷	۶
	۵	۱
۴	۳	۸

۱۵	۸	۱	۲۴	۱۰
۱۶	۱۴	۵	۳	۲۳
۲۲	۲۰	۱۲	۱۹	۴
۳	۲۱	۸	۱۲	۱۰
۹	۴	۲۳	۱۸	۱۱

بیاورده اب انار شوشن و انار شیرین
اب هردو را بگیرد و درمیان زیرقت
کاشنی ناخشک بوده و بعد ازان کاشنی
و چشم کند که نافع بود از برای

8

BAWARD : AVICENNA:
1- OPHTHALMOLOGY: CAIN AD-DAWA
SHAMS AD-DIN MOHAMMED IBN EL-HASAN EL -RAHTAL EL MASARUF
BI-BAWARD
MUHAMMED BAWARD WITH PICTURE
2- TREATISE ON DISEASES OF THE HEAD

3- ON FEVERS AND POISONS

Persian

CASEY A. WOOD
Ophthalmic Collection
McGill Medical Library

From the Meyerhof Library, Cairo, Egypt

4

= 4 =

H. 21

Size: cm. 28 x 17. ff. 127, lines 25. Oriental paper and binding, in red leather with floral impressions. Writing: regular oriental naskhī, red titles; the pages are bordered with golden and black lines. Dated (f 53r) 24 Ṣafar 1102 (27 november 1690 A.D.). The leaves and the binding are damaged by worms.

Persian. f 1v - 53r 'Ayn-i dawā' Ophthalmology, ophthalmology by Šams ad-dīn Muḥammad ibn al-Ḥasan Bēward (unknown, according to Meyerhof). The work was illustrated with figures, of which only the first ones were drawn: the others, for which blank spaces have been left in the text, have been omitted.

¶ Pagesi f 54v - 125r is an anonymous work on medicine. Notes by Prof. Giorgio della Vida Vatican Library.

Rare and valuable codex.

written 1690 A.D.

DR. CASEY WOOD
AMERICAN EXPRESS CO.
ROME, ITALY

For the
CASEY A. WOOD
Ophthalmic Collection
McGill Medical Library

617.7 B354

61028

1947